

سیری در

جریان ها و سازمان های

مذهبی و سیاسی ایران

سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷

فصل اول

فهرست فصل اول

۸	درخواست اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی	۱	مقدمه فصل اول
۹	کسروی و توهین به آیت اله قمی	۲	بازگشت دین به عرصه جامعه و سیاست
۹	نامه آیت اله کاشانی به فروغی	۲	۱- فعال شدن جریان های مذهبی در دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰
۹	دعوت امام از علماء برای قیام	۲	میرزا یحیی دولت آبادی و روحانیت
۹	حمله روشنفکران رضا خانی به علماء	۲	روشنفکران عقل مستقل رضاخان
۱۰	فوت آیت اله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت اله قمی ۱۳۲۵	۳	ترویج ایران باستان
۱۰	۳- مبارزه با روحانیت و واکنش علماء	۳	رویکرد ملک الشعراي بهار
۱۰	حکمی زاده و انحراف فکری	۳	شاه جهان پهلوی نامدار
۱۰	از اصلاح طلبی در مذهب تا انکار مذهب	۴	نگاهی به اسامی روزنامه ها
۱۱	حکمی زاده و دفاع از اصلاحات رضا خانی	۴	تفاوت روشنفکران با عامه مردم
۱۱	انتشار هم زمان اسرار هزار ساله و شیعه گری کسروی	۴	کلاس ۲۲ نفره و ۲۰ نفر سوسیالیسم
۱۱	رفاقت حکمی زاده با کسروی	۴	رفتن رضاشاه و دو کار مهم متدینین
۱۲	سرنوشت بعدی حکمی زاده	۴	الف) مبارزه با کسروی
۱۲	محتوای کتاب اسرار هزار ساله	۵	ب) مبارزه برای حجاب
۱۳	انتقاد حکمی زاده از علماء	۵	ج) مبارزه با مارکسیسم و الحاد
۱۳	کشف اسرار، پاسخ امام به حکمی زاده	۶	نظر آیت الله خامنه ای در مورد شریعتی
۱۳	تحلیل امام خمینی از علت مطالب حکمی زاده	۶	د) مبارزه با بهائیان
۱۴	بر آمدن انجمن ها و تشکل های مذهبی- سیاسی	۶	فعالیت دو گروه حوزه و متدینین
۱۴	الف) انجمن تبلیغات اسلامی شهاب پور	۷	۲- آغاز فعالیتهای مذهبی- سیاسی مراجع
۱۵	ب) اتحادیه مسلمین و مهدی سراج	۷	تفاوت اندیشه علی اکبر حکمی زاده در دو مقطع زمانی
۱۶	تحلیل سراج انصاری از انحراف کسروی	۷	شیوه برخورد با رضاخان و دیدگاه های آیات اصفهانی و نانی
۱۶	جشن کتاب سوزی کسروی	۸	اجازه صرف وجوهات برای نشریه
۱۶	کسروی و کوبیدن عصا بر سر نواب	۸	پیام تکان دهنده آیت اله اصفهانی در مورد انتشار نشریه
۱۷	کسروی ادعای ضدیتش با اسلام را نمی پذیرد	۸	ناظر شرعیات استانی و ورود دروس دینی در برنامه مدارس

۲۸	کانون علمی و تربیتی جهان اسلام	۱۷	بهانیت
۲۸	حزب برادران شیراز (سید نورالدین شیرازی)	۱۷	اتحادیه مسلمین و فعالیتها
۲۹	تشکل حزب الله و رویارویی با حزب برادران	۱۷	تاکتیک ها و دردهای سراج انصاری
۲۹	تشکلهای مذهبی در سایر شهرها	۱۸	تأسف سراج انصاری از دو طایفه (نابخردان و کسروی)
۳۰	۵- چندچهره فعال مذهبی- سیاسی (شیخ محمد خالصی زاده)	۱۹	جامعه تعلیمات اسلامی
۳۰	نظرمهدی بازرگان: مطهرات در اسلام، مذهب اروپا، تقدم ملیت بر اسلامیت	۱۹	هروقت باشد میمیری
۳۱	سید غلامرضا سعیدی	۱۹	سه کیلو وزن پرنده شیخ عباس اسلامی
۳۱	سید هبه الدین شهرستانی	۱۹	تعداد مدارس اسلامی در سال ۵۶
۳۲	کاشف الغطاء	۲۰	د) نهضت خدایرستان سوسیالیست
۳۲	حاج شیخ حسین لنکرانی	۲۱	ه) چند تشکل فعال اسلامی دیگر
۳۲	آیت اله سید رضا فیروز آبادی	۲۱	جمعیت های متحده اسلامی
۳۲	۶- مطبوعات دینی ۲۰ و ۳۰	۲۲	جمعیت مسلم آزاد مصطفی رهنما و اهداف آن
۳۲	- نشریه الاسلام	۲۲	حزب اخوان المومنین
۳۲	- آئین اسلام	۲۲	روحانیون و تشکل
۳۳	نشریه پرچم اسلام، نشریه پرتو اسلام، نشریه مسلمین، مجله تعلیمات اسلامی و...	۲۲	انجمن اسلامی دانشجویان
۳۳	۷- روند تثبیت دروس دینی در مدارس دولتی	۲۳	مجمع مسلمانان مجاهد، جمعیت مسلمانان بیدار، کانون تشیع، گروه شیعیان، انقلابیون اسلام، جامعه اسلامی
۳۴	۸- مبارزه با بهایی گری	۲۴	جمعیت نگهبانان اسلام
۳۴	درگیری با بهانیت	۲۴	و) تشکل های مذهبی در شهرستان ها
۳۵	پدیده شگفت انگیز فدائیان اسلام	۲۴	فعالیت های مذهبی-سیاسی مشهد
۳۶	کراوات بند اجانب در گردن ما	۲۴	دفتر انجمن تبلیغات اسلامی در مشهد و کانون نشر حقایق
۳۷	منبر رفتی شکمت را پاره می کنیم	۲۶	تصور و تحلیل
۳۷	درخواست از مراجع برای شرکت در مراسم رضاخان!	۲۶	مجید و مسعود احمد زاده از کانون تا فدائیان خلق
۳۷	برنامه ریزی برای آتش زدن جنازه رضا خان	۲۶	مکتب تفکیک (میرزا جواد آقا تهرانی، مجتبی قزوینی، هاشم قزوینی)
۳۸	انفعال حزب توده در مقابل فدائیان و آیت اله کاشانی	۲۷	کانون بحث و انتقاد دینی (سید حسن ابطحی)
۳۸	دروس دینی در مدارس	۲۷	تشکلهای مذهبی سیاسی اصفهان

	۳۹	زندانی شدن نواب صفوی در زمان مصدق
	۳۹	بگذارید تا قضیه نفت را حل کنم
	۳۹	اعلامیه فدائیان علیه مصدق و آیت اله کاشانی
	۳۹	مصدق و مالیات مشروبات
	۴۰	ضد ملی ترین اقدام مصدق در زمان صدارت،
	۴۰	وحشت عمومی از حزب توده
	۴۰	تحلیل موحد در مورد شکست نهضت ملی: چیره شدن غوغاگری و فحش و ناسزا، شعار، لجن پراکنی، افشاگری، عدم شجاعت اخلاقی
	۴۱	نواب: شاه توله سگ!
	۴۱	چون زاهدی توده ای ها و طرفداران مصدق را سرکوب می کند نظارت می کنم.
	۴۱	تلاش امام خمینی(ره) برای نجات نواب از اعدام
	۴۲	الف) فدائیان اسلام و آیت اله بروجردی
	۴۲	زیر سؤال بردن آیت اله بروجردی توسط فدائیان و نشریه نبرد ملت
	۴۲	اطرافیان آیت اله بروجردی و دیدگاه آنان
	۴۲	تأثر آیت اله بروجردی از اعدام نواب
	۴۲	سکوت امام به خاطر آیت اله بروجردی
	۴۳	ب) ویژگی های فدائیان اسلام
	۴۳	روایت شعبان بی مخ از اعدام نواب
	۴۳	طناب کثیف
	۴۳	نواب و غرب شناسی
	۴۳	آی داش مشتیا داش غلوما
	۴۴	درباره محتوای کتاب فدائیان با نام: «اعلامیه فدائیان اسلام»

پرسش اساسی درباره انقلاب اسلامی بهمن ۵۷ آن است که چرا و چگونه نیروهای مذهبی و روحانی در موقعیت رهبری این نهضت قرار گرفتند؟

مگر نه آن است که از مشروطه به این سو بطور عمده نیروهای سکولار در صحنه سیاست ایران فعال بودند؟ مگر نه آن است که رضا شاه با تمام قوا به جان مذهب و مذهبی ها افتاد و اساس مدارس دینی و مساجد و حسینیه ها را هدف قرار داد و بیشترین محدودیت را از هر جهت برای روحانیون فراهم کرد؟ مخالفت روشنفکران با مذهب و روحانیت و طرح این مطلب که عامل عقب ماندگی جامعه ایران، مذهب و روحانیت است و معرفی دین به عنوان افیون، از سوی تو ده ای....

پس چه شد که در فاصله قیام ۴۲ تا ۵۷ روحانیت و مرجعیت این چنین محبوبیت عمومی یافت و مردم، رهبری مبارزه را به دست روحانیت انقلاب سپردند؟

به نظر می رسد پاسخ تاریخی این پرسش با مرور بر فعالیت های فرهنگی - سیاسی مذهبی ها در فاصله سالهای پس از شهریور بیست تا بهمن ۵۷ نهفته باشد.

نوشته حاضر گزارش کوتاهی است از چگونگی رشد و برآمدن جریان های مذهبی - سیاسی در روزهای پس از شهریور ۱۳۲۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران.

فصل اول

بازگشت دین به عرصه جامعه و سیاست

۱. فعال شدن جریان های مذهبی در دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰

به رغم ضربات خرد کننده جریان مشروطه و روند غرب گرایی به پیکره اسلام گرایی در ایران و به خصوص مذهب، متدینین تلاش هایی را برای احیای روند اسلام گرایی با رویکرد جدید که اساس آن انطباق دین با فضای جدید فکری دنیا بوده آغاز کردند.

در ایران گرچه فعالیتهای دینی بود ولی با آمدن رضا خان روبه افول گذاشت. دوران رضاخان دوران مبارزه با مذهب و از میان بردن سنت ها و نهادهای مدنی دینی مانند حوزه های علمیه و مرجعیت دینی شیعه است. حوزه ها تعطیل و تنها عده معدودی اجازه یافتند در کسوت روحانیت باقی بمانند. فشارها در قالب اجرایی و تبلیغی بود. مشروطه خواهان متجدد و نوگرا نیز با آن همراهی داشتند به گونه ای که نظم و نثر آنان درباره آداب مذهبی و روحانیت نشانگر اوج ضدیت این قشر با روحانیت در فاصله سالهای پس از مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰ می باشد. (ص ۲۴)

*میرزا یحیی دولت آبادی و روحانیت

اشعار میرزا یحیی دولت آبادی در مورد روحانیت که سید محمد علی جمال زاده در مقاله ای تحت عنوان «آخوند داریم و آخوند» که خود عنوان داستانی هم از اوست (در مجله کاوه ش ۵۴ مهر ۱۳۵۳ چاپ مونیخ آلمان صفحه ۱۶) آورده است.

اشعار ایرج و عارف و عشقی هم بر ضد روحانیت به فراوان در دواوین آنها موجود است. مجموعه ای از آن اشعار را شجاع الدین شفا گرد آوری و به چاپ رسانده است.

*روشنفکران عقل مستقل رضاخان

روشنفکری دوره رضا خانی به طور دربست در اختیار حاکمیت بود و می کوشید نقش عقل مستقل را برای رضا خان بازی کند. (ص ۲۴)

در مبارزه با روحانیت گروه های غرب گرای راست و چپ های سوسیالیست و مارکسیست های طرفدار شوروی همگی با یکدیگر اتفاق نظر داشتند و هماهنگ بودند و همه مذهب را عامل عقب ماندگی معرفی می کردند. (علیرغم اختلاف نظری که با هم در موارد دیگر داشتند) روند تحولات فرهنگی و سیاسی پس از مشروطه قدم به قدم به ضرر مذهب و در جهت کاستن از نفوذ آن به پیش می رفت.

این فشارها باعث شده بود که مراکز درسی دینی تعطیل شود. از طرفی خارج کردن علما از حوزه یا بکارگیری در عدلیه ... منجر به این شد که مجموع طلبه های قم به حدود سیصد نفر کاهش پیدا کند. (ص ۲۴)

*ترویج ایران باستان

از طرفی متفکران ، شاعران و برجستگان این دوره ، یعنی کسانی که محصول جریان مشروطه خواهی هستند بجای مرزداری داشته ها و سرمایه های دینی به پاسداری از میراث ملی باستانی و ترجیحا " غیر دینی یا ضد دینی مشغول بودند. برای این افراد ناسیونالیسم افراطی به عنوان یکی از تئوری های اصلی سیاست فرهنگی ایران درآمده بود .

دیوان شاعرانی چون عشقی و عارف قزوینی و بهاروحتی شهریار سرشار از این قبیل اندیشه ها ست.

*رویکرد ملک الشعرای بهار

ملک الشعرای بهار می گوید :

یا مرگ یا تجدد و اصلاح
ایران کهن شده است سرپای
راهی جز این دوره پیش وطن نیست
درمانش به جز تازه شدن نیست

درسرد مدرسه ای که « بهار » به سال ۱۳۱۰ شمسی برای کودکان دبستانی سروده آمده است :

ما همه کودکان ایرانیم
همه از پشت کیقباد و جمیم
زاده کوروش و هخامنشیم
پسر مهرداد و فرهادیم
ملک ایران یکی گلستان است
مادر خویش را نگهبانیم
همه از نسل پوردستانیم
بچه قارن و نریمانیم
تیره اردشیر و ساسانیم
ما گل سرخ این گلستانیم (ص ۲۵)

(دیوان بهار ج ۱ صفحه ۲۸۴ و ۵۴۹)

*شاه جهان پهلوی نامدار

بهار را می توان یکی از خط دهندگان باستانگرایی رضا شاه و اقدامات وی در این راستا دانست که در شعر هایش همواره وی را به احیای فرهنگ و آداب و تاریخ عصر باستان توصیه می کند :

شاه جهان پهلوی نامدار
بخت تو باشد علم کاویان
ای زسلاطین کیان یادگار
چون پی آن بخت همایون شدی
ملک تو مانده ملک کیان
(باستان گرایی در تاریخ معاصر ایران ، صفحه ۱۶۷)

باید توجه داشت که در آثار بهار، «سلامیات» فراوانی هم می توان دید. این نگرش هم که اسلام را از غرب جدا می کند در تئوری های بهار دیده می شود :

گرچه عرب زد چو حرامی به ما
داد یکی دین گرامی به ما

بهر حال هر شاعری از این فرازونشیب ها دارد آنچه در حاق تفکر بهار دیده می شود تجدیدی است که به نوعی با سنت کنار آمده است . اما اینکه کفه ترازو به نفع کدام طرف است سخن دیگری است . (ص ۲۵)

*نگاهی به اسامی روزنامه ها

اسامی روزنامه هاو هفته نامه های این دوره ، نشانگر توجه این عصر به تجدد و نوگرایی است به عنوان مثال می توان از این قبیل نشریه ها یاد کرد:

روزنامه «تجدد ایران» که از سال ۱۳۱۰ روزانه منتشر می شد ، چندین نشریه و ماهنامه و...

تحت عنوان « ترقی » یا « ترقی ایران » ، « تکامل » ، « تمدن » ، « عصر آزادی » ، « عصر انقلاب » ، « عصر تمدن » ، « عصر پهلوی » ، « عصر جدید » ، « عصر دمکراسی » ، « عصر نو » ، « عصر نهضت » ، « ایران امروز » (تاریخ جراید و مجلات) (ص ۲۵)

*تفاوت روشنفکران با عامه مردم

در این مقطع تنها چیزی که از دین و مذهب در امان مانده بود (در بین طبقات متوسط جامعه و قشر تحصیل کرده) نوعی بینش مذهبی مترقی بود که اولاً می کوشید تا با تحولات جدید کنار آید و ثانیاً خود موضع منتقدانه ای نسبت به مذهب در پیش گرفته بود و به عنوان دفاع از مذهب ، به آن حمله می کرد. در این میان عامه مردم ، عقیده سنتی خویش را حفظ کرده و حتی برخی از متجددین نیز ظواهر مذهبی را رعایت می کردند .

*کلاس ۲۲ نفره و ۲۰ نفر سوسیالیسم

یک دانش آموز، آن زمان می گوید : از افتخارات وی این است که در یک کلاس ۲۲ نفره بندر انزلی یکی از دو نفری بوده که به سوسیالیسم گرایش پیدا نکرده بودند . (ص ۲۶)

این نحله فکری (سوسیالیسم) به تدریج از شمال ایران به سمت جنوب و تهران آمد و پس از رفتن شاه به طور جدی توسط روشنفکران چپ مطرح شد و جاذبه زیادی را ایجاد کرد و اگر رضا خان نتوانست به زور دین را از میان بردارد ، بیم آن می رفت کمونیست ها با روش های حزبی _ استالینی خود موفق به انجام این کار شوند .

طی یک دهه گرایش به مارکسیسم میان جوانان تحصیل کرده به اوج خود رسید و متدینین را از این بابت سخت نگران کرد . در این میان ، دانشگاه ها و نیز فضای ادبی این کشور، تقریباً به طور درستی در اختیار توده ای ها بود .

*رفتن رضا شاه و دو کار مهم متدینین

با رفتن رضا شاه مذهبی ها بیش از دیگران خشنود شدند ، گویی چون کبوتری از قفس آزاد شده و به پرواز درآمدند. در این زمان به دو کار مهم از سوی متدینین اقدام شد :

۱- جدال با آئارسوء برجای مانده از مبارزه با مذهب دوره رضاخان

۲- مقابله با بی دینی که چهار جهت آن جدی تر بود:

الف : مبارزه با کسروی

کسروی با توجه به قلم وی و تجربه ای که در کار پژوهش و به خصوص تاریخ داشت و نقش مصلحانه ای که به خود گرفته و انگشت روی برخی از آداب و عادات بی پایه گذاشت ، سبب شد تا دیدگاه های او درباره دین

و مذهب جدی گرفته شود. افکارش در دبیرستانها که تقریباً به جای دانشگاههای این زمان بود ایجاد موج کرده بود و نیازمند پاسخ قاطعی بود.

حساسیتی که کسروی پس از استبداد برانگیخت و مذهبی ها رابه تکاپو برای دفاع از دین واداشت ، کمتر کسی ایجاد کرد. اقدام صریح او در نقد تشیع و اسلام از یک سو و رفتارهای تند و خشن قلمی و نیز اخلاقی وی از سوی دیگر، سبب برانگیختن مذهبی ها شد.

عبداله کرباسچیان (مدیر نبرد ملت): مبارزه با کسروی ، برای دفاع از ساحت اسلام یک نیروی خفته ای را در ما زنده کرد . یک انرژی مذهبی قدرتمندی که خودمان از وجودش آگاه نبودیم . (ص ۲۷)

علاوه بر آن رفتارهای نابهنجار کسروی در برخورد با ادبیات فارسی و متون کهن ، موقعیت او را میان افشاری از دانشمندان و ادیبان که علاقمند به این ادبیات بودند ، تضعیف کرد. تنها نقطه عطف کسروی کارهای تاریخی اش بود که در همان بخش هم ، با تازگی هایی که داشت ، برخی از تحقیقاتش از جمله تاریخ مشروطه رنگ ترکی داشت (ستایش بی حد و اندازه وی از مشروطه تبریز و کوبیدن حرکت مشروطه خواهی اصفهان است) ، در مواردی هم به دلیل عدم اعتقادش به مذهب تشیع و روحانیت، راه بی انصافی را طی کرده و کارش را از حد کار علمی پایین آورده بود.

لذا کتابهای زیادی (شرح در صفحه ۲۸ و ۲۹ کتاب) علیه کسروی به نگارش در آمد . (ص ۲۸)

ب : مبارزه برای حجاب

بی حجابی زنان نخستین بار از طریق مسافران اروپایی یا ایرانیان سفر کرده به اروپا به گوش و سپس به چشم ایرانیان رسید . بعدها به واسطه برخی مطبوعات فارسی چاپ خارج از کشور، مانند حبل المتین مسأله بی حجابی در ایران طرح شد .

در زمانی که مشروطه در گرفت و پیام تجدد را در ایران پخش کرد این مسأله بی حجابی بصورت یک مسأله جدی در آمد. نخستین بار در سال ۱۲۹۰ش توسط فخرالاسلام رساله ای در فواید حجاب نوشته شد . در طول سالهای پس از مشروطه و پیش از رضاخان ، اندک اندک این بحث در اشعار ایرج میرزا ، عارف قزوینی و برخی نوشته های دیگران مطرح شد . در زمان رضاخان برای اولین بار، خانواده وی بدحجاب ظاهر شدند و به همین صورت در سال ۱۳۰۶ به قم آمدند که با اعتراض مرحوم بافقی روبه رو شدند . وی کتک سختی از رضا خان خورد و به شهرری تبعید شد . از آن پس تلاش دولت و متجددین برای رواج بی حجابی آغاز شد و در ۱۷دی ۱۳۱۴ کشف حجاب به صورت یک امر اجباری درآمد . متدینین واکنش و مقاومت نشان دادند و به تدریج حجاب علامتی برای شناخت ایمان افراد شد ، پس از رفتن رضا، عده ای بی حجابی را پذیرفته بودند. علما اقدام به لغو قانون کشف حجاب کردند و پس از آن ده ها رساله و کتاب در فواید حجاب نوشته شد . (ص ۳۰)

ج : مبارزه با مارکسیسم و الحاد:

هم مذهبیه ها به صورت گسترده با الحاد و کمونیسم مبارزه می کردند و هم حکومت بر اساس وابستگی اش به غرب مخالف مارکسیسم بود و چون او را رقیب خود می دید می کوشید از هر وسیله ای برای مبارزه با کمونیسم استفاده کند .

دهها کتاب در این زمینه به چاپ رسید. از جمله اصول فلسفه و روش رئالیسم و نقدهای جدی شریعتی بر مارکسیسم که فوق العاده در دور کردن دانشجویان مسلمان از مارکسیسم مؤثر واقع شد. (ص ۳۱)

*نظر مقام معظم رهبری آیت اله خامنه ای درباره شریعتی

دکتر شریعتی در زمینه فلسفی (ماتریالیسم) مطلقاً تحت تأثیر مارکسیسم نبود و تنها در زمینه اقتصادی نوعی گرایش به سوسیالیسم داشت که البته نمی توان گفت کاملاً منطبق بر سوسیالیسم مارکسیست هاست . در زمینه نقد مارکسیسم و ماتریالیسم آثار متعددی هم از عربی به فارسی ترجمه شد . (ص ۳۱)

د : مبارزه با بهائیان

مبارزه با بهائیان از زمان ایجاد بهائیت بود و در زمان مشروطه بسیاری از علمای ضد مشروطه دست بهائیان را در پشت سر ماجراهای مشروطه خواهی می دیدند از آن جمله در لوحی از عباس افندی آمده است : اگر کار در دست میرزا فضل الله نوری و سید علی یزدی و میرزا حسن تبریزی ماند و پیاپی فتوا به قتل یاران دهند البته تأخیر شود . (ص ۳۲)

طی یک قرن آثار زیادی در رد این فرقه پدید آمد. اوج گرفتن این مبارزه از سال ۱۳۲۳ به بعد است که صورت سیاسی نیز به خود می گیرد . یعنی مبارزه با بهائیت به نوعی مبارزه با حکومت و اجزای آن تلقی می شود چرا که برخی از چهره های حکومت ، متهم به داشتن گرایش های بهایی گری بودند . (ص ۳۲)

اینها چهار رکن برانگیخته ای با عنوان « مبارزه با بی دینی » است که در دهه ۲۰ و ۳۰ و پس از آن تا انقلاب اسلامی مطرح بود و تبلیغات دینی در اطراف آن دور می زد.

بحث فلسطین را که از سال ۱۳۲۷ مطرح شد باید در چهارچوب مسائل پیش گفته به عنوان عامل مستقلى در جهت احیای اسلام در ایران در نظر داشت .

*فعالیت دوگروه حوزه و متدینین

-تعطیلی مجالس روضه خوانی و تبدیل مدارس علمیه به انبار و... درچنین وضعیت دوگروه فعالیت خود را آغاز کردند : الف) نخست حوزه علمیه که طی دو دهه به شدت تضعیف شده و نیازمند آن بودند تا خانه تکانی کرده و از وضعیت خمودی ناشی از فشار دولت رضاخانی بیرون آیند . دولت رضاخان نه تنها مجالس سوگواری و عزا را تعطیل کرده بود بلکه بسیاری از مدارس علمیه را به روی طلاب بسته و فضای آنها را در اختیار محصلان جدید قرار داده بود. بسیاری از این مدارس توسط بازاری ها به صورت کاروانسرا و انبار کالا درآمدی بود . اکنون با زمینه ای که ایجاد شده بود روحانیون می کوشیدند تا حوزه ها را به موقعیت پیشین بازگردانند . (ص ۳۲)

ب) گروه دیگر برخی از متدینین روحانی و غیر روحانی سراسر کشور بودند که به صورت مستقل و در قالب ایجاد تشکل های مختلف برای ترویج دین داری و مبارزه با بی دینی تلاش خود را آغاز کردند . رژیم با توجه به اینکه وابسته غرب بود با فعالیتهای مذهبی مخالفتی نداشت و درحدی که منجر به پدید آمدن گروه های رادیکال مثل فدائیان اسلام نشود و بنابراین حتی رادیو را در اختیار خطبای مذهبی هم قرار می داد افرادی مثل آیت اله طالقانی و مطهری از آن جمله بودند . (ص ۳۴)

۲- آغاز فعالیت های مذهبی - سیاسی مراجع تقلید .

در تمام دوره تاریخی مذهبی ایران به ویژه از عصر صفویه به بعد که مفهوم تازه ای از مجتهد و مجتهد الزمانی شکل گرفت جامعه مذهبی ایران ، تابعی از مرجعیت دینی به شمار می آمد . همان گونه که ساختمان دارالحکومه و دارالاماره در اختیار نماینده دولت مرکزی بود، « بیت مرجعیت » به عنوان مرکز ثقل این بخش از تصمیم گیری ها عمل می کرد . (ص ۳۴)

در نیمه دوم قاجار، دو سیستم مرجعیت عمومی و محلی پدید آمد به طوری که سامرا و نجف مرکز مرجعیت عمومی بود و در شهرهای بزرگ ایران و حتی شهرهای کوچک ، یک یا چند مجتهد تحصیل کرده نجف یا مراکز دیگر در ارتباط با مرجعیت عامه و در قالب مرجعیت محلی به ایفای نقش می پرداختند . در سطوح عمومی تر جامعه ، بازوی اجرایی این بخش ، عموم مردم بودند و طبعاً بازار به دلیل نقش خاص اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی خود در دوره اخیر، یکی از اهرم های اصلی فشار بر دولت بود که تابعی از مرجعیت به شمار می رفت .

مرجعیت ایران در این دوره طبق معمول دوره قاجاری و منهای یک دوره استثنایی در زمان میرزای بزرگ در نجف مستقر بود اما پس از آن که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در قم استقرار یافت تا حدودی نگاهها متوجه ایشان شد و زمینه مرکزیت ایران فراهم شد . (ص ۳۵)

* تفاوت اندیشه علی اکبر حکمی زاده در دو مقطع زمانی:

وی در سال ۱۳۱۳ نوشت: ایران از دیر زمان میهن علم و دانش و محل بروز رجال دین و فلسفه بوده و از طرف دیگر مرکزیت تشیع عالم را داراست و تنها مملکتی است در دنیا که جمعیت وی را از تشکیلات دولتی و ملی این مذهب گرامی تشکیل می دهد ... پیداست که این وضعیت کاملاً نیازمند به تأسیس مجمع روحانی و جامعه علمی دینی شیعی درخور خود می باشد ... تا آنکه خداوند یگانه ، مصلح بزرگ ، حضرت آیت اله آقای حاجی شیخ عبدالکریم حائری (مدظله) را برانگیخت . (ص ۳۶)

به هرحال مرحوم حائری وارد قم و میهمان شیخ مهدی قمی پدر حکمی زاده شدند و حوزه علمیه از اراک به مساعدت قرآن مجید « واتونی بأهلکم اجمعین » به قم منتقل گردید . این انتقال در روحانیت ایران ، انقلاب جدیدی را پدید آورد و در مرکز و ولایات انتشار فوق العاده ای پیدا کرد. در مدت کمی جمعی کثیر از سایر نقاط ایران به طرف قم رهسپار شدند و روز به روز جمعیت وی افزوده می گردید .

چند سالی نگذشت که عده ای از افاضل دروس خود را تکمیل نموده و به شهرهای خود مراجعت نمودند و در آن شهرها مثل همدان و کاشان و ... دیگر شعبه هایی برای حوزه مرکزی تأسیس گردید و همچنین از سایر نقاط و ممالک اسلامی ارجاعاتی به قم گردید و خود ، مجمع علمی شیعی ، در تمام عالم اسلامی گشت . (ص ۳۷)

* شیوه برخورد با رضاخان و دیدگاه های آیت اله اصفهانی و نائینی

درست در همین زمان مرجعیت اعلای شیعه در نجف مستقر بود و تا سال ۱۳۲۵ مرحوم آیت اله سید ابوالحسن اصفهانی (م ۹ ذیحجه ۱۳۶۵ ق / ۱۳ آبان ۱۳۲۵ ش) مصداق آن به شمار می رفت . شیعیان ایران به طور عمده از ایشان تقلید می کردند ولی محیط رضا خانی اجازه فعالیت مستقیم را به ایشان و

نمایندگان نمی داد. زمانی که علمای نجف درباره روش برخورد با رضاخان مشورت می کردند آقای سید ابوالحسن گفته بود: « ما باید افرادی را بفرستیم در میان عشایر و قبایل ایران و این افراد را علیه رضاخان تحریک کنیم و آنان را به قیام و داریم و از این طریق رضا خان را نابود کنیم. » اما مرحوم نائینی گفته بود: « ما باید از رضا خان استمالت کنیم و با وی ، با نرمش رفتار کنیم تا از تندی و صولتش کاسته شود و غیر از این راهی نیست. » (ص ۳۷)

***اجازه صرف وجوهات برای نشریه**

آیت اله سید ابوالحسن اصفهانی نخستین مرجعی بود که اجازه استفاده از سهم امام را برای یک نشریه دینی با نام « الاسلام » را داد. نامه ای هم از ایشان خطاب به سید ابوالحسن طالقانی در دست است که در آنجا حمایت خود را برای ایجاد یک مؤسسه دینی با صراحت اعلام کرده است. سپس، مرحوم طالقانی فعالیت خود را در مدرسه مروی آغاز که با موانعی روبه رو شد. آنگاه جلسات را در منزل خود و بعد از آن در منزل عباسقلی بازرگان آغاز کرد که البته به سرانجامی نرسید. (ص ۳۸)

***پیام تکان دهنده آیت اله اصفهانی در مورد انتشار نشریه**

آقای سید محمود طالقانی ضمن اشاره به آن جلسات و اینکه اجازه انتشار نشریه ای به نام «بلاغ» را گرفته است، متن نامه آیت اله اصفهانی را همراه یادداشتی در اختیار نشریه آئین اسلام قرار داده است نامه اصفهانی نشانگر جدیت وی در این زمینه و آگاهی او به این شرایط است:

از اینکه برای رفع شبهات معاندین دین و حفظ عقاید ضعیفای مسلمین بنای تأسیس مرکزی در مدرسه مروی را دارید که مرکب از فضلا و صلحا باشند بی اندازه مسرور شدم و البته به نحو اکمل موجب سرور حضرت ولی عصر (ارواحنااله الفداء) خواهد بود ... لکن این مطلب بزرگ ، محتاج است به استعداد کامل و مرکب از اشخاص فاضل و متمتع مستقیم السلیقه و کتب بسیار و مجلات خارجه و داخله به السنه مختلفه و مترجمین صحیح العقیده که خدای نکرده اگر با استعداد ناقص و عدم تهیه ، اسباب استخفاف این مطلب شود و از عهده (کما هو حقه) بیرون نیاید ، معاندین شیر گیر می شوند ... (ص ۳۸)

***ناظر شرعیات استانی و ورود دروس دینی در برنامه مدارس**

درخواست آیت اله اصفهانی طی نامه از آیت اله سید محمد بهبهانی (که در واقع پیام به وزیر فرهنگ و نخست وزیر بود) در مورد ناظر شرعیات استانی (که در وزارت فرهنگ تصویب شده) و اقدام جدی ایشان برای ورود دروس دینی در برنامه مدارس دولتی، از نکات قابل توجه است. (ص ۳۹)

***درخواست اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی**

نکته دیگر درخواست برای اصل دوم متمم قانون اساسی بود که برای مطابقت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی که سخن از انتخاب علمای طراز اول و نظارت آنان به مصوبات مجلس به میان آورده است. در نشریه آئین اسلام و نیز سر مقاله شماره بعد یادداشتی در لزوم اجرای این اصل آمده بود. تلگرافی هم از شیراز در این باره در آیین اسلام درج شد. تلگراف دیگری در این زمینه از سوی انجمن هدایت مسلمین کرمانشاه در آیین اسلام درج شده است.

در ادامه ، اتحادیه مسلمین به ریاست حاج سراج انصاری مسأله را در سطحی عمومی تر مطرح کرد و نظر مراجع را در این مورد جویا شد که آیات شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳ق) سید هبه الدین شهرستانی ، سید محمد حجت ، سید محمد هادی میلانی و میرزا محمد فیض قمی (۱۲۹۳-۱۳۷۰ق)

در این باره به صراحت سخن گفتند ، اما آیات: بروجردی و سید محمد تقی خوانساری با احتیاط تمام از کنار آن گذشتند. (ص ۴۱)

حاج آقا حسین قمی که در سال ۱۳۲۲ به ایران آمد و مورد استقبال پرشکوه مردم قرار گرفت نسبت به حجاب حساسیت ویژه ای داشت و طی نامه ای به نخست وزیر وقت (سهیلی) خواستار لغو قانون اجباری بودن کشف حجاب شد که دولت این درخواست و برخی درخواست های ایشان را تصویب کرد . آیت اله بروجردی که آن زمان در بروجرد بود با تلگرافی به دولت از درخواست آیه اله قمی حمایت کرد . (ص ۴۱)

سفر آیت اله قمی به ایران و استقبال پرشکوه از وی و بازتاب آن در مطبوعات نشان داد که پس از یک دوره ترویج بی دینی ، هنوز مردم دلبستگی های زیادی به دین و مراجع تقلید دارند.

***کسروی و توهین به آیت اله قمی**

این مسأله خشم کسروی را برانگیخت و با تمسخر به این که « توگویی آقا قهرمان استالینگراد بوده و از جنگ فیروزانه باز می گردد.» از سفر آقای قمی به ایران یاد کرده است و نوشت :

« آمدن و رفتن یک مجتهد چه تواند بود و چه سودی از آن برای مردم به دست خواهد آمد ؟

تن دادن دولت به خواسته های آیه اله قمی که روزی سمبل مقاومت در برابر رضا شاه و کشف حجاب بود، نشانی از عوض شدن زمانه داشت. (ص ۴۱)

کسروی در جای دیگر نوشت : « در این چند سال ، بزرگترین گامی که در راه تقویت ارتجاع برداشته شده ، این آمدن آقای قمی بوده است .» او به حزب توده انتقاد می کند که چرا به مقابله با وی برنخاسته بلکه او را «اولین شخصیت دینی» خوانده است .

درنامه هیأت دولت به آیت اله قمی گفته شده : ... راجع به حجاب دولت دستور داده که متعرض نشوند ، در مورد اوقاف طبق مفاد وقف نامه ها عمل خواهد شد. در باب شرعیات و عمل به آداب دینی طبق نظر یک مجتهد جامع الشرایط عمل خواهد شد و در مورد مدارس مختلط هم در اول ازمینه مکان پسران و دختران تفکیک خواهد شد. (ص ۴۲)

***نامه آیت اله کاشانی به فروغی**

آیت اله کاشانی از سال ۱۳۲۰ فعالیت خویش را آغاز و طی نامه ای به فروغی نخست وزیر وقت سخن از توطئه ها برای از بین بردن نظام طلبگی و از بین بردن مدارس قدیمه گفته ... و نیز تعرض به زنان ... فروغی پاسخ داد دستور داده شده که متعرض زنان نشوند . (ص ۴۳)

***دعوت امام از علمای برای قیام**

در سال ۲۳ امام خمینی نامه ای نوشته و طی آن علما و مردم را دعوت به قیام برای خدا و مبارزه با بدعت ها و ظلم های رضا خانی کرده است. (ص ۴۳)

***حمله روشنفکران رضا خانی به علماء**

زمانی که فعالیت مجدد روحانیون آغاز شد، روشنفکران بنای تند روی و فحاشی را گذاشتند :

محمد مسعود سردبیر « مرد امروز» در تیر ماه ۱۳۲۴ نوشت : اگر ممکن باشد به این نکبت العلماء حالی کنی که آقای بحر العلوم ! اگر این آخوند بازی ، این خرافات ، این نوحه خوانی ، این سینه زنی ، این چادر چاقچور و این تسبیح ریا و چماق تکفیر، شش ماه ، فقط شش ماه در نیویورک آبادترین شهر دنیا عرض اندام نموده و

قبول آن اجباری شود بعد از شش ماه ، نه تنها نیویورک بلکه تمام آمریکای شمالی مخروبه شده و ماتمکده دنیا خواهد گشت . (ص ۴۴)

این همان رویه ای بود که کسروی دنبال می کرد ولی به دنبال قتل کسروی بیشتر این افراد از ترس فدائیان از نگارش این قبیل مقالات خودداری کردند .

* فوت آیت اله سید ابوالحسن اصفهانی

پس از فوت آیت اله اصفهانی در سال ۱۳۲۵ مسأله مرجعیت شیعه در اذهان و مطبوعات مطرح گردید . بسیاری بر این بودند که زمینه را برای مرجعیتی فعال در عرصه اجتماع آماده سازند . نشریه آئین اسلام یک شماره را به همین مسأله اختصاص داده وطی مصاحبه از آیه اله کاشانی پرسید : راجع به مرجع تقلید نظریه مبارک چیست ؟ آیه اله کاشانی پاسخ داد :

«... مرجع تقلید علاوه بر دارا بودن مقام اجتهاد و عدالت باید اهتمام تام در اجتماعیات اسلام داشته و دفاع از حوزه دیانت اسلامیة نموده و کوشش در امر به معروف و نهی از منکر و تهذیب اخلاق مسلمین و تهیه مبلغ برای داخل و خارج مملکت نماید . از اهم واجبات تشکیلات روحانی است که روحانیت مرتب و منظم باشد. »
جانشین آیت اله اصفهانی حاج آقا حسین قمی بود که آن هم سه ماه بعد از آیت اله اصفهانی درگذشت. از آن پس آرام آرام زمینه برای مرجعیت آیت اله بروجردی آن هم نه در عراق ، بلکه در ایران فراهم گردید . (ص ۴۵)

۳- مبارزه با روحانیت و واکنش علما

با آغاز فعالیت حوزه علمیه و روحانیت ، مبارزه تازه ای علیه روحانیت آغاز شد . این افزون بر میراث ادبی و فرهنگی ضد روحانیت بود که پس از مشروطه در ایران تولید شد و سردمداران آن برخی از شعرا مانند عارف و ایرج میرزا بودند و بسیاری هم با نظم و نثر آتش آن را شعله و تر می کردند . در فضای جدید کسروی نقش عمده ای داشت. اما نوشته ای که حساسیت حوزه را بیشتر برانگیخت **کتابچه اسرار هزار ساله علی اکبر حکمی زاده** بود که حوزه را بیش از آنکه متوجه کسروی کند متوجه خود ساخت .

* حکمی زاده و انحراف فکری

علی اکبر حکمی زاده پسر شیخ مهدی حکمی زاده متوفای ۱۳۲۰ش داماد آیت اله سید ابوالحسن طالقانی (پدر محمود طالقانی) بود . علی اکبر حکمی زاده طلبه معممی بود که مدتی با آقای بدلا و آقای طالقانی در مدرسه رضویه که ریاست آن به عهده پدر حکمی زاده بود، هم حجره بودند. وی گاهی به تهران میرفت و در جلسات تبلیغی که در منزل عباسقلی بازرگان برگزار می شد و آن جلسات را آقای سید ابوالحسن طالقانی اداره می نمود شرکت می کرد . آن زمان شیخ مهدی حکمی در مدرسه رضویه روضه مفصلی برگزار می کرد که آیت اله حائری هم شرکت می کرد و همین شیخ علی اکبر حکمی در آنجا منبر می رفت و روضه می خواند. کم کم مطالبی گفت که نشان می داد منحرف شده است شیخ علی اکبر شوهر خواهر آقا میرزا علی اصغر اشعری در قم بود. این انحراف به جایی رسید که اسرار هزار ساله را نوشت .

* از اصلاح طلبی در مذهب تا انکار مذهب

قبلاً کتابچه ها و مقالاتی حاوی نوعی گرایش نوین نسبت به دین و احکام دینی می نوشت از آن جمله کتاب « راه نجات از آفات تمدن عصر حاضر » بود و نیز « دستور ازدواج » ، « آئین پاک » ، « حاشیه بر کفایه » از آثار اوست . با حضور وی مقالاتی درباره اصلاح دین ، منبر و روضه خوانی و نیز مقالاتی در زمینه اتحاد مسلمین

از آیت اله سید مصطفی خوانساری و مرحوم بدلا در نشریه همایون چاپ شد. با این حال وی به مرور مسیر خود را از اصلاح طلبی در مذهب تا انکار آن پیش برد. (ص ۴۶)

پس از شهریور ۲۰ که احساس می کرد با فزونی قدرت روحانیت بار دیگر امیدهای وی برای اصلاحات رضا شاهی از میان رفته است به مخالفت با شیعه و روحانیون پرداخت .

حکمی زاده اسرار هزار ساله را به عنوان حلقه ای از حلقات فعالیت علیه شعائر مذهب شیعه و بیشتر در دفاع از اصلاحات مذهبی رضا شاه تألیف کرد . این حرکتی بود که از دوره رضا شاه آغاز شده و کسانی چون سید **اسداله خرقانی ، شریعت سنگلجی** و سپس خود کسروی و جمع کثیری دیگر مروج آن بودند. این کتاب و نیز شیعه گری کسروی پس از سفر حاج آقا حسین قمی در سال ۱۳۲۲ به ایران نوشته شد. (ص ۴۶)

*حکمی زاده و دفاع از اصلاحات رضاخانی

حکمی زاده ضمن یادداشتی روی صفحه نخست کتابش نوشته بود :

پیشوایان دینی ما آنچه تا کنون گفته اند و نوشته اند ، تنها به قاضی رفته اند و دیگران هم یا جرأت نداشته اند در برابر، سخنی بگویند و یا اطلاع ... اینک من می گویم این چیزی را که شما دین نام نهاده اید، نود و پنج درصدش گمراهی است و برای اثباتش حاضریم . او از اصلاحات رضا خانی حمایت کرد و گفت : آیا ایرانیان در زمان رضا شاه آسوده تر بودند یا پیش از او ؟ آیا ادارات و نظام ایران را رضا شاه خراب کرد یا از پیش خراب بوده است ؟ (ص ۴۷)

کتاب حکمی زاده در شهریور و مهر ۱۳۲۲ تألیف شد و همراه با شماره ۱۲ نشریه پرچم متعلق به کسروی در ۱۵ مهر همان سال انتشار یافت . (ص ۴۷)

*انتشار همزمان اسرار هزار ساله و شیعه گری کسروی

در بهمن همان سال « شیعه گری » کسروی منتشر شد . این مطلب همراهی این دو کتاب و همفکری مؤلفانش را نشان می دهد .

علی اکبر حکمی زاده از حوالی سال ۱۳۱۲ با همراهی جمعی از طلابی که متأثر از نهضت اصلاح دینی رضا شاهی بودند در انتشار مجله همایون تلاش می کرد این مجله که کاملاً متأثر از عقاید و ایده های کسروی و نشریه پیمان او بود از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۴ (ده شماره) در قم منتشر شد .

مقاله «زبان خنثی» در نشریه همایون به حمایت از بیرون ریختن کلمات عربی از زبان فارسی در ادامه تلاشی بود که میرزا فتحعلی آخوندزاده آن را آغاز و کسروی به طور جدی آن را دنبال کرده بود نگاشته شد .

همچنین مقاله «بت پرستی» در نشریه همایون در جهت نفی زیارت قبور ائمه اطهار(ع) مطالبی نوشته بود. بزرگداشت فردوسی که در سال ۱۳۱۳ در سراسر ایران دنبال می شد در نشریه همایون پی گرفته شد و حتی در آن از رضا شاه ستایش شد .

*رفاقت حکمی زاده با کسروی

آقای بدلا که خود جزو هیأت تحریریه این نشریه بوده می گوید :

... حکمی زاده در تهران با کسروی رفاقت پیدا کرد و حتی زمانی که هنوز در قم و در مدرسه رضویه بود چند بار کسروی را به حجره خودش آورد .

کسروی تلاش می کرد کسانی ازجبهه متدینین که فرهیختگی دارند به سوی خود جذب کند کاری که درباره سید غلامرضا سعیدی و حاج سراج هم انجام داد اما توفیق نیافت و آن دو به منتقدان وی تبدیل شدند . (ص ۴۷ و ۴۸)

*سرنوشت بعدی حکمی زاده

حجه الاسلام اشعری (که عمه اش همسر حکمی زاده بوده) اظهار کردند :

پدرم می گفت من برای اینکه نفهمم که تکلیف من نسبت به این شخص چه باید باشد کتاب او را نخواندم ... یک سالی در یکی از روستاهای ساوه بودم و نوجوان بودم پدرم هم آنجا بود در زدند و گفتند آقای حکمی آمده پدرم گفت : بگویید بیاید . حکمی زاده دم در ایستاد و به پدرم خیلی احترام کرد و گفت : از چه دری وارد شوم پدرم گفت : از در صداقت . ایشان آمد و غیر از احوال پرسى هیچ صحبتی نکرد و رفت من مکرر به منزل عمه ام می رفتم . ایشان استنکاری نسبت به مسأله دینی نداشت . یک مرتبه گفت : اگر عمه شما می خواهد مکه و کربلا برود من مانعش نیستم و هزینه اش را هم می دهم ... در سفر دیگری که به منزلش رفتم گفت : من کتابهای مرحوم پدرم را که می فروختم چند کتاب رویش وقف نوشته بود نمی دانم این نوشته سندی برای وقف هست یا نه با این حال اینها را جدا گذاشتم ببر و ببین تکلیف شرعی هرچه هست عمل کن ... گفت خیلی دلم می خواهد مکه بروم ، اگر مسأله ذبح برای من حل شود به مکه می روم این گوسفندها آنجا تلف می شوند دخترش خیلی به انقلاب علاقه مند بود و در ایام جنگ در بیمارستان ها خدمت می کرد و پدرم هم مانعش نبود . یکبار عمه ام آمدند منزل ما ایشان که مقید به نماز و زیارات بود و آن شب دخترش هم همراهش بود (این دختر الان هفتاد سال دارد و در آبان ۸۴ درگذشت) نیمه شب که بلند شدم برای نماز دیدم این دختر در اتاق نماز شب می خواند این مربوط به قبل از انقلاب است . من به نماز خواندن خودش برخورد نکرده بودم و معنایش این نیست که نماز نمی خواند به عکس او را مظهر به تدین می دیدم . ایشان شغلش مرغداری بود و زمانی بهترین کارشناس مرغدار در دنیا شناخته شده بود و برای آموزش به کشورهای مختلف دعوتش می کردند و می رفت پسر ونوه اش هم اکنون در این شغل هستند از نظر مالی هم فردی مقید بود وی در ۶۶/۷/۱۱ درگذشت و در بهشت زهرا دفن شد ... نامه ای از ایشان پیدا شده که به کسروی نوشته و چند سؤال کرده و ضمن آن حمایت وی را از اسلام در آغاز انتشار پیمان یادآوری کرده بود (ص ۴۸)

*محتوای کتاب اسرار هزار ساله

هدف اصلی حکمی زاده در نوشتن اسرار هزار ساله نقد شعائر شیعی بود. وی سیزده پرسش مطرح و از علما خواست پاسخ دهند . مسائل مطروحه در آن عبادت بود از توسل ، استخاره ، اصل امامت ، احادیث مربوط به عزا داری و ثواب آن ، قدرت مجتهد در عصر غیبت ، حکومت ظلمه ، مالیات ، قانون و قانون گذاری ، ابدی بودن قوانین اسلام ، ناسازگاری برخی احادیث با عقل و زندگی و علت عدم علاقه مردم به دین . (ص ۴۹)

مؤلف که کارش در این اثر نقد عقاید رایج دینی و مذهبی بوده و سیزده پرسش هم در آغاز مطرح کرده در عمل کتابچه خود را که جمعاً مشتمل بر ۳۶ صفحه است درشش گفتار تدوین کرده:

گفتاریکم : خدا، گفتاردوم : امامت ، گفتارسوم : روحانی ، گفتارچهارم : حکومت ، گفتارپنجم : قانون و گفتارششم : حدیث . (ص ۴۹)

وی می گوید فقها حکومت را از آن خود می دانند و در این باره دلیل قانع کننده ای ندارند به علاوه نوع حکومتی که اینان مدعی هستند سبب می شود که در آن واحد ده ها فقیه چنان ادعایی را داشته باشند (ص ۴۹).

وی در بخش حکومت گفته که فقها به ادعا های مایوس کننده در مورد حکومت جور پرداخته اند که سبب سستی و تنبلی و بی تصمیمی مردم در حمایت از دولت و همراهی با وی شده است. حکمی زاده نظام فقهی - اقتصادی موجود در فقه شیعه را برای اداره جامعه ناکافی دانسته و در این باره مثالهایی در ارتباط با مسأله مالیات و مقایسه آن با خمس وزکات آورده است. (ص ۵۰)

*انتقاد حکمی زاده از علماء

سابقه انتقاد از ولایت فقیه به نوشته های دوره مشروطه می رسد.

اهمیت کتاب حکمی زاده در قیاس با شیعی گری کسروی که تقریباً همزمان انتشار یافتند در آن بود که وی فرزند یکی از مقدس ترین چهره های روحانیت در قم بود به علاوه جد مادری او هم آیت اله سید ابوالحسن طالقانی بود و به همین دلیل لازم بود به مطالب وی پاسخی داده شود. چند نفر پاسخ دادند، وافی به مقصود نبود و برخی جواب ها مناسب نبود، **خالصی زاده پاسخ می دهد و حوزه خواستار جمع آوری آن می شود** با این وعده که حوزه علمیه خود جواب می دهد. (ص ۵۰)

تصمیم حوزه منجر به تألیف کشف اسرار توسط امام خمینی می شود.

در نشریه آئین اسلام هم پاسخ هایی داده شد و حکمی زاده متهم گردید که متأثر از اندیشه های کسروی است. (ص ۵۱)

*کشف اسرار، پاسخ امام به حکمی زاده

حرکت امام در پاسخ به حکمی و تألیف کشف اسرار، نخستین فعالیت آشکار و عمومی ایشان است که چند ماه پس از انتشار کتاب اسرار هزار ساله در سال ۱۳۲۳ش گویا ظرف چهل روز تألیف شد. احساس امام این بود که پس از آن که زمینه برای بازگشت دین و روحانیت فراهم شد کسانی که دلباختگی نسبت به اصلاحات رضاخانی داشته اند در صدد برآمدند تا به نبرد با روحانیت برخیزند. امام بحث را با شرحی درباره حرکت وهابی آغاز کرده و جریان داخلی را متأثر از آن می داند با این تفاوت که اینان از اصلاح دین آغاز می کنند اما اندکی بعد دین را چیزی جز عقل ندانسته ریشه دین را می زنند. امام دوران بیست ساله را که با روحانیت و دین مبارزه شده دوره سیاه می داند و تأکید می کند که آنان از ملاها تجاوز کرده به سراغ خود دین رفته بودند. پس از آن به ترتیب همان کتاب اسرار هزار ساله یعنی هم بخش ها و هم پرسش های سیزده گانه، شروع به پاسخ گویی می کند. (ص ۵۲)

*تحلیل امام خمینی از علت مطالب حکمی زاده

ادبیات امام آتشین و انتقادی است و تقریباً همان ادبیات حاکم بر نوشتار آن روزگار است.

امام مدعای حکمی زاده را که فقها حکومت را حق خویش می دانند در مرحله اندیشه تأیید می کند اما در مرحله اجرا منتفی می داند امام به ولایت فقیه معتقد است و حکومت اسلامی را بهترین شکل حکومت و مدینه فاضله می داند. اما در این که شرایط پس از شهریور ۲۰ امکان اجرای چنین حکومتی توسط فقها باشد یا فقیهان ادعای آن را داشته باشند که جای سلطان بنشینند تصریح دارد که چنین خواسته ای در میان نیست.

در واقع طرح این مسأله که ادعای حکومت داری فقها توسط کسانی مثل حکمی زاده و کسروی، ازسوی امام و دیگران چنین تحلیل می شد که هدفشان رو در رو قراردادن دولت با روحانیت روبه رشد است و حتی چنین هدفی در پشت سر این طرح بود و روحانیت هم به تازگی زمینه ای برای رشد و توسعه خود به دست آورده و دولت سهیلی هم برخی از خواسته های آنان را پذیرفته بود، عاقلانه آن بود که مانع از دستیابی این افراد به هدف مورد نظر شوند. به همین دلیل آنان در شرایط ضعف باید تأکید می کردند که به نظارت فقها و اجرای قوانین اسلامی قانع هستند و درصدد بدست آوردن حکومت نیستند. (ص ۵۳)

با این حال امام در چند جای کشف اسرار از اینکه مجلس مؤسسان از علما تشکیل شود یا آن که مجلس شورای ملی در اختیار علما باشد و از اینکه فقها و علما بتوانند یک حکومت اسلامی تشکیل دهند به صورت های مختلف در کشف اسرار سخن گفته است. امام رسماً از دلایل اثبات ولایت فقیه یاد کرده است و با این که می پذیرد که ایده آل، حکومت اسلامی است اما علما و فقهای شیعه همین مقدار موجود را می پذیرند از آن حمایت می کنند و درصدد اسلامی کردن آن هستند. (ص ۵۳)

امام به نظارت فقیه تأکید می کند. (ص ۵۴)

۴- برآمدن انجمن ها و تشکل های مذهبی - سیاسی

الف : انجمن تبلیغات اسلامی (شهاب پور)

طی سالهای پس از مشروطه چهره های مذهبی به تدریج برای سامان دادن به وضع و مقابله با لامذهبی و بی دینی تشکل هایی پدید آوردند. طبعاً همه تشکل ها به یک میزان سیاسی نبودند اما در مجموع دارای گرایشهای سیاسی بودند. تلاش های چهارگانه شهاب پور، نوریانی (مدیر آئین اسلام) حاج سراج انصاری و شیخ عباسعلی اسلامی را باید مهم ترین تلاش مذهبی معتدل برای نشر افکار دینی در این دوره دانست. یکی از تشکل های اسلامی بسیار با اهمیت و فراگیر پس از شهرپور بیست انجمن تبلیغات اسلامی بود که عطاء اله شهاب پور آن را تأسیس کرد. این انجمن در سال ۱۳۲۱ تأسیس شد و هدفش تبلیغ دین اسلام و اشاعه توحید و تعلیم اخلاق اسلامی در ایران و سایر کشورهای جهان و پیراستن دین از خرافات و پیرایه ها و آگاه کردن جوانان تحصیل کرده امروزی به حقایق دین و فهماندن فواید دین برای سعادت جامعه و اهمیت دینداری برای زندگی فردی و اجتماعی و نشان دادن حقایق اسلام به زبان امروزی و طبق آخرین کشفیات علمی دنیا بوده است. (ص ۵۶)

دو سال پس از تأسیس، انجمن یازده جلد کتاب در شصت هزار نسخه چاپ کرد که همگی به فروش رفته، مجتهدان و روشنفکران زیادی از انجمن حمایت کردند. از جمله نشریات انجمن کتاب «روحانیت و اسلام» بود و کتاب دیگر «آئین گشایش راه نو در عالم حقیقت» بود. خود شهاب پور، هم آثار دیگری داشت آثاری مثل «آئینه فرهنگ ایران و جهان» و «از حجله عروسی تا بستر شهادت». شهاب پور سخنرانی های مذهبی هم در رادیو تهران داشت و چندین نشریه به فارسی، فرانسه، انگلیسی و عربی انتشار داد. تأکید انجمن تبلیغات برای یاد دادن زبان عربی و انتشار کتاب هایی در این زمینه اقدام دیگری بود که برای رواج فرهنگ دینی صورت می گرفت، نشریه ای به فارسی با نام «مجد برای فرزندان» و نشریه ای عمومی به نام «نوردانش» منتشر می کرد بیشتر این نشریات به لحاظ مذهبی جذابیت فوق العاده ای داشت. (ص ۵۷)

شمار همراهان وی که از آنان به عنوان کارمند یاد می شد و در تمامی شهرها به ویژه اصفهان و شیراز سخت فعالیت می کردند، تا پانزده هزار نفر رسیده بود در شهرستان های بزرگ و کوچک از جمله شهرستان مشهد نیز جمعیت کارمندان انجمن تبلیغات اسلامی فعال بودند . (ص ۵۸)

انجمن تبلیغات اسلامی از دولت به خاطر نصب دکتر سنجابی به وزارت فرهنگ تشکر کرد.

یکی از وظایف انجمن تبلیغات اسلامی ، مبارزه با مبلغان بهایی بود که گاه به درگیری نیز کشیده می شد. در مواردی هم توفیق می یافت افراد بهایی را مسلمان کند . انجمن در راه وحدت شیعه و سنی تلاش می کرد . انجمن حتی برای ایرانیان مقیم خارج هم نشریه ارسال می کرد. بدون تردید انجمن تبلیغات اسلامی که بیشتر کار فرهنگی - اسلامی می کرد تا سیاسی، سهمی به سزا در گسترش تبلیغات مذهبی و ایجاد تشکل های دینی در دهه ۲۰ و ۳۰ داشت و بسیاری از جوانان علاقه مند را برای مدتی در عرصه تبلیغات دینی هدایت کرده است . (ص ۵۹)

ب : اتحادیه مسلمین و مهدی سراج انصاری

حاج مهدی سراج انصاری (۱۲۷۵ ش) فرزند آیت اله عبدالرحیم کلیبری انصاری تبریزی یکی از عناصر فعال عرصه فرهنگ و سیاست اسلامی متولد نجف، تحصیلات در تبریز، مطالعه عمومی فراوان، در سال ۱۳۱۳ آشنایی با نشریه «پیمان» کسروی و در سال ۱۳۱۴ ملاقات با کسروی در تهران، در سال ۱۳۱۵ تأسیس انجمنی در دبیرستان ها در شهر تبریز که با سفرش به عراق سبب تعطیلی آن شد . وی در کاظمین مستقر شد و با هبه الدین شهرستانی به همکاری پرداخت و در سال ۱۳۲۲ برای همیشه در تهران اقامت گزید . پس از آمدن به ایران با کسروی درگیر شد و دو سال بعد کسروی سراج را متهم کرد که از عراق برای درگیری با وی به تهران آمده است . (ص ۶۰)

سراج به کار معمولی آخوندی پرداخت و به سوی کار تجاری و مطبوعاتی رفت و ورودش به مطبوعات در درجه نخست برای مقابله با کسروی بود . او گرفتار تهدید هم شد . سراج در اساس، تربیت آخوندی داشت و با آشنایی با هبه الدین شهرستانی و آشنایی با مطبوعات، افکارش به روشنی متمایل گشت . در اصل او تربیت شده مکتب فکری کاظمین که یکی از جریانهای فکری روشن در عراق دو دهه نخست قرن چهاردهم هجری است . او دین را عامل حرکت و تکاپو می دانست ، نگاهی روشن و استدلالی داشت و همزمان با دفاع از مبانی سنتی دین نگرش ضد بدعت و خرافه نیز داشت ... او می گفت : سیاست را از دیانت تفکیک نکنند - او همچنین یادداشتی تحت عنوان حکومت اسلامی به عنوان بهترین حکومت هاست نوشت .

او از جامعه تعلیمات اسلامی حاج شیخ عباسعلی سبزواری پشتیبانی کرد . چرا که جامعه بیش از یکصد و پنجاه آموزشگاه شبانه و دبستانهای روزانه و مدارس دخترانه و دبیرستانها در تهران و حومه آن و در شهرستان ها باز نموده و چندین هزار دانشجو را به حقایق اسلام و طریقه حقه جعفری (ع) آشنا ساخته است . (ص ۶۱)

سراج از سال ۲۳ تا زمان مرگ از کار مطبوعاتی دست نکشید و سهمی به سزا در رونق مطبوعات دینی داشت . او چندین نشریه مقاله می نوشت . حاج سراج طی سال دوم یکی از ارکان نشریه آئین اسلام درآمد .

گرایش موجود در آئین اسلام، دفاع از اسلام و روحانیت و در عین حال توجه به واقعیت زمان و ترویج روحیه تحول خواهی در حوزه های علمیه و مراکز تبلیغات دینی بود . (ص ۶۲)

علاوه بر سراج، آیت اله طالقانی و محمد باقر کمره ای در نشریه آئین اسلام مقاله ای نوشتند .

سراج در جواب «شیعه گری» کسروی «شیعه چه می گوید» را نوشت. (ص ۶۳)

کتاب شیعه گری کسروی یکی از افراطی ترین کتبی است که درباره مذهب تشیع نوشته شده است. این کتاب در همان سالها به عربی ترجمه شده و بارها و بارها سنیان آن را تجدید چاپ کرده اند. جسارت کسروی به مذهب شیعه ، انکار نص ، توهین به امامان و تمسخر نسبت به عقاید شیعه که همراه با تحریف و تکیه به معتقدات عوام صورت گرفته این کتاب را به صورت یکی از زشت ترین کارهای روشنفکران جدید بر ضد مذهب رسمی کشور درآورده است . کسروی با روانشناسی مخصوص به خود ابتدا دشمنی اش را با روحانیت تجربه کرد پس از آن به مذهب تشیع پرداخت و در بخش اخیر با نگارش در پیرامون اسلام به سراغ اصل دین رفت . کسروی دشمنی خود با تشیع را به تاریخ هم کشاند و کینه خاصی از صفویان به دل گرفت. سراج موفق شد در کتاب خود نشان دهد که بسیاری از اتهامات و تصورات کسروی نسبت به تشیع برخاسته از، معتقدات عوامانه است و علاوه برآن، در بسیاری از موارد، همان اشکالات سنیان را مطرح و تحت تأثیر نوشته وهابیان است . خروج کسروی از رویه استدلال و انصاف به روشنی قابل درک است . و همچنین خروج کسروی از رویه اخلاقی در بخشی از کتاب قابل رؤیت است و هنگام یاد از خواجه نصیر می نویسد : آن مرد بیدین شکم پرست که گاهی باطنی می بوده و گاهی شیعه می گردیده ... (ص ۶۳)

*تحلیل سراج انصاری از انحراف کسروی: عقده از علما

سراج به طرح این پرسش می پردازد که چرا کسروی به این نقطه رسید ؟ وی برای پاسخ شرحی از زندگی کسروی و تألیفاتش بیان کرده است ... کسروی در یک مقطع در جوانی پس از روی آوردن به درس ملایی با اندیشه بهائیان آشنا شده و مطالبی بیان می کند که در نهایت به همین خاطر توسط آیت اله انگجی تنبیه می شود. پس از آن برای تبرئه خود کتاب « شریعت احمدی » را می نویسد که کتاب درسی دینی در مدارس می شود . با این حال در دل، دشمنی علما را داشته است. در سال ۱۳۱۴ با انتشار نشریه پیمان در آنجا هنوز به مسلمانی پایبند است و می نویسد : بنیاد دین نوینی پس از اسلام جز هوس و نادانی نیست آنانکه به این کار برخاسته ، برانگیزنده آنان خودخواهی و مایه کارشان نادانی بوده و این است که فیروزی نیافته کاری از پیش نبرده اند بخاطر همین مطالب سراج می گوید طرفدار نشریه پیمان بودم در واقع ریشه کجروی همان بغض و کینه او نسبت به علما بوده که در جوانی از بابت آن آسیب دیده . (ص ۶۴)

* جشن کتاب سوزی کسروی

کسروی در جشن کتابسوزی (در اول دیماه هر سال) متهم به سوزاندن مفاتیح شد که سوره هایی از قرآن نیز در آن هست . خبر به شهرهای آذربایجان و تهران رسید. تلگراف های اعتراض آمیز شروع شد تا آن که عنوان وکالت وی معوق ماند و نشریه پرچم او در اردیبهشت ۱۳۲۳ توقیف شد. کسروی در درگیری با مدیران روزنامه « توفیق » و « هراز » هر دو را کتک زد و طرفدارانش هم مدیر روزنامه آفتاب را زدند .

* کسروی و کوبیدن عصا بر سر نواب

در سال ۲۴ هنگام صحبت نواب صفوی، کسروی عصایش را بر سر او و محمد خورشیدی می کوبد، مردم می ریزند و کتک سختی به اومی زنند و کارش به بیمارستان می کشد . بیش از دو هزار نفر از مردم تهران علیه او اعلام جرم می کنند . مجلس، نامه مفصلی به دادگستری نوشت و در آن بر علیه کسروی اعلام جرم کرد . کسروی قرآن سوزی را انکار می کند و سند می خواهد . سید نورالدین شیرازی کتاب « کسر کسروی »

را نوشت . جواد زارع هم کتاب « بررسی در پیرامون اسلام » را در نقد کسروی نوشت. صدها مقاله علیه او به چاپ رسید .

کسروی ضدیتش با اسلام را نمی پذیرد

کسروی ضدیت خود با اسلام را نمی پذیرفت و همینطور ادعای نبوت را هم ادعایی بیش نمی دانست. (ص ۶۴)

بهائیت

پرداختن به مبارزه با بهائیان ، حرکت در جهت اصلاح روحانیت ، مبارزه با مفسد اجتماعی و مهم تر از همه طرح بحث فلسطین بعد از سال ۱۳۲۶ش از سوژه های اصلی مقالات و گزارشات درج شده در این نشریات بود.

حاج سراج در سال ۱۳۲۳ «جمعیت مبارزه با بی دینی» را تشکیل داد . شماری از علما و متدینین تهران او را یاری می کردند. نواب صفوی هم در بدو ورود به تهران با وی همکاری داشت . مهم ترین رسالت این تشکل مبارزه با نوشته های کسروی و خنثی کردن فعالیت های او بود . اصولاً سراج یک نیروی فکری بود و فکر را با فکر جواب می داد . (ص ۶۵)

اتحادیه مسلمین و فعالیتها

قدم بعدی سراج تأسیس اتحادیه مسلمین در سال ۱۳۲۴ بود که طی سالها به کارهای مطبوعاتی - مذهبی و سیاسی در صحنه بین المللی می پرداخت . این تشکل یک بار در سال ۲۵-۲۷ و بار دیگر از سال ۲۹-۳۲ سخت مشغول فعالیت بود و در یک دوره در سال ۳۴-۳۵ نیز به انتشار نشریه مسلمین دست زد که توسط دولت تعطیل شد . متن پیمانی که اعضای اتحادیه باید آن را بپذیرند این بود که برطبق اساس نامه اتحادیه در راه ترویج اسلام و قرآن مجید و مذهب جعفری (ع) و حفظ ناموس دین محمدی (ص) و آبروی مسلمین و مبارزه با هرگونه بی دینی و خرافات، با عمل و بیان و قلم و قدم و مال تا آخرین حد امکان کوشش و اهتمام نمایند . (ص ۶۷)

ارگان اتحادیه مسلمین نشریه ای با نام «مسلمین» بود . اعضای هیأت مدیره عبارت بودند از حاج سراج انصاری ، سید محمود طالقانی ، عطاءاله شهاب پورو... (ص ۶۷)

مسائل مسلمانان هند و پاکستان دغدغه اتحادیه مسلمین بود برای همین خلیق الزمان رئیس حزب مسلم لیگ پاکستان در سفرش به ایران در محل اتحادیه مسلمین حاضر شد . غلامرضا سعیدی در این رابطه نقش ویژه داشت و اتحادیه کتابی با عنوان کشمیر و جهان اسلام چاپ کرد . مسأله فلسطین مورد اهتمام اتحادیه بود . تشکیل مجلس بزرگ با حضور علما و عامه مردم در خرداد ۱۳۲۷ و صدور بیانیه برای فلسطین. در سال ۱۹۴۸ در جنگ اول فلسطین اتحادیه برای اعزام مبارزه فلسطین ثبت نام کرد ولی دولت جلوگیری کرد. (ص ۶۹)

تاکتیک ها و دردهای سراج

اتحادیه مسلمین از دیگر کشورهای اسلامی هم غافل نبود و در مورد کشمیر و حتی آفریقا فعال بودند. اتحادیه در بیش از ۲۰ شهر شعبه داشت . (ص ۷۱)

یکی از نقاط ثقل فعالیت حاج سراج مبارزه با خرافاتی بود که در میان شیعیان رواج داشت. سراج با نگارش کتاب شیعه چه می گوید نشان داد که تا چه اندازه به معتقدات شیعه پایبند است . وقتی کسروی ، قمه زدن

، قفل بردن فروردن و سینه را مجروح کردن ، را بعنوان کارهای نامعقول معرفی می کند و از آن طریق بر تشیع حمله می برد سراج هم فریادش از رواج برخی خرافات در جامعه شیعه بلند می شود.

*تأسف سراج انصاری از دو طایفه: نابخردان و کسروی

من نمی دانم این همه بازی های ننگین و کردارهای نابخردانه چرا میان توده نجیب شیعه رواج یافته و مایه بدبختی آنان شده است ؟ ای کاش آن دست های سیاسی که این کارهای زشت را میان ملت بدبخت شیعه رواج داده است بریده می شد و ما را به این روز سیاه نمی کشانید همان دست های خیانت ! آری همان دست های پلید که امروز برای ما کسروی ها تراشید دیروز هم تخم خرافات رامیان ملت ما پاشید . (ص ۷۲) سراج می گوید : در موضوع قمه زدن ، زنجیر زدن ، قفل به تن کردن و مانند آنها هیچگونه حدیثی یا خبری نبوده و نیست.

سراج علاقه مند است از عاشورا یک تحلیل سیاسی و اجتماعی ارائه دهد. او به نقش کربلا در مبارزه با ستم می پردازد. (ص ۷۲)

سراج در برابر انتقادات کسروی از مسئله مهدویت و سرداب می نویسد : اگر صفحات تاریخ و اوراق اخبار و آثار را به هم بزنی در هیچ کتاب و نوشته ای نمی توانی کلمه سرداب را درباره امام زمان(ع) پیدا کنی پنهان شدن امام زمان در سرداب یکی از ساخته های دشمنان شیعه است. (ص ۷۳)

اندیشه وحدت اسلامی با توجه به بالا گرفتن مسائل فلسطین، پاکستان و کشمیر مورد توجه دانشمندان مسلمان ایران هم قرار گرفت و سراج که خود یکی از چهره های اصلی و کانونی این فعالیت ها بود به رغم آنکه همزمان به دفاع از تشیع می پرداخت وارد عرصه دفاع از اندیشه وحدت اسلامی شد او درباره راه کار رسیدن به وحدت اسلامی نوشت:

یک نفر مصلح ، دلسوز و بی غرض و با شهامت میخواهد که زمامداران امور روحانی را از هر فرقه ملاقات نموده و هر یک از آنها را به این امر مشروع و مقدس آشنا کند و پس از آن در یک مرکز اسلامی ، نمایندگانی را از علما و مصلحین فرق اسلامی دعوت نموده و یک کنگره اسلامی تشکیل دهند که زمام امور عموم مسلمین روی زمین در تحت نظر این کنگره اداره شود . (ص ۷۵)

سراج اختلاف شیعه و سنی را در امور فرعی می داند نه بحث از یک مسئله تاریخی که زمانش گذشته است. سراج می نویسد : گاهی در کشورهای عربی که اغلب سکنه آنها برادران سنی ما هستند کسی را مزدور میکنند که به ضد سنی ها کتاب بنویسد و انتشار دهد و یا یک سنی را بر می انگیزند که بر ضد شیعه کتاب بنویسد و گاهی در ایران مانند کسروی ها و مردوخ ها را اجیر می کنند که بر ضد شیعه ورق پاره هایی انتشار دهند و بالاخره در این زد و خورد ها و جنگ ها ، مقاصد استعماری خودشان را انجام دهند . (ص ۷۵)

جمال الدین محمد مردوخ شافعی کردستانی هم به نوعی هم رأی با کسروی در رویا رویی با تشیع است . سراج ضمن پاسخ گویی به کسروی می کوشد تا به اختلاف دامن نزند و مرتب تأکید می کند که ما شیعیان به برادران دینی خود حسن ظن داریم . (ص ۷۶)

سراج در هشتم شهریور سال ۱۳۴۰ش به طور ناگهانی در اثر سکت قلبی درگذشت وی پس از اقامه نماز صبح دچار سکت قلبی شد و اندکی بعد در مطب دکتر کافی دبیر اتحادیه مسلمین زیر سرم جان باخت .

ج : جامعه تعلیمات اسلامی

یکی از موضوعات اصلی جدال میان متجددین و سنت گرایان بحث بر سر مدارس جدید ، بود متدینین به این مدارس بدبین بودند برخی هم برای رسیدن به هدف اسلامی می گفتند باید از این ابزار جدید بهره برد .

حاج شیخ عباسعلی اسلامی سبزواری از روحانیونی بود که از ابتدا ذهنی تشکیلاتی داشت وی در نخستین قدم در سال ۱۳۲۲ جمعیت پیروان قرآن را تأسیس کرد . اهداف این جمعیت عبارت بود از : ترویج شریعت احمدی و مذهب اثنا عشری ، تربیت اطفال و جوانان با آداب شرعی ، معرفی اسلام حقیقی ، دستگیری فقرا ، کمک به طلاب و علما ، سعی در اتحاد و جلوگیری از نفاق ...

در برنامه این جمعیت به صراحت بحث تأسیس مدارس آمده و در همان جا به مدارس « تمام روزی » که قرار است در نقاط مختلف تهران تأسیس شود اشاره شده است . (ص ۷۸)

اهمیت به تعلیم و تربیت ، ایجاد مدارس اسلامی ، تأسیس کتابخانه و انجام کارهای خیریه در سراسر کشور از اهداف این جمعیت است . این انجمن ۲۳ آموزشگاه ایجاد کرد . اسلامی علاوه بر مدارس اسلامی تلاش برای تأسیس دارالصنایع و مدرسه کشاورزی داشت . (ص ۷۹)

در سال ۱۳۲۶ تعداد مدارس جامعه تعلیمات اسلامی به عدد ۱۰۰ رسید . آیت اله ابوالحسن اصفهانی حامی این جامعه بود .

مجله جامعه اسلامی نامش « تعلیمات اسلامی » بود . جمعیت قرار بود به کار فرهنگی پرداخته و کارسیاسی نکند اما خود اسلامی چندان با این امر موافق نبود .

آقای اسلامی با آیت اله کاشانی و نواب صفوی همکاری گسترده ای داشت در سال ۱۳۳۹ آقای اسلامی سلطنت را مورد حمله قرارداد .

گزارش ساواک از یک سخنرانی وی چنین است که او گفت :

* هر وقت باشد میمیری

« هر وقت باشد میمیری ، خیلی بالا نگیر ، ظلم و زور تشریفات لازم ندارد .

گمان مدار که این حسن پایدار بماند خرت بمیرد و بارت به رهگذار بماند

مگر تا کی پادشاهی را به تو می دهند خیال کن همیشه تو را حفظ کردند بعد از بیست سال یا سی سال باید بمیری سلطنت که خدایی نیست . (ص ۸۱)

یک بار هم وقتی کسانی نزد شاه برای آزادی آقای اسلامی وساطت می کنند شاه می گوید :

* سه کیلو وزن پرونده شیخ عباس اسلامی

سه کیلو وزن پرونده عباسعلی اسلامی است که روی منبر به من فحاشی نموده و ناسزا گفته . (ص ۸۲)

سخنرانی های وی بعد از تحولات سال ۴۰ ادامه یافت و امام خمینی از وی تجلیل کرد . (ص ۸۲)

* تعداد مدارس در سال ۵۶

تعداد مدارس آقای اسلامی در سال ۱۳۲۹ به ۱۳۲ باب رسید و در سال ۱۳۵۶ طبق گزارش ساواک به ۱۸۳ باب رسید . این فراوانی نشانگر نقش مهم آن در پدید آوردن نسل جوان انقلاب است .

مدارس مورد تأیید آیت اله حکیم و بروجردی نیز بود و به لحاظ مالی شماری از علما و بازاریان مؤمن هزینه های آن را تأمین می کردند .

گزارش ساواک در سال ۱۳۴۶ حاکی است که در این مدارس که مورد استقبال افراد متدین بوده است معلمانی هستند که طرفدار آقایان میلانی، خمینی و نواب صفوی هستند! به علاوه شعائر ملی و شاهنشاهی کمتر در آنجا بوده و مراسم دعا و نیایش برای شاه در هر صبح برگزار نمی شود. (ص ۸۴)

ساواک می گوید به جای مسأله ملی و میهنی برنامه های ویژه مذهبی اجرا و دانش آموزان را با تعصبات خشک مذهبی پرورش می دهند. بدین جهت دانش آموزان پیوسته مورد توجه گروه های بر انداز مذهبی است و عده ای از گروه های خرابکار را کسانی تشکیل داده اند که فارغ التحصیل این مدارس بوده اند.

(ص ۸۴) آقای اسلامی در سال ۱۳۶۴ به رحمت ایزدی پیوست. (ص ۸۴)

د: نهضت خداپرستان سوسیالیست:

این نهضت ویژگی اش این بود که نگرش اسلامی را با اندیشه های مدرن چپ تلفیق کرده بود. جاذبه های مارکسیسم و سوسیالیسم به دلیل ادعای علمی و انقلابی گری برای بسیاری از اندیشمندان مسلمان نوگرا از چند دهه پیش از انقلاب اسلامی مشکل ساز شده و آنان را به دام خود کشیده است آنچه که مشهور است این که روشنفکران مذهبی دهه ۲۰ و بعد از آن حلقه واسطه برای انتقال این مفاهیم لیبرالیستی به درون دین بوده اند. (ص ۸۵)

یک از گروه هایی که از سمت چپ وارد دین و دینداری شده نهضت خداپرستان سوسیالیست بود که با جذب عده ای از جوانان مذهبی و انقلابی کوشید تا افزون بر حفظ ایدئولوژی اسلامی، اندیشه ای هم در باره نظام اقتصادی و در خصوص عدالت اجتماعی داشته باشد. این گروه بیش از آنکه تحت تأثیر سایر جنبه های مارکسیسم باشد از نگرش سوسیالیستی و روش های سیاسی موجود در احزاب چپ و مارکسیستی متأثر شده بود. مخفی کاری این جنبش، آن تشکل را به صورت یک تشکل نخبه گرای بیرون از توده ها تبدیل کرده بود.

حزب خداپرستان سوسیالیست در سال ۱۳۲۲ توسط عده ای از جوانان مذهبی که همزمان تمایل به خود گرای غربی، تجدد و سوسیالیسم نیز داشتند تأسیس شد و تلاش کرد تا بر اساس برداشت جدیدی از اسلام نوعی مشی انقلابی مذهبی را بوجود آورد. تشکل یاد شده بر محور فعالیت های فکری و حزبی فردی با نام «محمد نخشب» (۱۳۰۲-۱۳۵۵) (به همراه حسین راضی) شکل گرفت که همزمان چهره ای فکری - سیاسی داشت و نخستین ایرانی بود که برای تلفیق شیعه با سوسیالیسم اروپایی کوشش کرد. دیدگاه هایی که دو محور اصلی آن یکی خداپرستی و دیگری سوسیالیسم است مجله ترقی ایران مربوط به این حزب بود. (ص ۸۶)

نخشب در نوشته های خود به صراحت از جنبش های چپ منهای مارکسیسم دفاع کرده و اصطلاحات مختلفی مانند دیالکتیک، انحلال مالکیت خصوصی به ابزار تولید... را در نوشته های خود با سهولت به کار می برد. به باور وی "واژه اجتماعی که از این تاریخ در مباحث ایدئولوژیک جای بزرگی خواهد داشت سوسیالیسم بر پایه طرز فکر خداپرستی است."

دکتر علی شریعتمداری که در ۱۳۲۷ همکاری خود را با نخشب آغاز کرده می گوید پیشنهاد کردم در مقابل توده ای ها برای عدالت اجتماعی تزی در مقابل تزی آنها مطرح کنیم و گفتم ما به عنوان یک حزب اسلامی - سیاسی اعلام کنیم که عدالت اجتماعی بر پایه خدا پرستی منطقی تر و استوارتر است تا بر پایه مادیگری (ص ۸۷ و ۸۸)

اعضای حزب نخب، مصطفی چمران، دکتر شریعتی، حبیب اله پیمان، معین فر، ابراهیم یزدی، صادق

قطب زاده، کاظم سامی، محمد هادی جواهری و ... (ص ۸۷)

این حزب تا ۲۸ مرداد فعال بود که پس از آغاز دستگیری ها، منحل شد. اما بخش دیگری تحت رهبری نخب و حسین راضی و با عنوان نهضت خدا پرستان سوسیالیست به فعالیت خود ادامه داد. اندکی بعد، این بخش، به لحاظ تشکیلاتی به حزب ایران (به رهبری الهیار صالح) که گرایش های ملی سوسیالیستی داشت و درعین حال رنگ ضد دینی هم داشت پیوست و کوشید تا عقاید اسلامی خود را در درون آن که لائیک بود حفظ کند ولی این وحدت ادامه پیدا نکرد.

بعد از انقلاب **جاما** تشکیل شد که متشکل از همان خداپرستان سوسیالیست بود و نام نشریه آن مردم ایران بود. گروه سوسیالیستهای خداپرست در نهضت ملی از طرفداران مصدق بودند، نخست بعد از دستگیری و آزاد شدن به آمریکا رفت و در ایجاد کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شرکت جست اما پس از آنکه کنفدراسیون به طور در بست در اختیار مارکسیست ها و مائوئیست ها قرار گرفت از آن جدا شد و در نشریه مجاهد ارگان نهضت آزادی خارج از کشور مقاله می نوشت. نخست در آمریکا هم عقاید اسلامی خود را حفظ کرد و در مقابل جناحی از جبهه ملی که لائیک بودند ایستادگی کرد.

نخب در سال ۱۳۵۵ در نیویورک درگذشت.

در سال ۵۴-۵۵ و بیشتر به دنبال واقعه هولناک مربوط به مجاهدین خلق تعدادی افراد متعلق به این تشکل، مانند **مهندس توسلی**، **عبدالعلی بازرگان**، **میرحسین موسوی**، **حبیب اله پیمان** و ... شروع به احیای اندیشه های خود تا اندازه ای به روز کردن آنها نموده و تحت عنوان جنبش مسلمانان مبارز فعالیت خود را آغاز کردند. حرکت جاما بسیار کند و بی خاصیت بود و تنها در آستانه انقلاب قدری فعال شد و به همکاری با **مجاهدین** پرداخت. (ص ۹۰)

گفتنی است که علایق گذشته **شریعتی** به این جنبش در دهه ۳۰ سبب شد تا وی به ترجمه **کتاب «جوده السحار»** درباره **ابوذر غفاری** بپردازد. کتابی که از ابوذر، شخصیتی سوسیالیست ارائه کرده بود. شریعتی نام این کتاب را که به توصیه پدرش ترجمه کرده بود، ابوذر، خداپرست سوسیالیست گذاشت که نشانگر گرایش فکری او در این دوره است. پدر شریعتی هم کتابی با نام مبانی اقتصادی در اسلام از جوده السحار ترجمه کرد. (ص ۹۱)

ه: چند تشکل اسلامی فعال دیگر

جمعیت های متحده اسلامی

جمعیت های متحده اسلامی متشکل از جمعیت پیروان قرآن، انجمن تبلیغات اسلامی، کانون اسلام، جمعیت روحانی منتظم و نشریه آئین اسلام بود که مراسم و جشن های مذهبی را به صورت متمرکز برگزار می کردند. این حرکت مثبت، تأثیر مهمی در ایجاد تحرک در فعالیت انجمن های اسلامی به معنای عام آن داشت. وظیفه جمعیت، دفاع از دین در برابر نوشته های مخالفان بود.

تاریخ تشکیل: آبان ۱۳۲۵، اهداف جمعیت مبارزه با جهل، اهتمام در اعاده مجد و عظمت مسلمانان، نبرد دائم با بی دینی و بی دینان و جلوگیری از فحشاء و منکرات از راه وعظ و خطابه، انتشار نشریات دینی، آشکار نمودن حقایق دینی در تربیت جوانان ... تعمیر و تجدید وضعیت مدارس قدیمه ... تأسیس دارالایتام این جمعیت شعبه هایی در گرگان، کرمانشاه و ... داشته است. (ص ۹۳)

جمعیت مسلم آزاد مصطفی رهنما و اهداف آن

شیخ مصطفی رهنما دوره طلبگی در نجف بجز مراجع و علما از محضر هبه الدین شهرستانی بهره برده وقتی در مجله الهلال می خواند که جهان توسط دابلوک کاپیتالیزم و کمونیسم اداره می شود به گریه می افتد و تصمیم به فعالیت جدی می گیرد. او در سال ۱۳۲۶ به ایران بازمی گردد. (ص ۹۴)

قبل از آمدن به ایران نواب از او دعوت می کند که به ایران بیاید. رهنما به موضوع فلسطین می پردازد در سال ۱۳۳۰ تشکل سیاسی « جمعیت مسلم آزاد » را تأسیس کرد .

اهداف جمعیت: اتحاد مسلمین ، همه بلاد اسلامی وطن است ، حکومت به افراد صلاحیت دار واگذار شود تا طبق دستور اسلام عمل کنند ، اعتقاد به تشکیل قوای نظامی متحد مسلمین ، منابع بلاد اسلامی از تصرف عدوانی خارج و در اختیار مسلمین قرار گیرد ، سواد کافی مسلمانان ، صنایع به اوج خود برسد ، احکام اسلام در کلیه بلاد اسلامی اجرا شود ، آشنایی مسلمین با معتقدات یکدیگر تا بدگمانی بی مورد پیش نیاید . (ص ۹۵)

این جمعیت در حقیقت زاینده نشریه حیات مسلمین بود. این نشریه از سال ۱۳۲۹ آغاز به فعالیت کرد . رهنما بیش از ۱۵ بار به زندان افتاد . رهنما از شیخ فضل الله نوری ، نواب صفوی و فلسطین دفاع کرد. (ص ۹۶)

تشکل دیگری که در حاشیه همین جمعیت فعالیت می کرد جمعیت سوسیالیستی اسلامی بود. (ص ۹۷)

حزب اخوان المؤمنین

در سال ۱۳۳۰ حزب اخوان المؤمنین اساسنامه خود را منتشر کرد که هدفش تعدیل سرمایه ها بر اساس سوسیالیزم اسلامی ، تشکیل شرکت های ملی ، تحریم مطلق کالا های خارجی ، طرد کلیه اشخاص غیر مسلمان از وزارت خانه ها و ادارات و ... بود .

*روحانیون و تشکل

روحانیون نیز به ایجاد تشکل هایی از میان خود اقدام کردند که برای نمونه می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- جامعه اهل منبر که کتاب هایی نیز منتشر کرد . اهداف: بسط معارف قرآنی ، رفع شبهات ، تأسیس مدارس علوم دینی ، تأسیس مراکز خطابه و نیز هیأت روحانی منتظم با هدف راه اندازی دارالتبلیغ اسلامی .
- کانون اسلام مرحوم طالقانی که تفسیر قرآن داشت .
- جمعیت اتحاد و ترقی مسلمین با هدف ترویج دین اسلام و کمک به مسلمانان
- گروه نهضت قرآن مجید در تاریخ ۱۳۲۷/۱/۱
- و نیز گروه هیأت مروجین مذهب جعفری که جلسات سخنرانی داشت از دیگر تشکلهای روحانی بودند . (ص ۹۹)

انجمن اسلامی دانشجویان

پس از شهریور ۱۳۲۰ ایجاد گردید. پدیده انجمن اسلامی دانشجویان به منظور نزدیک کردن دانشجویان با دین پدید آمد . این تشکل نخستین بار در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران با تلاش شهاب پور ایجاد شد . با چهار هدف: اصلاح جامعه برطبق دستور اسلام، اتحاد بین افراد مسلمان خصوصاً جوانان روشنفکر، انتشار حقایق اسلامی و مبارزه با خرافات .

فردی بنام مهدی سعید می گوید: انجمن برای مبارزه با غرب زدگی بوجود آمد. ص ۱۰۰
انجمن های اسلامی دیگری در دبیرستان پدید آمد. بازرگان به مرور به صورت یکی از چهره های محوری
انجمن های اسلامی غیرحوزوی درآمد. (ص ۱۰۰)

**درجلساتی که انجمن اسلامی دانشگاه برگزار می کرد. کسانی مانند مهندس مهدی بازرگان ، یداله سبحانی ،
سید صدرالدین بلاغی ، محمد تقی فلسفی ، حسین علی راشد و ... سخنرانی می کردند . بازرگان با اشاره به
خطر حزب توده به تلاش مذهبی برای مقابله با آنان اشاره کرده و ازسخنرانی خود تحت عنوان اسلام و
کمونیسم یاد می کند که همان زمان به چاپ رسید.(ص ۱۰۱)**

انجمن معارف اسلامی دانشجویان درسال ۱۳۲۴ در دانشکده ادبیات تشکیل و کارش برگزاری جلسات
سخنرانی بود.

انجمن اسلامی مهندسين از حوالی سال ۴۱ به بعد فعال شد.
جمعیت اسلامی فداکاران اسلام توسط شمس قنات آبادی ایجاد که بعدها از اطرافیان آیت اله کاشانی شد .
(ص ۱۰۲)

مجمع مسلمانان مجاهد

**توسط شمس قنات آبادی ایجاد شد . شمس فردی متهم و به لحاظ اخلاقی مورد تأیید نبود در مجلس
نوزدهم از کسوت روحانی خارج شد و در پایان عمر، هم پیمان میراشرفی از سرمایه داران بنام اصفهان بود .
(ص ۱۰۳)**

جمعیت مسلمانان بیدار

ایجاد توسط محمد باقر حجازی که برای سالها روزنامه وظیفه را منتشر می کرد .

کانون تشیع :

تأسیس در اواخر دهه ۳۰ توسط فرهنگ نخعی، وی قبلاً کتابی علیه کسروی منتشر کرده بود . وی در اواخر
از لزوم پرهیز روحانیت در سیاست صحبت می کرد. وی فردی ارتشی و بعد کارمند گمرک و زمانی هم چون
سابقه طلبه گی داشت معمم شد . (ص ۱۰۳)

گروه شیعیان

نشریه این گروه با عنوان « راه راست رستگاری یا آئین پاک شیعه جعفری» درسال ۱۳۳۱ چاپ شده است .
این گروه با صادق امانی مرتبط بوده است .

انقلابیون اسلام

تشکلی که خواستار بود که شاه باید طبق قانون اساسی پاسدار مذهب جعفری باشد .(ص ۱۰۵)

جامعه اسلامی

تشکلی که ضمن نامه ای به دفترمخصوص شاهنشاهی تقاضای جلوگیری از مشروبات الکلی کرده است.
بسیاری از جمعیت ها برای زمان بسیار کوتاهی تشکیل می شده و پس از صدور یک یا چند اطلاعیه از صحنه
خارج می شدند. برخی هم از اساس وجود خارجی نداشته ولی فرد یا افراد به بهانه صدور اعلامیه ای اسم آن
را جعل می کردند .

جمعیت نگهبانان اسلام

تأسیس ۱۳۳۰ تهران ، با هدف ترویج و تعمیم تعالیم مقدس اسلامی و اجرای آن به نحو اتم و اکمل ، حمایت جدی از جامعه روحانیت و اشاعه افکار علمای اعلام ، تطبیق قوانین مملکتی با دستورات دین ، مبارزه متمادی با منحرفین و قلع و قمع معاندین اسلام . (ص ۱۰۶)

و: تشکل های مذهبی در شهرستان ها

فعالیت های مذهبی - سیاسی در مشهد

مشهد زمانی با وجود آیت اله حاج حسین قمی و عده ای از اکابر، مرکزی پر جنب و جوش بود و حتی در ماجرای تیر ۱۳۱۴ توانست حرکت مخالفت آمیز مسجد گوهرشاد را برضد اقدامات ضد مذهبی رضا خان به راه اندازد، پس از سرکوبی آن شورش، آرام گرفت . رژیم تعهد داشت تا صدایی از مشهد برنخیزد اما با رفتن رضا شاه، مردم مشهد که بغض گوهرشاد درگلویشان بود، درآزادی پدید آمده دوباره به مذهب بازگشتند. یکی از نخستین خاطرات این بازگشت تشییع جنازه عارف معروف شیخ حسنعلی نخودکی بود که مردم امکان حضور در یک اجتماع مذهبی را پیدا کردند. همان زمان مشهد توسط روسها اشغال شده بود و طبعاً عده فراوانی را به خود جذب کرده بود. با این همه هیأت های مذهبی و کانون های مختلف ، راه را برای حزب توده سد کرد .

احیای هیأت های مذهبی توسط آیت اله **میرزا احمد کفایی** صورت گرفت و او سعی در متشکل کردن اینها را داشت . هیأت هایی که عدد آنها را بالغ بر ۱۷۰ مورد ذکر کرده اند . در شیراز هم **سید نورالدین حسینی** چنین کرد منتها در شیراز هیأت ها سیاسی شدند ولی در مشهد مذهبی .

در جریان نهضت ملی و به دنبال اختلاف در میان رهبران نهضت، این هیأت ها به مقابله با دکتر مصدق کشیده شدند این مسأله بخصوص به مرحوم میرزا احمد کفایی بر می گشت که روابط خوبی هم با دربار داشت .

آنچه مسلم است نقش این هیأت ها در دهه ۲۰ حفظ نسل جدید در دایره مذهب و دور نگاه داشتن آنان از تبلیغات حزب توده و نفوذ شوروی بود . با این حال مخالفان کفایی که تمایلی به کشانده شدن به دربار نداشتند، به جای استفاده از نام هیأت از نام انجمن استفاده کردند و به تدریج مذهبی ها دوگروه شدند .

*دفتر انجمن تبلیغات اسلامی و کانون نشر حقایق

نخستین جرقه نوگرایی دینی درمشهد بازگشایی انجمن تبلیغات اسلامی بود. جلسات این انجمن راه را برای فعالیت بعدی مشهد بخصوص کانون نشر حقایق باز کرد .

در دهه ۲۰ در شهر مشهد سه چهره برجسته ، آقایان **محمد تقی شریعتی ، حلبی و عابدزاده** فعال بودند و هر کدام کاراکتر خاص خود را داشتند .

محمد تقی شریعتی (۱۳۶۶-۱۲۸۶) یک اندیشمند مذهبی روشنفکر بود که سابقه کسوت روحانیت داشت و طی دهه ۲۰ و ۳۰ فعالیت زیادی برای رهایی جوانان از دست کمونیست ها انجام داد .

حلبی روحانی سنت گرا و بدلیل رهبری انجمن حجتیه داستانش جای خود را دارد .

عابد زاده فردی عادی درعین حال متدین وعاشق فعالیت های مذهبی و مورد اعتماد مردم بود . (نه روشنفکر و نه روحانی)

شریعتی مرکز ثقل فعالیت‌هایش در کانون نشر حقایق اسلام مشهود بود. او در دو جبهه علیه دربار و کمونیسم مبارزه می کرد و موفق شد جوی از روشنفکری صادق مذهبی و سیاسی و اندیشه صحیح اسلامی به خصوص در طبقه جوان تحصیل کرده ایجاد نماید. (ص ۱۰۸)

حمید سبزواری گرایش چپ غیر توده ای داشته ولی با نصیحت شریعتی متحول می شود.

توده ای ها بیش از اینکه از این قبیل مباحث مذهبی شکست بخورند سیاست های غلط شان در حمایت از شوروی، امتیاز نفت شمال، **ماجرای آذربایجان و پیشه وری** و رفتارهای سیاسی ناهنجارشان، سبب شد که مردم و بسیاری از روشنفکران از آنان جدا شوند. (ص ۱۰۸)

در کارنامه کانون که در سال ۱۳۲۶ چاپ شده آمده است: « اثبات لزوم دین و بیان فواید دنیوی و اخروی آن و مضار بی دینی؛ اثبات حقانیت دین شریف اسلام و این که تنها راه سعادت بشر منحصر به پیروی از دیانت مقدس و به کار بستن احکام متین قرآن مبین است: اثبات غلط بودن روش مسلمین و بیان تسامح و تقصیری که نسبت به دین خویش می نمایند و لزوم فعالیت کامل در تعریف و ترویج آن و وجوب به خود آمدن از این غفلت و کسالت و بی خبری به طور سریع و فوری ایجاد حرارت دینی، ایجاد اتحاد و صمیمیت و تقویت همکاری میان مسلمین، مبارزه شدید با همه مفاسد که اساس ملیت و مذهب را متزلزل ساخته، تعمیم تعلم قرآن با تفسیر آن، رواج یافتن امر به معروف و نهی از منکر، احیا و ترویج شعائر مذهبی، اثبات موافقت اسلام با علم و تمدن صحیح، دفاع از اسلام و پاسخ به اعتراض بدخواهان، بالابردن سطح افکار عمومی، شناساندن مقام روحانیت به جامعه و واداشتن مردم به احترام و تجلیل از روحانیونی که بحق سزاوار این نام و شایسته این عنوان باشند؛ متمرکز کردن فعالیت های متفرق و ایجاد انجمن های سخنرانی و مناظره. (ص ۱۰۹)

کانون می خواست اسلام را یک دین راهبردی و عمل گرا معرفی کند. میرزا احمد کفایی نگاه مخالف به کانون داشت. اما آیت اله میلانی به سخنرانی استاد شریعتی آمد و زمانی هم که ساختمان کانون تعطیل شد جلسات در منزل آیت اله میلانی برگزار می شد. آیت اله قمی هم او را دوست می داشت ولی به دلیل دیگری در کانون حاضر نمی شد. (ص ۱۰۹)

بعدها که کانون رنگ مصدقی گرفت شماری از طلاب که از خط مقابل یعنی آیت اله کاشانی دفاع می کردند نسبت به کانون بدبین شدند. (ص ۱۰۹)

کانون توحید پس از حوادث سال ۱۳۴۲ تعطیل شد و دیگر اجازه فعالیت پیدا نکرد. محمد تقی شریعتی گهگاهی به دعوت شهید مطهری می آمد و در تهران سخنرانی می کرد. (ص ۱۱۰)

محمد تقی شریعتی در نگاه بسیاری از اندیشمندان این دوره نظیر استاد مطهری، محمد رضا حکیمی و دیگران عالمی درست فکر و مقبول به شمار می آمد.

مرحوم سراج می نویسد که اگر شریعتی نباشد آن کانون از هم می پاشد غالب مستمعین از تیپ جوان و روشنفکرانند. (ص ۱۱۰)

کانون توحید در جریان نهضت ملی سخت فعال بود. همچنین کانون در قضایای خرداد ۴۲ تا اندازه ای سیاسی بود که سپس تعطیل شد. آقای حلبی به کاشانی پیوست، کانون مصدقی شد و طرفداران نواب در مشهد هم راه خود را رفتند. در این حال حوزه مشهد هم چنان سنتی بود و از مشارکت طلاب در این وقایع

دلخوش نبود. نگاه شریعتی به عاشورا سیاسی بود و می گفت گریه فقط کافی نیست باید درس آزادگی را از عاشورا آموخت. (ص ۱۱۱)

*تصور و تحلیل

تصور برخی بر آن بود که بچه های مذهبی، اول وارد هیأت های مذهبی می شدند بعد از آن وارد انجمن پیروان قرآن می شدند و در نهایت که قدری فکری تر میشدند وارد کانون شده از جلسات آن بهره می گرفتند. اما این مسیر گاه و بی گاه سر از روشنفکری و به تدریج دور شدن از مذهب هم می انجامید.

*مجید و مسعود احمد زاده از کانون تا فدائیان خلق

مجید و مسعود بچه های طاهر احمد زاده و حتی کسانی چون پرویز پویان از فعالان شاخه دانش آموزی کانون بودند که بعدها هر سه جزء کادرهای اصلی چریک های فدایی شدند. اصلاً چریک های فدایی خلق از شاخه های دانش آموزی کانون درآمدند. همان زمان شاخه ای از خداپرستان سوسیالیست هم در مشهد بودند که کسانی مانند دکتر شریعتی و عده ای دیگر در آن فعالیت داشتند. برخی از آنها از جمله دکتر شریعتی پس از سال ۱۳۲۲ عضو حزب ایران شدند و مدتی فعالیت کردند شریعتی سال ۱۳۳۴ از آن درآمد. (ص ۱۱۲)

شخصیت فعال دیگر مشهد **مرحوم علی اصغر عابد زاده** بود (۱۳۶۵-۱۲۹۰ ش) که مهدیه را تأسیس کرد و رهبری بخش قابل توجهی از هیأت های مذهبی را عهده دار شد و همچنین انجمن پیروان قرآن را نیز تأسیس کرد که در آن سال ها رونق زیادی داشت و جمعیت جوان زیادی را که حس سیاسی هم داشتند به خود جذب کرد. عابد زاده تا شرح لعمه هم خوانده بود و آدم با جریزه ای بود و مردم هم دوستش داشتند. (ص ۱۱۲)

عابد زاده در جریان ملی شدن صنعت نفت از فعالان مشهد بود و در کنار محمد تقی شریعتی و حلبی سامان ده تظاهرات و اجتماعات سیاسی - مذهبی در مشهد بود.

تأسیس مهدیه در تهران در واقع اقتباس از عابدزاده بود. فاطمیه مشهد وابسته به مجموعه عابدزاده بود. سومین شخصیت علمی - سیاسی آقای **حلبی** بود (دهه ۲۰ تا مرداد ۳۲) به لحاظ سیاسی در جبهه مقابل مرحوم میرزا احمد کفایی قرار داشت. حلبی عالم فاضل و منبری برجسته ای در مشهد بود. یک دهه نقش فعالی در مشهد داشت. گاهی برای استماع سخنرانی اش ده ها هزار نفر اجتماع می کردند. آن زمان در مشهد حدود ۳۰۰ هیأت مذهبی وجود داشت که در اختیار مرحوم **کفایی** بود. حلبی با کمک عابد زاده توانست نیمی از آنها را به خط مذهبی - سیاسی بکشاند. (تحت عنوان انجمن های مؤتلفه اسلامی که در این اتحادیه، کانون نشر حقایق و مهدیه عابد زاده هم بودند). (ص ۱۱۴)

*مکتب تفکیک (میرزا جواد آقا تهرانی، مجتبی قزوینی، هاشم قزوینی)

در مشهد علمای دیگری هم فعال بودند. یکی از آنها میرزا جواد آقا تهرانی بود که از جمله علمای معارفی مشهد بود که به فلسفه اعتقاد چندانی نداشت. و با این همه در سال ۱۳۳۳ کتابی با عنوان فلسفه بشری و اسلامی را در رد مادگیری و توده ای ها نوشت. (ص ۱۱۴)

این زمان در مشهد **عالمی همچون حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج شیخ هاشم قزوینی** هم بودند که از شاگردان درسی میرزا مهدی غروی اصفهانی بودند و در عین فلسفه دانی نوعاً با فلسفه مخالفت می کردند. و در زهد و عبادت شهرتی قابل توجه داشتند. آقای **محمد رضا حکیمی** که آن زمان در مشهد بوده از این

جماعت متأثر بوده و بر همان فکر هم باقی ماند. وی شرح حال و اندیشه رؤسای این گرایش را در کتاب مکتب تفکیک نوشته است.

حلبی مشهد را ترک و به تهران آمده و انجمن حجتیه را بنا گذاشت.

* کانون بحث و انتقاد دینی (سید حسن ابطحی)

در مشهد بعدها کانونی به نام کانون بحث و انتقاد دینی به راه افتاد که بیشتر کارش به پاسخ گویی به پرسش های مذهبی جوانان بود. آثاری هم به چاپ رساند که از آن جمله کتاب «فکار جوانان» است. این کانون متعلق به سید حسن ابطحی است که شهید هاشمی نژاد در آن فعال بود. کتاب پیش گفته در پاسخ به این پرسش ها بود: علل انحطاط مسلمین، کامل ترین ادیان، لزوم دین برای بشر، چرا امام صادق را رئیس مذهب می گویند؟ چرا علی ۲۵ سال انزوا اختیار کرد؟ و... (ص ۱۱۴)

تشکل های مذهبی - سیاسی اصفهان

اصفهان به دلیل سوابق مذهبی خود از دوره قاجار و حوزه دینی با اهمیتی که داشت، به عنوان یک شهر مذهبی شناخته می شد. به طوری که کسروی مشروطه اصفهان را مشروطه ملا بازی وصف کرده است. در جریان مشروطه که در هر شهری گروهی پدید آمد در اصفهان حاج آقا نوراله اصفهانی (م ۱۳۰۶) (برادر آقا نجفی و هر دو از رهبران مشروطه اصفهان)، هیأت علمیه را تأسیس کرد. طبعاً پس از ایشان و دوره رضاخان این هیأت ها از میان رفت ولی پس از رضاخان بار دیگر هیأت علمیه اصفهان با تلاش آیه اله سید حسن چهارسوقی (۱۲۵۶-۱۳۳۶ ش) و جمعی از علمای اصفهان شکل گرفت. (ص ۱۱۵)

آیت اله چهارسوقی از نهضت صنعت نفت حمایت می کرد.

ایجاد انجمن تبلیغات دینی با تلاش آیت اله سید ضیاء علامه و همراهی آیات خادمی و خراسانی، جهت امر به معروف ... از جمله اقداماتی بود که از سال ۱۳۲۵ آغاز شد. (ص ۱۱۶)

هیأت علمیه اصفهان بعد از آیت اله چهارسوقی به رهبری آیت اله خادمی به فعالیت ادامه داد. نامه های مکرری برای هویدا در اعتراض به مدارس مختلط نوشته اند. نامه مفصلی هم در سال ۱۳۴۰ به علی امینی برای جلوگیری از مظاهر فساد نوشته اند.

اعتراض علمای اصفهان به اظهارات یکی از سناتورها به نام اعلم در سال ۵۰ دائر بر غیر ایرانی بودن امام خمینی، مورد دیگری است که شخص آیت اله خادمی دنبال می کرد. مرحوم سید علی بهبهانی هم که چند ماه در اصفهان بود در این گونه امور مداخله داشت. (ص ۱۱۷)

در شهرهای دیگر اصفهان نیز هیأت های دیگری فعالیت داشتند. مانند همین تشکل در تهران، شیراز و کرمان وجود داشت که ارتباطاتی با هیأت علمیه اصفهان داشتند. هیأت علمیه کرمانشاه نیز در سال ۱۳۲۵ تشکیل شده است. در لرستان هم هیأت علمیه فعال بود.

جامعه اهل منبر اصطلاحی بود که برای دسته دوم روحانیون شهرهایی که در سطحی پایین تر از هیأت علمیه بودند به کار می رفت.

مرحوم شیخ محمد باقر زند کرمانی هم از چهره های برجسته و فعال روحانی که کتابچه ای هم با عنوان تاریخ مختصر نفت نوشت. (ص ۱۱۸)

در اصفهان نسلی از جوانان مذهبی که در جریان نهضت ملی به مسائل سیاسی روی آورده بودند همچنان به فعالیت خود ادامه دادند و بعدها در سال ۴۲ به نهضت امام خمینی پیوستند. از نسل جوان آن دوره می توان به **فضل اله صلواتی و حسین عبداللهی خوروش** نویسنده مقالات و کتابهای متعدد در مباحث اسلامی اشاره کرد. صلواتی در زمینه وحدت اسلامی قلم می زد و زمانی در یزد تبعید بود. تا پیش از رویدادهای مربوط به نهضت امام یکی از محفل های مقطعی که محل نشر افکار مذهبی بود، **محفل مرحوم شهید بهشتی** بود که شماری را به خود جذب کرده بود.

تشکل های دانشجویی و غیر دانشجویی به مرور در اصفهان ایجاد و فعال شد. آیت اله خادمی، حاج آقا رحیم ارباب و آقای **سید علی نجف آبادی** به آنان کمک فکری می کردند. در حوالی عاشورای ۱۳۴۰ با همکاری جمعی از نمایندگان انجمن اسلامی دانشگاه اصفهان، دانش آموزان، پزشکان و عده ای دیگر، گروهی به نام **یالثارات الحسین** در اصفهان تشکیل شد و هدف آن سیاسی کردن بیشتر عزاداری ها بود. انجمن مهندسين و انجمن های دیگر هم فعال بودند. (ص ۱۲۰)

اصفهان همچنین یکی از پایگاههای اصلی فعالیت های مذهبی انجمن حجتیه بود این انجمن توانسته بود نیروهای زبده شهر را جذب نماید. در شرایط اختناق، توفیق ترویج مذهب غیر سیاسی پیدا کرده بود. طبیعی بود که افراد سیاسی در انجمن هرچه زمان جلوتر می رفت و مبارزات شدت می گرفت از انجمن جدا می شدند. (ص ۱۲۰)

کانون علمی و تربیتی جهان اسلام

یکی از کانون های فعال مذهبی اصفهان که توسط **علی اکبر اژه ای** ایجاد شد. دعوت از سخنرانان، تدوین کتاب و انتشار جزوه از فعالیت های آنان بود.

حزب برادران شیراز (سید نورالدین شیرازی)

آیت اله آقا سید نورالدین شیرازی که در زمان رضاخان دوبار تبعید شد که با اصرار مردم بازگردانده شد، در همان زمان به تأسیس حزب برادران همت گماشت و پس از شهریور بیست به فعالیت هایش افزود در سال ۱۳۳۵ درگذشت و از مجتهدان برجسته شیراز بود. او تألیفات متعددی داشت. هدف از تأسیس حزب برادران خط دفاعی در برابر توده ای ها و ملیون بود. او با استفاده از هیأت ها و تشکل های فرعی حزب برادران را گسترش داد. **نورالدین روی اصل دوم متمم قانون اساسی** تأکید داشت. (ص ۱۲۳)

نشریه رسمی حزب برادران «**آئین برادری**» نام داشت. اما چندین نشریه دیگر هم در دفاع از آرمان های حزب برادران طی دهه ۲۰ به صورت فعال انتشار می یافت. نورالدین برای متحد کردن روحانیون شیراز فعال بود. نورالدین از اینکه جامعه عقب مانده و آنگونه که نیاکان آنها پایه گذاری کرده اند عمل نشده و در صورتی که عمل می شد امروزه جزو ملل پیشرفته دنیا بودیم اظهار تأسف می کند. (ص ۱۲۴)

درسفر نورالدین به مشهد در بین راه در اصفهان، قم مورد استقبال شدید علما و مردم قرار گرفت و خاطره سفر آیه اله قمی را زنده کرد. در همین سفر بود که تلاش کرد قانون منع فروش مسکرات را در مجلس طرح کند. این تلاش باعث شد که ۱۸ نماینده طرحی را برای منع فروش مسکرات تقدیم کنند ولی این طرح در

مجلس ماند و حتی به زمان دکتر مصدق کشیده شد و به بهانه های واهی و عمدتاً به دلیل منبع درآمدی

مالیاتی آن با تصویب آن مخالفت شد. او می گفت اگر فقیه عادل مدخلتی کرد طبق مذهب شیعه حتی

فقیه اعلم نمی تواند مخالفت او را بنماید. (ص ۱۲۷)

حزب برادران در ابتدا از مصدق حمایت کرد ولی بعداً به مخالفت او برخاست. سید نورالدین بنای مخالفت با سلطنت را نداشت و روش های تند را نمی پسندید و خود را فراتر از مصدق و کاشانی می دانست. تلاش داشت تا سیاستمدارانه تر با دولت برخورد کند. در عین حال همین موضع برتری رانسبت به سلطنت (و شاید حتی آقای بروجردی) داشت و اعتراض و برخورد می کرد. (ص ۱۲۷)

*تشکل حزب اله و رویارویی با حزب برادران

حسام الدین فال اسیری در برابر حزب برادران تشکل حزب اله را ایجاد کرد به طوری که یکی به حمایت از مصدق دستور بستن بازار را می داد و سید نورالدین دستور بازگشایی آن را. (ص ۱۲۷)

حزب برادران تا ۲۸ مرداد فعالیت رسمی داشت و پس از آن به صورت محدود ادامه یافت. افراطیون ملی، نورالدین را در ارتباط با مسائل نهضت ملی متهم می کردند. کریم پور در شیراز او را متهم به انگلیسی بودن کرد و او هم در منبر، کریم پور را نفرین کرد. (ص ۱۲۸)

نورالدین تلاش زیادی برای دینی کردن مدارس داشت و با بهائیان هم مبارزه می کرد.

دو فرزند سید نورالدین یکی مرحوم سید منیر الدین (بنیان گذار فرهنگستان علوم اسلامی) بود که در اسفند ۱۳۷۹ درگذشت و دیگری دانشمند ارجمند آقا سید معزالدین حسینی شیرازی است که در قم منشأ خدمات فرهنگی است. سید منیر گرایش به امام خمینی داشت حزب برادران نقش مهمی در تربیت نسلی داشت که بعدها در انقلاب فداکاری زیادی کرد. یکی از آن افراد مرحوم ربانی شیرازی است که تا سال ۱۳۲۵ با آن حزب همکاری می کرده و تحت تأثیر آموزه های آن حزب بوده است. (ص ۱۳۰)

در همان زمان فعالیت حزب برادران **آیت اله بهاء الدین محلاتی** انجمنی با نام جمعیت دین و دانش در شیراز به راه انداخت که خود و جمعی دیگر از متدینین در آن سخنرانی کردند. (ص ۱۳۰)

انجمن پیروان اسلام یکی دیگر از تشکلهای اسلامی شیراز است که **دکتر شریعتمداری** در سال ۱۳۲۵ آن را تأسیس کرد. (ص ۱۳۱)

تشکلهای مذهبی در سایر شهرها

جمعیت طرفداران اسلام در سال ۱۳۲۳ در قم تشکیل شد. چنانکه انجمن اسلامی در اراک در آن شهر فعال بود. همچنان که انجمن تبلیغات دینی در مشهد فعالیت داشت در کرمانشاه، جمعیت برادران اسلامی فعال بود. و نیز در همین شهر انجمن هدایت مسلمین نیز فعالیت داشت. (ص ۱۳۱)

در اصفهان اتحادیه سادات اصفهان، در سبزوار انجمن تعلیمات اسلامی، در رشت جمعیت ترویج اسلام، از سال ۲۴ به بعد در شاهرود حزب اسلام، در تبریز جامعه تبلیغات دینی، در بابل جمعیت طرفداران قرآن، در لرستان و به خصوص خرم آباد حاج آقا روح اله کمال وند از عالمان برجسته این شهر که حوزه علمیه کمالیه را تأسیس کرد و تعداد زیادی طلبه پرورش داد. یکی از آنها سید مهدی قاضی بود که صدای لرستان را چاپ کرد. جمعیت ملیون اسلامی در بروجرد تشکیل شد و این تشکل ها مرام هایی داشتند که بر محوریت اسلام بود. (ص ۱۳۰)

۵- چند چهره فعال مذهبی - سیاسی

شیخ محمد خالصی زاده

فرزند آیت اله محمد مهدی خالصی زاده از جوانی افزون بر تحصیل علوم دینی شورکارهای سیاسی در سر داشت. در سال ۱۹۲۰ در جریان قیام علیه انگلیسی ها همراه پدرش تلاش زیادی از خود نشان داد و در نهایت از عراق اخراج شد. اندکی بعد پدرش که از مراجع وقت بود به ایران تبعید شد همراه وی شمار دیگری از مراجع عراق از جمله آیات: حاج سید ابوالحسن اصفهانی و نائینی عازم ایران شدند، گرچه به سرعت به عراق بازگشتند. محمد خالصی فعالیت‌های زیادی درباره ماجرای عراق و بحث قیومیت انگلیس بر بین النهرین و افشای ماهیت جنایات انگلیسی ها داشت یکی از آنها ماجرای انتشار اسناد و اوراق مربوط به این ماجرا و مخالفت علما بود که به نام مظالم انگلیسی چاپ شد. این اسناد حاوی اطلاعات دقیقی از حرکت علما برضد انگلیس در ماجرای عراق پس از جنگ جهانی اول بود. (ص ۱۳۶)

خالصی از زمان رضاخان مرتب در تبعید بود پس از رضاخان انگلیسی ها از تویسرکان به کاشان تبعید کردند. خالصی فعالیت‌های فراوان مذهبی کرد و مدارس علمیه را احیا کرد. جوانان مذهبی را متشکل و وارد فعالیت‌های سیاسی و مذهبی کرد. برخی از اینان از حامیان و فعالان زمان نواب شدند. سال ۱۳۲۴ به تهران آمد و چون اجازه داشتن نشریه مستقل را نداشت در پشت پرده در انتشار مجله هفتگی «منشور نور» و «وظیفه» فعالیت می کرد. در سال ۱۳۲۷ به یزد تبعید شد و دو سال آنجا بود و به فعالیت‌هایش ادامه می داد سال ۱۳۲۸ او را به عراق تبعید کردند. (ص ۱۳۷)

خالصی زاده پس از شهریور ۲۰ در روزنامه هایی مثل «رعد امروز» به حمایت سید ضیاء الدین طباطبایی پرداخت و به همین دلیل نزد آزادی خواهان متهم گردید. توجه داریم که سید ضیاء حزب اراده ملی را در برابر حزب توده درست کرد و برخی از متدینین هم در آن شرکت کردند. (ص ۱۳۷)

*نظرات مهدی بازرگان درباره: مطهرات در اسلام، مذهب در اروپا، تقدم ملیت بر اسلامیت

او از خانواده مذهبی بود و در زمان رضا خان به فرانسه اعزام شد و پس از هفت سال برگشت. بعد از بازگشت در تأسیس انجمن اسلامی فعال بود و ضمن سخنرانی و بعدها تألیف چند کتاب با روش - علمی تجربی وارد عرصه دفاع از دین شد. او تلاش می کرد که نشان دهد بین علم و دین تعارض نیست. ابهام در تعارض علم و دین انعکاسی از مسائل کلامی جدید در اروپا بود. بسیاری از روشنفکران تلاش داشتند که تا تضاد بین دین و دانش را اثبات کنند.

عدم تعارض علم و دین و اثبات آن قبلاً در عراق و مصر و ... از ناحیه اندیشمندان و در ایران هم از زمان مشروطه به بعد شروع شده بود. حتی احمد کسروی در مجله پیمان سال ۱۳۱۳ با ستایش از کتاب حفظ الصحه در دین اسلام که به روش علمی اسلام را اثبات کرده بود نوشت که این کتاب توانسته روشنایی های اسلام را بنمایاند و شرحی مبسوط در اهمیت آن نوشت اما بتدریج از اسلام برگشت. (ص ۱۳۹)

یکی از معروف ترین کتابهای بازرگان «مطهرات در اسلام» است و کتاب دیگرش «مذهب در اروپا» بود و اثبات می کرد که اروپائیان سخت به مذهب پایبندند و این چنین نیست که تجدد با بی دینی همراه باشد. تلقی او در این کتاب از دین بیش از آنکه به جنبه های عبادی و شعاری دین باشد به جنبه های انسانی آن یعنی راستکاری و درستی در رفتار بود که در غرب سخت شیفته این بعد زندگی فرانسوی ها شده بود. کتاب دیگر او «راه طی شده» است. هدف او این بود که نشان دهد دانش و تمدن معاصر می تواند اصول و

احکام اسلام را تأیید کند. کتاب یاد شده نقش مهمی در دین شناسی غیر حوزوی طی چند دهه داشت و تأثیر عمیقی در قشر جوان و به خصوص دانشجویان و به خصوص تفکر سازمان مجاهدین خلق گذاشت. تأثیر افکار بازرگان بعد از سالهای ۱۳۳۸ بود. (ص ۱۴۱)

وی پس از انقلاب به خاطر افکار تقدم ملیت بر اسلامیت و سیاست گام به گام و غیرانقلابی از همراهی با انقلاب بازماند و در سال ۱۳۷۳ درگذشت .

سید غلامرضا سعیدی (متوفای ۱۳۶۷ و متولد ۱۲۷۶)

سعیدی در بیرجند تحصیل کرده دیار خود و نیز دانشگاه « علیگر » هند است که نوشتن را از سال ۱۳۱۳ شروع کرد . آن زمان کسروی مقالاتی در نقد اروپا می نوشت و این با اندیشه سعیدی سازگار بود و بنابراین در نشریه پیمان مقالاتش را چاپ می کرد. پس از آنکه کسروی انحراف پیدا کرد، سعیدی هم از وی جدا شد. و گفت : هذا فراق بینی و بینک. او از عالمان متدین و غیر معمم دهه ۲۰ و ۳۰ شد از همراهان حاج سراج انصاری بود مقالات و آثار اسلامی منتشر می کرد . او در نشریه ای با نام «فروغ علم» که صاحب امتیازش آقای سید جعفر شهیدی (داماد ایشان) بود مقاله می نوشت نخستین مقاله در فروردین ۱۳۲۹ منتشر شد. در یکی از مقاله ها می نویسد از اسلامی دفاع می کنیم که ... ابوذرغفاری را پرورش داده ... او از فلسطین و پاکستان و جهان اسلام دفاع می کرد و خطر جهود را نوشت . سعیدی اقبال را در ایران معرفی کرد . او بیشترین تأثیر را از اقبال گرفت . آثار او درباره سید جمال هم فراوان است. او به ترجمه کارهای ابوالاعلی مودودی هم علاقه مند بود. وی آثاری از نویسندگان دیگر را ترجمه و منتشر کرد . (ص ۱۴۳ و ۱۴۴)

فعالیت های سعیدی در دهه آخر پیش از انقلاب بیشتر در ارتباط با دارالتبلیغ بود . او برای تأسیس چاپخانه دارالتبلیغ نزد علم رفت و به ضمانت ایشان به دارالتبلیغ چاپخانه داده شد. او سخت علاقه مند به احیای تمدن اسلامی بود . (ص ۱۴۵)

سید هبه الدین شهرستانی

از علمای درجه دوم عراق اما روشن بین و تیزبین است که طی چند دهه با رفت و آمد های مکرر به ایران نقش فعالی در عرصه فرهنگی - مذهبی این دو کشور ایفا کرد . او دارای ذوقی لطیف و توانا در برقراری ارتباط و پیوند با افراد و گروه های مختلف بود . با جماعت بزرگی از علما و اندیشمندان آشنایی داشت . در انقلاب ۱۹۲۰ به مرحوم آیت اله سید محمد تقی شیرازی نزدیک و از مشاوران وی به شمار می آمد . که تا آستانه اعدام هم پیش رفت . (ص ۱۴۵)

او مجله « العلم » را در عراق منتشر می کرد. به علم گرایی در دین گرایش داشت که آن زمان بسیار مطلوب بود . آثار او در ایران هم چاپ می شد . سراج و شهاب پور از علاقه مندان هبه الدین هستند . شهاب پور او را نابغه اسلامی و مایه مباهات می داند . وقتی هبه الدین وارد ایران می شد شماری از علما در فرودگاه به استقبالش می رفتند و مطبوعات دینی نیز اخبار آن را منتشر می کردند . (ص ۱۴۷)

روابط وی با شماری از چهره های دربار نیز برقرار بود . به طوری که در زمان فرار شاه به عراق به رغم آن که سفیر ایران در عراق به استقبالش نیامد ولی ایشان از شاه استقبال کرد با این حال در ایران همچنان مورد احترام علما بود. ایشان در ۱۳۴۵ درگذشت .

سراج در عراق شیفته او شد و هیچگاه از او جدا نگردید . کسروی، سراج را نوکر هبه الدین خواند که ایشان کتاب منهج الاصلاح الروحانی را نوشت و سراج ترجمه و تلخیص کرد . (ص ۱۴۸)

کاشف الغطاء

آیت اله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء هم برای باز سازی حوزه های علمیه تأکید می کرد. وی از چهره های روشن و وحدتی در دوره اخیر بود که از جهاتی با هبه الدین شهرستانی قابل مقایسه بلکه به لحاظ علمی و حضور در سطح مرجعیت به مراتب بالاتر از اوست. آثار وی و بخصوص سفرهایش به بلاد عربی از جمله مصر و تدریس در الازهر و نیز نگاشته های معتدل او درباره تشیع وی را به یکی از چهره های فکور و مبتکر حوزه نجف و جهان تشیع در این دوره درآورده است و در سال ۱۳۳۳ درگذشت. (ص ۱۵۱)

حاج شیخ حسین لنکرانی (م ۱۳۶۸ ش)

لنکرانی روحانی سیاسی زمان رضاخان مدتی در شهرداری و مشهد تبعید بود. او با چهره های سیاسی و همزمان با شماری از رجال دولت رابطه داشت.

آیت اله سید رضا فیروزآبادی (م ۱۳۴۴ ش)

از روحانیون سرشناس و محبوب تهران که چند دوره نماینده مجلس هم بود با مدرس و مصدق هم همکاری و رفت و آمد داشت بیشتر به کارهای خیریه اشتغال داشت. (ص ۱۵۲)

۶- مطبوعات دینی دهه ۲۰ و ۳۰

نشریه الاسلام

نشریه الاسلام از محسن فقیه شیرازی (م ۱۳۲۴ ش) که این نشریه از زمان رضا خان (۱۳۰۲) منتشر می شد. به شبهات دینی پاسخ می گفت، استفاده از کشفیات علمی برای تبیین مسأله دینی چاپ اعترافات برخی از اروپایی های مسلمان شده یا نشده نسبت به اسلام، تحلیل فلسفه قیام امام حسین (ع) و موضوعات دیگری که به معنای وسیع کلمه باید آن را در دایره ادبیات «کلام جدید» یا «روش دفاع از دین در عصر حاضر» نامید. این حرکتی است که میراث آن به مهدی بازرگان و سپس به بسیاری از اندیشمندان حوزه ای در دهه های بعدی سرایت کرد. (ص ۱۵۲)

آیت اله سید ابوالحسن اصفهانی اجازه پرداخت سهم امام به این نشریه دادند و طبع و نشر آن را از او ضح مصادیق سبیل الله و اظهار افراد وجوه بریه دانستند. (ص ۱۵۳)

نشریه خرد ناشر افکار جامعه اخوان اسلامی و نشریات دیگر در شهرستان ها هم بودند که از دین دفاع می کردند. (ص ۱۵۴)

نشریات انجمن تبلیغات اسلامی را در جای خود معرفی کردیم. مهمترین آنها سالنامه نور دانش و نشریات وابسته بود که همزمان به نشر دین و علم می پرداخت. (ص ۱۵۵)

آئین اسلام

در سال ۱۳۲۳ به مدیریت نصرت اله نوریانی و با حمایت علمی و اداری حاج سراج منتشر شد. حاوی مقالات علمی ممتّع و نیز اخباری در ارتباط با مسائل دینی در سطح جامعه بود. مقالاتی از میرزا خلیل کمره ای، محمد باقر کمره ای، سید محمود طالقانی و سراج انصاری و عده ای دیگر مثل خلیلی، شهاب پور و راشد انتشار می یافت. مباحثی در مورد حجاب و دفاع از دین در مقابل متجددان در این نشریه منتشر می شد و به شدت مورد استقبال مردم قرار گرفت. (ص ۱۵۸)

نشریه آئین اسلام علیرغم آن که درباره عدم جدایی دین از سیاست دهها مقاله نوشت ولی در ظاهر تعهد این نشریه این بود که درسیاست های جاری مملکت دخالت نکند مگر این که به مسائل مذهبی یا رهبران مذهبی مربوط باشد مثل اعتراض به دستگیری آیه اله کاشانی در سال ۱۳۲۵. او محتاطانه از گفته های شاه در تأیید مسایل دینی استفاده می کرد و همدلی خود را با او نشان می داد.

این نشریه از تشیع دفاع ومقالات فراوانی علیه کسروی نوشت . طرح اندیشه حکومت اسلامی طی مقالاتی در نشریه درج گردید . (ص ۱۵۹)
مبارزه با بهائیت بویژه از سال ۱۳۲۴ به بعد که صدای بهائیان را درآورد. با بالاگرفتن مسئله فلسطین در سال های ۲۷ و ۱۳۲۶ به طور جدی به انعکاس اخبار آن پرداخت . (ص ۱۶۰)
پرچم اسلام

نشریه دیگری بود که به دنبال ترویج اسلام بود. این نشریه هم در واقع در فکر عمل در اختیار سراج بود .
مجله پرتو اسلام در تبریز و **مجله نور اسلام** نیز در حوالی سال ۳۱ منتشر می شد.
نشریه دنیای اسلام در ۱۳۲۵ انتشار یافت (با مدیریت تقوی و آدرس منزل سراج)
نشریه مسلمین ارگان اتحادیه مسلمین به مدیریت سراج انصاری
مجله تعلیمات اسلامی به مدیریت شیخ عباسعلی اسلامی در سال ۱۳۳۱ منتشر شد .
نشریه حیات مسلمین به مدیریت مصطفی رهنما انتشار یافت . (ص ۱۷۰)
مجله راه حق متعلق به شیخ حسن حجتی در سال ۱۳۳۶ و گرایش به مبارزه با بی دینی بود. (ص ۱۷۰)
و از مبارزات اسلامی مردم یاد کرده و به مصدق هشدار داد. (ص ۱۷۱)

۷- روند تثبیت دروس دینی در مدارس دولتی

در زمان رضاخان دروس شرعی از مدارس برچیده شد . بموازات رفتن رضاخان بار دیگر حرکتی در جهت وارد کردن این دروس در برنامه درسی مدارس آغاز شد .

در این باره لایحه ای در سال ۱۳۲۱ در مجلس تصویب شده بود اما به مرحله عمل نرسید . پس از شهرستان های مختلف ، نامه هایی برای نخست وزیر و وزیر فرهنگ ارسال می شد تا ترتیب برنامه های مذهبی را مورد توجه قرار دهد. علما و مراجع هم روی این مسأله حساسیت داشتند و تذکر می دادند . مثل آیت اله سید ابوالحسن اصفهانی ، آیت اله قمی و ...

برنامه مصوب در سطح مدارس به اجرا درنیامد و مسأله تا دوره آیت اله بروجردی معوق ماند. در سال ۲۵ توسط آقای فلسفی به شاه پیام داد او هم به وزیر فرهنگ دستور اجرای آن لایحه را داد ولی در عمل مصوبه اجرا نگردید . در سال ۱۳۲۶ نشریه آئین اسلام در سر مقاله خود از گنجاندن دروس دینی در مدارس سخن گفت . (ص ۱۷۵)

و پس از آن اتحادیه مسلمین با یک نامه مفصل خطاب به سردار فاخر حکمت رئیس مجلس و دکتر علی اکبر سیاسی وزیر فرهنگ و عده ای دیگر، مسأله را بصورت جدی تر پیگیری کرد . آن گاه سیل تلگراف ها از اهواز و شیراز به سوی مجلس و نخست وزیری روانه گردید . در روزهای بعد ذیل ستونی تحت عنوان « ستون دین » در نشریه آئین اسلام از جمعیت های مختلف نامه هایی در این باره انتشار می یافت .

در سال ۱۳۲۷ در زمان صدارت هژیر این تلاش ها به بارنشست و وی دستور داد که به مصوبه سال ۱۳۲۱ عمل شود .

اعضای کمیسیون (که باید بصیر باشند و درخصوص برنامه ها نظر دهند) به پیشنهاد هژیر افراد ذیل بودند : آقایان فلسفی ، مشکوه ، راشد ، شهابی ، شعرائی ، سحابی ، محمد تقی سبزواری ، مهندس بازرگان . (ص ۱۷۵)

این حرکت گام مهمی بود که به سال ۲۷ در جهت رشد جریان های مذهبی در کشور برداشته شد. داستان کتابهای درسی دینی ادامه یافت و از سال ۴۵-۵۷ به دوران پختگی خود رسید . زمانی کسانی چون آقایان برقی ، باهنر و گلزاده غفوری کتابها را برای آموزش و پرورش نوشته و به صورت متمرکز در تمام کشور توزیع می شد . (ص ۱۷۵)

۸- مبارزه با بهایی گری

یکی از عوامل مهم تقویت اتحاد بین مسلمانهای متدین بحث بهائیت بود . آئین اسلام نوشت در زاهدان کتابهای اسلامی را می سوزانند و به جای آن کتب قصص خارجی و کتب ضاله را در انظار منتشر می کنند .

*درگیری ها با بهائیت

شکایات و تهدیدهایی از شهرهای مختلف مبنی بر فعالیتهای بهائیان می رسید . مثلاً اهالی نهاوند نوشته بودند که چند بهائی پست ها ی مهم شهر را اشغال کرده اند . تلگراف ها وشکایات به مقامات دولتی ، علما تهران و شهرستان ها و آیت اله بروجردی بود . بهائیان هم در این دوره راه موفقیت خود را نفوذ در دستگاه اداری کشور می دانستند (خصوصاً درآموزش و پرورش که بهتری توانستند تبلیغ کنند) . (ص ۱۷۷)

طی سالهای ۲۵ به بعد سیل شکایات از شهرهای مختلف درباره نفوذ بهائی ها به دست آیت اله بروجردی در سال ۱۳۲۸ ضمن نامه ای به آقای فلسفی نوشت که ایجاد نفوذ و تقویت این فرقه از روی عمد و قصد است نه خطا و سهو و تظاهراتی که نادراً (ازسوی دولت) مشاهده می شود برعلیه آنها فقط و فقط تظاهر و اغفال حقیقت است نه حقیقت (ص ۱۷۷)

در واقعه **ابرقو** که یک خانواده مسلمان به دست بهائیان کشته شدند . درباره یک جریان مشابه که حکومت ضمن آن قصد قصاص چند مسلمان را داشت آیت اله بروجردی امام را نزد شاه فرستاد و از او خواست تا قاتلین بهایی ها را اعدام نکند. امام به شاه می گوید : پدر تا جدار شما این گروه ضاله (بهائیان) را داد به طویله بستند و الان هم مردم از شما همان انتظار را دارند . شاه آهی می کشد و می گوید : آقای خمینی ! شما الان را با آن وقت مقایسه نکنید آن وقت همه وزرا و همه رجال مملکت از پدرم حرف شنوی داشتند ... الان حتی وزیر دربارهم ازمن حرف شنوی ندارد ...

آقای خزعلی براین باوراست که امام با ورود مستقیم آقای بروجردی در مبارزه با بهائیان انتقاد داشته است . (ص ۱۷۸)

مسأله مبارزه با بهائیان درمطلب مطرح شد و احمد صفایی نماینده روحانی قزوین طرحی چهار ماده ای را برای مبارزه با بهائیت تقدیم مجلس کرد . دولت نیز برای اقناع افکارعمومی در سال ۱۳۳۴ اظهارکرد برنامه ایی جهت مبارزه با بهائیان دارد اما در اطلاعیه وزارت کشورعوض آن که از بهائیان یاد شود از «فتنه دینی» یاد شده بود . (ص ۱۷۸)

این مبارزات به بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ نیز کشیده شد در نتیجه فشارهای آیت اله بروجردی به دولت و فضایی که بوسیله سخنرانی های آقای فلسفی در ماه رمضان سال ۱۳۳۴ پدید آمده بود دولت به ظاهر درصدد تخریب ساختمان خطیره القدس بهائیان برآمد. اندکی بعد کار را متوقف کرد و وقتی اوضاع آرام شد باردیگر آن را به دست بهائیان سپرد که تازمان انقلاب اسلامی همچنان در دست آنان بود و سپس دفتر حوزه هنرهای سازمان تبلیغات شد که تاکنون ادامه دارد. در سال ۳۶ آیه اله بروجردی در پاسخ استفتایی نوشت:

لازم است مسلمین نسبت به این فرقه، معاشرت و مخالطه و معامله را ترک کنند. فقط از مسلمین تقاضا دارم آرامش و حفظ انتظام را از دست ندهند. (ص ۱۷۹)

این اقدام صرفاً در برابر بهائیان نبود بلکه افزون بر آن که به **یهودیان هم مربوط می شد دامن حکومت پهلوی** را نیز می گرفت و به همین دلیل جریان یاد شده برای ساواک از اهمیت بالایی برخوردار می شد. در واقع مخالفان، این فتوا را وسیله ای برای مبارزه با رژیم قرار دادند زیرا حامی شرکتی مانند پپسی بود که بوسیله یک نفر بهائی سابقاً یهودی اداره می شد. (ص ۱۷۹)

در یک برنامه صبح جمعه، آقای فلسفی مورد تمسخر قرار گرفت که منجر به سخنرانی تند ایشان علیه حکومت پهلوی شد. وی دلیل این اقدام را حضور دوازده نفر بهائی در اداره رادیو عنوان کرد.

در کمتر شماره ای از آئین اسلام بود که مطلبی علیه بهائیان منتشر نشود. **حاج حسن نیکو** مؤلف کتاب فلسفه نیکو در چهار جلد و عبدالحسین آیتی نویسنده «کشف الحیل» که سابقه بهائی گری داشته و از درون با آن آشنا بودند، نویسندگان مقالات مرتبی بودند که در نشریه یاد شده به چاپ می رسید.

آیت اله منتظری هم در سال ۱۳۳۰ کتابی با عنوان «**مناظره مسلمان و بهائی**» نگاشت. (ص ۱۸۰) مطبوعات هم مقالاتی علیه بهائیت می نوشتند.

روحانیون غالباً درباره آئین بهائیت سخن می گفتند.

۹- پدیده شگفت فدائیان اسلام

فدائیان یک گرایش مذهبی انقلابی به شمار می رود. یک دهه فعالیت سیاسی جدی (۱۳۳۴-۱۳۲۴) تأثیر عمیقی در صحنه سیاسی و مذهبی ایران برجا گذاشت. هدف ایجاد حکومت اسلامی و اجرای قوانین اسلامی بود. این حرکت توسط طلبه جوان سید مجتبی نواب صفوی فرزند سید جواد میر لوحی (از سادات مشهور میر لوحی که اصلاً سبزواری و بعداً با آمدن به اصفهان در عصر صفوی اصفهانی شدند) صورت گرفت. پدرش روحانی بود که در جریان خلع لباس روحانیت از این کسوت بیرون رفت و وکیل دعاوی دادگستری شد. او در سال ۱۳۱۵ با داوروزیر عدلیه رضاخان درگیر شد و سیلی محکمی به او زد و سه سال زندانی شد. (ص ۱۸۳)

نواب بعد از درگذشت پدرش زیر نظر عمویش بزرگ و فامیل مادری نواب را انتخاب کرد.

وی مدتی در رشته مکانیک در دبیرستان آلمانی ها تحصیل کرد (در همان مدرسه، تظاهراتی بر ضد کشف حجاب «در سال ۱۳۱۹ش» به راه انداخت). اما آن را رها کرد و برای کار به آبادان رفت و در آنجا در شرکت نفت به سوهان کاری مشغول شد و در جریان شورش مختصری که به دفاع از یک ایرانی کتک خورده از دست یک انگلیسی بر پا کرده بود کار را رها کرده به نجف رفت (در فاصله ۱۳۲۱-۱۳۱۹) مدت سه سال و نیم در آن دیار تحصیل کرد و در عین حال برای تأمین زندگی خویش کار می کرد.

کسروی هم در این دوره در اوج شهرت به انتشار کتاب‌ها و نشریاتش مشغول بود. پرداختن کسروی به دین و مذهب به ویژه دو کتاب وی « پیرامون اسلام » و « شیعی گری » خشم همگان را برانگیخت. قشری که تمرین بی دینی در زمان رضاخان داشت. آمادگی پذیرش سخنان کسروی را هم داشت، ولی بعلت کج سلیقگی های کسروی و تند خویی ها و همزمان تکبری که ناشی از ادعاهای شگفت وی بود مانع از آن شد تا نفوذ مردمی قابل توجهی بدست آورد. بهمین دلیل قشر جدید به جای پیوستن به او به حزب توده پیوستند. (ص ۱۸۴)

انتشار اخبار تهران و گسترش آثار ضد مذهبی کسروی موجی از نگرانی را در جبهه متدینین ایجاد کرد و آنها در صدد پاسخگویی برآمدند.

نواب که مشهور به غیرت دینی شدید و روحیه برخورد با منکر به ویژه در بحث شراب و حجاب بود. در نجف تحت تأثیر شیخ عبدالحسین امینی (معروف به علامه امینی) قرار گرفت و به فکر مقابله با کسروی افتاد. (وحکم تکفیر کسروی را گرفت).

*کراوات، بند اجانب بر گردن ما

نواب اگر کسی را می دید که کلاه شاپو گذاشته از سرش برمی داشت و می گفت این کلاه را اجانب به سرما گذاشته اند و اگر کراوات بود باز می کرد و می گفت: این بند را اجانب به گردن ما انداخته اند. در تهران شیخ محمد آقا تهرانی که هیئت قائمیه را در تهران تأسیس کرده بود و سخنور با نفوذی بود در تحریک مردم و به ویژه نواب بر ضد کسروی بسیار مؤثر بود. در این زمان حاج سراج (از دوستان نواب) و جمعی دیگر از علما هم به مبارزه قلمی با کسروی مشغول بودند.

نواب ابتدا به بحث علمی با کسروی روی آورد (طبق معتقداتش). کسروی هم با لجاجتی که داشت البته بحث به جایی نمی رسید. اما این نتیجه را داشت که نواب وظیفه مقدماتی خود را انجام داده بود و او را مرتد شناخته بود. این بار به فکر حذف فیزیکی او افتاد و با دوستش خورشیدی در ۱۸ اردیبهشت (۱۳۲۴) به کسروی حمله کرد اما اسلحه اش پس از شلیک دو گلوله از کار افتاد. نواب با دست به جان کسروی افتاد اما مأموران سر رسیدند و ضمن دستگیری نواب، کسروی را به بیمارستان بردند. (ص ۱۸۵)

پس از این اقدام بسیاری از مذهبی ها و علما از او حمایت کردند. فدائیان اولین اعلامیه را صادر و با هشدار به خائنان اعلام کردند نمی ترسیم. (ص ۱۸۶)

نواب چند تن از جوانان متدین مانند سید حسین امامی، عبدالحسین واحدی و... را با خود همراه کرد. نواب به حمایت مرجعیت نیاز داشت اما طبیعی بود که چنین حرکت آتشینی که فاقد تدابیر لازم به نظر می رسید و در رأس هرم آن حاکم شرعی قرار نداشت دست کم در ظاهر نمی توانست مورد حمایت مرجعیت قرار گیرد. و این مسأله در مورد حوزه علمیه قم که در کوران فشارهای سیاسی و مذهبی دوره رضاخان تأسیس شده و به خاطر فشار حکومت از دخالت در سیاست سخت پرهیز می کرد و این رویه در آن نهادینه شده بود دشوارتر بود و طبعاً در این شرایط نمی توانست به سادگی رفتار طلبه سیاسی و انقلابی را در این حد از شور انقلابی تحمل کند. (ص ۱۸۶)

این زمان که نیمه سال ۲۴ بود هدف اصلی، کسروی بود حتی حزب توده هم به این صراحت، جسارت در حمله به مقدسات مذهبی را نداشت. (ص ۱۸۶)

فشار مذهبی ها باعث شد که دادگاه ، کسروی را به دلیل توهین به اسلام به دادگستری بکشاند . دریکی از جلسات دادگاه در ۲۰ اسفند سال ۱۳۲۴ بود که بار دیگر فدائیان اسلام به کسروی حمله کردند و او را کشتند. بلافاصله متهمان دستگیر شدند. علما و مراجع خواستار آزادی آنها شدند .

در این که از مراجع اجازه قتل داشتند تردیدی وجود ندارد گفته شده که از آیات اصفهانی ، قمی ، شیخ محمد تهرانی، ابوالقاسم کاشانی ، علامه امینی و حتی محمد بهبهانی اجازه داشتند . (ص ۱۸۷)

نواب برای جذب حمایت بیشتر علما به مشهد ، کرمانشاه ، همدان و نجف رفت .

ترور کسروی از طرفی چون مغضوب مردم بود و از سویی به دلیل گرایش های ادبی و کجروی های گسترده اش در همه عرصه ها مورد خشم طیف گسترده ای از فرهنگیان و روشنفکران معاصرش بود و نیز به دلیل بد اخلاقی هایش و همچنین اوضاع نا بهنجار جامعه در اثر اشغال کشور، مورد اعتراض جدی قرارنگرفت . اما در مقابل، شهرت فدائیان را صد چندان کرد و سبب شد تا این گروه به فعالیت های مطبوعاتی و فرهنگی در عرصه کشور روی آورد. نواب در رأس این حرکت قرارداداشت و به شهرهای مختلف می رفت و خطابه ایراد می کرد. در ساری وی مصمم شد تا یکی از مدارس علمیه را که زمان رضا شاه به دبستان دخترانه تبدیل شده بود باز پس گیرد. وی به رغم آن که همراه سی تن از هوادارانش به زور وارد مدرسه شد راه به جایی نبرد و پس از دستگیری زندانی شد. او بعدها به این جرم که به زور وارد این دبستان شده بود به دو سال زندان محکوم شد و در زمان مصدق به همین اتهام نزدیک ۲۱ ماه را در زندان سپری کرد . (ص ۱۸۷)

در زمان آیت اله بروجردی فدائیان شهر قم را به یکی از پایگاه های خود تبدیل کردند و به طور محدود و گسترده ولی مداوم جلسات برگزار می کردند بدین ترتیب نوعی انقلابی گری را در قم تزیق کردند که بعدها در حوادث سال های ۴۱ آثار خود را نشان داد . (ص ۱۸۸)

*منبر رفتی شکمت را پاره می کنم

در اواخر سال ۲۵ مسأله جنازه رضا شاه مطرح شد. قرار بود سید مرتضی برقی درختم رضا شاه منبر برود اما فدائیان طی نامه ای به او نوشتند اگر در مجلس ختم رضاخان قلدر، این مرد جهنمی منبر رفتی شکمت را ... پاره می کنیم . (ص ۱۸۸)

بدلیل اعتراضات مردمی و... شاه از آوردن جنازه منصرف شد. اما باردیگر در سال ۱۳۲۹ تصمیم به این کارگرفت طبعاً مخالفان نیز در این دوره مخالفت زیادی کردند .

*درخواست از مراجع برای شرکت در مراسم رضاخان

وقتی قائم مقام رفیع برای درخواست شرکت در مراسم از مرحوم سید صدرالدین صدر دعوت کرد ایشان گفت : قبیح است. آیت اله محمد تقی خوانساری هم به پیش خدمت خود دستور داد تا وی را از خانه بیرون کنند. آیت اله حجت خود را به کری زد و آقای بروجردی وی را با ریشخند منصرف کرد . (ص ۱۸۸)

*برنامه ریزی برای آتش زدن جنازه رضاخان

آقای خلخالی و نواب می خواستند جنازه را آتش بزنند که نشد .

جنازه رضا شاه در اردیبهشت ۱۳۲۹ تشییع شد .

موضوع فلسطین یکی از حساسیت های اساسی آیت اله کاشانی و نواب صفوی به حساب می آمد . مسأله حجاب مورد حساسیت نواب بود .

*انفعال حزب توده در مقابل فدائیان و آیت اله کاشانی

یکی از جریان هایی که محور مبارزه را از دست حزب توده گرفت و به دست مذهبی ها داد ماجرای روی کار آمدن هژیر در سال ۱۳۲۷ و پدید آمدن مخالفت ها با وی بود. این جریان که بر محور رهبری کاشانی - نواب بود حزب توده را منفعل کرد. شاهد آن گزارش محرمانه شهربانی در این دوره است. تا پیش از خرداد ۲۷ همه اخبار حول وحوش حزب توده بود اما ورود نواب و کاشانی به میدان مبارزه در مقابل هژیر و همراهی آیت اله بروجردی با خواست آنان نیروهای مذهبی را در جامعه فعال کرد. اقدام به ترور شاه در سال ۲۷ زمینه را برای استبداد مجدد فراهم کرد اما دیری نپایید که با ترور هژیر در ۱۳ آبان ۲۸ باردیگر همه چیز عوض شد. این زمانی بود که انتخابات مجلس شانزدهم با تقلب فراوان صورت گرفته بود و هژیر که متهم به وابستگی به انگلیس از یک سو به فرقه ضاله بهائیت از سوی دیگر بود، در روز یاد شده در حال خلعت دادن به رؤسای هیئت های عزاداری با حمله سید حسن امامی کشته شد. امامی دستگیر و چهار روز بعد اعدام شد، اما ترور اثر خود را گذاشت. انتخابات تهران باطل شد و در انتخابات مجددی که صورت گرفت کاشانی و مصدق و یارانش به عنوان نماینده تهران وارد مجلس شانزدهم شدند.

*دروس دینی در مدارس

جبهه ملی سوار موج شد و حزب توده از صحنه سیاسی کشور عقب افتاد. گفتنی است که از مهر همین سال ۱۳۲۷ بود که بر اساس مصوبه ای که سالها پیش در مجلس تصویب شده بود دروس دینی در برنامه مدارس به اجرا درآمد. (ص ۱۹۰)

در این زمان شاه توانست با آوردن رزم آرا برای پست نخست وزیری بر اوضاع فایق آید و مخالفان را سرکوب کند. فدائیان در ۱۱ اسفند ۱۳۲۹ اجتماع عظیمی را در مسجد سلطانی تهران برگزار کردند و واحدی سخنرانی کرد. در این زمان هیچکس تردید نداشت که رزم آرا مهم ترین مانع بر سر ملی شدن نفت است بنا بر این فدائیان تصمیم به ترور وی گرفتند. آنان با سران جبهه ملی دیدار کرده و پرسیدند که آیا اگر رزم آرا برداشته شود احکام اسلام پیاده خواهد شد یا نه؟ آنان با تأیید این مسأله به طور عملی با نظر فدائیان موافقت کردند. چند روز بعد در تاریخ ۲۹/۱۱/۱۶ رزم آرا در حال ورود به مجلس ترحیم آیت اله فیض به دست خلیل طهماسبی ترور شد. کاشانی با مهدورالدم بودن رزم آرا قبلاً فتوای قتلش را صادر کرده بود. (ص ۱۹۲)

اگر رزم آرا ترور نمی شد نه مصدق روی کار می آمد نه نفت ملی می شد. فدائیان شاه را تهدید کردند تا خلیل طهماسبی آزاد شود.

بعد از رزم آرا تا هفتم اردیبهشت ۳۰ حسین علاء نخست وزیر گردید و به دنبال آن مصدق نخست وزیر شد. در شب عید سال ۳۰ شماری از فدائیان اسلام از جمله عبدالحسین واحدی، سید هاشم حسینی و امیرعبداله کرباسچیان (مدیر نبرد ملت) زندانی شدند. نواب با همه تلاشی که کرد نتوانست اسباب آزادی دوستانش را فراهم کند، این مقدمه جدایی وی از جبهه ملی بود. در واقع نواب با انتخاب علاء مخالفت کرده و کوشیده بود تا فردی از جبهه ملی که به نظرش دین دارتر به نظر می آمد برای نخست وزیری معرفی کند، که با مخالفت جبهه ملی و کاشانی مواجه شد به علاوه دوستانش را زندانی می دید و اکنون بیکه و تنها شده بود

*زندانی شدن نواب در زمان مصدق

بعد از علا و روی کار آمدن مصدق و دستگیری نواب در ۱۲ خرداد ۱۳۳۰ و زندانی شدن وی به مدت بیست ماه آن هم در زمان حکومت مصدق نشانگران بود که در داخل جبهه ملی و حتی اطرافیان آیت اله کاشانی کمترین زمینه مساعدت نسبت به فدائیان اسلام وجود ندارد. (ص ۱۹۳)

*بگذارید قضیه نفت را حل کنم

فدائیان در پی تحقق حکومت اسلامی بودند اما مصدق چنین دغدغه ای نداشت. مصدق گفت: من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم و نه می خواهم همیشه حاکم و نخست وزیر شما باشم بگذارید تا قضیه نفت را حل کنم.

فدائیان می گفتند: ما سهم بزرگی داریم و باید خواسته های ما را انجام دهی. شیبانی می گوید توقع نواب از مصدق بالا بود. مصدق به تنها چیزی که می اندیشید نجات کشور از سلطه انگلیسی ها، خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران و پس از آن حل بحران اقتصادی ناشی از عدم فروش نفت بود. در چنین شرایطی فدائیان جز حسرت خوردن از همراهی گذشته و مخالفت کردن با وضعیت موجود آن هم در برابر آینده نامعلوم کاری نمی توانستند بکنند.

*اعلامیه فدائیان علیه مصدق و کاشانی

متن اعلامیه فدائیان این بود:

ای مسلمانان غیور، کاشانی و جبهه ملی به قیمت خون فرزندان اسلام از خطرهای حتمی نجات یافتند، به حکومت رسیدند و سرانجام با تبانی دشمنان اسلام به قدری به فرزندان دلسوخته اسلام جنایت کردند که روی جنایتکاران تاریخ را سفید کردند. (ص ۱۹۴)

نواب از خرداد ۳۰ تا بهمن ۳۱ تنها زندانی سیاسی این دوران بود!

*مصدق و مالیات از مشروبات

کاشانی در مجلس، منع مسکرات را تصویب کرد ولی مصدق به بهانه این که مالیات مشروبات از منابع مهم مالی دولت است اجرای آن را شش ماه به تأخیر انداخت. یکی از گلایه های کاشانی از متدینین این بود که چرا مصدق را برای اجرای قانون تحت فشار نمی گذارند. (ص ۱۹۴)

نشریه نبرد ملت با مدیریت عبدالله کرباسچیان که ارگان فدائیان بود به شدت به تبلیغ بر ضد دولت ملی مصدق پرداخت. در این مدت فضای عمومی کشور بین میلیون، توده ای ها و دربار تقسیم شده بود.

فدائیان باز در اندیشه ترور افتادند تا بلکه گشایشی ایجاد شود. آنان به این باور بودند که دکترسید حسین فاطمی وزیر خارجه مصدق در دور کردن دولت ملی از دین و آئین نقشی اساسی دارد و علت سختگیری بر فدائیان اسلام و نواب که زندانی بود وی می باشد. این در حالی بود که دکتر مصدق سخت به وی اطمینان داشت و بعدها نوشت که یک ترک اولی از او ندیده است. این کار بدست مهدی عبد خدایی صورت گرفت و منجر به زخمی شدن فاطمی شد. عبد خدائی به زندان افتاد و در مهر ۱۳۳۲ آزاد شد. (ص ۱۹۵)

فدائیان در حال اختلافشان با دولت مصدق، روابط صمیمانه شان را با آیت اله کاشانی نیز به هم زدند و برضد وی موضع گیری کردند. (ص ۱۹۴)

در آخرین ماه های سال ۳۱ و ماه های نخست سال ۳۲ اوضاع سیاسی ایران کاملاً آشفته بود. گروه های مختلف، از توده ای ها، سلطنت طلبان، گروه بقایی، مصدقی ها و بالاخره هرکس در پی بهره برداری از

اوضاع متشنج سیاسی بود. در پشت پرده، نیروهای خارجی در پی فائق آمدن بر اوضاع بودند در این شرایط انتخاب موضعی تعریف شده برای فدائیان دشوار بود. آنان با هیچکدام از گروهها و حتی کاشانی ارتباط نداشتند و به نوعی گرفتار انزوا شده بودند.

تنها امتیازی که مجلسین شورا و سنا به فدائیان دادند (آبان ۳۱) لایحه عفو خلیل طهماسبی بود که تصویب شد و خلیل آزاد شد و با کاشانی دیدار کرد. (ص ۱۹۶)

قدرت گرفتن حزب توده و تظاهرات شگفت انگیز آنان پس از خبر درگذشت استالین در ۱۴ اسفند ۳۱ همه نیروهای مذهبی را ترساند. میتینگ های بعدی حزب توده همراه با تبلیغات انگلیسی ها و آمریکایی ها درباره بزرگ کردن خطر حزب توده نیز همه را بیش از پیش به وحشت انداخت.

***ضدملی ترین اقدام مصدق در زمان صدارت**

اوج گیری اختلافات مصدق و کاشانی و فعالیت نیروهای مخالف مصدق در مجلس هفدهم به استعفای ۵۲ نماینده طرفدار او از مجلس هفدهم منجر شد. پس از آن فرماندوم عمومی برای انحلال مجلس از سوی مصدق در ۱۲ مرداد ۳۲ برگزار شد. این ضد ملی ترین کاری بود که مصدق در ایام حکومتش انجام داد. شاه در اواخر مرداد ۳۲ از نبود مجلس استفاده کرد و نخست وزیر را در ظاهر به طور قانونی عزل کرد و سرلشگر زاهدی را به این سمت منصوب کرد.

***وحشت عمومی از حزب توده**

این اتفاق در شرایط بحرانی آن دوره، هواخواهانی از مردم به رهبری طرفداران شاه به دست آورد و متدینین که طی این ماه ها خلع سلاح شده و تلاش خود را شکست خورده می دیدند و از طرفی به خاطر ترس از حزب توده دست روی دست گذاشتند، دچار آن وضعیتی شدند که پیامدهای بدی را در پی داشت. (ص ۱۹۶)

بازگشت شاه حتی برای متدینین موجب شادمانی شد. آیت اله بروجردی که سخت در محذور قرار گرفته بود پیام تبریکی برای وی فرستاد. (در بیت بروجردی عده ای درصدد نزدیک کردن وی به دربار بودند و عده ای درصدد دور کردن وی گروه اول موفق شدند شاه جواب سبکی به آقای بروجردی داد و ایشان از ارسال پیام پشیمان بود. (ص ۱۹۷)

بدین ترتیب زحمات چند ساله مردم و رهبران ملی و مذهبی به خاطر اختلاف رهبران ملی، برخورد نادرست مصدق با مجلس و توطئه مشترک آمریکا و انگلیس و دربار و نیز فریب خوردن مردم و بحث حزب توده بر باد رفت.

***تحلیل موحد در مورد شکست نهضت ملی: چیره شدن غوغاگری، فحش و ناسزا، شعارو...**

محمد علی موحد، تحلیل جالبی دارد:

نام مصدق و ایران در همه دنیا پیچیده بود و چشم دل ملت های استعمارزده به سوی ایران بود ... فکرمی کنم یک عنصر اصلی مسبب آن بود که اجازه دادیم تنش و غوغا گری بر ما چیره شود و هوش و حواس رهبران جنبش را برآید. در سرتاسر این شش سال تعصب و خشونت بیداد می کرد. فضای سیاسی جامعه فضایی تب آلود و مخاصمه جوی و هیجان زده بود. قتل و ترور و فحش و ناسزا و شعار و لجن پراکنی و افشاگری و مبارزه طلبی مجال تمکین نمی داد و کمتر جایی برای آینده نگری و مصلحت جویی باقی می گذاشت... بخت بلند و عزم آهنین و شجاعت اخلاقی می خواهد تا ملتی سکوت و آرامش را حفظ کند و فضای

سیاست را ازعربده و جنجال دورنگه دارد ورهبران و دست اندرکاران را یاری دهد تا دستخوش وسوسه ها نگردند و موقعیت ها را دریابند و ادب مبارزه را ازدست ندهند و پوست همدیگر را نکنند و کشور را به بن بست نکشانند . (ص ۱۹۷)

فدائیان به زاهدی درشهریور ۳۲ نامه نوشتند که مملکت اسلام به خاطر اسلام حفظ شده ... اگر قانون اساسی صحیح است اصل دوم متمم قانون اساسی و سایر اصول آن هم صحیح است .
فدائیان در ادامه نامه خود به زاهدی آوردند:

شاه و ... عملاً باید دارای مذهب شیعه ومروج آن باشند ... به عمرکثیف منکرات و مفاسد خاتمه داده شود ...
و قوانین قضایی پوسیده اروپایی ازبین برود . (ص ۱۹۸)

***نواب: شاه توله سگ!**

شاه به غلط درپی جذب نواب بود اما نواب درحضورامام جمعه تهران که ازطرف شاه آمده بود ، شاه را توله سگ خطاب کرد .

***چون زاهدی، توده ای ها و طرفداران مصدق را سرکوب می کند، نظارت می کنم**

نواب درمورد زاهدی می گوید : اما چون که با توده ای ها مبارزه می کند و مصدقی ها را هم می کوبد من فعلاً حرف ندارم و تماشا می کنم .

پس ازآن نواب اطلاعیه های دیگری صادرکرد آتشین و انقلابی ... سید هاشم حسینی ازنواب جدا شد (احتمالاً به خاطر آمادگی نواب برای شرکت درمجلس هجدهم یا حمایت نواب ازاخوان المسلمین) ولی پس ازشهادت نواب پشیمان شد .

نواب درسال ۱۳۳۳درکنگره اسلامی که به هدف نجات فلسطین دربیت المقدس تشکیل شده بود، شرکت کرد و سخنرانی آتشینى دردفاع ازفلسطین کرد. پس ازآن عازم مصر شد و با رهبران اخوان المسلمین دیدارکرد و درعین تأثیر گذاری ازآنان نیز تأثیر پذیرفت . شاه به دستورآمریکا تن به پیمان نظامی بغداد داد (سنتو) . نواب ازاین اقدام برآشفت و در پی ترور نخست وزیر وقت حسین علاء برآمد و وی را در۲۵آبان ۱۳۳۴ توسط ذوالقدرمورد حمله قرارداد ولی وی جان سالم بدر برد. نواب و سید محمد واحدی دستگیر شدند عبدالحسین واحدی هم بعداً دستگیر شد. عبدالحسین واحدی شخصاً به دست تیموربختیاربه شهادت رسید. بقیه افراد شامل نواب و سید محمدواحدی ومظفرذوالقدربه اعدام محکوم شدند شماردیگری ازفدائیان هم به زندان محکوم شدند .

درشرایطی که کسی انتظاراعدام سریع آنان را نداشت و بدون اینکه کسی ازآنان حمایت کند (ده روز قبل از موعد فرجام خواهی اعدام کردند) صبح روز ۲۷دی ۱۳۳۴خبراعدام این افراد ازراديو پخش شد . آیت اله کاشانی درآن موقع درزندان بود و نتوانست کاری کند .

***تلاش امام خمینی (ره) برای نجات نواب از، اعدام**

سید نورالدین شیرازی و شیخ بهاءالدین محلاتی ازشیراز به دستگیری نواب اعتراض کردند. امام خمینی هم دو نامه یکی برای صدرالاشراف و دیگری برای سید محمد بهبهانی نوشت و ازآنان خواست تا دراین باره اقدام کنند. اعدام آنان پایان رسمی فعالیت فدائیان اسلام بود . (ص ۱۹۹)

درسالهای بعد فعالیت هواداران آنها کما کان ادامه داشت .

الف) فدائیان اسلام و آیت اله بروجردی

فدائیان درعین وابستگی به مرجعیت درعمل به نوعی مستقل می اندیشید که اگر مرجعیت نمی تواند بدلالی انقلابی عمل کند دلیلی ندارد که طلاب هم ساکت باشند. نواب در پاسخ این سؤال که اگر بروجردی اعلم است چرا کارهایی که تو می کنی او نمی کند ؟ می گوید : من سرباز اسلام هستم و آقای بروجردی افسر تا زمانی که سرباز هست افسر به میدان نمی رود . قبل از استوارشدن جایگاه آقای بروجردی آیت اله محمد تقی خوانساری از فدائیان حمایت می کرد . فدائیان از سال ۲۹ مشکلاتی با دستگاه آقای بروجردی پیدا کردند . فدائیان سخت سیاسی بودند ولی بروجردی چنین نبود. بروجردی در بیشتر حوادث مربوط به ملی شدن نفت ساکت بود و متقابلاً مورد حمله نشریه نبرد ملت که وابسته به فدائیان بود قرار گرفت . (ص ۲۰۱)

***زیر سؤال بردن آیت اله بروجردی توسط فدائیان و نشریه نبرد ملت**

در بهمن ۲۹ یعنی چند روز قبل از ملی شدن نفت درمجلس با حروف درشت درنشریه نبرد ملت آمد: آیت اله سید محمد تقی خوانساری پیشوای میلیون ها مسلمان پاکدل نظر قاطع خود را درمورد مسأله نفت ابراز فرمودند ولی هنوز آیت اله بروجردی سکوت خود را دراین امرحیاتی نشکسته است. یکبار فدائیان قصد انتشار اعلامیه ای را داشتند که در آن خطاب به آیت اله بروجردی آمده بود: حضرت آیت اله بروجردی ! گمان نمی کنیم غیرت دینی شما از آیت اله قمی کمتر باشد ایشان وقتی دیدند رضا خان پهلوی کشف حجاب می کند اعتراض کردند تا تبعید شدند ... (ص ۲۰۰)

***اطرافیان آیت اله بروجردی و دیدگاه آنان**

شهید محلاتی معتقد است که اطرافیان ذهن آقای بروجردی را نسبت به فدائیان مشوب کرده بودند . چراکه معتقد بودند فدائیان قصد برهم زدن حوزه را دارند . و آیت اله بروجردی هم یکبار فرموده بود که چرا برخی هرروز به بهانه ایی حوزه را تعطیل می کنند . یکبار در فیضیه بین فدائیان و اطرافیان آقای بروجردی درگیری پیش آمد و فدائیان مضروب شدند یکی از اطرافیان آقا بنام **شیخ علی الشتری** معروف به شیخ علی لر شمشیر به خود می بست و درگوشه وکناردنبال آن بود که یاران نواب را ببیند و متواری سازد و همین امر باعث شد که آنان پایشان از فیضیه کوتاه و دیگر به آنجا نیایند .

باید توجه داشت که فدائیان قصد رویا رویی با مرجعیت نداشتند و حتی واحدی مرد شماره دوم فدائیان، وصی خویش را آیت اله بروجردی قرارداد. رژیم دربحث اعدام بگونه ای عمل کرد که علما غافلگیر شدند . (ص ۲۰۲)

***تأثر آیت اله بروجردی از اعدام نواب**

آیت اله بروجردی پس از شنیدن اعدام آنان بسیار متأثر می شود و ملاقات روزانه خود را تعطیل می کند و می گوید از ناراحتی حال هیچ کاری را ندارم . (ص ۲۰۳)

***سکوت امام بخاطر آیت اله بروجردی**

امام از عدم حمایت آیت اله بروجردی از فدائیان ناراحت بوده است و گفته شده به خاطر موضع آیت اله بروجردی امام هم از حمایت آشکار آنان خودداری کرد. (ص ۲۰۴)

(ب) ویژگی های فدائیان اسلام

تعهد و تقدس شخصی آنان به مبانی شرعی و حس مسئولیت پذیری دینی، انگیزه دینی و شجاعت .

***روایت شعبان بی مخ**

شعبان جعفری می گوید :

وقتی نواب صفوی را می خواستن تیربارانش کنند ، فقط خواهر و مادرش بودند بعد درگوش خواهر میگه : من دوهزار تومان از آقای جعفری گرفتم برین این پولو بهش بدین ، تو اون موقع که می خواستند اعدامش کنن میگه برین پولو بهش بدین. که داداشش اومد (ص ۲۰۵)

***طناب کثیف**

وقتی سید حسین امامی را پای چوبه دار می برند به قول شعبان جعفری (بی مخ) می گه : دستمالم توجیبمه ، دربیارین ، ببندین گردنم ، چون طناب شما کثیفه ، نجسه (ص ۲۰۵)

نگاه فدائیان به اسلام جامع و فراگیر و حداکثری بود . به مظاهر تمدن غرب سخت بی اعتنا بودند . نواب دریکی از سخنرانی های خود در سال ۱۳۲۷ می گوید :

«انسان و تمدن انسانی قائم به فضائل انسانیت بوده و به بمب و طیاره و آلات قتاله و جنگ و خونریزی و قدرت چنگال و شاخ حیوانی و خوب خوردن و راحت خوابیدن ارتباطی ندارد.» (ص ۲۰۲)

***نواب و غرب شناسی**

نواب می گوید مردمان شرق سالیان درازی است که خود را در مقابل ظواهر فریبنده حیوانات غرب، باخته و عقل مستقلشان را از دست داده اند . (ص ۲۰۶)

ژاپن همزمان با ایران حرکتش را آغاز کرده و امروز به اوج (پیشرفت) صنعتی و علمی رسیده. این درحالی است که کشور یاد شده دارای پست ترین عقاید خرافی بوده و میکا دو را خدای دانند (درحالی که) ایرانیان اخلاق عالی و معارف بلند اسلام را از دست دادند و عقل و هوششان را در برابر ژست ها و شهوات اروپایی ها باختند . (ص ۲۰۶)

تکیه فدائیان به کامل بودن اسلام برای زندگی ، قومیت گرایی در اسلام نیست و اتحاد شیعه و سنی ، عدم تضاد بین اسلام و وطن خواهی ، اتحاد جهان اسلام با اجرای قوانین اسلام ، خواستگاه فدائیان ترکیب طلبه گی - بازاری داشت . (ص ۲۰۷)

***آی داش مشتیا، داش غلوما**

بهره گیری از نیروی عمومی مثل پهلوانان: دریکی از محافل نواب می گوید :

« آی داش مشتیا ، ای داش غلوما ، ای ورزشکارها جمع شوید که اسلام به شما نیاز دارد . شعبان جعفری تا سال ۱۳۳۱ در جلسات فدائیان شرکت می کرد بعد هم طرفدار کاشانی و مصدق شد اما بتدریج به دربار پیوست . مرحوم حاج طیب رضایی (اعدام ۱۱ آبان ۴۲) هم از همین جماعت بود که به رغم حمایتش از دربار در

نهایت به روحانیت پیوست و به همین دلیل اعدام گردید . (ص ۲۰۸)

ویژگی دیگر: مبارزه قاطع فدائیان با شخص شاه و اصل سلطنت بود .

از طرفی نخستین گروه بودند که یک سازمان سیاسی - نظامی بوجود آوردند . نواب در ترورها نیازی به مجوز نمی دید و معتقد بود وقتی دشمن به خانه شما هجوم آورد کشتن آن نیاز به مجوز ندارد . (ص ۲۰۹)

ج) درباره محتوای کتاب فدائیان با نام: «اعلامیه فدائیان اسلام»

فدائیان در شرح اندیشه های خود برای ایجاد حکومت اسلامی نخستین برنامه مفصل را به صورت یک قانون اساسی ارائه دادند که در سال ۱۳۲۹ چاپ شد. برای ده هزار جلد هر کدام از اعضا سهم خود را پرداختند. به خاطر مشکلات چاپخانه، خودشان صحافی کردند و با کارتشیلاتی، به دست تمام وزرا، وکلا، علما و سفرا رساندند. حتی برای نخست وزیر و رئیس ستاد ارتش ارسال کردند. چون حساب شده کار شده بود شهربانی به تکاپو افتاد اما نتوانست کاری از پیش ببرد .

در سال ۱۳۳۲ دوباره به چاپ رسید و در آستانه پیروزی هم مجدداً چاپ گردید . (ص ۲۱۲ و ۲۱۱)
در این کتاب به بدنه نظام توجه شده بود که اسلامی شود ولی به رأس آن که چه سیستمی باشد توجه نشده بود آنان با وجود شاه و اصلاح سلطنت در صدد ایجاد حکومت اسلامی بودند . این مطلب را می توان به حساب ضعف بنیه علمی - فقهی فدائیان گذاشت که چندان با عمق نگرش سیاسی موجود در فقه شیعه آشنایی نداشتند. (ص ۲۱۴)

آنها در اندیشه خود مدینه فاضله ای (یا آرمان شهری) را تصویر کرده بودند که در آن تمامی مردم پاک و بی آلایشنند ، همه به حقوق خود می رسند و هیچ گونه دروغ و دزدی و رشوه و فساد در جامعه مسلمانان وجود ندارد . (ص ۲۱۴)

ساختار کلی این کتاب سه بخش است

بخش اول : مشکلات و دردها ست که به اجمال از چهارده مورد یاد شده است که عبارتند از :
گسستن ریشه های ایمان ، عدم اجرای احکام اسلام ، مفساد فرهنگ شهرت آموزی به نام علم ، آتش شهوت از بدن های عریان زنان بی عفت شعله کشیده ، مشروبات ، قماربازی ، سینما ها و ... نغمه های ناهنجار، دروغ ، چاپلوسی ، مداحی ، بیکاری ، فحشاء ، رشوه خواری ، بی اعتمادی همگانی . (ص ۲۱۸ و ۲۱۷)
بخش دوم : برنامه ریزی برای وزارتخانه ها ، بحث ابتدا از روحانیت، شروع شده و پس از آن آموزش و پرورش ، فرهنگ ، دادگستری کشور و ... طرحها عبارتند : از اسلامی شدن ، استقلال از خارج ، مجازات اسلامی ، بانک های بدون ربا و ...

سومین بخش : از کتاب مطالب متفرقه ای است که دیدگاهها ی فدائیان را در زمینه هایی چند بیان کرده است . مباحثی در مورد مجلس ، حکومت حق ، جهاد ، ایران و روسیه ، غیرقانونی بودن دولت وقت ، انتقاد از طوایف مختلف جامعه و ...

سیری در

جریان ها و سازمان های

مذهبی و سیاسی ایران

سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷

فصل دوم

فهرست فصل دوم

۶	آیت اله سید محمد بهبهانی	۱	فعالیت‌های حوزوی از اواخر دهه ۳۰ تا انقلاب اسلامی ۵۷:
۶	۳- ظهور امام خمینی	۱	۱- تجدید حیات سیاسی حوزه
۷	عقل سیاسی	۲	از سه نویسنده تا ده ها نویسنده
۷	مطهری و مبارزه فرهنگی	۲	تبدیل سیاست پرهیزی به سیاست پذیری
۸	۴- طرح اندیشه حکومت اسلامی	۲	اهانت به مراجع، تعطیلی روزنامه
۹	۵- پدیده روحانیون انقلابی	۳	فعالیت های فرهنگی در دوره آیت اله بروجردی
۹	۶- استاد مطهری و نظر ساواک	۳	آیت اله بروجردی و کادرسازی
۱۰	۷- حرکت های فرهنگی سیاسی حوزه	۳	۲- مرجعیت پس از ۱۳۴۰
۱۱	الف) مؤسسات فرهنگی آموزشی	۴	دسته بندی کلی روحانیون
۱۱	۱. دارالتبلیغ اسلامی	۴	امام و نام بردن از شریعتمداری
۱۲	لیلة الضرب	۴	می خواهی عکس بگیری؟
۱۳	دارالتبلیغ در عرصه عمل	۵	فعالیت‌های آیت اله گلپایگانی
۱۳	گزارش ساواک	۵	انقلابیون و مقایسه گلپایگانی با شریعتمداری
۱۳	دارالترویج	۵	سوء برداشت از فرزند آیت اله گلپایگانی!
۱۴	۲. مؤسسه در راه حق و اصول دین	۵	مراجع محلی
۱۴	مکتب ولی عصر	۵	آیت اله میلانی
۱۴	۳. مدرسه حقانی و تحول در برنامه های حوزه	۵	حسن قمی
۱۵	جدال مخالفان و موافقان شریعتی	۶	آیت اله سید صادق روحانی
۱۶	شهید بهشتی و آیت اله مصباح	۶	ساواک و ایجاد اختلاف
۱۶	بهشتی و شریعتی	۶	شیخ بهاءالدین محلاتی
۱۶	۴. چند مدرسه دیگر	۶	آیت اله شیخ محمد تقی آملی
۱۶	مدرسه رسالت، دارالزهرا، مکتب توحید	۶	آیت اله سید علی موسوی بهبهانی
۱۷	مکتب نرجس	۶	روحانیون مرتبط با دربار

	۱۷	مدرسه آیت اله گلپایگانی و برنامه ها
	۱۷	مؤسسه عالی حسینی
	۱۷	۵۰ تأسیس دو کتابخانه (مدرسه فیضیه و امام خمینی)
	۱۸	ب) مجلات حوزوی
	۱۸	مجله حکمت
	۱۸	مجله مکتب اسلام
	۱۹	مکتب تشیع
	۱۹	سالنامه مکتب جعفری و ...
	۱۹	نشریه مسجد اعظم، نشریه بعثت، نشریه انتقام
	۲۰	نشریه نهضت روحانیت
	۲۰	۸- جنبش ترجمه آثار اجتماعی- سیاسی عربی- اخوانی به فارسی
	۲۱	ترجمه آثار سید قطب
	۲۲	آثار فارسی شده محمد قطب
	۲۲	ترجمه آثار مودودی
	۲۳	مؤلفان و مترجمان دیگر
	۲۳	محمد غزالی و رشید رضا
	۲۳	ناشران آثار مذهبی سیاسی
	۲۴	حسنک کجایی و سه سال زندان!
	۲۴	انتشار قلم، انتشارات چاپخش، کانون انتشارات محمدی
	۲۴	انتشارات دارالعلم و دارالفکر در قم
	۲۵	سایر انتشارات

فصل دوم

فعالیت‌های حوزوی از اواخر دهه ۳۰ تا انقلاب اسلامی ۵۷

۱. تجدید حیات سیاسی حوزه

نظام مرجعیت در شیعه، سابقه در تاریخ ۱۲۰۰ ساله‌ی این مذهب دارد و برای دنبال کردن ریشه‌های این نظام باید، تاریخ تشیع و علماء و فقها آن را، از قرن چهارم و پنجم هجری مانند شیخ صدوق (۳۸۱ م)، مفید (۴۱۳ م)، طوسی (۴۶۰ م) و سپس علمای دیگر تا صفویه و از آنجا تا قاجار دنبال کرد. این مرکزیت گاه در بغداد و نجف و حله و زمانی در ری و قم و اصفهان مستقر بوده است.

روحانیت پس از مشروطه ضربه سختی متحمل شد. بخشی مربوط به اختلاف خود مراجع (در راس، آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی) بود. با این ضربه و تحکم رضا خان بر مسند قدرت، امیدی برای احیای مرجعیت در ایران نبود تا اینکه با تلاش حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در تاسیس حوزه قم (۱۳۰۱ شمسی) مرجعیت شیعه احیا شد.

پانزده سال بعد (۱۳۱۵) که ایشان در گذشت مرجعیت بین سه مجتهد سید صدر الدین صدر، سید محمد حجت (۱۳۳۱) و محمد تقی خوانساری (باقی ماند). مرجعیت جهانی در اختیار سید ابوالحسن اصفهانی بود که ایشان در ۱۳۲۵ در گذشت. پس از ایشان مرجعیت به قم برگشت و در اختیار آیه الله بروجردی. هر سه مرجع از آیه الله بروجردی خواستند در قم اقامت کند.

به دنبال ضعف دیانت در ایران و دو دهه صدمات جدی بر شعائر مذهبی، مراجعه به علماء بسیار کاهش یافته بود. دستگاه مرجعیت از لحاظ مالی بشدت ضعیف گشته بود. لباس روحانی در زمان رضا جز برای عده‌ای ممنوع بود. عده‌ای در عدلیه مشغول کار شده بودند. شمار فضلا اندک بود.

با آمدن آقای بروجردی حوزه جان گرفت. طلاب آموزش دیده و می‌توانستند سخنرانی کنند، مقاله بنویسند حتی مجله تاسیس کنند. تعداد طلاب در سال ۱۳۲۶ در قم دو هزار نفر بود. علامه طباطبایی هم در پرورش تفکر اسلامی و آشنا کردن طلاب با مبانی اسلامی بسیار موثر بود. امام خمینی که ۵۰۰ شاگرد داشته در تدریس عرفان، فقه و اصول استاد اول شناخته می‌شد. (ص ۲۲۷)

مرجعیت به رهبری بروجردی دامنه نفوذش را گسترش داد و به دلیل هراس از روی کار آمدن کمونیست‌های توده‌ای در جریان کودتا بی تفاوت ماند. رابطه با دربار در حد تذکر و توصیه بود. تا اندازه‌ای که شاه در ۱۳۳۴ جرأت اعدام نواب را یافت. نفوذ بروجردی باعث شد که شاه نتوانست نسبت به کاشانی سخت‌گیری کند. نفوذ بروجردی به قدری بود که شاه وجود وی را عامل تأخیر در اصلاحات معرفی کرد. از آن طرف بروجردی به شاه به خاطر منع نفوذ کمونیسم نظر مثبت داشت. (ص ۲۲۸)

*از سه نویسنده تا ده ها نویسنده

تکیه مرجعیت روی حوزه علمیه بود تا آن زمان ۴۰ سال از تأسیس حوزه می گذشت و می رفت تا با شکل گرفتن جنبش فکری طلاب جوان که در درس آیت الله بروجردی ، مرحوم داماد ، امام خمینی و آقای گلپایگانی و درس علامه طباطبایی شرکت می کردند حیات جدیدی به خود بگیرد .
حوزه در ابتدا شاید سه نویسنده بیشتر نداشت (طبق گزارش آئین اسلام) اما به تدریج منشورات ، مجلات و کتابهای نسل جدید دانش آموختگان حوزه قم آغاز شد و به آرامی یک بدنه نیرومند شکل گرفت آن گونه که توانست یک دهه بعد نقش فعالی در سیاست عهده دار شود .

*تبدیل سیاست پرهیزی به سیاست پذیری

بروجردی در ۱۳۴۰ وفات و مواضع امام به آرامی مرجعیت را بیش از پیش وارد مرحله نوینی کرد . سیاست پرهیزی ، تبدیل به سیاست پذیری محدود شد . حائری و بروجردی با توجه به مشروطه از ورود به سیاست پرهیز می کردند و بروجردی استناد به اشتباه آخوند در مورد نوری می کرد . بروجردی به نماینده ساواک تأکید می کند در امور مملکتی دخالت نمی کنم فقط روی امور شرعی نظر می دهم (بروجردی در یکی از ملاقاتها به واگذاری حق امتیاز تلویزیون به حبیب الله ثابت بهایی ، اعطای حق آزادی به زنان ، لغو تعدد زوجات ، خرابی وضع فرهنگ ، اردوهای مختلط تابستانی اعتراض کرده بود) .

بروجردی هر چه به دهه پایانی ۳۰ نزدیکتر می شد برخوردش با دولت جدی تر می شد . دلیل آن افزایش فعالیت بهائیان و یهودیان و نیز فعالیت های فرهنگی شاه بود بخصوص در دو سال آخر که جسورتر و علنی تر شده و اصلاحات ارضی مزید بر علت بود که گزارش ساواک حاکی از تصمیم جدی بروجردی در این زمینه است .
بروجردی نامه ای به بهبهانی نوشت که در مخالفت با اصلاحات ارضی بود تا ایشان به شاه برساند . شاه در کتاب انقلاب سفید به همین مطلب اشاره کرد :

« مداخله مقام غیر مسئولی که از ترقیات اجتماعی دنیا بی اطلاع بود ، آن لایحه را به کلی بی اثر کرد» .

*اهانت به مراجع و تعطیلی روزنامه

با معرفی مهدی حائری یزدی به مصدق از سوی بروجردی وی در شورای عالی انقلاب فرهنگی منصوب شد . مصدق قانونی را به خاطر آیه الله بروجردی تصویب کرد که هر روزنامه ای به مراجع تقلید اهانت کند بدون محاکمه تعطیل خواهد شد .

بروجردی در سال ۳۹ در مورد اصل دوم متمم قانون اساسی (نظارت علماء بر مصوبات مجلس) به آقایان سراج و ... که از تهران آمده بودند فرمود: با آقایان علماء مشورت کنید اگر آنها هم همین نظر را دادند اقدام شایسته خواهد شد . (ص ۲۳۰)

با وجود بروجردی ، حوزه رشد کرد . رشدی که به عنوان یک جنبش فرهنگی ، درآمد جنبش سیاسی است که از سال ۴۰_۴۱ درقم شاهد آن هستیم .

*فعالیت‌های فرهنگی در دوره آیه الله بروجردی :

با تشویق بروجردی کتب مورد لزوم چاپ و در اختیار طلاب قرار گرفت . بر تعداد طلاب افزوده شد و شهریه منظمی پرداخت می شد ، ایجاد ارتباط با شیعیان خارج از کشور و اعزام نمایندگان به برخی از کشورهای اروپایی از جمله محقق به آلمان و مهدی حائری به آمریکا ، تأسیس مجله حکمت ، مکتب اسلام و مکتب تشیع که هر سه نقش قابل توجهی در به راه انداختن فعالیت‌های مطبوعاتی داشتند . ایجاد ارتباط با علمای مصر ، شرکت در تأسیس دارالتقريب (البته قبل از آن ، قمی به این کار مشغول و احتمالاً نماینده قوام بود و حقوق می گرفت) ، تقویت ارتباط مردم با مرجعیت که در دو دهه ضعیف شده بود و تربیت نسلی از فضلا که در دهه بعد نقش مهمی در مسائل حوزوی و سیاسی داشتند .

*آیت اله بروجردی و کادرسازی

مهمترین خدمت بروجردی کادر سازی و تربیت نیروی انسانی کارآمد و قوی بود . مخالفت طلبه های درجه سوم و چهارم با فلسفه در آن زمان باعث شد امام هم که مدرّس رسمی فلسفه بود درسش را تعطیل کرد . آقای بروجردی از علامه خواست فلسفه را تعطیل کند که تعطیل شد و... تغییرات ادامه یافت .

توصیه بروجردی این بود که به جای اسفار ، شفای بوعلی تدریس شود ، چرا که اسفار درویش پرور و متأثر از صوفیانی مانند محی الدین عربی است . خود بروجردی فلسفه دان بود .

بروجردی به کار تقویت حوزه های علمیه در شهرستان ها پرداخت . حتی تأسیس مدرسه ای در نجف و نیز تأکید بر رسمی کردن دروس دینی در مدارس .

مجموعه رفتارهای فوق ، حوزه را وارد مرحله جدیدی کرد که آثارش در سال ۴۱ تا ۴۳ هویدا گردید . ایشان نقش سیاسی حاشیه ای داشت ، از شاه خواسته بود که مصدق را آزاد کنند و تأکید کرده بود که در سیاست دخالت نمی کنم .

در زمان ایشان علمایی بودند که علائق سیاسی داشتند . در تهران بجز کاشانی دو برادر به نام های سید رضا زنجانی وفات ۱۳۶۲ (یکی از رهبران روحانی نهضت مقاومت ملی پس از ۲۸ مرداد) و سید ابوالفضل زنجانی (از مؤسسين نهضت آزادی) و حاج شیخ حسین لنکرانی در فعالیت های سیاسی شرکت داشتند . (ص ۲۳۵)

سید ابوالفضل زنجانی ماه های پایانی حکومت شاه به امام ، آقای غایب اطلاق و می گفت: مگر شاه قوطی سیگار من است که از ایران برود؟ قوطی سیگار را برداشته و این طرف و آن طرف می گذاشت .

۲. مرجعیت پس از سال ۱۳۴۰ ش

پس از بروجردی مرجعیت واحد به نوعی متشتت شد . پرسش عمده مردم ! از چه کسی باید تقلید کرد ؟ شاه تلگرام تسلیت را برای حکیم در نجف فرستاد . علمای کشور در پی آن بودند که مرجعیت در ایران باشد . در قم به جز امام خمینی، آقایان : شریعتمداری ، گلپایگانی ، مرعشی نجفی مطرح بودند . در تهران حاج سید احمد خوانساری (م ۹ دی ۶۳) مشهد میلانی (م ۱۷ مرداد ۵۴) و طلاب جوان و فراوان و با استعداد درس امام در پی مرجعیت امام بودند . (ص ۲۳۷)

*دسته بندی کلی روحانیون

۱. گرایش‌هایی که از دخالت در سیاست پرهیز داشت و تنها برای پا درمیانی در مواقع خاصی ممکن بود دست به حرکت سیاسی بزند (سید احمد خوانساری نگران تجربه مشروطه و فرزند ایشان متهم بود که با ساواک رابطه دارد). (ص ۲۳۸)
۲. گرایش میانه رو که در عین مخالفت با مظاهر فساد، حاضر به مبارزه قهر آمیز نبودند. (گلیپایگانی ص ۷۲، شریعتمداری ص ۱۴، مرعشی نجفی ص ۶۹)
۳. انقلابیون که به جد وارد سیاست شده بودند امام و یاران فراوانش که از شاگردان بروجردی و داماد بودند.

شریعتمداری

به لحاظ مالی موقعیت برتر و مناسبات با دولت آرامتر. او به آقای گلیپایگانی می گوید: اصلاً صلاح نیست علیه دولت موضع بگیریم چون موفق نمی شویم. دولت هم ترجیح می داد با او رابطه برقرار کند. در مورد سینمای قم حساسیت نداشت. درباره مسائل روشنی مثل بهائیان و فلسطین موضع داشت، نسبت به براندازی سلطنت هیچ نظری مساعدی نداشت. تا تیر ۵۷ بیشتر از برگزاری انتخابات آزاد را نمی خواست. امام پس از ۴۲ بدنبال ساقط کردن سلطنت بود. مسعودی خمینی، احمدی میانجی، مطهری و نیز جامعه مدرسین هم به شریعتمداری بدبین بودند.

مواضع شریعتمداری در سال ۵۱ تحریم پپسی کولا، سال ۴۸ بیانیه برای آتش سوزی مسجد الاقصی، اعلام کمک به اعراب در جنگ سوم در ۱۳۵۲، صدور بیانیه به مناسبت حمله ساواک به فیضیه، سالهای ۵۶ و ۵۷ اعلامیه های تند تر علیه دولت نه سلطنت. او به آقای اشراقی می گوید: «پاریس می روید می توانید امام را از گفتن اینکه شاه برود منصرف کنید؟» (ص ۲۴۳)

*امام و نام بردن از شریعتمداری

شیخ محمد حسن بکائی سال ۵۷ از زندان بیرون می آید. به بهشتی و مطهری می گوید: "ما آذر بایجانی هستیم پیوندمان با شریعتمداری ناگسستنی است به امام بگوئید برای وحدت در اعلامیه هایش نام شریعتمداری را ببرد. آنان پس از مدتی خبر می دهند که امام فرمودند: ایشان یکبار اسم شاه را بیاورد، من ده بار اسم ایشان را می آورم. بکائی می رود پیش شریعتمداری و او می گوید: اینان اشتباه می کنند و شکست خواهند خورد. بگذارید آیندگان بگویند بین آنها یک عاقلی هم بوده! آقای خمینی و اعوان و انصارشان کنار بکشند من در ۶ ماه با همین قانون اساسی شاه را از کشور بیرون می کنم! من همان جا دریافتم که ایمانی به مبارزه ندارد". (ص ۲۴۴)

*می خواهی باز عکس بگیری؟

بنا به اسناد ساواک در سالروز تاجگذاری شاه و ولیعهدی پسرش از آیت اله گلیپایگانی خواستند تبریک بگویند ایشان می فرماید درخواست شما مثل این است که یزید به امام سجاد بگوید برای کشتن پدرت به من تبریک بگو! در تشییع پسر آیت الله بروجردی، آیت الله گلیپایگانی به رئیس اوقاف می گوید: راضی نیستم همراه من بیایی، برو عقب مزخرف، می خواهی باز عکس بگیری؟

رژیم عراق آیت الله حکیم و شاهرودی را تحت فشار گذاشت که فتوای تکفیر کردها را بگیرد آنان نپذیرفتند و آقای گلپایگانی در این زمینه به دولت بعث با اطلاعیه حمله کرد .

***فعالیت‌های آیت الله گلپایگانی**

از اقدامات دیگر ایشان افتتاح حساب و جمع آوری کمک های مردمی برای حمایت از مردم لبنان، تحریم گوشت منجمد وارداتی در سال ۵۲ و ۵۳ (که رژیم را سخت مشکل دار کرد)، اعتراض به تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی در سال ۵۴، اعتراض به اعزام دختران به سپاه دانش، برگزاری جشن های آتش پرستان و ۲۵۰۰ ساله و... اعتراض به فروش زمین های موقوفه، مبارزه با بهائیان و تحریم خرید کالاهای تولیدی آنها، محدودیت روحانیت و سلب آزادی نویسندگان و گویندگان اسلامی، تحریم شرکت طلاب در امتحان که از طرف آموزش و پرورش و دولت ظاهراً با هدف اصلاح حوزه انجام می شد، تأسیس مدارس علوم دینی (و حمایت از تدریس آقایان قرائتی که تلاش می کرد این شیوه را جا بیندازد). و...

***انقلابیون و مقایسه گلپایگانی با شریعتمداری**

علی رغم مقاومت سرسختانه آیت الله گلپایگانی علیه رژیم باز هم برخی طلاب انقلابی به ایشان گلایه داشتند و گهگاه فرقی بین ایشان با آقای شریعتمداری نمی گذاشتند. صالحی نجف آبادی بعد از آزادی مصطفی زمانی از زندان به دیدن او نمی رود چرا که مدعی است: " او را تطمیع کرده اند و او به طرف گلپایگانی متمایل شده!"

***سوء برداشت از فرزند آیت اله گلپایگانی!**

در سال ۵۲ عده ای از طلاب طی اطلاعیه ای به آقای گلپایگانی اعتراض کرده، مهدی (پسرش را که در فعالیت های بسیار با پدر همراه بود)، خائن نامیده و یکی از اطرافیان گلپایگانی را تهدید می کنند که اگر پایش را به فیضیه بگذارد او را قطعه قطعه خواهند کرد. این تصور نسبت به ایشان یکسره بر پایه جهل نسبت به مواضع ایشان در تمایل به ساواک بوده است. بعد از انقلاب ایشان نخستین کسی بود که در حاشیه نسخه ارسالی پیش نویس قانون اساسی بحث ولایت فقیه را یادآوری و تأکید نمود.

مراجع محلی:

آیت الله میلانی

در جریان نهضت روحانیت و در برخوردهای مبارزاتی پس از امام نفر دوم بود. در تربیت شاگرد ید طولایی داشت. وی محور مبارزات مشهد بود. در سال ۴۲ به تهران آمده و رهبری فعالیت مراجع و علماء برای آزادی امام را در دست گرفت. پیشینه مرجعیتش قبل از امام، ولی مروج امام بود و رساله امام را عیدی می داد. محمد هاشمیان رفسنجانی از وی می خواهد حال که امام در بند است ایشان به قم آمده و سرپرستی حوزه را عهده دار شود...

اما شریعتی در "با مخاطب های آشنا" (ص ۱۳) گروبیچ یهودی را به ایشان ترجیح می دهد. (ص ۲۵۶)

ضمناً آیت الله خامنه ای در شرح جلد سوم کتاب جریان ها نوشته اند: آنچه در خصوص فعالیت های آقای میلانی نوشته شده تقریباً درست است اما تصویر ترسیم شده از ایشان مطلقاً مطابق واقع نیست. در اقدامات مذکور ایشان هم، موتور آقای میلانی، کسی دیگر بود که وقتی از کار افتاد، از ایشان دیگر چیزی دیده نشد.

حسن قمی

فرزند حاج آقا حسین قمی . حسن قمی در جریان ۱۵ خرداد بسیار فعال بوده ، در سخن گفتن مهارت داشت ، شاه را کافر خوانده بود . آقای شجونی : ایشان موضع موافقی نسبت به امام نداشته و کمک به امام را حرام می داند .

(ص ۲۵۸)

آیت الله سید صادق روحانی

انقلابی، از زمان لایحه انجمن های ایالتی و نیز در سال های ۵۶ و ۵۷ تند تر ... ورود در حزب رستاخیز را حرام و نیز شرکت در مجالس شریعتی را حرام اعلام کرد. (ص ۲۵۸)

سه سال به زابل، یزد و میگون تهران تبعید شد.

*ساواک و ایجاد اختلاف

ساواک بین مراجع اختلاف ایجاد می کرد از جمله بین آقای میلانی و آقای قمی و... که بهترین استفاده ها را می کرد.

شیخ بهاء الدین محلاتی

انقلابی، همزمان با دستگیری امام او هم زندانی شد. تا پیروزی انقلاب فعال بود و سال ۵۸ در گذشت.

آیه الله شیخ محمد تقی آملی

به مناسبت های مختلف اعلامیه صادر می کرد. آقای خوبی هم درباره تبعید امام به ترکیه اطلاعیه مفصلی صادر کرد. سهم آقای خوبی تا ۴۴ جدی و قابل تأمل است.

آیه الله سید علی موسوی بهبهانی

مستقر در خوزستان، در واقع مراجع محلی یا عمومی بسان زنجیره ای، رژیم پهلوی را در بند کشیده بودند و هر بار که رژیم با تلاش از یکی خلاص می شد در جای دیگری گرفتار می شد و عاقبت آنچنان شد که شد. (ص ۲۶۱)

*روحانیون مرتبط با دربار

در تمامی دوره پهلوی به دلیل تسلط دولت بر اوقاف، تسلط بر رزق و روزی متولیان موقوفات و نیز مدارس موقوفه و وجود پول فراوان و امکانات حج و... سبب می شد که رژیم، دسته ای از روحانیون طبقه میانی و پایین تر را جزء ابواب جمعی خود حفظ کند که گهگاه در مقابل شاه، در محافل و مجالس ظاهر سازد. یا در منابر، شاه را دعا یا مثل امام جمعه تهران در سفرها در گوش شاه دعا بخوانند. تعداد آنها بعد از ۴۱ و ۴۲ کمتر شد. امام و آقای گلپایگانی بر علیه شان موضع گرفتند و بین مردم مطرود شدند.

آیه الله سید محمد بهبهانی

شخصیت مذهبی - سیاسی و تا حوالی نهضت اسلامی به عنوان روحانی نزدیک به دربار شناخته می شد. وی فرزند سید عبد الله بهبهانی (مقتول ۱۳۲۸ ق) از روسای روحانی مشروطه بود. او در بسیاری موارد حامل نامه های فقهای نجف به شاه بود.

در سال ۴۱ و ۴۲ علیرغم سابقه منفی در نهضت نفت از روحانیت دفاع بیشتری کرد. شاه به وی پیغام داده بود که این چه کاری است که می کنی؟ می دهم ریشت را خشکه بتراشند. آن مرحوم گفته بود: تف هایی که در حادثه ۲۸ مرداد مردم به خاطر تو به ریشم انداختند هنوز خشک نشده است. (ص ۲۶۲)

وی در آذر ۵۴ در سن ۹۲ سالگی درگذشت.

۳. ظهور امام خمینی و برآمدن نهضت روحانیت.

امام در سال ۱۳۲۳ ش از مدرسان و فضایی برجسته بود و فقه و فلسفه تدریس می کرد. بروجردی با تلاش امام در ۱۳۲۳ به قم آمد. امام درس فقه را تمام کرده بود ولی احتراماً در درس ایشان شرکت می کرد. تجربه سیاسی

ایشان از ۱۳۰۱ آغاز شد. از مشروطه زیاد شنیده بود و از آن انتقاد می کرد، از شخصیت شیخ فضل الله نوری خوشش می آمد، رسماً از او یاد و از دیگر رهبران یادی نمی کرد. دلداده مدرس بود. ایشان مخالفت های مدرس ، حاج آقا نور الله اصفهانی ، آقا میرزا آقای تبریزی و میرزا ابوالحسن انگجی را با دولت رضا خان دیده و همیشه بیاد داشت. دوران سخت رضاخان را بتمامه درک کرد. (ص ۲۶۲)

فعالیت فرهنگی امام در سال ۱۳۲۳ با نوشتن کشف الاسرار آغاز شد. در عین ارتباط و احترام به مدرس و کاشانی پاره ای از مواضع آنان را نمی پسندید و با وجود اختلاف نظرهایی که با بروجردی داشت همیشه حرمت مرجعیت را حفظ کرد. (ص ۲۶۴)

مصدق را از اینکه در قدرت بود و شاه را از بین نبرد مورد نقد قرار داده ، همچنین از اینکه مجلس هفدهم را به تعطیلی کشاند تا راه قانونی برای تعیین نخست وزیر از سوی شاه باز شود ، از او انتقاد می کرد. امام در ملی بودنشان تردید داشت. به همین دلیل است که می گوید : « ما از این ملی ها هیچی ندیدیم جز خرابکاری » (نور ج ۱۲ ص ۳۴۷)

*عقل سیاسی

امام عقل سیاسی آیه الله بهبهانی را بر آیه الله کاشانی ترجیح می داد و به افکار سیاسی آقای کاشانی وقعی نمی گذاشت. (ص ۲۶۵) یکبار امام فرمود آقای کاشانی برای اسلام کار می کرد ... (ص ۲۶۶)
انتقاد امام از آقای کاشانی این بود که چرا بر جنبه های سیاسی نهضت ، بیش از جنبه دینی تکیه کرده است. (ص ۲۶۶)

مراجعی همچون میلانی ، نجفی مرعشی ، محمد تقی آملی و شریعتمداری با آمدن به تهران واعلام مرجعیت امام ، راه را برای اعدام امام و نیز آیه الله محلاتی و قمی سد کردند. آیت الله گلپایگانی به تهران نرفت و نامش هم در اطلاعیه نیامد. (ص ۲۷۳)

پس از تدوین کتاب "ولایت فقیه" ، مرحوم ربانی شیرازی نامه ای به امام می نویسد و مطالبی را درباره ولایت فقیه تذکر می دهد ... فقیه کیست ؟ تفقه فی الدین صرف دانستن احکام حقوقی نیست. تفقه در دین به معنای وسیع کلمه است ... فقیه به فنون جهان داری باید آشنا باشد. اینکه اگر فقها متعدد بود ، خودمختاری باشد، این تجزیه حکومت اسلامی است. آیا مدت خلافت مادام العمر است یا موقت ؟ ممکن است موقعیت خود را تثبیت کند و فردی مستبد از کار در آید ... (ص ۲۷۹ تا ۲۸۱)

به آیت الله خامنه ای از طرف ساواک و برخی روحانیون ، وهابی می گفتند. شیخ "ع" می گفت : چون وی تحت الحنک نمی اندازد و در کتابش جلو نام امام حسن "علیه السلام" نگذاشته ... وهابی است. (ص ۲۹۴ و ۴)

*مطهری و مبارزه فرهنگی

مطهری و تقدم مبارزه فرهنگی بر مبارزه سیاسی (مبانی فکری اسلام) ، او پس از یک دوره سیاسی در هیأت های مؤتلفه به کار فرهنگی روی آورد ولی همچنان سیاسی ماند. او در سال ۴۳ می گوید : مردم بس که مبارزه کردند و نتیجه نگرفتند خسته شدند و همگی مأیوسند مثل جبهه ملی . سران نهضت آزادی هم که ایستادگی کردند از روی ایمانشان بود. وظیفه ما روحانیون این است که نگذاریم مردم مأیوس شوند .

وی در سال ۵۲ هفته ای دو روز برای پرورش نسلی از طلاب به قم می آمد. مسأله حجاب و مبارزه فرهنگی از مباحث ایشان بود. سال ۴۸ کتاب مسأله حجاب و تأثیر آن، چاپ مکرر کتاب، سال ۵۷ و انتخاب حجاب از سوی زنان مسلمان که کارهای فرهنگی مانند کتاب مسأله حجاب در پیش از انقلاب دلیل آن است. اصرار رژیم بر کشف حجاب مجدد با تکیه بر مدارس دخترانه و الزامی کردن دختران به برداشتن حجاب در سال ۵۲ نگرانی متدینین را بیشتر کرد.

آبان ۵۶ خبر گزاری پارس: در مراکز علمی، درصد دختران با چادر سیاه روز افزون است. (ص ۲۹۹) نظام حقوق زن در اسلام با درخواست هاشمی، که مطهری بعداً می پذیرد. (ص ۳۰۰)

۴. طرح اندیشه حکومت اسلامی

توسط فدائیان مطرح شد، ولی قائل بودند در رأس آن سلطان بوده و فقط احکام باید اسلامی باشد. وقتی امام مطرح کرد برخی ترویج کردند اما برخی روحانیون هم بودند که برضد امام و یاران او فعالیت می کردند. روحانیونی مثل مهاجرانی، مناقبی و دانشی (معدوم). کسانی هم بودند که به شکل میانه رو تر و غیر مستقیم از رژیم دفاع می کردند مثل عبد الرضا حجازی که زمانی جزء روحانیون انقلابی بود. وی دو سال در زندان بود، به دفاع از وضعیت موجود رژیم پرداخت و بهانه اش گسترش مارکسیسم و مقابله با آن بود. به امام انتقاد می کرد که چرا با دولت کمونیستی عراق همکاری دارد؟ (ص ۲۷۷)

در آبان ۵۷ نامه اعتراض آمیز دیگری به امام دارد. در قضیه شریعتمداری خلع لباس و گویا بعد از سال ۷۰ به جرم مفاسد اخلاقی اعدام می شود.

کتاب حکومت اسلامی امام توسط زائران در حج توزیع شد. افرادی مثل رجبعلی طاهری در شیراز تکثیر می کنند. مرتضی الویری به خاطر همین دستگیر می شود. (ص ۲۷۸)

نهضت آزادی طبعاً استقبال نمی کند ولی علی بابایی در نهضت آزادی می گوید من کتاب آیه الله خمینی را مطالعه کرده ام این کتاب هم ضد ارتجاع است و هم ضد سلطنت بنابراین ما عقب هستیم.

امام در ۱۳ جلسه در یک ماه (بهمن ۴۸) بحث را مطرح کرده بود: اسلام هم حکومتی است. اسلام هم سلطنتی است و قواعد دارد، باید از صفر شروع کرد ...

منتظری هم سال ۴۹ تدریس ولایت فقیه در نجف آباد و از ضروریات می داند. شریعتمداری هم درس ولایت را مطرح کرده بود.

در واقع طرح نظریه حکومت اسلامی، نوعی آلترناتیو برای رژیم سلطنتی بوده و سخت مورد استقبال مبارزان قرار گرفت. زیرا نمی دانستند پس از سقوط رژیم به دنبال چه حکومتی باشند. (ص ۲۷۷)

بعد از ۸۰ روز وقتی ربانی شیرازی مطالعه می کند، اشکالات بحث را با طرح سؤال مطرح می کند. بحث جهان بینی، جهان گیری، جهان داری را پیش می کشد.

بحث خبرگان (زبده گان) برای انتخاب رهبری را مطرح می کند که خود مختاری فقها پیش نیاید.

امام بحث را پیگیری می کند و به انجمن های اسلامی کانادا و آمریکا برای طرح حکومت اسلامی پیشنهاد می دهد. آنان در نشست سالیانه شان، سرفصل هایی که برای سمینارهای آتی باید مورد بحث قرار گیرد، مشخص می کنند. بحث سیستم حکومت در اسلام، سیستم اقتصادی، تعلیم و تربیت، قضا در اسلام که جزئی از همان طرح کلی بود.

طالقانی "مالکیت در اسلام"، بازرگان با نوشتن کتاب "بعثت و ایدئولوژی" در فصلی از آن به موضوع حکومت اسلامی پرداخته است.

ریشه طرح بحث حکومت اسلامی از مشروطه به بعد است. افرادی نظیر شهید بهشتی در سال ۳۸ در مورد حکومت اسلامی قلم می‌زنند. شهید چمران ۱۳۴۶، برخی از شاگردانش را بر آن داشت تا درباره حکومت اسلامی تحقیق کرده و سه سخنرانی درباره آن ارائه نماید. (سهراب پور)

سال ۴۴ حیدر علی قلمداران ضرورت حکومت اسلامی را در چهار صد صفحه می‌نویسد. این نظریه، بیش از آنکه بر مبنای ولایت فقیه باشد، نوعی دولت اسلامی غیر ولایت فقیه را مطرح می‌کند و البته محور اصلی آن تشکیل یک دولت دینی اخوانی بود.

اندیشه حکومت اسلامی به سبک آنچه قلمداران مطرح می‌کرد، عمدتاً برگرفته از آثار سید قطب، قبل از آن رشید رضا و بعد از آن ابوالاعلی مودودی و اسد الله خرقانی است. یحیی نوری کتابی با عنوان حکومت اسلامی می‌نویسد و در کتاب به راس قدرت اشاره نمی‌کند. (ص ۲۸۷)

سید صادق روحانی نظام حکومت در اسلام را نوشته و منتشر می‌کند. شیخ علی تهرانی کتاب طرح کلی نظام اسلامی را می‌نویسد. (ص ۲۸۷ تا ۲۸۸)

۵. پدیده روحانیون انقلابی

در حالی که حوزه علمیه در سال ۴۵ هفت هزار طلبه در حال تحصیل داشت، امام جریان نوینی را در برخورد مرجعیت با سیاست پایه گذاری کرد. در آن مقطع دو گروه از روحانیون حرکت امام را حمایت و دنبال می‌کردند که در نهایت منجر به پیروزی سال ۵۷ شد.

گروه اول کسانی که ساواک آنان را افراطی یا ناراحت می‌نامید که علاوه بر فعالیت های علمی، از جهت سیاسی عمل گرا بودند. در رأس آنها آیه الله منتظری و ربانی شیرازی بود. در اسناد ساواک از ربانی شیرازی به عنوان مخ و مغز نهضت روحانیت یاد شده.

این طیف روحانیت که از مبارزه هراسی نداشتند، بیشتر سال های جوانی خود را در زندان و تبعید گذراندند و محور فعالیت هایشان اقدامات امام و پذیرش رهبری ایشان بود. افراد دیگر این طیف شهید سعیدی، هاشمی رفسنجانی، محلاتی، مهدوی کنی، خزعلی، یزدی، اندرزگو، مروارید، فاکر و سید علی خامنه ای (ایشان در صحنه تفکر جهادی برای نسل جوان مشهد واقعاً تنها، کارآمد، نقش آفرین و موجب خشم ساواک بود). (ص ۲۹۲)

پدیده ای که بعدها به عنوان جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نامیده شد و اولین موضع گیری جمعی آنها در سال ۴۹ تاکید بر مرجعیت آیه الله خمینی طی یک بیانیه ۱۲ نفری بود.

گروه دوم نیروهایی بودند که پس از سال ۴۴ نقطه ثقل فعالیتشان روی تشریح مبانی فکری اسلام متمرکز و به کارهای فرهنگی پرداختند و ایجاد نهادهای فرهنگی اسلامی، پاسخ گویی به شبهات ضد دین و تلاش فکری غیر مستقیم برای نامشروع نشان دادن حکومت پهلوی در محور فعالیتشان قرار داشت که در راس آنها مطهری بود.

۶. استاد مطهری و نظر ساواک

طبعاً این سیاست فرهنگی به معنای فاصله گرفتن از میدان مبارزه و سیاست از سوی مطهری نبود بلکه خود، اقدامی فکری و تئوریک برای شکل دادن به فلسفه مبارزه بود. با نگاهی به آثار مطهری می‌توان دریافت که بیشتر

آثار و نیز موضوعات سخنرانی وی مسائلی بود که جامعه ما به ویژه جوانان در بعد عقیده و اجتماع و سیاست با آن درگیر بودند .

جلسات مداوم با روحانیون مبارز تهران از دید ساواک پنهان نبود . (دو جلد پرونده) در گزارش ساواک آمده است : مطمئن هستم که سخنرانی اخیر ایشان بر یک مبنای مشخص و معلوم انتخاب شده است . و در لفافه مسائل دینی همان شعارها و مسائل مورد توجه خمینی و پیروانش را ابراز می کند .

در گزارش دیگر : مشارالیه از سال ۴۲ تا کنون تناوباً در جلسات مذهبی مختلف مطالب تحریک آمیز ، گمراه کننده و اهانت آمیزی را در لفافه مسائل مذهبی و تاریخ اسلام بیان می کرده و می نماید .

نصیری : این دو نفر (مطهری و یکی از همفکران) را باید همیشه مراقبت نمایید . عناصری غیر صالح و همیشه در جبهه منحرفین قرار گرفته اند . (ص ۳۰۱)

در سال ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ حسابی مشترک به نام مطهری ، علامه طباطبایی و سید ابوالفضل زنجانی برای فلسطین افتتاح شد و ساواک حساسیت زیادی روی آن نشان داد .

برخی علماء مخالفت و شایع کرده بودند که در مسجد الجواد اشهد انّ علیاً ولی الله نمی گویند .

برگزاری مجلس ختم برای جمال عبدالناصر به طور مشترک از طرف مطهری و طالقانی در مسجد هدایت .

مورد اعتماد امام خمینی ، الویری سال ۵۶ از امام می پرسد در مسائل فکری از چه کسی استفاده کنم ؟ امام می فرماید: " مطهری یا کسی را که او معرفی کند " و او تعجب می کند . (ص ۳۰۳)

مطهری ۴۸/۷/۱۸ در ارشاد : با زنده باد و مرده باد نمی توان آزاد شد . آزادی معنوی با آزادی اجتماعی همراه است . اسلام گفته هیچ کس در اجتماع بالاتر از دیگری نمی تواند باشد . بنابراین قرآن حق داده که اگر کسی در مقام قدرت قرار گرفت و به ضعیف ستم نمود و قوانین اسلام را در نظر نگرفت او را از قدرت به زیر بکشند و حق خود را از او بگیرند ... استاد شهید به روایت استاد (ص ۳۰۳)

تاسیس مدرسه دین و دانش در قم توسط شهید بهشتی در سال ۱۳۳۰ یکی از اقدامات مهم فرهنگی بود .

آقای مصباح که تا سال ۴۴ سخت مشغول فعالیت سیاسی مطبوعاتی بود ، به کار فرهنگی روی آورد . مفتاح از دیگر چهره های فرهنگی این دوره نوشتن مقالات ، تشکیل جلسات اسلام شناسی ، در تشییع جنازه شریعتی در سوریه هم شرکت کرد و فرقانی های طرفدار شریعتی او را کشتند !

مصطفی زمانی نویسنده حوزوی عمومی نویسی که آثارش به وفور در دست علاقمندان به مذهب قرار می گرفت کتاب های «ابراهیم بت شکن» ، «بسوی اسلام یا آیین کلیسا» و کتاب «شیعه و زمامداران خودسر» و «کودک نیل یا مرد انقلاب» که بعد ها با «ابراهیم بت شکن» ممنوع انتشار شد . (ص ۳۰۶)

۷. حرکت های فرهنگی - سیاسی حوزه قم پیشرفت در امر توسعه نفوذ اسلام در جامعه ایران

لزوم پیراستن و به روز کردن اسلام در میان فرهیختگان روحانی مطرح می شد و یکی از پایه های اساسی آن مکتب علامه طباطبایی بود که به تدریج در دایره ای از شاگردان وی این جریان فرهنگی نفوذ یافت .

الف (مؤسسات فرهنگی - آموزشی

۱. دارالتبلیغ اسلامی

بحث از ایجاد مدرسه ای برای تربیت مبلغ از آرزوهای دیرین در تهران و قم بود. از دهه ۲۰ در مجله آئین اسلام مقالاتی نوشته شده بود. طرح مسأله از زمان بروجردی بود و با درخواست اطرافیان شریعتمداری و موافقت ایشان به نتیجه رسید. دارالتبلیغ از سال ۴۳ با سخنرانی دوانی و شریعتمداری شروع به کار کرد.

چون روحانیون انقلابی، انتظارات خود را از آقای شریعتمداری برآورده نمی دیدند و تردید داشتند، استقبال چندانی از آن نشد. حتی آقای فلسفی که قول داده بود فن و خطابه تدریس کند به بعدها مؤکول کرد. تأسیس مرکزیتی با این گستره و توجه به امور بین المللی، موافقت دستگاه امنیتی را طلب می کرد. این مسئله باعث حفظ رابطه محدود با رژیم بود و اینکه توصیه آنان را بپذیرد. همچنین تأسیس آن در بحبوحه انقلاب و ایام دستگیری امام برای طلاب انقلابی و حتی برخی غیر انقلابیون هم قابل تحمل نبود. تلقی برخی این بود که شاه در اندیشه نفوذ در حوزه علمیه بود و پس از سال ۱۲۴۳ به فکر تأسیس یک دانشگاه اسلامی به سبک و سیاق مورد علاقه خود بود و پس از با ناکامی به اندیشه تقویت دارالتبلیغ اسلامی افتاد... میان ساواک و شریعتمداری گفتگوهای زیادی درباره دارالتبلیغ مطرح بوده که بخشی از اسناد آن را حمید روحانی آورده است. خاطره رودررو شدن شریعتمداری با شاه در مدرسه طالبیه تبریز...

تلقی این بود که این حرکت، انحرافی در مسیر مبارزه است.

امام نفیاً و اثباتاً چیزی نمی گفت و فرموده بود اگر بینیم به جایی وابسته است می دهم آجرهای آن را بکنند. امام می فرمود در حال مبارزه سبب می شود که یک عده در آن مسیر قرار گیرند.

نسبت به انجمن حجّیه هم، چنین دیدی وجود داشت. نهایت آنکه دارالتبلیغ، حوزه را به بخش انقلابی و غیر انقلابی تقسیم کرده بود و بین مراجع اختلاف ایجاد کرد، در حالی که قبل از آن چنین نبود. مقام معظم رهبری: امام جداً مخالف دارالتبلیغ بود. اولین کسی که پرچم ضدیت را به دوش گرفت شهید محمد منتظری بود و با مهدی هاشمی اطلاعیه برضد دارالتبلیغ پخش کردند.

در زندان بین آقایان محمد جواد حجّتی و ربانی شیرازی بر سر این مسأله اختلاف بود. ربانی در برابر دارالتبلیغ موضع گرفت.

علامه طباطبایی بین امام و شریعتمداری وساطت کرده بود. امام فرموده بود: اگر ایشان مقصودش چیزی نیست که دستگاه بخواهد اسم دارالتبلیغ را عوض کند.

آقای مطهری که همکاری محتاطانه ای با دارالتبلیغ داشت بعدها در نامه ای به شریعتمداری ضمن انتقاداتی نوشته بود لازم بود که آن موقع اقدام نشود.

سید هادی خسروشاهی از فعالان و مسئولان دارالتبلیغ: اصل شبهه به خاطر مصاحبه عقیقی بخشایشی بود که اعلام کرده بود که دانشگاه اسلامی در قم افتتاح می شود. این تعبیر شبیهه مطلبی بود که رژیم دنبال می کرد.

وزارت فرهنگ از سال ۱۳۳۴ در پی ایجاد موسسه ی وعظ و تبلیغ - در ادامه موسسه ی وعظ و خطابه زمان رضاخان بود. (ص ۳۱۳)

در این باره یک مقاله در آیین اسلام (۱۳۳۴ ش) به چاپ رسید. استادانی که قرار بود تدریس کنند عبارت بودند از : حبیب الله آموزگار ، جمال اخوی آریان پور ، تقی زاده ، راشد ، صدر الاشراف ، شیخ محمد عبده ، علامه وحید ، دکتر وحید ، میرزا خلیل کمره ای ، حاج محقق و محمود نجم آبادی .

در این زمینه ساواک مشهد با همکاری آستان قدس رضوی طرحی را در ارتباط با مذهب در فروردین ۳۷ تهیه کرد . در این طرح قرار بود تا در دانشکده معقول و منقول دانشگاه مشهد رشته وعظ و تبلیغ تأسیس شود . این حرکت ادامه داشت تا آن که دارالتبلیغ آقای شریعتمداری پیش آمد .

انقلابیون که نسبت به برخورد های ایشان با دربار مشکوک بودند نسبت به این طرح نیز تردید کردند.

آیه الله سید علی موسوی بهبهانی به آقای میلانی نوشت : آقای خمینی صریحاً اظهار داشتند که امر دارالتبلیغ مشکوک است نزد من و می ترسم دولت در آن تصرفی نماید و به ضرر روحانیت تمام شود لذا درباره آن ساکتیم . (ص ۳۱۴)

شیخ غروی علیاری نیز به میلانی نوشت آیه الله خمینی موافق نیستند ...

امام در سخنانی فرمودند : می خواهند دانشگاه اسلامی درست کنند، اسلام و مسلمین و علمای اسلام را تحت وزارت فرهنگ قرار دهند ... (۲۶ / ۱۲ / ۴۳ صحیفه جلد ۱ ص ۳۰۳)

گزارش ساواک : تأسیس دانشگاه اسلامی در قم و مشهد با شکست مواجه شد و هیچگاه نتوانست چنین مرکزی را در قم یا مشهد تأسیس کند . (ص ۳۱۴)

لیله الضرب :

فعالیت طلاب در جلسات برخی مراجع عادی، ولی در مجالس شریعتمداری که با رژیم درگیر نبود عواقبی داشت. (کتک خوردن برخی از طلاب انقلابی از سوی وابستگان شریعتمداری که به لیله الضرب شهرت یافت مثل کتک خوردن کروبی .)

شهید سعیدی به آقای جمی می گوید : این دارالتبلیغ خطرناک است . مفتوح که در مراسم افتتاحیه دارالتبلیغ بوده گفته بود : بسیاری از طلبه ها با چشم قهر آلودی به من نگاه می کنند که چرا شرکت کرده ؟

جمی می افزاید آقای خزعلی هم با دارالتبلیغ مخالفت می کرد . برخی از این طلاب انقلابی حتی نسبت به آقای مطهری هم به دلیل آن که زمانی در دارالتبلیغ تدریس داشت سرد برخورد می کردند . (خاطرات جمی ص ۱۶۱ - ۱۵۹) (ص ۳۱۵)

*نکته دیگر

رژیم به اجبار باید مرجعی را انتخاب می کرد که در بین کاندیدها اولویت با شریعتمداری بود و این امر بد بینی نسبت به شریعتمداری ایجاد می کرد .

آیه الله گلپایگانی به منتظری می گوید : طبق اطلاع ، افرادی که از دارالتبلیغ کارت دارند می توانند منبر بروند و افراد دیگر از منبر رفتن محروم خواهند بود . لذا باید مخالفت کنیم . (ص ۳۱۵)

وی می گوید : اگر صلاح اسلام بود خیلی مطالب را بیان می کردم . (ص ۳۱۶)

وقتی می خواهند بین شریعتمداری و گلپایگانی توافقی ایجاد کنند ایشان منوط می کند به روشی مشابه خودش در رابطه با دولت .

وقتی این دو عازم مشهد بودند دستور ساواک این بود که از شریعتمداری به نحو مقتضی تجلیل و غیر محسوس از استقبال مردم از گلپایگانی جلوگیری به عمل آید. (ص ۳۱۶)

*دارالتبلیغ در عرصه عمل

ایجاد مرکز آموزشی آشنا کردن طلاب جوان با آموزه های جدید در علوم انسانی - دینی ، استفاده از استادان غیر روحانی که از تهران می آمدند ، ایجاد مرکزی برای طلاب خارجی ، ایجاد مرکز آموزشی برای زنان طلبه که پس از مکتب توحید ، آنجا مرکزیت یافت .

ساواک : مدرسه علوم دینی دختران وابسته به گلپایگانی ، دارالزهرا مربوط به شریعتمداری ، مکتب توحید نماینده آیه الله خمینی (گزارش دی ۱۳۵۶) ایجاد نشریات با عناوینی مانند نسل نو (برای جوانان) ، پیام شادی برای کودکان (هر دو با مدیریت سید هادی خسرو شاهی) و چاپ کتاب های متنوع ، کارهای دیگری بود که انجام شد. مجله پژوهشی - علمی به زبان عربی با نام الهادی ، نشریه مکتب اسلام (متعلق به دارالتبلیغ) که هر ماه چهل هزار نسخه از آن منتشر می شد و انتشار ده ها عنوان کتاب در سال از جمله برخی از آثار مطهری را می توان نام برد. (ص ۳۱۷)

شماری از فضلا که دور از سیاست بودند یا به نوعی فعالیت محدود سیاسی داشتند در دارالتبلیغ فعالیت می کردند . برخی از نویسندگان مجله الهادی دارالتبلیغ : هادی خسرو شاهی ، مرتضی مطهری ، سید رضا صدر ، حسن الامین ، محمد مهدی شمس الدین ، محمد علی تسخیری ، جعفر مرتضی و... (ص ۳۱۸)

*گزارش ساواک :

آقای مطهری در جلسه روحانیون تهران ۴۸/۱۰/۲۵ می گوید : امسال شریعتمداری به مشهد رفته بود ، از او خیلی تجلیل شده بود و به قول آیت الله گلپایگانی : سجاده اعلی حضرت را برای نماز وی پهن کرده اند (استاد شهید به روایت اسناد) .

در جای دیگری هم استاد از وضعیت شریعتمداری و تلاشی که برای تصرف مساجد دارد و این که حتی « مناقبی » روحانی متهم در تهران ، از وی ستایش کرده ، اظهار گلايه کرده است . (مناقبی داماد علامه طباطبایی متهم به همکاری با دولت ، ماشینش را به آتش کشیدند) .

دارالتبلیغ به رغم مسائل سیاسی باب تازه ای بود که به لحاظ فرهنگی در قم گشوده شد . وجود چند مجله در آن خود به خود سبب رونق نویسندگی طلاب و فضلاء جوان می شد .

به دنبال مسائلی که پس از انقلاب در ارتباط با شریعتمداری و حزب خلق مسلمان در سال ۵۸-۵۹ به وجود آمد ، دارالتبلیغ تعطیل و محل آن به دفتر تبلیغات اسلامی قم واگذار گردید . (ص ۳۱۹-۸۷/۴/۲)

دارالترویج

از سوی اوقاف قم جهت پرورش طلاب درباری تأسیس و به آن هیأت مصلحین هم می گفتند . اوقاف کمک می کرد که طلاب در آزمون آموزش و پرورش که برای تحت کنترل در آوردن طلاب بود شرکت کنند .

آیه الله گلپایگانی سخت در مقابل آنها ایستاد و آنان بد نام شدند . ایشان و خوانساری دستور قطع شهریه چنین طلابی را صادر کردند .

۲. مؤسسه در راه حق و اصول الدین

در ۱۳۴۳ آغاز به کار کرد. این مرکز صرفاً فرهنگی بود. به آموزش اصول و فروع دین، فروع مذهب و مسائل مختلف اجتماعی و اقتصادی می پرداخت. فعالین نخست: آقایان سید هادی خسرو شاهی و سید محسن خرازی، سید جمال الدین دین پرور، آقای رضا استادی و شهید حقانی بودند. هدفشان اثبات حقانیت اسلام در مقابل فعالیت مسیحیت (به قول حقانی) بود. این گروه کارنامه درخشانی از خود به یادگار گذاشتند. برخی عناوین منتشره: «هر لحظه به خدا نیازمندیم»، «محمد (ص) پیامبری که از پیش او را می شناختند»، «پدید آورنده نظم کیست؟»، «رازهای طبیعت کشف می شود»، «موسی، نجات بخش توده های ستم دیده»، «خلاصه ای از نامه های یک مسلمان و یک مسیحی» و صدها جزوه دیگر. (ص ۳۲۳)

پس از انقلاب یکی از محورهای اصلی نشریات این مؤسسه مبارزه با مارکسیسم بود.

مکتب ولی عصر

شیخ حسن نوری (واعظ برجسته جلسات متعدد مذهبی سیاسی)، تاسیس ۱۳۴۰ ساواک سال ۱۳۵۵ این مرکز را تعطیل کرد. (ص ۳۲۴)

۳- مدرسه حقانی و تحول در برنامه های حوزه

پس از تحولات سیاسی ۴۰-۴۳ ضرورت تلاش برای ایجاد تحول در برنامه های درسی حوزه بیشتر مورد توجه قرار گرفت. در این راستا چندین مدرسه علمیه در قم تأسیس شد که به نوعی به تربیت نسل جدید حوزه کمک کرد. یکی از آنان مدرسه منتظریه بود که به نام بانوی آن مرحوم حاج علی حقانی (از تجار) شهرت یافت. یکی از فرزندان از مجاهدین خلق بود دیگری شیخ حسین حقانی الان مدیر مدرسه است.

شهید بهشتی و ربانی شیرازی در اندیشه برنامه جدید در سال ۴۰ در مدرسه آیه الله گلپایگانی این کار را آغاز ولی نتوانستند طرحشان را در آن جا اجرا کنند. از حقانی خواستند که مدرسه ای که تازه بنا کرده در اختیار آنها قرار دهد و او پذیرفت. اندکی بعد مدرسه به لحاظ مساحت بزرگتر شد و دو طبقه هم بر آن افزوده و از سال ۴۱-۴۲ آغاز به کار کرد. بهشتی مدیریت داخلی مدرسه را به محمد مجتهد شبستری داد، که دو سال آن را اداره کرد و بعد مدیریت به شیخ زاده منتقل شد.

طرح های مدرسه و مسائل کلی در جلسات با حضور بنیان گذاران، شامل آقایان بهشتی، ربانی شیرازی، مشگینی، حائری، حاج سید مرتضی جزایری حل و فصل می شد که گاه شهید قدوسی هم در آن جلسات شرکت می کرد. از سال ۴۵-۴۶ مدیریت در اختیار آقای قدوسی قرار گرفت که تا انقلاب ادامه داشت. همان سال بهشتی به هامبورگ رفت و سال ۴۹ به ایران آمد و ایشان از طریق مکاتبه در جریان بود. اندکی بعد مصباح و جنتی به مدرسه دعوت شدند و در مدیریت شریک قدوسی شدند و حسین حقانی فرزند حقانی نیز در مدیریت مدرسه مشارکت داشت و قدوسی سرپرستی طلاب (از روی تواضع) را داشت. جنتی سرپرست طلاب دوره میانی و مصباح سرپرست طلاب سطح عالی. حدود یکسال بعد مصباح از شرکت در مدیریت کنار رفت و به کار تدریس پرداخت. کارهای اجرایی در اختیار جنتی و قدوسی و کارهای پژوهشی مدرسه، در زمینه تفسیر، فلسفه و فقه در اختیار مصباح، بهشتی و آذری قمی بود. در آن سالها ریاضیات، علوم طبیعی و زبان انگلیسی در برنامه مدرسه قرار گرفت. تا سالهای نخست دهه پنجاه، مدرسه در عین حال که تکیه اش روی تحصیل و انضباط بود، در پشت پرده

درگیر مسائل سیاسی نیز بود. قدوسی بیشتر روی کادر سازی و تربیت طلبه با سواد برای آینده تکیه می کرد تا روی کارهای سیاسی مستقیم. همین باعث شد که برخی وی را مخالف امام قلمداد کنند و اظهار کنند که وی زمانی مانع از طرح فتاوی امام در مدرسه شد. برخی ایستادند گفتند: این ظاهر کار بوده و در باطن حامی انقلاب. مدرسه حقانی یکی از مهم ترین پایگاه های انقلاب در قم بود. جمعی از جوانان مدرسه با تأثیر از مجاهدین یا فدائیان، اقدام به تشکیل هسته های مبارزه در مدرسه کردند. علی جنتی یکی از پیشگامان این حرکت بود. او، محمدی عراقی، محمد حسین طارمی، مصطفی پاینده و علی عرفا (که بعد ها به مجاهدین پیوست)، اعضای یک شبکه محدود بودند که شروع به کار فکری کرده و استراتژی مسلحانه را به عنوان روش مبارزاتی خود پذیرفتند. برخی از طلبه ها به مجاهدین پیوستند. دسته دیگر در مدرسه فعالیت داشتند. فلاحیان و جمعی دیگر که اینها در وزارت اطلاعات هم همین سازمان را ادامه دادند. یک نفر از اینها دستگیر و تعدادی را لو داده بود. شهید کرمی، رازینی، محمدی عراقی، اسلامیان و عده دیگری را دستگیر کردند. ساواک قدوسی را خمینیسم می داند که در ظاهر چیزی نمی گوید ولی استاد غیر معتقد به خمینی را نمی پذیرد. (ص ۳۲۶)

جدال مخالفان و موافقان شریعتی

از سال ۵۳ و بیشتر از ۵۵-۵۶ مسائل شریعتی مطرح شد و مصباح و چند نفر طلبه به مخالفت با افکار شریعتی پرداختند. (ص ۳۲۷) گروهی سخت مدافع شریعتی و عده ای بالعکس. در کل ایران چنین بود. در شیراز بچه های انقلابی و طرفدار شریعتی با شیخ صدر الدین حائری درگیر شده و نزاع طولانی ایجاد کردند. (ص ۳۲۷) در مدرسه حقانی و خان درگیری جدی تر بود. ساواک: از موقعی که علی شریعتی فوت شده طرفداران وی در حوزه زیاد شده اند. طرفداران شریعتی در درس مصباح شرکت نکرده و مقالاتی که بر رد شریعتی نوشته شده پاره می کنند. شاگردان مصباح هم مقالات شریعتی را پاره می کنند. علامه طباطبایی را هم که همه قبول داشتند به خاطر رد شریعتی به او هم بد می گویند. (ص ۳۲۷)

مصباح به وحی و خاتمیت، معاد و امامت شریعتی اشکال داشت. (ص ۳۲۷) قدوسی احساس می کند که امکان اداره مدرسه نیست، از دو طرف می خواهد تکلیف خود را روشن کنند. از هر طرف شش نفر تند رو از مدرسه اخراج می شوند. شماری از طرفداران شریعتی هم خود از مدرسه رفتند که جمعاً ۲۰ نفر شدند (سال ۵۵) بهشتی دوست مصباح ولی در این مورد با او موافق نبود. (ص ۳۲۸) مدرسه حقانی با برنامه ریزی درسی، نظم و انضباط، مدیریت قوی. اساتید قوی به تربیت نسلی از طلاب جوان پرداخت. اسامی شاگردان: کرباسچی، علی جنتی، رازینی، نیری، عرفا و ... (ص ۳۲۸) استاد مصباح پس از جدا شدن از حقانی و ایجاد بخش آموزشی مؤسسه در راه حق نخستین گروه آموزشی را ایجاد کرد. شهید میثمی، شهید شهاب و شهید ردانی پور همراه مصباح از مدرسه خارج شدند.

مدرسه حقانی ظاهراً به مباحث علمی می پرداخت ولی اغلب انقلابی بودند. بارها ساواک به مدرسه ریخته و افراد را دستگیر می کرد. علی عرفا که به اصحاب رجوی پیوست به ساواک گفته بود که چگونه قدوسی مأمورین ساواک را در دستگیری طلبه ها سر کار می گذارد. (ص ۳۲۹)

(در موردی که ساواک به دفترش آمده و دنبال یکی از طلبه ها می گشته قدوسی به همان طلبه می گوید برو فلانی در طبقه پائین است بگو بیاید، او هم فرار می کند. ص ۳۲۹)

شهید بهشتی و آیت الله مصباح

تا سال ۱۳۴۹ بسیار صمیمی، بهشتی از سال ۴۴ نامه های متعددی برای مصباح از آلمان می فرستد و او را مصباح دوستان لقب می دهد. توصیه به ادامه راه می دهد، از ایشان ثبات در راه را می خواهد. از خستگی و ملال آقای مصباح اظهار ناراحتی می کند. (ص ۳۳۲)

در سال ۴۹ رابطه سرد می شود، بهشتی مدافع اندیشه های شریعتی و مصباح مخالف مطلق است. مصباح خاتمیت شریعتی را رد می کند. بهشتی در کتاب «دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن» می گوید: ما به خاطر این جریان (مسائل مدرسه حقانی با بعضی از دوستان پر دانش قدیمی خود نیز به هم زدیم یکی از دوستان که واقعاً اهل مطالعه و نیز کمالاتی دارد و من به خاطر کمالات و مطالعه فراوانش همواره او را دوست می داشتم ام، بر سر این موضع گیری که نسبت به دکتر داشتم اوقاتش با بنده تلخ شد و حتی درس خود را در موسسه ای که تدریس می کرد ترک کرد و دیگر نیامد و قهر کرد و آرام آرام رابطه اش را نیز با من کم کرد ...)

*بهشتی و شریعتی

بهشتی می گوید: «سه تصور درباره دکتر است.

۱. مجتهد جامع الشرایط و عالم است.

۲. مغرض و فاسد العقیده است.

۳. کاشوگر و جستجوگری بی آرام است که اسلام را در حد کتابهایی که در دهه های اخیر درباره زمینه های گوناگون اسلامی و شیعی نوشته شده می داند.

بنده دکتر را در این چهره می بینم و اضافه می کنم که در این بازشناسی، خامی های فراوانی دارد و کار تحقیقی و مستندش از کار قریحه ای و ذوقی اش بسیار کمتر است. او در این برداشت های سلیقه ای و ذوقی که می تواند با خطاها و اشتباهات و انحرافات همراه باشد. ضررها هم زده و یا می زند اما در کنار این ضرر زدن ها سودها و جاذبه هایی برای عده زیادی از افراد به سوی اسلام و تشیع داشته و دارد. آیا این ضرر و سود کدام بیشتر است؟ (ص ۳۳۴)

۴-چند مدرسه دیگر

مدرسه رسالت

۱۳۵۲ به همت یوسفی دشتی. ارتباط با مدرسه حقانی و طرفدار امام خمینی

مدرسه دارالزهرا، مکتب توحید

از سال ۵۰ به بعد به موازات دارالزهرا که کار تربیت خواهران طلبه را به صورت برنامه روزانه از سال ۴۹ دنبال می کرد، با حمایت مالی حاج توسلی که با شهید قدوسی و شهید بهشتی همکاری داشت، مکتب توحید تأسیس شد. خانم های صفاتی و گلگیری فعال بودند (خانم صفاتی خواهر غلامحسین صفاتی بود که از مجاهدین

انشعابی بود که پس از ماجرای ارتداد به شهید اندرزگو پیوست . و از نخستین طلبه های خانم و مدرسین دارالزهرا ، این مرکز پس از انقلاب به جامعه الزهرا تبدیل شد . (ص ۳۳۵)

مکتب نرجس

خانمی به نام طاهایی (خاموشی) در سال ۴۵ در مشهد مکتب نرجس را بنیاد نهاد. در سال ۴۷ توسط آیت الله گلپایگانی به قم دعوت شد و ۵ روز در تکیه آقا سید حسن سخنرانی کرد و اعلام کرد که قصد تأسیس مکتب نرجس را در قم دارد . در قم نشد ولی در مشهد تا کنون (۱۳۸۵) به ریاست ایشان کارش را ادامه می دهد . (ص ۳۳۵)

مدرسه آیه الله گلپایگانی و برنامه ها

این مدرسه مانند مدارس مثل حقانی ، رسالت ، نوگرا نبود؛ اما شمار زیادی طلبه جوان (۶۴۰ نفر در سال ۵۰) با برنامه ریزی دقیق تحصیل می کردند . نیروی عظیمی مبلغ را پرورش داد . جلسات آموزش قرآن در سراسر کشور راه اندازی شد . در مساجد، کلاس تشکیل و از تخته استفاده می شد . آیه الله مرعشی هم چندین مدرسه تأسیس کرد که طلاب در آن سکونت داشتند .

مؤسسه عالی حسینی

در مشهد آیت الله میلانی مؤسسه عالی حسینی ایجاد کرد ، که طی دو دوره به تربیت طلاب فاضل در سطح عالی پرداخت و نیروهای چندی را تربیت کرد . میلانی به طور اصولی طرفدار انضباط و امتحان در حوزه بود ، همین امر اختلافاتی را در حوزه مشهد ایجاد کرد که ساواک مشهد به ریاست سرتیپ بهرامی در دامن زدن به آن نهایت تلاش خود را می کرد . (ص ۳۳۷)

آیت الله خامنه ای از این که تنها به فکر درس طلبه ها هستند ؛ اظهار نگرانی کرده و انتقاد کرده است که ، طلبه تنها نباید درس بخواند ، بلکه باید با مسائل سیاسی و اجتماعی نیز آشنا باشد و روش حکومتی اسلام را هم بداند و نیز باید روحیه مبارزه با فساد در او پرورانده شود . (آیه الله میلانی به روایت اسناد ساواک ج ۳ ص ۵۹۰ گزارش ۴ / ۱۰ / ۵۲)

آیه الله خامنه ای : مدرسه مرحوم میلانی در مشهد یکی از مراکز معارضة با تفکر انقلابی که آن روز در قالب درس تفسیر و نهج البلاغه در مسجد کرامت و مسجد امام حسن (ع) به خیل عظیم دانشجویان القاء می شد ، محسوب می گشت . (ص ۳۳۷)

مکتب تخته سیاه

توسط آقای قرائتی و تشویق آیت الله گلپایگانی زمانی هم در دارالتبلیغ و مدرسه آیه الله گلپایگانی اجرا می شد . (ص ۳۳۸)

۵. تأسیس دو کتابخانه

- یکی از قدیمی ترین کتابخانه های قم کتابخانه مدرسه فیضیه است واما غیر از آن کتابخانه مسجداعظم توسط آیت الله بروجردی در سالهای پایانی عمرایشان تأسیس شد.

- کتابخانه ای هم امام خمینی تأسیس کردند که الان در مانگاه قرآن و عترت می باشد. (و ساواک جمع آوری کرد) بعد از انقلاب کتاب های یاد شده پیدا شد و به دستور امام به کتابخانه آیه الله مرعشی انتقال یافت. سال ۵۴ هم کتابخانه آیت الله مرعشی تأسیس شد .

ب) مجلات حوزوی (۱۳۳۰ تا ۱۳۵۷)

مطبوعات دینی پس از شهریور ۲۰ ابتدا در تهران توسط شماری از روحانیون و متدینین غیر روحانی انتشار و تنها مقالات جسته گریخته ای از علمای قم در آنها چاپ می شد ولی از سال ۱۳۳۰ به بعد دگرگون شد و نشریاتی در قم انتشار یافت .

مجله حکمت

نخستین مجله دینی قم به سردبیری فخرالدین برقی (وفات ۱۳۷۰/۱/۷) هر پانزده روز یکبار از سال ۱۳۳۱ . در این نشریه افرادی مثل مطهری ، محمد یزدی ، ناصر مکارم ، احمد آذری قمی و... مقاله می نوشتند . «فیلسوف نماهای شیاد» (نوشته مکارم) در آن چاپ و بعد کتاب شد ، که جایزه ۵۰۰۰۰ ریالی در سال ۱۳۳۵ گرفت . این سوژه ای شد که شریعتی در پاسخ نقد منتشره علیه وی در مکتب اسلام روی این مسأله تأکید کند. البته فضای دهه ۵۰ با ۳۵ کاملاً متفاوت است . مهم ترین ضعف کتاب تلقی ۲۸ مرداد به عنوان رها شدن و آزادی بود! دفتر مکارم می گوید آقای مطهری واسطه بردن این کتاب برای هیات انتخاب کتاب سال بوده و آقای مکارم تا پیش از اعلام آن اطلاعی از انتخاب آن نداشتند. در مورد تحلیل ارائه شده در خصوص ماهیت ۲۸ مرداد، این فقط چاپ اول کتاب بود که مقارن این حادثه صورت گرفت و ماهیت آن در شرایط خبر رسانی آن زمان هنوز روشن نبود و به مجرد روشن شدن آن، این جمله حذف شد و در سی و نه چاپ دیگر اثری از آن نبود. (ص ۴۱ و ۳۴۰)

مجله مکتب اسلام

در زمان حیات آیه الله بروجردی و از سال ۱۳۳۷ با عنوان درسهایی از مکتب اسلام انتشار یافت . حامیان مالی تجاری مثل سیگاری ، پرکار ، جورابچی ، ابریشمچی ، مصطفی عالی نسب و ... که از طریق آیت الله شریعتمداری کار را دنبال می کردند . آنان گفته بودند در صورت نظارت شریعتمداری کمک می کنیم . ایشان هم می خواند و امضا می کرد و چاپ می شد . آیت الله بروجردی هم از مکتب اسلام ستایش کرد.

بنیان گذاری در دوره نخست آقایان ناصر مکارم شیرازی ، سید مرتضی جزایری ، مجدالدین محلاتی ، حسین نوری ، واعظ زاده خراسانی ، موسوی اردبیلی ، موسی صدر ، علی دوانی ، حسین حقانی ، جعفر سبحانی و شمار دیگری از فضایی حوزه نقش داشتند . در شماره های نخستین ، این شاگردان آیه الله بروجردی بودند که قلم می زدند و بیشتر آنان در جنبش روحانیون نقش فعالی داشتند .

پس از نسل نخست و اندک زمانی پس از استعفای آقایان موسی صدر ، محمد واعظ زاده ، سید مرتضی جزایری ، مجدالدین محلاتی و موسوی اردبیلی، مجله در اختیار آقایان مکارم و سبحانی قرار گرفت . با همکاران جدید که عبارتند از : عباسعلی عمید زنجانی ، زین العابدین قربانی ، سید هادی خسرو شاهی ، علی حجتی کرمانی ، حسین حقانی ، محمد مجتهد شبستری و رضا گل سرخی .

سال ۴۴ اعلام شد که از ابتدا این نشریه زیر نظر آیت الله شریعتمداری بود و اگر به هر دلیل نشریه متوقف شود اموال آن به دارالتبلیغ بر می گردد . (ص ۳۴۴)

تیراژه نشریه از ۱۰۰۰ به ۸۰۰۰۰ رسید و سپس ۱۲۰۰۰۰ . نشریه به مرور جای خود را به نسل جدید داد . اما نسل جدید در آستانه انقلاب نتوانستند آن را در سطح مطلوبی ارائه کنند که همین موجب فاصله گرفتن طلاب انقلابی از آن شد. در اواخر، سطح آن فروتر از سطح علمی حوزه بود و هنوز انتشارش ادامه دارد . (ص ۳۴۵)

مکتب تشیع

پس از مکتب اسلام، مکتب تشیع که انتشار آن توسط هاشمی رفسنجانی و محمد جواد باهنر و محمد باقر مهدوی آغاز شد (سالنامه و فصلنامه). از سال ۱۳۳۸ در ده هزار نسخه و تجدید چاپ در پنج هزار نسخه، به لحاظ عمق فکری از مکتب اسلام نیرومند تر می نمود . آقای هاشمی می گوید : نسبت به آقای بروجردی و نظرات ایشان تعبد داشتیم ایشان وقتی با حرکت سیاسی مخالف بود، ما کاری نمی کردیم . (ص ۳۴۵)

نویسندگان سال ۳۸ : علامه طباطبایی ، احمد آرام ، انجمن تبلیغات اسلامی (عطاء الله شهاب پور) احمد آذری ، قمی ، فلسفی ، ناظر زاده ، صدر الدین بلاغی ، موسی صدر ، محمد حائری یزدی ، راشد ، حاج سراج انصاری ، طباطبائی ، ناصر مکارم و ستوده . که به طور عمده طرح مسائل فلسفی و اعتقادی و اجتماعی اسلام و برخی نیز تاریخی بود.

بهشتی مقاله ای با عنوان «حکومت در اسلام» نوشت . مقالات در چندین شماره دنبال شد و هاشمی مقالاتی تحت عنوان: «معجزه»، «آیه الله کاشانی» و «سالگرد بروجردی» در این شماره نوشته است . مصباح ، جعفر سبحانی و... هم مقالاتی نوشته... بعد از دستگیری هاشمی در ۴۲ ساواک از ادامه انتشار آن جلوگیری کرد . (ص ۳۴۷)

سه نشریه الهادی ، پیام شادی و نسل نو از سوی دار التبلیغ را باید به این مجموعه افزود .

در زمینه مسائل انقلاب ، دو نشریه مخفی انتقام و بعثت ۴۳/۹/۲۹ انتشار یافت . (ص ۳۴۷)

سالنامه مکتب جعفری

۱۳۴۰ چهارصد صفحه به کوشش احمد محصل یزدی حاوی مقالات فضلی جوان قم و برخی از تهران مانند آیت الله طالقانی ، عمید زنجانی ، حاج سراج ، شهاب پور ، محمد مهدی گیلانی ، محمد علی گرامی ، مصباح یزدی ، سید هادی خسرو شاهی ، عماد زاده ، محمد حسین بهجتی ، حسین نوری ، باهنر ، علی قدوسی ، علی حجتی کرمانی ، لطف الله صافی ، محمد یزدی ، محمد مجتهد شبستری ، صالحی نجف آبادی ، محمد رضا حکیمی ، محمد تقی جعفری ، احمد بهشتی ، دکتر بهشتی ، هاشمی نژاد و... از سال ۴۸ به بعد مقالاتی از نویسندگان جوان تر به چاپ رساند .

نشریه مسجد اعظم

ماهانه، زیر نظر دانش آشتیانی ، نویسندگان : محمد یزدی ، علم الهدی خراسانی ، صافی ... نشریات دیگری مثل «پیک اسلام ۱۳۴۱»، «نشریه افکار شیعه» (ص ۳۶ - ۳۵) از سوی سید محمد روحانی ، نشریه «مکتب توحید». (ص ۵۱ - ۵۰ - ۳۴۹) هم منتشر شد.

نشریه بعثت و انتقام

نشریه بعثت با فعالیت چشمگیر شاگردان جوان امام ، حوالی سال های ۴۱ تا ۴۴ در قم منتشر شده و در تهران توسط هیأت های مؤتلفه توزیع می شد . این نشریه توسط هاشمی رفسنجانی ، سید هادی خسرو شاهی ، علی حجتی کرمانی و سید محمود دعایی تهیه و تکثیر می شد. دیدگاه های سیاسی و اخبار مبارزه ، این نشریه به روحانیون درباری که با انقلاب نبودند ، اعتراض میکرد مثل : میرزا احمد کفایی که علیه جمال عبد الناصر بیانیه صادر کرده بود و سید حسن حجت (پسر آیه الله حجت) حامی دار الترویج (تأسیس از طرف شاه برای اصلاح وضع حوزه علمیه که بعد ها این حرکت شکست خورد . بحث سپاه دین مطرح شد که آن هم از سوی مراجع مورد اعتراض واقع شد) ، عباس مهاجرانی ، شیخ محمد مردوخ که به آنان حمله شده . (ص ۳۵۱)

حمله به دانشگاه اسلامی در قم که امام فرموده بود هر کسی وارد این دانشگاه شود ما تفسیق می کنیم . (ص ۳۵۱)

نشریه انتقام ، در فاصله سالهای ۴۳ و ۴۴ توسط آقای مصباح یزدی (جنبه ایدئولوژیک آن قوی بود) ایجاد و توزیع آن در تهران توسط موتلفه بود. در مشهد توسط شیخ محمد رضا فاکر تکثیر و توزیع می گردید . (وی خط خوبی داشت و زیرک بود . به آیت الله میلانی نزدیک شد، سپس به قم فرار کرد) تا مهر ۴۴ شش شماره از آن انتشار یافت که به طور منحصر مربوط به آیه الله مصباح بود و ادبیات آن بسیار تند و انقلابی بود . بر اساس ایده های نهضت روحانیون و امام بود : ننگ بر حکومتی که خود را طرفدار اسلام و قرآن می داند و علما و مبلغان مذهبی را به جرم گفتن حقیقت دینی بازداشت می کند و پس از ماه ها زندان ایشان را دسته جمعی به پای میز محاکمه می کشد

مردم فهمیده اند که خمینی عزیز پیشوایی دلسوز ، با اخلاص ، فداکار و غم خوار و خدمت گذار است (شماره ششم پانزده خرداد)

۱۳۴۴: بامداد نیمه خرداد خبر ربودن مرجع بزرگ عالیقدر شیعه حضرت آیه الله خمینی ایران را ناگهان به لرزه در آورد ... افق امروز چرا سرخ تر است ، سینه اش خونین است ، می خراشد رخ و خون می ریزد ، دامنش رنگین است ، یا رب این منظره چیست ؟
این نشریه پس از بعثت منتشر شده است .

نشریه نهضت روحانیت

۱۳۵۰ در نجف چاپ شد با مدیریت موسی آیت الله زاده اصفهانی (پسر سید ابوالحسن اصفهانی) تا مرداد ۵۲ ، وی در دوره بیستم نماینده مجلس شورای ملی بود . برای دوره بیست و یکم رأی نیاورد و بدهی زیادی بالا آورد . (به خاطر فعالیت های ناکام اقتصادی) از ایران گریخت و در قاهره نهضت آزاد ایران را پایه گذاشت و بعدها به عراق رفت . با تیمور بختیار مدتی همکاری کرد. با گرفتن تابعیت عراق در دانشگاه بصره و سپس بغداد مشغول تدریس شد و از سال ۵۰ انتشار نشریه نهضت روحانیت را آغاز کرد . دو شماره نخست نشان می داد که وابسته به نهضت امام خمینی است. اما امام با رفتار محسوس خود نشان داد که به آن اعتماد ندارد او با دولت بعثی مرتبط بود . امام از هر گونه ارتباط جدی با او پرهیز داشت . پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد ، اما به دلیل نامساعد بودن شرایط از ایران رفت و از در مخالفت درآمد. وی در سالهای اخیر در آمریکا بود و کتابی نوشت بنام « تصحیح الشیعه » که در نقد عقاید شیعه بود و بارها و بارها از سوی وهابیان افراطی تجدید چاپ شد . این نشریه در آن زمان در نقد دولت ایران ، چاپ برخی بیانیه های امام خمینی و نیز مقالاتی در رابطه با ارتباط ایران و اسرائیل نوشته شد . یک جزوه درباره جنگ چریکی متعلق به کارلوس ماریکلا در نشریه نهضت منتشر کرد تا مورد استفاده علاقه مندان جنگ مسلحانه علیه رژیم شاه قرار گیرد . (ص ۳۵۳)

۸. جنبش ترجمه آثار اجتماعی-سیاسی عربی - اخوانی به فارسی

تا قبل از پانزده خرداد، بعد فکری اسلام به خصوص نظام فلسفی آن مورد توجه بود. بعد از آن به موازات گسترش دیدگاههای اجتماعی و سیاسی که نشأت گرفته از توسعه افکار غربی اهم از لیبرالیسم و مارکسیسم بود . زمینه را برای باز شدن بعد اجتماعی سیاسی اسلام فراهم کرد . نوشته های سید قطب خیلی مؤثر بود ، از آثار فرید وجدی ، کتاب «علی اطلال المذهب المادی» (چهارجلد) استفاده می کرد، همین طور از کتاب رشید رضا با نام «الوحي المحمدي» و نیز «تفسیر المنار»(ص ۳۵۴). سه دهه بود که نویسندگان می گفتند اسلام پاسخگوی مسائل اجتماعی و نیاز زمان است. نیاز بود که مواضع اسلام نسبت به مسائل اجتماعی آشکار شود و این در حالی بود که

در داخل کشور تولید فکر دینی بسیار اندک بود و غیر از آنچه که در نشریاتی مانند آیین اسلام و... منتشر شده و کتابهای اندکی که در دهه ۲۰ رواج یافته چیز قابل دسترسی وجود نداشت. در مقابل، تجربه روشنفکری دینی در مصر، هند و پاکستان تولیداتی به همراه داشت که به درد این شرایط ایران می خورد و به همین دلیل اقبال برای ترجمه آنها در ایران به وجود آمد. بخشی از جریان فکری اخوان به عنوان مقابله با تفکر جدایی دین از سیاست که زمانی عبد الرزاق در مصر مروج آن بود پدید آمد. آثاری که در نقد مارکسیسم بود هم در ایران چاپ شد. گرچه ترجمه ها از آغاز دهه بیست شروع شده بود ولی از پانزده خرداد به بعد جدی و تشدید شد.

ترجمه آثار سید قطب

ترجمه آثار سید قطب (۱۹۰۳-۱۹۶۶) از رهبران دینی اخوان المسلمین و برادرش محمد قطب به فارسی در دستور کار گرفت. نگرش سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن»، طرح یک اسلام سیاسی فعال و خواستار به دست آوردن حاکمیت بود، تا با اجرای شریعت اسلام بتواند بر ضدّ زیاده خواهی های غرب و دنیای کمونیسم بایستد. وی هم چنین با نگرش ملی گرایانه جمال عبدالناصر هم درگیر بود و عاقبت نیز به دست او در زندان اعدام گردید. ارتباط ایرانی ها با اخوان در زمان نهضت بود. زمانی که جمال عبدالناصر با اخوانی ها درگیر شد، نواب صفوی نامه تیزی به جمال نوشت. رفتار شدید شما با اخوان المسلمین غضبی شدید در قلوب مسلمین ایجاد نمود. سریعاً تجدید نظر نمائید و کاری کنید که موجب پشیمانی دردناکی برای شما نشود. (ص ۳۵۵) یک مسأله که مورد غفلت و از نگاه انقلابیون ایران پنهان ماند (به دلیل فضای سیاسی موجود آن زمان بود) اینکه سید قطب و اصولاً جریان اخوانی منهای گرایش نخستینی که در بنیان گذار آن یعنی حسن البناء درباره اعتدال و وحدت دو مذهب شیعه و سنی وجود داشت گرایشی سخت غیر شیعی با پرهیز از آوردن نام اهل بیت (ع) به هر صورت ممکن بود، که این گرایش به مرور اخوانی ها را به وهابی ها هم نزدیک کرد. در واقع انقلابیون ایران به این وجه توجه نداشتند (سید محمد خامنه ای در مقدمه ای که بر ترجمه کتاب سید قطب با نام «ویژگی های ایدئولوژی اسلامی» نوشته می نویسد: سید قطب و قطب ها گرچه ممکن است در نظر مشکل پسند عده ای چون ما، کمال مطلوب نباشند ولی مگر در جهان اسلام امثال او چند نفرند... منصور سر گذاشت در این راه و برنگشت / زاهد در این غم است که دستار می رود!

سید حسن مدرسی در ملاقات با سران اخوانی ها متوجه این نکته شد ... (ص ۳۵۶)

برخی هم می گفتند با بعضی از مطالب و ستایش هایی که از برخی شده موافق نیستند مثل آیه الله خامنه ای در مقدمه آینده در قلمرو اسلام.

در سال ۵۰ کتاب «دفاع از حق»، پرداختن به سید قطب است که اندیشه های او را در باب اهل بیت نقد کرده است. سید ابراهیم میلانی هم مروجان قطب را مشتی فرنگی مآب و غرب زده دانسته و وی را مرد بی دین و متعصب دانسته که گروهی بی جا از وی تجلیل می کنند. وی سپس برخی از دیدگاههای وی را که درباره اهل بیت است در تفسیرش آورده و نقل می کند. وی به توصیه میلانی نام کسانی را که از سید قطب تجلیل کرده در «منشور مقدس ولایت» نیاورده و ضمن انتقاد از سکوت مراجع، از آیه الله سید محمد هادی میلانی که سید قطب را تکفیر و کتابش را از جمله ضلال معرفی نمودند، تجلیل کرد.

سید ابراهیم میرباقری در ترجمه «کتاب اسلام آئین فطرت» روی جلد، نام مؤلف را چنین آورده.

اردکانی می گوید: تفسیر فی ظلال نشان از آن دارد که او فردی بسیار متعصب و دشمن سرسخت اهل بیت بود. سید قطب در کار وحدت اسلامی اخلاص ایجاد کرده است. سید قطب یک یک آیات قرآنی که در ارتباط با اهل بیت بوده به گونه ای دیگر تعبیر و تفسیر کرده است. (ص ۳۵۷)

به هر روی تفکر سید قطب و به طور کلی اخوانی ها در ایران سخت مؤثر افتاد اشاره به برخی از این ترجمه ها برای نشان دادن این نکته که این حرکت فرهنگی، حرکتی نسبتاً گسترده بوده لازم است.

الف) آثار فارسی شده سید قطب: «آینده در قلمرو اسلام سیدعلی خامنه ای» (چاپ ۱۳۴۵)، «ادعا نامه ای علیه تمدن غرب و... رسالت اسلام»، سید علی و هادی خامنه ای (۱۳۴۹ مشهد).

«اسلام آئین فطرت» ابراهیم میرباقری (تهران ۱۳۴۹).

«اسلام واستعمار» محمد جعفر امامی (قم ۱۳۵۷؟).

«اسلام و دیگران سید محمد شیرازی» (تهران ۱۳۴۳).

«اسلام و صلح جهانی» زین العابدین قربانی و هادی خسرو شاهی (تهران ۱۳۵۱).

«اسلام و مسائل روز»، محمد جعفر امامی (قم ۱۳۵۷).

«ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن» سید علی خامنه ای (تهران ۱۳۶۲)، که این ترجمه پیش از انقلاب بود.

«چراغی بر فراز راه»، حسن اکبری مرزناک.

«در سایه قرآن»، احمد آرام (تهران ۱۳۳۴).

«زیر بنای صلح جهانی»، هادی خسرو شاهی (تهران ۱۳۵۵).

«شاهدان قیامت از دیدگاه قرآن»، محمد علی عالمی.

«عدالت اجتماعی در اسلام» هادی خسرو شاهی و محمد علی گرامی (تهران ۱۳۵۲).

«فاجعه تمدن و رسالت اسلام»، علی حجتی کرمانی (تهران ۱۳۵۱) و هادی خسروشاهی (قم ۱۳۵۷ با پانزده بار چاپ).

«ویژگی های ایدئولوژی اسلامی»، محمد خامنه ای (تهران ۱۳۵۴).

آثار فارسی شده محمد قطب

«مباحثی در مورد تجربی ها، کمونیست ها، نظریه اسلام» سید ضیاء الدین روحانی و سید هادی خسرو شاهی (قم ۱۳۴۶)

«فرد و اجتماع»، غلامرضا سعیدی (تهران ۱۳۴۶).

«فروید و فرویدیسم»، ضیاء الدین روحانی و هادی خسروشاهی.

«بشریت بر سر دو راهی»، ضیاء الدین روحانی و هادی خسرو شاهی (قم ۱۳۴۹)

«روش تربیتی اسلام» محمد مهدی جعفری (تهران ۱۳۴۶).

«جاهلیت قرن بیستم»، صدر الدین بلاغی (تهران ۱۳۴۶).

«انسان بین مادیگری و اسلام» (تهران ۱۳۴۱).

و چندین نشر دیگر (ص ۳۵۷ و ۳۵۸).

ترجمه آثار مودودی (لاهور)

شبهه همین آثار، ترجمه کارهای ابوالاعلی مودودی متفکر پاکستانی بود که وی نیز افکاری مشابه قطب داشت. غلامرضا سعیدی او را متفکری بزرگ می داند که آثار او را زیاد ترجمه کرده است.

کتاب های مودودی : کتاب : « اول اخلاق ما بعد تمدن آنها»، «اسلام و جاهلیت»، «اسلام و مشکلات اقتصادی»، «اسلام در دنیای امروز»، «وظیفه جوانان مسلمان»، «مبادی اسلام و فلسفه»، «اسلام و تمدن غرب» ترجمه ابراهیم امینی (۱۳۴۸)، «برنامه انقلاب اسلامی» غلامرضا سعیدی. «تئوری اخلاق اسلام»، «مرزهای عقیده»، «قانون اساسی در اسلام» محمد علی گرامی (ص ۳۵۹)

مؤلفان و مترجمان دیگر

سید محمد جعفری مترجم، کتاب «همکاری های اجتماعی» از محمد ابوزهره را به فارسی درآورد .
استاد جعفری شماری از مجلدات کتاب «امام علی (ع)» عبدالفتاح عبدالمقصود را نیز ترجمه کرده . ترجمه کتاب «نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام» از محمد محمود صواف توسط سید جواد هشترودی ترجمه شد. کتاب «نقش زن» از شیخ محمود شلتوت ۱۳۴۴ ، کتاب «مردم ودین» از شلتوت توسط سید خلیل خلیلیان ۱۳۴۴ به فارسی ترجمه شد . (ص ۳۶۰)

محمد غزالی

آثار این نویسنده معاصر هم کم و بیش ترجمه شده که از آن جمله: «اسلام و بنیان های (شرایط) اقتصادی» است که خلیل خلیلیان ترجمه کرده .
«اسلام و بلاهای نوین» ترجمه مصطفی زمانی (۱۳۴۷)

رشید رضا

کتاب «فاتحه و معنای آن» یا «بیان عظمت قرآن در سوره الحمد» از رشید رضا که توسط عباس راسخی در سال ۱۳۲۵ ش در رشت چاپ شد و کتاب نویسندگانی مثل عبد اللطیف بری ، عبد العزیز اسماعیل پاشا ، امیر شکیب ارسلان و... انتشار یافت .
انتشار آثاری درباره اسلام از نگاه اروپائیان (ص ۳۶۳)
و نیز مطالبی که اروپائیان از اسلام و پیامبر ستایش کرده بودند، برای جذب نسل مردّد و غرب زده ترجمه می شد.

ناشران آثار مذهبی - سیاسی

در اوج فشارها نقش مهمی در انتقال مفاهیم جدید به نسل جدید ایفا کردند . شرکت سهامی انتشار طی دو دهه خدمات فرهنگی گسترده ای در حوزه انتشار آثار دینی - سیاسی انجام داد . هیئت مؤسس آن، عبارتند از : مهندس بازرگان ، دکتر یدالله سبحانی ، آیه الله طالقانی ، دکتر کاظم یزدی و آثار حسن محبوب . هدف : جبران عدم وجود کتب خوب اسلامی و اخلاقی . نخستین کتاب : «خداپرستی و افکار روز» از بازرگان بود که ، با پول به دست آمده از اولین سهام چاپ شد . هیئت مدیره هم : آقایان بازرگان ، سبحانی ، کاظم یزدی ، حسن محبوب. این شرکت بعد ها سهامی خاص شد و مجموعه سهامداران ششصد نفر بودند . دلیل آن برای «خاص» شدن ، آن بود که انتخاب مدیر در اختیار خودشان باشد . هیئت تحریریه کار ارزیابی کتب قابل نشر را عهده دار بود . این هیئت که به اصحاب چهارشنبه معروف و در مدرسه سپهسالار بودند، یعنی آقایان: محمد ابراهیم آیتی ، مرتضی مطهری ، احمد راد ، احمد آرام ، مهدی بازرگان ، و فرزنان تشکیل شد . در همان جلسات تصمیم به نوشتن کتاب داستان

راستان گرفته شد که در تیراژ بالا چاپ شد و جایزه یونسکو را هم گرفت. گاه تا تیراژ پنجاه هزار نسخه چاپ شد و کتب دیگر. حق الزحمه سالانه هیئت تحریریه آیتی و مطهری هر کدام ۲۰۰ تومان. آرام و راد هر کدام صد و پنجاه تومان. فرزاد و بازرگان هر کدام صد تومان. بعد از زندانی شدن بازرگان، هیئت تحریریه تعطیل شد. پس از آزادی ایشان گاه گاه هیئت تحریریه تشکیل می شد که اعضای آن، احمد آرام، محمد علی رجایی، کاظم یزدی و پیمان بودند.

*حسنک کجایی و ۳سال زندان

سال ۵۳ به دلیل انتشار کتاب «حسنک کجایی» تألیف شده برای کودکان از حسن پرنیان شاه خشمناک شد و پرنیان سه سال زندان افتاد. در بازجویی ساواک حسین زاده گفته بود باید ناشرین را بیش از مؤلفین اذیت کرد، چون اینها چاپ می کنند آثار آنها را ... به آقای محبوب ساواک می گوید در صورتی می توانید نشر داشته باشید که کتب پیشنهادی ما را هم چاپ کنید. او هم می گوید: شرکت منحل شده و من قادر به تصمیم گیری نیستم. بدنبال آن شرکت از سال ۵۳ تا ۵۷ به ظاهر تعطیل بود و پنهانی به انتشار برخی کتب می پرداخت یا آثاری را وساطت کرده و به شرکت های دیگر می داد تا منتشر شود. در سال ۵۳ کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» توقیف، ولی با وساطت سید رضا برقی که در آن زمان در آموزش و پرورش بود آزاد شد. هم چنین «مرجعیت و روحانیت» توقیف شد. آثار متعددی از بازرگان و مطهری چاپ شد: «داستان راستان»، «خدمات متقابل اسلام و ایران»، «جاذبه و دافعه امام علی (ع)»، «عدل الهی»، «انسان و سرنوشت»، «مسأله حجاب» بارها و بارها چاپ شد. مطهری علاقمند بود که کار شرکت ادامه یابد تا بتواند با استفاده از حق التالیف آثارش از دانشگاه کناره گیری کند و به تحقیقاتش بپردازد.

اما تلاشش در این راه که با استمداد از حسین نصر هم بود و هدفش رفع انحلال از شرکت، به جایی نرسید. شرکت آثار محمد مجتهد شبستری، گلزاده غفوری، طالقانی و ... را هم منتشر می کرد.

انتشارقلم

بعد از تعطیلی شرکت سهامی انتشار، تشکیل و آثاری هم منتشر کرد.

انتشارات چاپخش

از دکتر سامی و دوستانش که بیشتر در اختیار اندیشه های ملی - مذهبی بود. (ص ۳۶۷)

کانون انتشارات محمدی

نسبتاً فعال از سال ۱۳۳۳ با اسم کتابفروشی محمدی شروع به کار کرد و در سال ۱۳۳۸ به نام کانون انتشارات محمدی به کار نشر مشغول گردید. کتاب «آزادی هند» از بازرگان با مشکل مواجه شد و «اسلام و نابسامانی های روشنفکران» از سید قطب هم با مشکل مواجه شد. (ص ۳۶۸)

انتشارات دارالعلم و دارالفکر در قم

مؤسس آقای سید مهدی حائری در سالهای نخست دهه ۳۰ و در سال ۱۳۳۶ آن را به آقایان عبدالحمید مولانا و آذری قمی واگذار کرد. انتشار کتاب های همچون «نامه دانشوران»، «المیزان»، «وحی و شعور مرموز» از علامه، «باد و باران در قرآن» و «کار در اسلام» از بازرگان، «عدالت اجتماعی در اسلام» از سید قطب و نیز چاپ «تعلیق بر عروه الوثقی» امام خمینی، «رساله امام» و نیز چاپ «تهذیب الاصول» تقریرات درس امام از جمله آثاری است که توسط دارالفکر و بعضاً دارالعلم منتشر شده است.

انتشارات جهان آرا

از یک روحانی به نامه سید مهدی آیه اللهی

انتشارات شفق و انصاریان

که از اوایل دهه ۵۰ در قم فعال بود و آقایان وافر و انصاریان که در انتشار کتاب در این نشر با یکدیگر همکاری داشتند. (ص ۳۶۸)

انتشارات برهان

از حاج محسن کتابچی خوانساری که آثار فراوانی از جلال آل احمد چاپ کرده. انتشارات ملی از علی خلیل نیا ناشر آثار سیاسی - مذهبی که کتابهایی از غلامرضا سعیدی، محمد خامنه ای، و برخی دیگر را چاپ می کرد و بارها به زندان افتاد و شکنجه های سخت شد.

کانون نشر پژوهشهای اسلامی

توسط علی حجتی کرمانی، علی اکبر وهاج، حاج مصطفی علیان، آثار مرحوم آرام، جعفر شهیدی، علی حجتی کرمانی، عمید زنجانی و مهندس بازرگان را با نام مستعار عبدالله متقی چاپ می کرد.

انتشارات فراهانی

از آقای شمس فراهانی نقش فعالی در انتشار آثار سیاسی - تاریخی - مذهبی داشت. آثار شهید هاشمی نژاد را غالباً منتشر می کرد.

انتشارات بعثت

تأسیس ۱۳۴۷ توسط فخرالدین حجازی، غلامرضا امامی و حسین مجمع الصنایع و حاج قاسم تبریزی اداره می شد. (ص ۳۶۹)

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

توسط باهنر و دکتر بهشتی، سید رضا برقی و گلزاده غفوری بنیان گذاشته شد. آثار نویسندگانی چون محمد تقی جعفری، مطهری، باهنر، غفوری، پیمان، محمد تقی شریعتی (تفسیر نوین)، محمدرضا حکیمی و بی آزار شیرازی را چاپ می کرد. (تقریباً جای شرکت سهامی انتشار)

انتشارات جعفری

از آقای اعدادی در مشهد آثار سیاسی مذهبی از جمله آثار شیخ علی تهرانی را منتشر می کرد.

انتشارات قائم

در اصفهان از علی نکوئی که آثار فضل الله صلواتی، انجمن تربیت اسلامی، علی اکبر اژه ای را چاپ می کرد.

انتشارات رسالت قلم

جیران پور تأسیس ۵۱ آثار مذهبی - سیاسی مدتی دستگیر و زندان شد.

انتشارات آذر

از حاج مرتضی عظیمی بخش کتب ممنوعه بارها و بارها مورد حمله ساواک

کانون انتشار

حسن آقا تهرانی ۱۳۴۵ تأسیس ، آثار سید قطب و جلال الدین فارسی را چاپ چندین بار دستگیر و زندانی و از سال ۱۳۶۰ منزوی شد .

انتشارات عابدی

محمد علی عابدی خودش مترجم برخی از آثار سید قطب بود . حوالی سال ۵۰ تأسیس .

انتشارات اسلامی

حاج آقا نظیفی ۱۳۴۳ نشر آثار مذهبی - سیاسی آثار مطهری و جعفری ، «شرح مثنوی علامه» ، «غرب زدگی آل احمد» ، «جهاد و شهادت آیه الله طالقانی» ، «دفاعیات مهندس بازرگان» ، «رساله» حضرت امام و آثار فراوان دیگر ، سال ۵۱ دستگیر و به زندان افتاد .

انتشارات بنی هاشمی

در تبریز برخی از کارهای حاج سراج انصاری و سید هادی خسرو شاهی را به ضمیمه بسیاری از متون مذهبی و دینی چاپ می کرد.

انتشارات حسینیہ ارشاد

با مدیریت میناچی و زمانی هم با نظارت شهید مطهری ، انتشار کتاب «خاتم پیامبران» و آثار دیگر و بعدها کتابهای شریعتی و سخنرانی هایش....

انتشارات دارالتبلیغ

مدیر آن حسن شریعتمداری پسر آیت الله شریعتمداری از ناشران پر کار آن زمان ، شماری از آثار مرحوم سعیدی ، مطهری ، محمود حکیمی و بسیاری از نویسندگان مکتب اسلام توسط این ناشر به چاپ رسید .(ص ۳۷۱)

سیری در

جریان ها و سازمان های

مذهبی و سیاسی ایران

سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷

فصل سوم و چهارم

فهرست فصل سوم

۹	۶-تأثیر نهضت های اسلامی سایر کشورها در ایران	۱	جریان های مذهبی- سیاسی فعال دهه ۴۰ تا اوایل ۵۰
۱۰	تعویض شراب و ساز با آقایی	۱	۱-هینت های مؤتلفه اسلامی
۱۰	ریشه دموکراسی هدایت شده	۱	زندان و اسارت در عقاید انحرافی
۱۱	۷-انجمن خیریه حجتیه مهدویه	۲	روحانیون فعال مؤتلفه
۱۱	نظر حلبی در مورد ریشه های انقلاب	۲	جبهه آزادی بخش ملی ایران
۱۱	عدم مداخله در سیاست	۲	هیأت های مذهبی- سیاسی
۱۲	قطع کمک های امام(ره)	۳	۲-حزب ملل اسلامی
۱۲	فعالان انجمن حجتیه و انقلاب	۴	۳-آیت الله سید محمود طالقانی
۱۳	بدگویی به امام در جلسات خصوصی	۴	-آیت الله طالقانی و کشیده به صورت پاسبان
۱۳	جداشدن زن مسلمان از شوهر بهانی	۴	مشروب خوردن با لباس روحانی
		۵	بهره برداری سیاسی مجاهدین از طالقانی
		۵	طالقانی رجوی را محکوم می کند
		۵	۴-نهضت آزادی ایران و ریشه های فکری
		۶	تفاوت شخصیتها
		۶	راه طی شده و علامه طباطبایی
		۷	دو نظریه متفاوت قبل و بعد از انقلاب بازرگان
		۷	دو ویژگی اندیشه سران نهضت آزادی
		۷	اشتباه میثمی از نظر شهید مطهری
		۸	۵-پدیده انجمن اسلامی
		۸	روحانیت و ایفای نقش جدید
		۹	دانشکده فنی لانه زنبور
		۹	انجمن اسلامی دانشگاه تبریز

فهرست فصل چهارم

۲۶	فعلاتماز بخوان و نگو مارکسیسم هستم	۱۴	اسلام انقلابی سازمان مجاهدین خلق
۲۷	فساد اخلاقی در سازمان علت جدایی رجایی	۱۴	سازمان مجاهدین خلق
۲۷	اصطلاح مارکسیست اسلامی	۱۵	خودم هم جواب اینها را نمی دانم
۲۸	بی اطلاعی شریعتی از مارکسیست شدن آلاء پوش و...	۱۵	حنیف نژاد در سال ۵۰ در زندان
۲۹	پیام موسی خیابانی به طالقانی	۱۶	اصل مبارزه نه مکتب
۲۹	رجوی فتوای نجاست کمونیست ها را ضد اخلاقی می داند	۱۷	شناخت شهید مطهری در مقابل شناخت مجاهدین
۳۰	سرانجام جریان ارتداد	۱۷	تفسیر حنیف نژاد
۳۰	نهیضت مجاهدین خلق	۱۸	اسلام دین مبارزه
۳۰	برخی تفسیرهای مادی مجاهدین	۱۹	ارتباط با روحانیت
		۲۰	رساله، محصول دوران فنودالیسم
		۲۰	روحانیون حامی مجاهدین خلق
		۲۰	تهدید موسی خیابانی
		۲۱	مجاهدین خلق و امام
		۲۲	جلوگیری شهید مطهری از سخنرانی مادر رضایی ها
		۲۲	سازمان مجاهدین پس از سال ۵۰
		۲۳	پدیده تقی شهرام
		۲۵	کمک به سازمان، خلاف شرع
		۲۵	بخش هایی از بیانیه تغییر مواضع
		۲۶	نامه مجتبی طالقانی
		۲۶	دامنه ارتداد

فصل سوم

جریان های مذهبی - سیاسی فعال دهه ۴۰ تا اوایل ۵۰

۱. هیئت های مؤتلفه اسلامی

تحولات سه ساله نهضت اسلامی باعث فعال شدن روحانیون در شهرها شد. و در تهران این فعالیت جدی تر بوده روحانیون ارتباط را با مردم متدین در مساجد و بیشتر در ایام محرم و رمضان ادامه می دادند. یک تشکل منظم در تهران بین روحانیون با تعدادی از نیروهای جوان و متدین بازار ایجاد شد. که بر اساس همان خط مرجعیت بود و بر اساس آرمانهای امام مثل مجاهدین نیاز به تدوین ایدئولوژی مستقلی نداشت. هیئت های چند مسجد که در جریان مبارزه به مرور با یکدیگر پیوندی برقرار کرده بودند این تشکل را به وجود آوردند. هیئت های منظم مذهبی به سالهای ۱۳۰۰ بر می گردند، قبلاً روضه خوانی در تکایا بود به صورت تعزیه خوانی. سید اسماعیل زربیاف از پدرش که بانی هیئت بنی فاطمه بوده نقل می کند که آنان با دوستانشان در ۱۳۰۰ هیئت و سینه زنی راه انداختند که رضا خان آنها را سرکوب، و بعد از آن دوباره رونق گرفتند. سیاسی شدن هیئت ها را باید در نخستین قدم در شیراز دانست، زیر نظر سید نور الدین شیرازی. بعدها هیئت های مذهبی مؤتلفه، سیاسی شدند. اعضای مؤتلفه پخش اعلامیه های امام، سرو سامان دادن به تظاهرات و هدایت کلی مسائل جنبش در تهران را به عهده داشتند. در نخستین مرحله اش صادق امانی، شهید صادق اسلامی، حاج حسین رحمانی، مهدی بهادران، هاشم امانی، شهید اسداله لاجوردی، احمد قدیریان، حاج مهدی شفیق، حبیب الله عسگر اولادی، حاج مهدی عراقی... و عده ای دیگر. سه هیئت اصلی جمعیت مؤتلفه را تشکیل داده بود. مسجد امین الدوله، مسجد شیخ علی و گروه اصفهانی. شمار مؤتلفه که تا دو سه هزار نفر گفته شده، فاقد تشکلات جدی بوده و قابل مقایسه با تشکل هایی مانند توده ای که از نوعی سازماندهی مخفی برخوردار بودند نبود به دلیل اصل عدم مخفی کاری بود که پس از ترور منصور افراد اصلی به سادگی دستگیر شدند. (ص ۳۷۳)

*زندان و اسارت در عقاید انحرافی

در تشکیل هیئت های مؤتلفه آیه اله میلانی و امام نقش اصلی را داشتند. اصل آن را میلانی درست کرد بعد از آن به امام پیوستند. مطهری از ابتدا مخالف کارهای تند و نظامی بود به این دلیل که بچه ها زندان می افتند و اسیر عقاید انحرافی می شوند، باید کار فکری کرد. امام فرموده بود متفرق نباشید و با هم کار کنید. همین باعث شد تا سه گروه با هم جمع شوند.

*روحانیون فعال مؤتلفه

روحانیون فعال در این تشکل شهید مطهری، محی الدین انواری، دکتر بهشتی و آقای مولایی. بهشتی که صاحب فکر و از قبل از ۱۵ خرداد در مورد حکومت اسلامی کار می کرد. مهم ترین اقدام هیئت های مؤتلفه ترور منصور بود. اقدام مسلحانه از فدائیان به اینها به ارث رسیده بود. فتوای ترور از آیه اله میلانی گرفته شد. محمد بخارایی، رضا صفار هرنندی و مرتضی نیک نژاد ترور را صورت دادند. مهدی عراقی، اندرزگو، صادق و هاشم امانی پشت صحنه بودند. سه نفر نخست سال ۱۳۴۴ در ۲۶ خرداد اعدام شدند به علاوه صادق امانی. بقیه افراد از جمله عسکراولادی، شهید عراقی، محمد تقی کلانچی، ابوالفضل حیدری، ابوالفضل مدرسی فر به حبس ابد و محی الدین انواری به ۱۵ سال زندان محکوم شدند. اغلب ۱۳ سال زندان را تحمل می کردند. انواری در سال ۵۵ آزاد شد. آیه اله انواری در زندان به تدریس دروس حوزوی اشتغال داشت و پس از انقلاب، قاضی شرع نظامیانی بود که روزهای پس از انقلاب در مدرسه رفاه محاکمه و در پشت بام همانجا اعدام می شدند. بعد نماینده امام در ژاندارمری و طی نزدیک به دو دهه مسئول دبیرخانه ائمه جماعات تهران. مؤتلفه در زندان با مجاهدین خلق کنار نیامد و با مشی کمون آنها مخالفت کرد. مؤتلفه به این نتیجه رسیده بود که با یک عملیات کوچک ضربه ای بزرگ به جریان های سیاسی وارد می شود.

جبهه آزادی بخش ملی ایران

ادامه مبارزات بچه های مذهبی که حاضر به ائتلاف با مجاهدین خلق و غیره نبودند. در سال ۸-۴۷ تعداد آنها به ۳۰ نفر می رسید. آتش زدن طاق نصرت های دولتی، پخش اعلامیه های امام، مخالفت با نظام و نفوذ آمریکا در ایران و کودتای ۲۸ مرداد، از جمله کارهای آنان بود و نیز، آتش زدن دفتر ال عال در مسابقه فوتبال ایران و اسرائیل. عزت شاهی می گوید: مطالعه مذهبی افراد این گروه محدود بود و در سال ۴۸ احساس ضعف در زمینه فکری کردند. مطالعاتشان به گفته عزت شاهی در زمینه کتب بازرگان و کتب ترجمه شده عربی بود و معتقد هم بودیم اصل مذهب است و افراد، کاملاً باید مذهبی باشند. برای مجاهدین مبارزه اصل بود و برای اینها مذهبی حرکت کردن. از جمله کار جبهه، ترجمه امر به معروف و نهی از منکر از امام بود که توسط فارسی ترجمه شده بود اما شماری توسط مجاهدین جذب شدند. (ص ۳۷۹)

هیئت های مذهبی - سیاسی

مساجد زیاد دیگری بودند که هیئت داشتند و ساواک برای آنها پرونده سیاسی تشکیل داده بود. مثل «هیأت اتفایون» که در منازل افراد جلسات مکرری داشتند که شهید محلاتی و وعاظ دیگری مانند احمد جبرئیل در سال ۴۳ و ۴۴ یکی از سخنرانان آن مراسم بودند. هیئت متحده انصار القرآن که محلاتی در آن سخنرانی می کرد.

هیئت انصار الحسین یکی از فعال ترین هیئت های سیاسی بود که به جز محلاتی ، هاشمی و باهنر هم در آن صحبت می کردند . (۳۸۰)

حرکت های این چنینی با محوریت روحانیت و حضور جوانان و پیران متدین به نوعی تأمین کننده نیروهای انقلاب بود . عده ای از روحانیون هم در مقابل آنها می ایستادند و با تحریک ساواک می خواستند منبر آنها از رونق بیفتد . بازاری های متدین را توییح می کردند که چرا محلاتی را دعوت می کنید .

۲. حزب ملل اسلامی

از تشکل های مذهبی که در آستانه دهه ۴۰ تشکیل شد . ۵۵ نفر جوان مذهبی را به خود جذب کرد و پس از لو رفتن و دستگیری همه اعضاء به سرعت پایان یافت . رهبران آن ، سالها در زندان باقی ماندند . رهبر این حرکت سید محمد کاظم بجنوردی ، ۲۳ ساله متولد نجف و فرزند آیه اله میرزا حسن بجنوردی از علمای مقیم نجف بود . او در قم محمد جواد حجتی کرمانی را جذب تشکیلات کرد . هدف سرنگونی سلطنت و ایجاد دولت اسلامی . بجز بجنوردی آقایان : عزیزی ، طباطبائی قمی ، محمودی ، مولوی ، شهبازی و هاشم آیه اله زاده اصفهانی نخستین افراد بودند . بعد ها کسانی چون ابوالقاسم سرحدی زاده ، محمد میر محمد صادق ، سید حسین طباطبائی ، عباس دوز دوزانی و قریشی وارد حزب شدند . بعد افرادی مانند جواد منصوری ، محمد جواد حجتی کرمانی ، احمد احمد ، مرتضی حاجی و ... به آن پیوستند . از دیگر فعالان آن عباس آقا زمانی معروف به ابو شریف (فرمانده سپاه) ، بود سپس به افغانستان رفت جهت همکاری با مجاهدین . از آنجا عازم پاکستان و مشغول کارهای فرهنگی شد و در اندیشه وحدت اسلامی بود . (ص ۳۸۱)

عباس مظاهری در سال ۵۲ در زندان مارکسیست شد . گفته بود دیگر نمی خواهم برای اسلام شمشیر بزنم . حزب ، برنامه ۵۶ ماده ای داشت . ایجاد مجلس مردم و مجلس بزرگان از مهم ترین نکات آن بود . در مجلس نخست ، لوایح مطرح می شود و در نهایت برای تعیین حدود شرعی به مجلس بزرگان که از فقهای عادل تشکیل شده ارجاع داده می شود تا به تصویب برسد . اعضاء مجتهدند نیمی را مردم و نیمی را حزب تعیین می کند . هدف تأسیس حکومت بر اساس تعالیم اسلامی . به خاطر کم تجربگی افراد و جوانی اعضاء (بیشتر بیست ساله بودند ، دیپلمه و مجرد) بواسطه اطلاعات مذهبی اندک ، در زندان به مطالعات روی آوردند عده ای نزد علماء ، برخی هم به مرور به چپ ها پیوستند . نشریه حزب ملل که خلق نام داشت در اول بهمن ۱۳۴۳ انتشار یافت . نه ماه بعد که به ۱۰۰ نفر رسیده بودند لو رفتند و همه دستگیر شدند .

حمایت علمای نجف از بجنوردی مانع از اعدام وی شد ، اما سالها در زندان بود . در آستانه انقلاب آزاد شد . حجتی کرمانی ده سال در زندان ماند . بجنوردی مدتی در استانداری اصفهان فعالیت می کرد . در زمان خاتمی به سمت مشاور رئیس جمهور و رئیس کتابخانه ملی منصوب گردید که تا کنون نیز در همانجا مشغول است . حزب ملل در سه زمینه پیش گام بود . نخست در براندازی رژیم ، دوم طرح حکومت اسلامی و سوم جنگ مصلحانه .

۳- آیت الله سید محمود طالقانی

* آیت الله طالقانی و کشیده به صورت پاسبان

افرادی مانند طالقانی یا مطهری خود پدید آورنده یک جریان در تاریخ اندیشه اسلامی در دوره معاصر بودند. طالقانی فعالیتش را از دهه ۲۰ آغاز می کند. در نیم قرن حضور فعال، با بسیاری از جریان ها همکاری و هم فکری داشته. طلبه قم در مدرسه رضویه و فیضیه حجره داشته. در سال ۱۳۱۷ با پاسبانی که از سر زنی چادر می کشد درگیر می شود، کشیده ای به او می زند که به زندان می افتد. پدرش سید ابوالحسن با ابوالحسن اصفهانی آشنایی و مرشد محفلی پدر بازرگان بود و شیخ مهدی حکمی زاده روحانی زاهد شهرقم، مدیر مدرسه رضویه و داماد سید ابوالحسن طالقانی بود. (ص ۳۸۴)

* مشروب خوردن با لباس روحانی

او در جریان نهضت ملی، مصدقی باقی ماند و در مزار مصدق گفت: فدائیان اسلام، این جوانان پر شور و مؤمن. آنها راه را باز و موانع را بر طرف می کردند، مانع اول را برداشتند، انتخابات آزاد شروع شد؛ مانع بعدی را برداشتند، صنعت نفت در مجلس ملی شد. (ص ۳۸۶)

گرچه به نهضت آزادی پیوست، ولی فعالیت تشکیلاتی نمی کرد. از نظر مبارزه عمیق تر و فعال تر از بازرگان بود. اصطلاحاً نمی شود او را نهضتی دانست بعد از انقلاب سال ۵۸ از نهضت آزادی بیرون رفت. بعلت بودن ایشان در دهه ۴۰ در بین زندانیان نهضتی، مراجع از نهضت آزادی حمایت می کردند. از سال ۱۳۲۷ در مسجد هدایت تبلیغ می کرد و آنجا پایگاه فدائیان هم بود. او در درس تفسیر خود که دهها جوان و دانشجو بهره می بردند و گزارش آن در ساواک است، می فرمود: جز خدا را نباید پرستش کرد چه بت، چه ماه، چه شاه. دین باید حکومت کند نه شهوت. اینها آخوند را مرتجع می دانند در حالی که خود به پنج هزار سال برگشته اند: روزی دو نفر نزد من آمدند و گفتند که چه کنیم تا بخشیده شویم؟ گفتم مگر چه کرده اید؟ گفتند: روزی آمدند لباس ما را تغییر دادند یک عبا و عمامه و مقداری پول به ما دادند و گفتند بروید در مجالس، مشروب بخورید و به عیش و نوش بپردازید ما هم رفتیم و این کارها را کردیم. (ص ۳۸۹) (از بازوی توانای اسلام ص ۲۲۴)

وی درباره تسلط بهائیان بر پست های مملکتی می فرماید: پیغمبر درباره اینها (مرتد) فرموده است هر جا دیده شدند باید کشته شوند.. سرنوشت ما ملت مسلمان به دست این قبیل افراد افتاده است. (ص ۳۸۹) در سال ۴۷ در خطبه نماز عید گفت: مسلمانی و دین داشتن یعنی تعیین سرنوشت، استقرار محیط امن، آزادی بیان، دخالت در امور زندگی، دخالت در اقتصاد، دخالت در بیت المال مملکت. (ص ۳۸۹)

سال ۴۶ از زندان آزاد می شود ولی فعالیت را رها نمی کند و ساواک مجدداً او را ممنوع المنبر می کند. ساواک از مطالب تحریک آمیز و ضد رژیمش گزارش می دهد. موقعی که ایشان از سخن گفتن محروم می شد؛ رفسنجانی،

باهنر ، شهید سعیدی و امامی کاشانی و دیگران سخنرانی می کردند . سال ۵۰ از تهران تبعید و ۱۸ ماه بعد بازگشت. (ص ۳۹۰)

* بهره برداری سیاسی مجاهدین از طالقانی

در سال ۵۴ زندان و سال ۵۷ آزاد شد . مجاهدین از رفتار دوستانه ایشان بهره برداری سیاسی می کردند. وقتی پسر ایشان مجتبی (پیکاری بود) دستگیر شد. جو کشور را آشفته کردند . تصویری از ایشان و رجوی و خیابانی باعث جذب جوانان می شد. در همین زمان با اعتمادی که امام به او داشت امام جمعه تهران شد . او به رهبری قاطع امام اشاره و می گفت: رهبری او را پذیرفته ام و او را افتخار اسلام می دانست.

آرمان مستضعفین با نشر کتابی تحت عنوان طالقانی سنگری که مستضعفین از آن بر امپریالیسم - ارتجاع شوریدند و کوشیدند تا وی را از ادامه خط سید جمال معرفی کرده و به نوعی در برابر روحانیت سنتی قرار دهند : حرکتی داشت نه در ادامه مدرس و کاشانی . که بالاخره اینان پاهایی سست داشتند و دستی لرزان بلکه حرکتی در ادامه سید جمال و شریعتی داشت . در جایی آورده اند (ص ۴۹) طالقانی در خط حرکت روحانیون نبود . گرچه این گروه اسلام طالقانی ، بازرگان را اسلام انطباقی (انطباق با علم) دانسته و قبول نداشته و اسلام شریعتی را با عنوان اسلام تطبیقی قبول داشتند. (ص ۳۹۱)

او بعنوان یک مبارز با سابقه زندانی شدن برای آزادی از طرفی و برای افراد زندانی شکنجه دین احترام قائل بود و نمی خواست زندانی ها (چپ و..) محدود شوند و مورد سخت گیری قرار گیرند. مجاهدین مجموعه سخنرانی های ایشان را چاپ می کردند... ولی ایشان آنها را از (التقاط مذهبی) بر حذر می داشت و می گفت اسلام نه کمونیسم است و نه کاپیتالیسم ... اسلام اسلام است . او به محمد جواد حجتی کرمانی می گوید: خیال نکنید من طرفدار این گروه ها هستم بلکه می دانم اگر علیه آنها حرف بزنم، می بُرند. می خواهیم به اسلام جذب شوند.

* طالقانی رجوی را محکوم می کند

پس از محاصره ستاد مجاهدین، مسعود رجوی می آید و شکایت می کند آقای طالقانی با سر و صدا می گوید تقصیر خودتان است با کمونیست ها همکاری می کنید و... (ص ۳۹۲)

۴. نهضت آزادی ایران و ریشه های فکری

جبهه ملی اول ۲۵ اسفند ۱۳۲۸ تشکیل شد از گروه های مختلف (حزب ایران به رهبری اللهیار صالح ، سازمان نظارت بر آزادی انتخابات به رهبری بقایی و خلیل ملکی ؛ حزب ملت ایران به رهبری فروهر ، خداپرستان سوسیالیست به رهبری محمد نخشب. به صورت کلی فدائیان اسلام و برخی وابستگان کاشانی هم در آن حضور داشتند) تشکیل شده . در سال ۱۳۳۰ با قدرت یافتن مصدق این جبهه به حکومت دست یافت و پس از کودتای ۲۸ مرداد از هم گسست . افراد مذهبی در سال ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ نهضت آزادی را تشکیل دادند .

جبهه ملی دوم در ۱۳۳۹ در منزل غلامحسین صدیقی تشکیل جلسه داده و اعلام موجودیت کرد. در سال ۴۳ بدون کمترین توفیقی از هم پاشید و در سال ۴۴ جبهه ملی سوم را تشکیل دادند و اندکی بعد رهبران آن دستگیر و جبهه از هم پاشید. در جبهه ملی ایدئولوژی مورد نظر نبود و لذا نهضت آزادی به وجود آمد. بازرگان در سال ۴۰ پاسخ داده بود که هر کس عضو گروه ما شود (می پذیریم) با دین داشتن و دین نداشتن او کاری نداریم. (ص ۳۹۵)

شریعتی آن زمان در فرانسه بود گفته بود جبهه ملی پاسخی برای عطش ایدئولوژی خواهی جوانان ندارد و به خاطر همین از شاخه دانشجویی جبهه ملی آمد به نهضت آزادی. (ص ۳۹۴)

نهضت به شاه انتقاد می کرد ولی تلاش بر این بود که از محدوده قانون اساسی خارج نشوند. قسمت میانی نهضت انقلابی تر بودند تا رأس آن. (ص ۳۹۶)

امام در ۱۳۴۳ از زندانی شدن طالقانی و بازرگان اظهار نگرانی کردند و به رژیم حمله کردند (ص ۳۹۶) جوانان فعال نهضت آزادی چمران، بنی صدر، رجایی، فارسی، باهنر، شیانی و... (ص ۳۹۷) برخلاف سران نهضت آزادی، جوانان به برخوردهای تند می اندیشیدند. (ص ۳۹۸)

سران نهضت دانش دینی خود را نه از مرجعیت بلکه از دانش دینی خود می گرفتند. مسیر حرکت اسلامی جنبش جدید از دیدگاه آنان نه از صاحب جواهر و شیخ انصاری و میرزای شیرازی بلکه از سید جمال اسد آبادی آغاز می شد. همانطوریکه در سال های اخیر، مصدق را به عنوان رهبر خود می شناختند.

* تفاوت شخصیتها

تعهد دینی بازرگان و سحابی نیرومند بود. احمد صدر حاج سید جوادی تلاش داشت که نهضت را از گرایش دینی که دارد دور کند و با اشاره امینی می خواست نهضت آزادی را در خطر دمکراتهای آمریکا قرار دهد. اعضای پایین نهضت سعی می کردند نهضت را در مقابل رژیم قرار دهند. اعلامیه های سال ۴۲ بیشتر به قلم فارسی به تمام معنا رنگ اسلامی و انقلابی داشت. این اعلامیه های تند مورد اعتراض بازرگان قرار گرفت و گفت این اعلامیه ها را ساواک منتشر کرده و تکذیبیه ای از سوی نهضت صادر شد. بعد ها هم بازرگان در نوشته ای از چمران ستایش و از جلال الدین فارسی بدگویی کرد. روحانیت از طریق طالقانی، زنجانی و رفاقت مطهری با سران نهضت باعث مذهبی ماندن نهضت و نفوذ روحانیت در نهضت بود. (ص ۴۰۲)

* راه طی شده و علامه طباطبایی

شاخه خارج نهضت (۵۷-۵۰) انقلابی تر و تندروتر از داخل عمل می کرد. نهضت آزادی تأکید داشت که شریعتی و مجاهدین خلق از میان همین گروه (نهضت آزادی) بیرون آمدند و هر یک سهمی ارزنده در مکتبی و اسلامی کردن انقلاب ایران دارند. نهضت آزادی با اعتقاد به دین، رسالت خود را در کار دینی نمی دانست اگر برخی از

رهبران ، علائق دینی داشتند نباید به حساب نهضت گذاشت . بازرگان و سحابی با مطالعه، سعی در پیوند دین و علم داشتند . داستان پیوند خوردن دین با علم یا جدایی از آن دست کم پانصد سال در اروپا سابقه دارد . بازرگان راه طی شده را به علامه طباطبایی داد که نقد کند ، او هم به مکارم داد و او نقدی ننوشت . بازرگان راه طی شده را و مجاهدین « راه انبیاء راه بشر » را نوشتند و اضافه کردند که مارکسیسم همان راهی است که بشر طی کرده . حنیف نژاد در کتاب راه انبیاء می نویسد : مارکس بدون آنکه نقش انسان را فراموش کند پیروزی نو و زوال سیستم کهنه را جبری می داند . (ص ۴۰۷)

علمی بودن مارکسیسم را که بازرگان و سحابی نوشتند مجاهدین مخالفت کردند . مجاهدین در سال ۴۷ جلساتی با بازرگان داشتند و عقاید تازه خود را مطرح کردند. بازرگان گفت شما حرف کمونیست ها می زنید یکی از مجاهدین می گوید شما برای کار چند ساله ما ارزش قائل نیستید ؟ (ص ۴۰۹)

*** دو نظریه متفاوت قبل و بعد از انقلاب بازرگان**

بازرگان در سیاسی نشان دادن اسلام تلاش کرد و اثبات کرد که انبیاء و هدف بعثت اصلاح امور جامعه و سیاست است . بازرگان در اواخر عمر روی خدا و آخرت بعنوان هدف اصلی بعثت در واقع عدول کرد اما پسرش عبد العلی بازرگان عدول نمی داند بلکه به خاطر این است که بعد از انقلاب کمتر از خدا و آخرت صحبت می شود و نظر سروش را در مورد عدول بازرگان رد می کند . (ص ۴۱۰)

*** دو ویژگی اندیشه سران نهضت آزادی**

الف) فاصله گرفتن از دین شناسی حوزوی یا خط فقاقت

ب) تکیه بر علم گرایی در تبیین دین و نو کردن آن

استقلال از مرجعیت دینی و حوزه به مجاهدین ارث رسید و در نهایت به ماتریالیسم اسلامی رسیدند. طالقانی دینی می اندیشید ولی بی تأثیر هم نبود در تفسیر یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط قسمت اخیر آیه را شامل کشتن سوسیالیست ها در کنار کشتن انبیاء می دانست . (ص ۴۱۰)

*** اشتباه میثمی از نظر شهید مطهری**

طاهر احمدزاده با اینکه مسلمان بود از موضع فرزندانش ، مسعود و مجید که چریک فدایی بودند دفاع می کرد و می گفت : هدف انبیاء برقراری قسط و عدل بوده و این بچه ها در راه قسط و عدل فعالیت می کردند و به دست دژخیمان رژیم شاه اعدام شدند . در کتاب آنها که رفتند میثمی به خطا، این نظریه استاد مطهری در کتاب اقتصاد اسلامی، که عدل مقدم بر دین است را، با این مسأله تطبیق کردند در حالی که مطهری در جای دیگر نظریه مزبور

را که صرف مبارزه در راه قسط بدون اعتقاد به خداوند سبب فلاح می شود رد کردند (استاد شهید و روشنفکران ص ۱۴۰) (ص ۴۱۱)

۵. پدیده انجمن اسلامی

افرادی همانند طالقانی ، مطهری ، صدر بلاغی با دانشجویان ارتباط داشته و انجمن ها از دهه ۲۰ شروع به فعالیت کردند . از سال ۱۳۳۶ فکر تأسیس انجمن های اسلامی جدید از فارغ التحصیلان انجمن اسلامی دانشجویان مطرح شد . دانشجویان فارغ التحصیل ارتباط خود را حفظ کرده بودند و نیاز به تشکل می دیدند لذا ابتدا انجمن اسلامی پزشکان، بعد انجمن اسلامی مهندسان و سپس انجمن اسلامی معلمان تأسیس شدند . در سال ۳۹ انجمن اسلامی بانوان نیز با شرکت و همت جمعی از دختران دانشجو و همسران و اعضای سابق انجمن اسلامی به راه افتادند. (ص ۴۱۱)

در سال ۱۳۴۰ کنگره ای از انجمن های اسلامی مهندسين ، پزشکان ، دانشجویان ، معلمان ، انجمن تبلیغات اسلامی شهاب پور ، کانون نشر حقایق اسلامی مشهد و کانون توحید و عده ای از شخصیتها از جمله طالقانی و غیره در تهران تشکیل گردید . سال بعد این کنگره با حضور ۱۷ گروه بار دیگر تجدید شد آقای میلانی و شریعتمداری پیام و نماینده فرستادند. (ص ۴۱۲)

*روحانیت و ایفای نقش جدید

کنگره کامل ترین مسلک نجات بخش ... را اسلام دانست و تأکید بر اسلامی شدن تمامی جامعه داشت ... از سال ۴۱ نیروهای مذهبی غیر حوزوی فهمیدند که روحانیت در حال ایفای نقش جدیدی است . یکی از مهم ترین آثار این مرحله چاپ کتاب « بحثی درباره مرجعیت و روحانیت » در سال ۴۱ بود که پشتوانه آن شماری از بازاریان و روشنفکران دینی بودند. و نویسندگان آن غیر از بازرگان همه روحانی بودند . کسانی چون علامه طباطبایی ، طالقانی ، مطهری ، بهشتی ، سید ابوالفضل موسوی زنجانی و جزائری روحانی بودند . مقاله بازرگان: « در انتظارات مردم از مراجع » بود ... ایجاد تغییر و تحول در رساله نویسی ، پرداختن به مسائل فقهی روز ، آشنایی مراجع با علوم روز تا قادر به پاسخگویی باشند ، ملجأ مردم بودن در برابر فشار حکومت نوشتن رساله های اجتماعی ، علمیه ، فکریه ، اقتصادی ، سیاسی . (علاوه بر رساله های فقهی) از مواردی بود که بازرگان بعنوان انتظارات مردم مطرح کرده بود . مطهری « مشکل اساسی در سازمان روحانیت » را نوشت . انتقاد از وضع موجود و اصلاح سازمان روحانیت چیزی که روشنفکران هم خواستار آن بودند و گاه از حد فراتر می رفتند و انتقادات بی پایه ای را مطرح می کردند . مثلاً بازرگان در مجلس بزرگداشت آیه اله بروجردی گفت: روحانیون بجای پرداختن به مسائل سیاسی از حیض و نفاس می گویند . وقتی خبر به قم رسید در نشریه « در راه انقلاب اسلامی » به آن پرداخته شد و از بازرگان نقد به عمل

آمد. انجمن های اسلامی در دهه ۴۰ و ۵۰ با برقراری جلسات مذهبی گسترده زمینه پدید آمدن برخی از آثار مهم دینی که نقشی چشمگیر در انقلاب داشت را فراهم کردند که یکی از آن نتایج «مسأله حجاب» مطهری بود.

انجمن های اسلامی بیشتر در دانشگاه ها فعال بودند. در جشن نیمه شعبان ۱۳۴۶ در دانشکده صنعتی (پلی تکنیک) محمد باقر غفرانی درباره شناساییهای علمی سخنرانی کرد که انجمن اسلامی دانشکده اقدام به چاپ آن با مقدمه محمد تقی جعفری کرد.

*دانشکده فنی لانه زنبور

دانشکده فنی تهران به دلیل رشد نیروهای مذهبی و چپی لانه زنبور لقب گرفت . دکتر نصر در دانشکده ادبیات درباره اسلام و تمدن جدید سخن گفت . شریعتی درباره « آینده علم » ، مطهری در دانشکده فنی در خصوص « مکتب انسانیت » ، جعفری در دانشکده پزشکی درباره « ایدئولوژی جاویدان » ، سخنرانی های جالبی نمودند .

انجمن اسلامی دانشگاه تبریز

تأسیس نمازخانه دانشکده پزشکی تبریز ، برگزاری جشن ها از جمله نیمه شعبان که قدرت نیروهای مذهبی - سیاسی را به نمایش گذاشت ، دعوت از مکارم شیرازی. فعالیت آنها پس از ۴۲ و فراگیری نهضت و درگیریهای سیاسی متوقف شد. در سال ۴۵ بار دیگر به نام انجمن علمی - مذهبی شروع به فعالیت و انتشار آثار مذهبی مانند «اهمیت روزه از نظر علم روز»، «خاصیت حنا در اسلام»، «نظری به فلسفه احکام» و... نمودند در سال ۵۶-۵۷ تقریباً تعطیل شد و با آمدن کتب شریعتی اختلاف ایجاد شد و چون به مسائل فکری پرداخت پاسخگوی نیازهای روز نبود. (ص ۴۱۸ تا ۴۱۶)

۶- تأثیر نهضت های اسلامی سایر کشورها در ایران

از دهه ۲۰ ایجاد پیوند جهان اسلام و ایران آغاز شد. انجمن تبلیغات اسلامی شهاب پور در این زمینه تلاش زیادی کرد . شهاب پور ۸ زبان خارجی می دانست و شبکه ای از کارمندان انجمن را در کشورها ایجاد کرد که مرتب برای وی مقاله و خبر می فرستادند و اسمشان را در سالنامه نور ... و مجله هفتگی به چاپ می رساند . فراوانی مقالات که مسائل اسلام را منتشر می کرد امری شگفت است . (ص ۴۱۸)

اتحادیه اسلامی سراج نیز ایران را با دنیای اسلام مرتبط می کرد . اتحادیه مسلمین به ویژه نسبت به هندوستان تلاش ویژه ای داشت. و در این میان باید از نقش غلامرضا سعیدی یاد کرد . در ارتباط ایران و مصر داشت که محور آن در ایران شیخ محمد تقی قمی بود با مساعدت دارالتقریب مصر و فتوای تاریخی شلتوت در امکان عمل به فقه شیعه راه را بیش از پیش باز کرد . ماجرای فلسطین در اواخر سال ۲۶ حساسیت ایران را برای جهان اسلام بیشتر

کرد. فتوای مراجع (کاشانی و بروجردی) در مورد فلسطین و شرکت نواب صفوی در کنفرانس بیت المقدس باز هم بر این پیوند افزود. (ص ۴۱۸) مرحوم طالقانی هم چندبار در این کنفرانس ها شرکت کرده بود. نهضت ایران در چند کشور از جمله مصر تاثیر گذاشت. مصدق پس از بازگشت از لاهه به مصر رفت و مورد استقبال فراوان مقامات مصری قرار گرفت.

در حوالی ۴۰ نهضت و نیروهای مذهبی در ایران تقویت شدند. تحولات شمال آفریقا به ویژه الجزایر تأثیر قابل ملاحظه ای بر نهضت اسلامی ایران داشت. شیخ مصطفی رهنما در سال ۳۶ کتابچه ای نوشت با عنوان «کشور الجزایر را بشناسید و از جنبش استقلال طالبانه آن کشور قهرمان در سه سال اخیر مطلع شوید.» در حوالی سال ۴۰ حسن صدر (ملی - مذهبی) کتاب «الجزایر و مردان مجاهد» را نوشت. کتاب «چهره های درخشان انقلاب الجزایر» از یوسف سعدی توسط منصور تاراجی به فارسی در آمد.

آیت الله طالقانی در مسجد هدایت انقلاب الجزایر را الگو نشان می داد، کتاب «دفاع از فلسطین و الجزایر» ابراهیم یوسفی در سال ۵۱ به چاپ رسید. (ص ۴۱۹) و کتب دیگر.

***تعویض شراب و ساز با آقایی**

مجلس یادبود شهدای الجزایر ۱۳۳۹ با حضور آیت اله کاشانی، آیت اله علوی، آیت اله میر باقری و عده ی دیگر از علما و سیاسیون برگزار شد. حاج شیخ عباسعلی اسلامی منبر و از رابطه دولت ایران با دولت کفر انتقاد کرد. قدرت آقایی ما را گرفتند و به جایش وافور و تریاک و شراب و ساز و آواز و خواننده و رقاصی آوردند. وی در ادامه از مبارزات ملت الجزایر ستایش کرد و در مسجد فخرالدوله جشن پیروزی الجزایر گرفته شد. کتاب «رنجها و نبردهای جمیله بوپاشا» دخترپیکار جوی الجزایری از سیمون دوبوار منتشر شد. اشعار شعرا در این مورد بسیار اثر بخش بود و افرادی چون مرحوم سعیدی، حاج سراج، طالقانی، کاشانی، شیخ مصطفی رهنما و بسیاری دیگر در پراکندن اطلاعات مربوط به فلسطین در میان ایرانیان نقش برجسته ای داشتند. هاشمی نژاد سال ۵۱: متأسفم تمام منافع این کشور را در اختیار اسرائیل قرار داده اند ... همین مواضع را شهید محلاتی داشت (ص ۴۲۱).

***ریشه دموکراسی هدایت شده**

کتاب «سرگذشت فلسطین» ترجمه هاشمی رفسنجانی، ۱۳۴۳ چاپ اول و سخنرانی های ایشان در مورد مبارزات الجزایر علیه استعمار. اندیشه های اقبال هم بر روند فکری دو دهه قبل از انقلاب اثر داشت و کنگره بزرگداشت او همراه با چاپ مقالاتش در سال ۵۲ در حسینیه ارشاد برگزار شد. حتی تحولات اندونزی بر انقلاب تأثیر داشت شریعتی می گفت تئوری دموکراسی هدایت شده را از سوکارنو گرفته است. (ص ۴۲۲).

۷. انجمن خیریه حجتیه مهدویه

از دهه ۲۰ تا اواسط دهه ۳۰ دو خطر عمده برای دین وجود داشت: یکی حزب توده و دیگری بهائیت و رژیم ملی گراها و متدینین همه با توده درگیر بودند، اما با بهائیت فقط متدینین. با توجه به نفوذ بهائیت در رژیم خطر آن بیشتر به نظر می رسید و سراج هم به همین قائل بود. (ص ۴۲۲)

استعمار از بهائیت حمایت و رژیم با آن برخورد نداشت. دست کم سه وزیر بهائی (حسینی وزیر جنگ، روحانی وزیر آب و برق و خانم فرخ رو پارسا وزیر آموزش و پرورش) بودند بعلاوه ایادی (و نفوذش، در دربار که از مدافعان اصلی بهائیان بود)، همچنین یزدانی، حبیب اله ثابت (مؤسس تلویزیون ایران و صاحب اصلی پپسی کولا و ایرانا) اواسط دهه ۳۰ یک تشکل ویژه مذهبی (انجمن خیریه حجتیه) مبارزه با بهائیت را شروع و رهبر آن یک روحانی (حلبی) بود که در نهضت نفت هم فعال بوده است. انجمن در ۱۳۳۲ با تلاش شیخ محمود تولاتی (حلبی) فعالیتش را آغاز کرد. حلبی علاوه بر فقه و اصول به فلسفه هم علاقه داشت. با شاگردی میرزا مهدی اصفهانی دست از فلسفه برداشت. کار غالب حلبی منبر بود و تبحر خاصی داشت و شهرت بدست آورد.

*نظر حلبی در مورد ریشه های انقلاب

فعالانه در نهضت ملی شرکت داشت همزمان با بهائیان هم درگیر بود. حلبی در اوایل انقلاب از روی کار آمدن توده ای ها در هراس بود و می گفت آنها علماء را جلو انداخته اند که بعد از سقوط شاه خود سر

رشته کار را به دست گیرند. در جریان ۱۷ شهریور باورش عوض شد و از فردای آن اعلام کرد که به انجمن گفته شود که در راهپیمایی ها شرکت کنند. انجمن دو دسته شدند و برخی مخالفت کردند با توجه به اینکه ایشان را واقعاً می پرستیدند. (ص ۴۲۵)

انجمن جوانان زیادی را جذب کرد اساسنامه انجمن: تبلیغ دین اسلام و مذهب جعفری و دفاع علمی از آن، تشکیل کنفرانس ها و سمینارهای علمی و دینی، چاپ و پخش جزوات علمی و دینی با رعایت قوانین و مقررات مطبوعاتی کشور تشکیل کلاس های تعلیم و تدریس اخلاق و معارف، ایجاد کتابخانه و ورزشگاه، اخذ تماس با مجامع بین المللی با نظر مقامات ذی صلاحیت و ...

*عدم مداخله در سیاست

انجمن به هیچ وجه در امور سیاسی مداخله نخواهد داشت دفاتر انجمن از هر شهری به عنوان (بیت امام زمان) شناخته می شد. سه گروه تدریس، تحقیق و ارشاد، زیر نظر رئیس انجمن در شهرها فعالیت می کردند. در

سالروز ولادت امام عصر جشن های بزرگی به پا کردند. آنهایی که از بهائیت برمی گشتند توبه نامه می نوشتند که متن بسیاری از آنها در آستان قدس موجود است. (ص ۴۲۷).

✽ قطع کمک های امام (ره)

تا سال ۵۰ بد بینی نسبت به انجمن کمتر بود ولی از ۵۰ به بعد بد بینی زیاد شد. بواسطه برخوردهائی که میان طرفداران انجمن با روحانیون مبارز پیش می آمد و نیز با توجه به تنگناهای سیاسی مبارزین که باز هم انجمن اجازه فعالیت سیاسی به اعضا نمی داد. امام خمینی که قبلاً آقای حلبی را تأیید می کرد در سالهای پیش از انقلاب حمایت خود را قطع کرد. آقای گرامی که اخبار داخل را به امام نوشته، امام پاسخ می دهد: جلساتش ضررهائی دارد. از وقتی که مطلع شدم دیگر تأییدی نکردم، به گفته آقای گرامی، منوچهری، بازجوی ساواک از روحانیون مبارز می خواسته که با آقای حلبی در مبارزه با بهائیان همکاری کنند. (ص ۴۲۸)

✽ فعالان انجمن حجتیه و انقلاب

انجمن پس از پیروزی انقلاب همانند فعالان عرصه فرهنگی مثل دارالتبلیغ منفعل شده و نیروهای آن سه دسته شدند (۱). به انقلاب پیوستند مثل پرورش، دکتر صادقی استاد الهیات مشهد، عبد الکریمی استاد دانشگاه مشهد و مهندس مصحف، شهید حقانی، برخی مثل طیب که حتی در مقابل انجمن هم قرار گرفتند (۲). بی تفاوت (۳) به انتقاد از انقلاب پرداخته و به صف مخالفین (از نوع دین دار) پیوستند. (ص ۴۲۹)

جهت گیری انجمن پس پیروزی به سمت هواداری از انقلاب می رفت. نشریه انتظار چنین چیزی را نشان می دهد. یکبار از سال ۱۳۶۰ ورق برگشت و مجدداً مبارزه با انجمن شروع شد که با سردمداری مجاهدین انقلاب بود (با هر نیتی که داشتند) آنها درست در زمانی که نیاز به استفاده از نیروهای متدین بود (ص ۴۲۹) حزب توده فعالیت شدیدی علیه انجمن داشت. کتابی با عنوان «ماهیت انجمن حجتیه را بشناسیم» منتشر شد که تاریخ انتشار ندارد ولی سخنان آقای جنتی را که در سال ۶۰ چند سؤال از انجمن کرده آورده است. این کتاب انجمن را زاده ی امپریالیسم و ارتجاع معرفی کرد و در پایان سخنان شهید هاشمی نژاد را آورده که آنان را به سه گروه: گروهی را انقلابی، گروهی صادق اما غیر انقلابی و گروهی را از خط انقلاب خارج یا رو در روی انقلاب تصویر کرده است. عماد الدین باقی در کتاب «شناخت حزب قاعدین» ضربه سختی به انجمن وارد کرد. آیه اله خامنه ای ضمن مخالفت برای عمده کردن ماجرا مثل هاشمی نژاد انجمن را سه بخش کرد. (ص ۴۳۱)

در زمان تدوین قانون اساسی انجمن به پیشنهاد مطهری شروع به پیش نویسی برای قانون اساسی کرد. کار انجمن مبارز صرف با بهائیت نبود، چون علمی بار می آمدند، در مقابل الحاد هم می ایستادند و عدم دخالت در سیاست به معنای اعتقاد به جدایی دین از سیاست نبود. طرفداران انجمن ارتباط آن با منابع وابسته به حاکمیت و

عدم مداخله در سیاست را پیروی از اصل تقیه می دانند . اصل سوم قانون اساسی اصلاح شده توسط انجمن است (ص ۴۳۱)

***بدگویی به امام در جلسات خصوصی**

گرچه انجمن بیانیه ای برای رفراندوم داد و بیانیه در تأیید قانون اساسی مصوب خبرگان بود ، ولی بعدها حلبی به امام بدبین و در جلسات خصوصی از ایشان بد می گفت. (ص ۴۳۲)

***جدا شدن زن مسلمان از شوهر بهائی**

علاوه بر انجمن ، دیگران هم با بهائیت مبارزه می کردند و اینها تأثیر مهمی در کاهش فعالیت بهائیان داشت . شهید مطهری گفته بود: زنی که بداند شوهرش بهائی است خود به خود مطلقه است . همان زمانی زنی که شوهرش بهائی و ارتشی بوده ، از شوهرش با چهار فرزند جدا می شود و در نقطه ای دور خانه می گیرند. چندی بعد شوهر خانه ی او را پیدا می کند و با اسلحه ی کمربندی زن را به قتل می رساند. ختم های فراوانی از سوی مردم برگزار می شود و رژیم به حمایت از بهائیت متهم می شود. (ص ۴۳۳)

در اطلاعیه مراجع، گاه از نفوذ بهائیان در امور اقتصادی و مبارزه با آن بحث می شود، کتاب « بهائیان » توسط محمد باقر نجفی در سال ۵۷ علیه بهائیت نوشته شده که اثری بسیار عالمانه است. در سال ۱۳۵۷ کتابی تحت عنوان «ولایتی های بی ولایت» از محمدرضا اخگری در تهران به چاپ رسید. نشریه راه مجاهد از میثمی مجموع مقالاتی تحت عنوان « حجتیه نسلی مایوس از حرکت و انقلاب» به چاپ رساند که در سال ۶۸ به صورت کتاب چاپ شد. در اوایل سال ۸۱ یکباره در مطبوعات موج اتهام حجتیه ای بار دیگر مطرح شد. آیه اله توسلی گفت : شاه به انجمن حجتیه آزادی داده بود تا عده ای در مسئله حضرت بقیه اله مشغول شوند و در مقابل نهضت امام بایستند. مسلماً افرادی با تفکر انجمن حجتیه در حال دخالت در امور هستند و در بعضی جاها نفوذ کرده اند. (ص ۴۳۴)

فصل چهارم

اسلام انقلابی سازمان مجاهدین خلق

دو نوع نگرش به اسلام از دهه ۲۰، ۳۰، ۴۰

(۱) اسلام به عنوان یک دین با ویژگی های سیاسی و اجتماعی و ارائه آن در متن جامعه . در این نگرش اسلام به روز می شود و برخی از مباحث مسکوت می ماند. تلاش می شود تا اسلام یک جانشین مناسب برای اندیشه های جدید و مدرنی که آشکارا غربی و مدعی جایگزینی برای نظام فکری سنتی ماست مطرح می شود (که قبلاً با عنوان مؤسسات ، سازمان ها و گروه ها و اشخاص فعال در دهه ۲۰ و ۳۰ شرح داده شد .)

(۲) نگرشی که به اسلام را به عنوان یک دین انقلابی معرفی می کند . اسلام به صورت یک ایدئولوژی برای ایجاد انقلاب و تحول مورد توجه قرار می گیرد . طبیعی است در متن اسلام دستمایه این ایدئولوژی تحت عنوان جهاد ، شهادت و مبارزه علیه ظلم و دفاع از محرومین وجود داشت و در تشیع عناوین فدایی و سربردار ... مهم تر از همه حرکت عاشورا آن را جدی تر می نمود و اینها خود در این زمینه نقشی بس مهم داشتند. اما تأکیدی که در این مقطع برای انقلابی بودن اسلام صورت می گرفت، به وضوح تحت تأثیر جریانات چپ بود. درست همانطور که چپ های ایران تحت تأثیر اسلام بودند و عنوان فدایی را از میراث اسلامی - ایرانی به ارث برده بودند . در این تلقی نوعی دنیازدگی را در متن دین می توان مشاهده کرد . چیزی که افراط در آن به رغم ظاهر پر آب و تاب اسلامی آن ، نوعی سکولاریسم پنهان را در خود جای داده است . بی دلیل نیست که مشتاقان این نگرش پس از یک دوره تجربه اسلامی گری انقلابی به نوعی نگرش عرفی و سکولار بر امر دین رسیده اند. اعم از آنکه دین را از اساس به کناری گذاشته باشند یا آن که به تأویل آن در سمت و سوی عرفی شدن آن پرداخته باشند. (ص ۴۳۵)

سازمان مجاهدین خلق

تأسیس توسط چند تن از شاگردان مهندس بازرگان از ۱۳۴۴ ولی نام گروه در سال ۵۰ در زندان انتخاب شد. در سازمان مجاهدین خلق ایران ، سابقه استفاده از نام مجاهد از زمان مشروطه است و در قرآن هم هست . خلق هم از متأثر شدن از ادبیات مارکسیستی است. محمد حنیف نژاد ، سعید محسن ، عبدالرضا نیک بین (عبدی) هسته اولیه سازمان را تشکیل دادند. اندکی بعد اصغر بدیع زادگان ، علی باکری ، عبدالرسول مشکین فام ، ناصر صادق ، علی میهن دوست ، حسین روحانی و شماری دیگر به آنان پیوستند . سال ۴۸ اعضای سازمان عبارتند از حنیف نژاد ، سعید محسن ، بدیع زادگان ، باکری ، بهمن بازرگانی ، عسکر زاده و ناصر صادق ، اسماعیل زاده ، رضا رضایی ، محمد بازرگانی و مسعود رجوی (ص ۴۳۷) بیشتر

اعضا با گرایش نهضت آزادی از مشی نهضت رویگردان و چاره را در مبارزه مسلحانه می دیدند و از مبارزات انقلابی مارکسیستی هم متأثر بودند(ص ۴۳۹) در سازمان به جز قرآن و نهج البلاغه از متون تفسیری شیعه استفاده نمی شد. تنها برخی نوشته های آیت اله طالقانی و آثار بازرگان و عمدتاً راه طی شده مورد استفاده بود. (ص ۴۳۹)

*خودم هم جواب اینها را نمی دانم

حنیف نژاد و سعید محسن به کتاب راه طی شده سخت علاقه مند و به دیگران نیز منتقل کردند. روزی به بازرگان از سؤالات بچه ها گفتند که بازرگان گفت خودم هم جواب اینها را نمیدانم! اساس کتاب راه طی شده این بود که: «راه انبیاء و راه بشر یکی است» و مجاهدین نتیجه گرفتند که راه مارکس ولنین هم مانند راه انبیاست.

سعید محسن: «صد بار راه طی شده را خواندم». او تأکید بر بازرگان بعنوان پدر معنوی و فکری مجاهدین دارد(ص ۴۴۰) تا سال ۵۲ محور فکر دینی مجاهدین بازرگان بود. تراب حق شناس می گوید: «از سال ۵۲ تا ۵۴ گسست فکری ما از بازرگان رخ داد. این اندیشه دینی که به اسلام از دریچه علم بویژه فیزیک و ترمو دینامیک می نگریست، ما به آن از دریچه مسائل اجتماعی و انقلابی و روزنه ها از دیالکتیک و مارکسیسم نیز می نگریستیم و دورنمای جامعه بی طبقه توحیدی به چشممان می آمد.» سازمان به دنبال یافتن پاسخ به پرسشهای ایدئولوژیک خود بود. فضایی که پس از طرح مارکسیسم و بحث های جهان بینی و جهان شناسی پدید آمده بود ذهنشان را سخت مشغول کرده بود(ص ۴۴۰)

حنیف نژاد و مجاهدین باید به نوعی از طلسم علم و ماده گرایی حاکم به آن می گذشتند و ثابت می کردند ایده آلیسم، متفاوت با نگرش علمی و مادی نیست. آنان تلاش کردند اما به واقع در پاسخ، چیزی بهتر از آثار بازرگان وجود نداشت. علاوه بر آن، مارکسیسم هم جاذبه های خود را داشت. رهبران سازمان متونی را می خواندند که آنان را در میانه ایده آلیسم و ماتریالیسم حرکت داده و به سر منزل مقصود برساند. یافته های جدید از دل کتابهای مارکسیستی و مادی در می آمد اما لاجرم باید رنگ مذهبی پیدا می کرد و هر مطلب جدیدی باید آیه ای برای تطبیقش یافت می شد.

آشنایی با آثار مارکسیستی سبب شیفتگی نسبت به این تفکر شد و روش های سازمانی آنان را نیز تحت تأثیر قرار داد سعید محسن: ما با مارکسیست ها بحث می کنیم طوری که در وهله اول فکر می کنند ما مارکسیست هستیم اما وقت نماز که می شود بلند می شویم نماز می خوانیم. (ص ۴۴۲)

*حنیف نژاد در سال ۵۰ در زندان

«یک مارکسیسم خوب نمی تواند یک مسلمان خوب نباشد» مجید معینی در شرح گفته حنیف نژاد: به نظر ما مائو یک موحد است و فی سبیل الله گام برمی دارد در کتاب راه انبیاء راه بشر (ص ۴۴۲) نوشت

بدون آشنایی با فرهنگ انقلابی عصر حاضر درک عظمت آیات قرآن هرگز ممکن نیست. و توصیه می کرد این کتابها را بخوانید: «کتابچه سرخ مائو»، «امپریالیسم و کلیه مرتجعین تاریخ ببرکاغذی هستند» «دو نوع همزیستی مسالمت آمیز به کلی متضاد» که هر سه کتاب از مائو است (ص ۴۴۲)

در فرهنگ آموزش سازمان مجموعه ای از دو دیدگاه متضاد یعنی ماتریالیسم و مذهب به چشم می خورد. در آموزش ناهمگن، هر کجا که مذهب از پاسخ منطقی به سؤالی عاجز بود با توسل به ماتریالیسم علمی جواب داده می شد. هیئتی که از الفتح دیدار می کند در نامه همراه نوشته بودند که ما از سر چشمه فیاض قرآن بهره می گیریم اما قرار شده بود در پاسخ اینکه ایدئولوژی شما چیست خود را مارکسیست لنینیست معرفی کند. غلبه مرتدین امری طبیعی بود و کسانی از این موضوع تعجب کردند که از بافت سازمان مطلع نبودند. (ص ۴۴۲)

چرا بازرگان و طالقانی جواب مجاهدین را نتوانستند بدهند؟ به نظر می رسد عوامل چندی دخیل بوده: الف) آن دو بزرگوار خصوصاً بازرگان فقط مسائل شرعی را توجیه علمی می کردند در حالی که به اصول کلی و قوانین مادر توجه نداشتند اگر عدم منافات عقل با شرع و شرع کلی توجیه می شد آنان تحت تأثیر جاذبه مارکسیست ها قرار نمی گرفتند.

ب) چون در ذهن آنها در دین، انقلابی گری بود که اصل بود. لابد از اساس لزومی نمی دیدند که به غیر انقلابیونی مثل علامه طباطبایی روی آورند و حتی به مطهری.

ج) علماء غافل از جاذبه های اندیشه های جدید بودند.

د) بچه های سازمان مصداق حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء شدند قرآن و نهج البلاغه را عرضه کردند به افکار خود نه برعکس

(مثلاً در اقتصاد نظریه ای داده نشده فکر کردند نداریم در حالی که لا تأکلو اموالکم بینکم بالباطل داریم که باید کار شود با مراجعه به عقل)

* اصل مبارزه نه مکتب

مرتدین بعداً اعلام کردند که اصل برای آنها مبارزه بوده نه مکتب اما واقعیت آنست که پرورش مذهبی آنان جدی بود. آنان سالها روی مسائل دینی تأمل کردند البته با برداشتی نادرست. نخستین کتاب سازمان «متدولوژی» یا «شناخت»، حاصل کار مطالعاتی سازمان طی سالهای ۴۴ تا ۴۷ بود که در واقع زیر نظر حنیف نژاد نوشته شده بود (توسط حسین روحانی) که می گفتند شناخت محمد آقا! کتاب شناخت تفاوت آشکاری با دیدگاه مارکسیستی نداشت کتاب براساس مبانی مارکسیستی- اسلامی نوشته شده بود و به لحاظ بینش معرفتی دقیقاً مبانی مارکسیستی را پذیرفته بود. وقتی فارسی در سال ۵۱ در نجف این کتاب را دیده بقدری بهت زده شده که تصور کرده ساواک این کتاب را با آرم مجاهدین ساخته تا آنرا بد نام کند. و تلاش می کند از چاپ مجدد آن در بغداد جلوگیری کند. اما محمد منتظری می گوید این

دستور سازمان است و برگشت ناپذیر است . کتاب را پیش امام ... (امام هم نظر فارسی را تأیید و می گوید مطهری از من خواست آنان را تأیید کنم ولی نکردم .)

*شناخت شهید مطهری در مقابل شناخت مجاهدین

مطهری اولین باری که کتاب شناخت را دید در برابر آن موضع گیری کرد . از سال ۵۴ که استاد بحث شناخت را در قم مطرح کرد هدفش پاسخ به شناخت مجاهدین بود . ساواک در کانون توحید جلوی بحث های شناخت شهید مطهری در سال ۵۴ را گرفت . کانون توحید در اختیار موسوی اردبیلی بود .

حسین روحانی طلبه بود و مدتها درس طلبگی خوانده بود . بعد دانشجوی دانشگاه کشاورزی کرج و بعد به دعوت حنیف نژاد به سازمان پیوست . مدتها در عراق به کار سازمان می رسید . ابتدا در مقابل بحث تغییر ایدئولوژی مقاومت کرد اما پس از یک سفر یک ماهه به ایران و بازگشت به بغداد به طور کامل تغییر را پذیرفته و مارکسیست شده بود . او در بهمن ۶۰ در حالیکه مسئولیت کمیته تهران سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر بود، دستگیر شد. او از گذشته اعلام انزجار و مسلمان شد بارها علیه سازمان تلویزیون سخن گفت اما در سال ۶۲ به دلیل مشارکت در کشتار پاسداران اعدام گردید. (ص ۴۴۴)

تراب حق شناس نیز طلبه و عضویت سازمان پیکار درآمد. قبلاً عضو سازمان و در سوریه و بغداد فعالیت داشت و آقای فارسی او را یک تبهکار مرتد می دانست .

محمد منتظری هم متوجه وجود افکار مادی در کتاب شناخت شده بود ، البته بعداً ایشان جزوات آنان را چاپ و تکثیر می کرد . عسگر اولادی در زندان کتاب شناخت را مارکسیستی خوانده بود . شهید رجایی هم گفت اصل تز و آنتی تز و سنتز نافی نقش انسان در مسائل اجتماعی است . (ص ۴۴۴)

«آرمانی ها» پس از انقلاب ، مجاهدین را رقیب خود می دانستند و اشکال می کردند که آیات و احادیث را بر تئوری های مارکسیستی تطبیق می دهید . (ص ۴۴۶)

دومین کتاب سازمان «راه انبیاء راه بشر» است و در ظاهر کار حنیف نژاد. ولی فارسی می گوید او در حدی نبود که بتواند ... من راز دارش بودم . (ص ۴۴۶)

این کتاب بر اساس راه طی شده نوشته شده است .

سومین اثر، کتاب « تکامل » نوشته علی میهن دوست است . در این کتاب، بینش مارکسیستی سخت مؤثر افتاد و راه خدا و راه تکامل یکی دانسته شد. سازمان می خواست از مارکس و مائو هم یک موحد بسازد. بنابراین باید معنای کفر و ایمان عوض شود چون راه خدا تکامل است آن دو موحدند. (ص ۴۴۸)

*تفسیر حنیف نژاد

حنیف نژاد در تفسیر آیه ... در راه انبیاء مینویسد : منظور از مؤمنین در آیه سوم سوره جاثیه چیست ؟ از نگاه اول مؤمنین مسلمان، در حالیکه چنین نیست. زیرا با در نظر گرفتن آیات بعدی، مخاطب آیات ضمناً کسانی هستند که ایمان به خدا ندارند ! وی در تفسیر آیه « و من یتغ غیر الاسلام دیناً » می نویسد : هر

که جز اسلام (هماهنگی و خود سپاری به راه کمال) دینی (راه و رسمی) دیگر پیش گیرد پس هرگز از وی پذیرفته نگردد . در این عبارت دین مقبول در نزد خدا به روشنی ، اسلام است. کوشش شده تا راه تکامل یا (آن هم تکامل اجتماعی مطابق نظریه ماتریالیسم که در جاهای دیگر شرح آن آمده) به عنوان راه خدا تفسیر شود .

حنیف نژاد : علت اساسی امید به پیروزی درک عمق حرکت تکاملی جهان است و اینکه سیستم های کهنه رو به زوال می روند و به جای آنها سیستم های نو می نشینند ... (ص ۴۴۸)
کتاب اقتصاد به زبان ساده از محمد عسکری زاده همان اقتصاد مارکسیستی بود.

کتاب امام حسین علیه السلام یا راه حسین که نام اصلی آن سیمای یک مسلمان بود و تحت سر پرستی احمد رضایی تألیف گردید . (او مرتب در تفاسیر طالقانی در مسجد هدایت شرکت می کرد .)
مقدمه ای بر مطالعات مارکسیستی از سعید محسن که بعد از انقلاب دستمایه ای برای تألیف کتاب « دینامیزم قرآن » شد که به قلم رجوی نوشته شد :

در این کتاب باز بحث زیر بنا و رو بنا مطرح شده و به نوعی در تلفیق دیدگاههای مارکسیستی با اسلام تلاش شده و کتاب به خاطر ضرورت مطالعه آثار مارکسیستی نوشته شده که فهم آن کتابها ما را برای فهم بهتر قرآن و ایدئولوژی اسلامی آماده میکند !

علم مبارزه تعبیری بود که از جزوه «مبارزه چیست» (کار عبدی نیک بین) بر داشت شده بود. او در سال ۴۷ مارکسیست شد و از سازمان کناره گرفت . وی با رد مبارزات رفورمیستی و تأکید بر حرکت مسلحانه توده ها ، علم مبارزه را که همان مارکسیست است فرا گرفت و می گفت : مبارزه احساس نیست علم است و باید آنرا فرا گرفت . مارکسیست ها یکسری حرفهای ضد دین دارند که مزخرف است یکسری حرفهای علمی دارند که چگونه باید مبارزه کرد و حاکمیت را سرنگون کرد . اینها علم مبارزه است که باید آموخت (ص ۴۵۰)

*اسلام دین مبارزه

جالب اینکه بازرگان در سال ۴۱ در سخنرانی می گوید: اسلام دین مبارزه است ولی ما مبارزه را بلد نیستیم وقتی هم میخواهیم یاد بگیریم سر در کتاب ها و سوابق کمونیستها می کنیم مثل اینکه غیر از ماتریالیسم و توده ای هیچکس در دنیا مبارزه نکرده است (ص ۴۵۰)

برای مبارزه باید حشو و زوائد را از اسلام راستین حذف کرد که روحانیت تا کنون از عهده اش برنیامده، بالعکس، اگر موارد استثنایی را کنار بگذاریم، در کلیت خود نقش بارزی نیز در تعمیق انحراف داشته است (ص ۴۵۱)

میثمی از حنیف نژاد می پرسد: چه تفاوتی با مارکسیست ها داریم آنها اصول دیالکتیک را قبول دارند ما هم داریم؟ او می گوید: بابا، اصل حرکت اصلاً از ما مذهبی ها بوده است. هراکلیت هم در یونان اصل حرکت را مطرح کرده و اصلاً کاری با مارکس ندارد این دیالکتیک مال ماست! (ص ۴۵۲)

آیه شریفه و لو لا دفع... ا لناس بعضهم ببعض لفسدت الارض: اگر نبود دفع خدا بعضی مردم را بواسطه دیگر (طبقه ای با طبقه ی دیگر) تباه می شد زمین (فساد طبقه حاکم انسان را منقرض می کرد) ولی خدا بر جهانیان کرامت دارد. از این آیه منشأ تکامل اجتماعی آن هم از درون به خوبی پیدا می شود. (راه انبیاء راه بشر) (ص ۴۵۳)

پیکار امتداد جریان ارتداد سازمان است نوشت: «جزوه اقتصاد به زبان ساده و جزوه شناخت که چکیده جهان بینی، ایدئولوژی، خواسته ها و آرمانهای این سازمان را منعکس می کند، مشخصاً بر نفی استثمار، قبول قوانین دیالکتیکی، مبارزه اضرار، قبول مبارزه طبقاتی به عنوان قانون حرکت تاریخ و حتی قبول ماتریالیسم تاریخی تأکید دارد (ص ۴۵۳)

رجوی: مارکسیسم علم است علم اجتماع علم مبارزه درست مثل قوانین فیزیک و ربطی به دین و اسلام ندارد. نمی توانیم بگوییم فیزیک اسلامی فیزیک سرمایه داری ... مارکسیسم هم همین طور. نتیجه این قبیل اندیشیدن از آن شناخت آغاز کردن و این چنین تکامل را تفسیر کردن چه می توانست باشد؟

دین شناسی سازمان یک هسته و یک پوسته داشت هسته مارکسیستی، پوسته اسلامی
اصل اساسی در مجاهدین، عدم پذیرش روحانیت به گفته تراب حق شناس بود. (ص ۴۵۵)

ارتباط با روحانیت:

۱. فکری ۲. سیاسی تشکیلاتی

در فکری به رغم اعتقاد به بهره گیری فکری از برخی از روحانیون داشتند اما اسلام شناسی حوزوی را نمی پذیرفتند و آن را برای مبارزه کافی نمی دانستند. پیشینه باور آنان بر می گردد به شهریور بیست که نسلی از اسلام شناسان آمدند که روحانی نبودند و با مطالعات شخصی در زمینه اسلام مقالاتی می نوشتند. ایده آن مجاهدین بازرگان بود نه اینکه به همه ی اندیشه های وی معتقد باشند ولی اسوه آنان بود. آنان بریدن از روحانیت و مرجعیت را از نهضت آزادی به ارث برده بودند.

بازرگان به روحانیت احترام می گذاشت ولی به روحانیت به عنوان جامعه و صنف اجتماعی کم اعتنا بود. (ص ۴۵۶)

حرکت روحانیون نویسنده را رفرمیست می دانستند و افکار آنان را برای یک حرکت انقلابی مفید نمی دانستند. به روحانیت و مرجعیت در حد ابزاری اعتقاد داشت. قبول نداشتند که یک روحانی به آنها خوراک فکری بدهد وقتی می فهمند الویری از امام خمینی تبعیت می کند (وحید افراخته باعث همکاری

ایشان شد) به او هشدار می دهند: کار درستی نیست که از روحانیت تبعیت کنی (ص ۴۵۶) شخص دیگری که تفسیر سوره حمد آقای خامنه ای را تکثیر کرده بود مورد سرزنش قرار می گیرد (خواندن کتابهای مطهری و طباطبایی چون ضد مارکسیستند ممنوع می شود و دوست امپریالیسم خوانده می شوند (ص ۴۵۶)).

*رساله، محصول دوران فئودالیسم

سازمان رساله های عملیه را محصول دوران فئودالیسم دانسته تقلید را قبول نداشتند و می گفتند کورکورانه تقلید نمی کنیم. در زندان معلوم شد که احکام را بلد نیستند غلط وضو می گیرند نماز را با آب و تاب ولی غلط می خواندند (ص ۴۵۷)

میثمی: کم کم بچه ها گفتند چرا نماز بخوانیم... بعد از نماز جماعت گفتند اگر به جای تعقیبات شنای سوئدی بریم هم سخت تر است و هم نتیجه بخش تر. (ص ۴۵۷)

می گفتند در رساله، خمس و زکات و تجارت هست ما اصلاً آنرا قبول نداریم. (ص ۴۵۷)
تا قبل از تحول در باورهای دینی، روحانیت انقلابی به صورت قاطع از آنان حمایت می کرد. (ص ۴۵۸)

*روحانیون حامی مجاهدین خلق

مهدوی کنی، هاشمی و لاهوتی از آنان حمایت کردند. محلاتی و لاهوتی در سال ۵۰ که سران مجاهدین دستگیر شدند به منزل مراجع می روند که برای آنها اقدام کنند. در این ارتباط چند نفر هم دستگیر می شوند. مانند: مهدی ربانی املشی، گرامی، محمد یزدی و احمد جنتی و احمد آذری. بعد از پخش خبر اعدام سران مجاهدین، بهاءالدین محلاتی و دستغیب اعتراض و آنها را حافظان و قاریان قرآن و نماز خوان قلمداد کردند و حتی برای مشکین فام هم مراسم ختم گرفتند چون شیرازی بود و شهید قلمداد کردند. او در وصیت نامه اش نوشته بود که ما راه پیامبر و امامان و سایر انقلابیون را ادامه می دهیم. او در زندان تغییر ایدئولوژی داده بود. (ص ۴۶۱)

ربانی شیرازی کمک مالی زیادی می کرد در سال ۵۰ از وجوهات، چندین میلیون تومان به سازمان کمک کرد. ولی از سال ۵۴ به بعد هشدار می داد که بچه ها به سازمان نزدیک نشوند. (ص ۴۶۲)
در سال ۵۶ انواری و ربانی شیرازی فعالیت شدیدی بر ضد مجاهدین داشتند که مورد اعتراض ناطق نوری و محلاتی قرار گرفت.

مسائل بیع و اقتصاد و تجارت را برای چهارده قرن قبل می دانستند و می گفتند مسائل اقتصادی امروز باید از سوسیالیسم سرچشمه بگیرد. (ص ۴۶۳)

*تهدید موسی خیابانی

سال ۵۱ که صحبت از اعدام مجاهدین بود، امام موسی صدر به درخواست شهید بهشتی قرار شد نسبت به مجاهدین از شاه وساطت کند. روزگاری حمایت از مجاهدین از سوی روحانیت مبارز بصورت یک ارزش

شده بود چنانکه بازرگان می گوید : آقای... اگر سوره قل اعوذ برب الناس را هم تفسیر کند ، در شأن مجاهدین آنرا نازل می کند . موسی خیابانی خطاب به لاهوتی زمانی که لاهوتی از قصر به اوین منتقل شد : شماها صلاحیت نظر دادن در مسائل اجتماعی را ندارید زیرا همیشه دنباله رو هستید حد خودتان را بشناسید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید . (ص ۴۶۶)

مقام معظم رهبری آیه اله خامنه ای اشاره به جزوه ای می کند که پیش از انقلاب بدستش افتاده بود که ان الله عزیز ذوانتقام هر کس چنین و چنان کند در دادگاه انقلابی خلق محاکمه خواهد شد و به مجازات خواهد رسید ... این در همان زمان بود که آقایان مجاهدین خلق چند نفر را در دادگاه انقلابی خلق محاکمه کرده و به مجازات رسانده بودند. معلوم شد این تفسیر ، آیه قرآن را از روی عمل سازمان مجاهدین معنی می کند .

مجاهدین خلق و امام :

سازمان ضمن اختلاف فکری با روحانیت از نفوذ آنان هم استفاده می کرد در هوپیمان ربایی تراب حق شناس برای وساطت نزد امام می رود که امام نمی پذیرد و با کمک فلسطینی ها آن جریان خاتمه پیدا می کند. بعد از آن سازمان تلاش می کند که از امام تأییدیه بگیرد و علماء را واسطه قرار می دهد . حسین روحانی مؤلف کتاب شناخت که بعد ها مارکسیست شد و در سال ۵۷ « سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» را با تراب حق شناس پایه گذاری کرد . در سال ۵۹ این دونفر مصاحبه مفصلی با نشریه خود کرده و اطلاعات مفصلی درباره روابطشان با امام در نجف منتشر کردند . (ص ۴۶۷)

تراب حق شناس از سفارش آقای هاشمی ، مطهری و مجدالدین محلاتی به امام نسبت به تأییدیه سازمان می گوید که امام جواب مثبتی نمی دهد . (ص ۴۶۸)

تراب می گوید آخرین حرف امام این که من اعتقادی به مبارزه مسلحانه ندارم و درباره معاد و تکامل هم با ما اختلاف نظر داشته است . (ص ۴۶۹)

امام به حسین روحانی می فرماید : من درباره ایدئولوژی شما باید از روحانیون ایران مانند مطهری ، طالقانی ، منتظری و هاشمی رفسنجانی تحقیق کنم . (ص ۴۶۹)

امام خطاب به مرتضی الویری که از طرف گروه چریکی فلاح به خدمتش رسیده می فرماید : مبارزه مسلحانه نیروها رافشل و پراکنده خواهد کرد .

امام فرموده بود : چون کاملاً شناخته شده نبودند و برای من معلوم نبود که در آینده به کجا می روند و کارشان به کجا منتهی می شود تأییدشان نکردم . (ص ۴۷۰) [زمانی است که امام به جوانان نیازمنداست

[.

توصیه امام شش سال قبل از انقلاب به دانشجویان مسلمان مقیم کانادا و آمریکا: «مبادا قرآن مقدس و آیین نجات بخش اسلام را با مکتب های غلط و منحرف کننده ای که از فکر بشر تراوش کرده است خلط نمایید.»

در سال ۵۶ ضمن توصیه به اتحادیه انجمن های اسلامی: «باید شما دانشجویان دانشگاه ها و سایر طبقات روحانی و غیره از دخالت دادن سلیقه و آراء شخصی خود در تفسیر آیات کریمه قرآن مجید و در تأویل احکام اسلامی و مدارک آن جداً خودداری کنید و ملتزم به احکام اسلام به همه ابعادش باشید.» (ص ۴۷۵)

* جلوگیری شهید مطهری از سخنرانی مادر رضایی ها

در بهشت زهرا قرار بود مادر رضایی ها و پدر ناصر صادق صحبت کنند به توصیه شهید مطهری امام فقط با صحبت کردن فرزند صادق امانی موافقت کرد. (ص ۴۷۰)

بعد از انقلاب مسعود رجوی طی نامه ای به امام اعتقاد سازمان به پنج اصل اصول دین را بیان کرد. امام در پیام نوروزی ۵۹ از مخلوط کردن برخی از مسائل اسلام با مارکسیسم به علت عدم درک صحیح از اسلام اظهار نگرانی کرد. (ص ۴۷۰)

سازمان مجاهدین پس از سال ۵۰

باید کار ایدئولوژیک شود یا مبارزه؟ حنیف نژاد معتقد به کار فکری بود اما واقعه سیاهکل (بهمن ۴۹) راه را برای شروع مبارزه مسلحانه در سازمان فراهم کرد و روحانیت که از حرکت های انقلابی مارکسیست ها منفعل شده بود کمک مالی بیشتری به مجاهدین کرد.

در تهیه سلاح از الله مراد دلفانی استفاده شد. او توده ای بود و یکی از مهم ترین عوامل لو رفتن سران سازمان و ضربه شهریور ۵۰ بود. که با لو رفتن کادر اولیه و تعداد زیادی از اعضا، از ۷۰ تا ۱۲۰ نفر دستگیر شدند.

از این رخداد به عنوان «ضربه شهریور ۵۰» یاد می کنند. حنیف نژاد، بدیع زادگان، علی باکری، سعید محسن، بهمین بازرگانی، ناصر صادق، علی مهین دوست، محمود عسکری زاده، نصر اله اسماعیل زاده، رضا رضایی، محمد بازرگانی، مسعود رجوی، مشکین فام پس از شهریور ۵۰ و تا آبان دستگیر و تمام افراد فوق الذکر به جز مسعود رجوی و بهمین بازرگانی اعدام شدند.

دلفانی رابط ساواک با و نقشه تهیه اسلحه از طریق ناصر صادق وارد سازمان و ضربه را زده، بدون اینکه سازمان یک عملیات موفق آمیزی داشته باشد. به قدری ضربه شهریور ۵۰ سنگین بود که سران سازمان یقین به اضمحلال آن کردند بدیع زادگان در زندان به شوخی گفته بود: یک سازمانی داشتیم خوب نگاهش نداشتیم، ساواک آمد و بردش، سر پا نشست و خوردش!

در واقع ترور های افراد نظامی ، ساواکی و مستشاران تنها برای اعلام حضور بود و انتقال پیام به وسیله اعلامیه به جامعه بود .

پس از اعدام کادر مرکزی در خرداد ۱۳۵۱ ، سازمان در اختیار احمد رضایی و بهرام آرام قرار گرفت . کشته شدن احمد رضایی (با نارنجک خودکشی کرد) همزمان با فرار رضا رضایی سازمان را در حد نازلی قرار داد .

سازمان با رهبری رضا رضایی ، بهرام آرام و سپس ملحق شدن تقی شهرام کارش را دنبال کرد . به دنبال شدن رضا رضایی (۲۵ خرداد ۵۲ خود کشی با شلیک گلوله) و نیز محمود شامخی که از آموزش دیدگان فلسطین بود و به تازگی بازگشته بود و نیز دستگیری کاظم ذوالانوار (ساواک ۹ نفر را بدون محاکمه کشت و گفت در حین فرار کشته شدند ، از جمله ذوالانوار که معتقد و متدین بود) مرکزیت سازمان در اختیار تقی شهرام ، بهرام آرام و شریف واقفی قرار گرفت بهرام آرام در سال ۵۵ در درگیری امنیتی با ساواک کشته شد .

*پدیده تقی شهرام

تقی شهرام جذب توسط خیابانی شهرام سفسطه گر ، حرّاف ، چپ نما ، قالتاق و... در سال ۵۰ به همراه اعضای سازمان دستگیر می شود به دلیل همین خصلت ها در زندان قصر بایکوت می شود تا از خود انتقاد می کند و به جمع راه می یابد . در زندان (تقی قُمپَز) می گفتند به دلیل چپ روی هایش با پلیس او را به زندان ساری منتقل می کنند. آنجا با رئیس زندان ستوان امیر حسین احمدیان روابط دوستانه بر قرار می نماید . در سال ۵۲ با کمک احمدیان و زندانی دیگری (حسین عزتی) از زندان ساری فرار و خود را به عنوان یک فرد مذهبی به سازمان معرفی می کند و جزو کادر رهبری می شود . حسین عزتی مارکسیست و اطلاعات زیادی داشته و روی شهرام اثر می گذارد (شهرام از خانواده مرفه و خارج از قیود مذهبی در سازمان با آثار بازرگان آشنا و صبغه مذهبی پیدا می کند) تسلط وی بر سازمان و غالب کردن ایدئولوژی مارکسیستی و به واقع نبود کردن سازمان این فرض را مطرح کرده که بسا ساواک یا حتی سیا در این کار دخیل بوده است . (ص ۴۷۵)

ورود وی به کادر مرکزی آغاز انفجار و ارتداد سازمان بود . در سال ۵۴ مرکزیت در اختیار شهرام ، آرام و حسین سیاه کلاه (قاتل مجید شریف واقفی) بود . (بعد از کشته شدن بهرام آرام مرکزیت عبارت بود از شهرام ، محمد جواد قانّدی ، حسین سیاه کلاه و محسن طریقت . در سال ۵۵ و ۵۶ تقریباً همه کارها در اختیار شهرام بوده ، در خارج هم سازمان فعالیت نداشت و شهرام بتدریج مورد انتقاد دیگر اعضا قرار گرفت . سال ۵۶ به خارج رفت و در سال ۵۷ از سازمان کنار گذاشته شد و کار در اختیار علیرضا سپاسی (اعدام بعد از انقلاب) ، حسین روحانی و چند تن دیگر قرار گرفت . سیاه کلاه نیز از سازمان و فعالیت سیاسی کنار گرفت و بعد از انقلاب متهم شد که با سپاه همکاری دارد .

سال ۵۹ به پیکار اعلام کرد که حاضر به همکاری است اما آنان به خاطر همان شایعه او را نپذیرفتند از اوایل دی ۶۰ ناپدید و بعد از آن دیده نشده (ص ۴۷۵)

از سال ۵۲ سازمان شروع به انجام عملیات نظامی در سطوح مختلف کرد و موج جدیدی از انفجارها و ترورها را به راه انداخت. ساواک به خاطر همین جدیت بیشتری کرد و طی سالهای ۵۳ و ۵۴ تعداد زیادی را دستگیر نمود .

مجید شریف واقفی از کادر های اولیه بود که به مرور به مرکزیت رسید. شهرام مسئولیت شاخه سیاسی ، آرام شاخه نظامی و واقفی شاخه کارگری . در جریان تغییر ایدئولوژی اختلاف پیش آمد و گفته شده که شریف ، تربیت شده ایدئولوژی التقاط سازمان بود و در ابتدا جدیتی در اظهار ایمان خود نداشت. صمدیه لباف که تحت مسئولیت او بوده فشار آورد و واقفی را وادار کرد که با جدیت بیشتری برخورد کند .شهرام و بهرام اولتیماتوم دادند که یا به مشهد برود یا خارج از کشور یا در کارخانه ای کار کند تا درک سیاسی کارگری اش بالا برود . او به مشهد رفت ولی تسلیم نشد. همسرش لیلا زمردیان (که قبلاً همسر رضا رضایی بود) که سخت تشکیلاتی و قاعدتاً کمونیست بود گزارش کارهای شریف را به بهرام و شهرام رساند . این دو به این نتیجه رسیدند که شریف و صمدیه لباف را از سر راه بردارند . در ۵۴ قرار ملاقات گذاشتند شریف کشته شد و صمدیه فرار کرد و به دام ساواک افتاد و بعد اعدام شد . (ص ۴۷۶)

صمدیه مذهبی بودو در وصیت نامه ۱۰ روز روزه وصیت کرد، چیزی که در سازمان نبود . او می گوید وقتی در سال ۵۰ به سازمان پیوست سازمان دارای اعتقادات اسلامی بود و هدفش ایجاد جامعه توحیدی و برقراری یک حکومت اسلامی بود ... (ص ۴۷۶) محمد یقینی هم سال ۵۵ به دست سازمان کشته شد. (ص ۶۷۷)

این ترورها در سازمانی که متأثر از مناسبات مارکسیستی – لینیستی بود امر عادی بود . جواد سعیدی که در سال ۵۲ قصد جدایی از سازمان داشت با توجه اینکه پس از جدا شدن و معرفی شدن او به ساواک عده زیادی دستگیر می شوند توسط مجید شریف واقفی کشته می شود .

مجید شریف واقفی آن زمان در مرکزیت سازمان بود. جنازه سعیدی را پس از کشتن سوزاندند و قطعه قطعه کرده در چند نقطه دفن کردند . (ص ۴۷۷)

مرتضی هودشتیان (مهندس الکترونیک) که از طریق سازمان برای آموزش ، به اردوگاه الفتح (در بغدا د) فرستاده شده بود افراد سازمان به وی مشکوک و در آنجا چندان شکنجه دادند که خونریزی مغزی کرد و کشته شد بعداً خبر رسید که او مورد اعتماد سازمان بود . (ص ۴۷۸)

به دلیل از دست دادن نیروها، سازمان هر کس را جذب می کرد و لذا افراد لا ابالی وارد شدند. سازمان مثل الفتح روی عقیده و مذهب تکیه نداشت و مبارزه اصل بود .

در سال ۵۱ و ۵۲ سازمان ده نفر را مأمور کرد (سه نفر از مرکزیت) که روی ایدئولوژی سازمان کار کنند. بعد ۹ ماه به بن بست رسیدند و گفتند هسته تفکرشان مارکسیستی است و تصمیم گرفتند پوسته را شکافته هسته را عیان کنند . تقی شهرام تا زمان فرار از ساری نماز می خواند پس از یک دوره مطالعه گفت : پیراهن پوشیده اسلام را از هر کجا وصله علمی زدیم از جای دیگر پاره شد . (ص ۴۷۸)

در سال ۵۲ و ۵۳ انتقاد از اسلام شروع شد (تشریح دگماتیسم اسلام) متن آموزشی جزوه سبز نام داشت با دو محور: الف) پذیرفتن تکامل مادی جهان . ب) نفی استثمار انسان از انسان . بعد از آن تقی شهرام جزوه معروف به « بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک » را تدوین و در آن چرخش فکری سازمان از اسلام به مارکسیسم را توجیه کرد . افرادی مثل رفیق سپاسی که مارکسیست بود حسین روحانی و .. تأثیر جدی در مارکسیست کردن سازمان داشت . (ص ۴۸۰)

* کمک به سازمان، خلاف شرع

بعد از ملاقات طالقانی با شهرام طالقانی می گوید : از این به بعد کمک به اینها خلاف شرع است و غیوران پولی را می خواست به سازمان بدهد که نداد . (ص ۴۸۰)

در سازمان افراد عادت کرده بودند هرچه مرکزیت گفت بپذیرند . و اگر افرادی مثل شریف و لباف به خاطر عرق دینی مخالفت می کردند باید برداشته می شدند . (ص ۴۸۱)

بخش هایی از بیانیه تغییر مواضع

این بیانیه ضمن ارائه سیری از مبارزات مردم از شهریور ۲۰ ... تلاش روی قرآن و نهج البلاغه در حالیکه قالب اصلی کار، بر اساس اندیشه های مارکسیستی بوده است . وجود دو آلیسم (مارکسیسم و اسلام) موجود در تفکر سازمان مجبور بودیم مارکسیسم را به عنوان عصایی در دست مذهب قرار دهیم ، لنگی ها و نارسایی های آن را جابجا با تعبیرات و تفسیرات مارکسیستی منتها در پوشش و قالب آیات و احکام جبران کنیم و نتیجه بگیریم تفکری مربوط به ۱۳۰۰ سال قبل است می تواند مسائل مبارزاتی امروز را پاسخگو باشد . .. (ص ۴۸۳)

مذهب آنقدر استعداد هماهنگی خود را با شرایط انقلابی روز (اجتماعی علمی) از دست داده بود که علیرغم تلاش های بی وقفه ما در امر احیا و نو سازی نظرات مذهب باز هم فرسنگ ها از قدرت تبیین مسائل و نظرات تثبیت شده علمی و اجتماعی روز عقب می ماند .

پروسه ... دائماً تکراری اما بی نتیجه احیای اندیشه مذهبی در جامعه از سید جمال گرفته تا متجددین بسیار جدید تر از قبیل شریعتی ، نمونه بسیار بارز دیگری است از بی استعدادی و ناتوانی ذاتی این اندیشه ... (ص ۴۸۴)

این جزوه میان اعضای سازمان توزیع و قرار بر آن شد تا آن را مطالعه کنند و نظراتشان را بیان کنند که اکثریت پذیرفته و مارکسیست شدند . خانم باقر زاده می نویسد : به ماگفتند فقط یک روز حق دارید جزوه

را در اختیار داشته باشید اما من کنجکاو بودم . بدون اجازه شب آن را به خانه بردم و مطالعه کردم وقتی سازمان متوجه شد دستور داد تا ده ضربه شلاق به کف پای من بزنند ... توصیه مسئول من این بود که نمازم را ترک کنم که بقیه کارها راحت شود به همه در وقت نماز کارهای طولانی واگذار می کرد . تا فرصت خواندن نماز را پیدا نکنم (قدرت و دیگر هیچ ص ۴۳) (ص ۴۸۴)

نامه مجتبی طالقانی

مارکسیست را پذیرفت . پس از انقلاب عضو سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر بود. در اواخر ۵۸ به دستور علی محمد بشارتی و توسط محمد غرضی دستگیر شد . آیه اله طالقانی دفاتر خود را تعطیل کرد. (ص ۴۸۵)

مجتبی سال ۵۵ به آیه اله طالقانی نامه می نویسد و در بخشی آمده :

پدر عزیزم ... دو سال با هم تماس نداشتیم ... قبلاً به واسطه مذهب مبارزه می کردم ... به مذهب در محدوده دفاعیات مجاهدین ، « شناخت » و « راه انبیاء » اعتقاد داشتیم و طبعاً از اندیشه های بازرگان و ... اما دیدم این نیز نمی تواند راهی به من نشان دهد و مسائل مبارزه را روشن کند. به مارکسیسم مراجعه کردم و گرایش پیدا کردم . پیدایش سازمان با ایدئولوژی آن که هم قسمت هایی از مارکسیسم و هم مذهب را ... توأمانی ترویج می کرد و این کاملاً برای من ایده آل بود و مرا به سوی خود می کشاند ... اگر قبول داریم مذهب روبناست پس هرگاه زیر بنا تغییر کند روبنا نیز تغییر پیدا می کند . در ابتدا مبارزه ای بین مارکسیست ها و مذهبی ها نبود ... مذهب که به صورت اصل ثابت و لایتغیر، قبول شده بود و دیگر نقش گذشته اش را از دست داده بود و برای پیشتان بودن به عنوان یک ایدئولوژی تبدیل به عامل اضافی و زاید شده بود و عملاً به انزوا افتاده بود ... مذهب واقعاً نمی توانست کوچک ترین مشکل سیاسی استرژیک و ایدئولوژیکی ما را حل کند ... بلکه مبارزات خلق ها را به انزوا می کشاند ... (ص ۴۸۸)

ملاحظه: بر خلاف تحلیلی که می گوید عده ای کمونیست آمده و در سازمان انحراف ایجاد کردند ، دو عامل اصلی. الف (ضعف فکری اعضاء مسلمان ب) مطالعه مارکسیسم و بریدن از روحانیت دلایل اصلی انحراف است .

دامنه ارتداد

فشار مستبدانه از بالا به پائین و عدم فرصت برای مطالعه منجر به تسلیم بیشتر آنان شد . (ص ۴۸۸)

* فعلاً نماز بخوان و نگو مارکسیسم هستم

بهمن بازرگانی مارکسیست شده و به مسعود رجوی می گوید دیگر از نظر فلسفی مسلمان نیستم . تظاهر به نماز نفاق است . رجوی می گوید : فعلاً نماز بخوان ولی تا سه سال اعلام نکن که مارکسیست شده ای او را مجبور کرده بودند که نماز بخواند و هفتاد نفر هم پشت سرش نماز می خواندند . هرکسی مارکسیست را نمی پذیرفت تصفیه می شد .

*فساد اخلاقی در سازمان علت جدایی رجایی

زمانی که سازمان مارکسیست شد فساد اخلاقی هم گسترده شد. سیمین صالحی به رغم داشتن شوهر با بهرام آرام بود که از وی بچه دار شد و در زندان زایمان کرد که این ماجرا سبب قطع ارتباط مرحوم رجایی با سازمان شد. (ص ۴۸۱)

*اصطلاح مارکسیست اسلامی

گروه کوچکی به رهبری نادر شایگان از پیش از ۵۲ تصمیم داشتند با ایجاد تشکیلی نیروهای مذهبی و چپ را گردهم فراهم آورند. همراهان وی از جمله حسن رومینا و مصطفی شعاعیان و عده دیگری بودند که برخی از آنها بعدها در زندان مسلمان شدند. این گروه در سال ۵۲ توسط ساواک متلاشی شد و نامبردگان در درگیری با ساواک کشته شدند شعاعیان هم در ۲۰ بهمن ۵۴ در خیابان استخر تهران کشته شد. ساواک در خانه تیمی آنان عکسی چگوارا و برخی از جزوات مجاهدین را یافت و به همین دلیل آنان را مارکسیست اسلامی نامید که بعد ها همین تعبیر نسبت به مجاهدین و تمامی گروه های مبارز مسلمان بکار رفت. در تهران در پاساژی، تقی شهرام در مغازه ای بسر می برد و با یکی از اعضای زن سازمان روابط جنسی داشت. رفت و آمد های مشکوک، ظن سرایدار را برانگیخت که به شهرام اعتراض و کتک خورد و با شکایتی که به کلانتری کرد شهرام از آنجا گریخت. ساواک در آن مغازه بیانیه و برخی اسناد و مدارک سازمان را به دست آورد پس از آن ساواک مجاهدین و سایر نیروهای مبارز اسلامی را مارکسیست اسلامی نامید. آیه اله خامنه ای در سال ۵۰ این اصطلاح را از بازجوی خود شنیده است. (ص ۴۹۲)

چون ساواک بحث مارکسیست اسلامی را مطرح کرده بود مذهبی ها حاضر به پذیرش این اتهام نبودند، و گاه از اینکه کسانی از مذهبی ها از برخی افکار انقلابی متأثر شده باشند، دفاع هم می کردند مثلاً آیه اله خادمی از طرفداران امام و انقلابی در بازجویی می گوید: اسلام مذهبی است که می تواند هضم سایر افکار فلسفی و ابعاد اجتماعی را بنماید و همانطوری که در مذهب اسلام به خصوص در گروه تشیع که افکار آدمی و شعور انسانی یکی از اصول ثابتة شرع اسلام است پذیرش مواردی از افکار و اعتقادات فلسفی که جنبه اجرایی داشته باشد از جمله روش مارکسیستی، امر مهمی نیست، خاصه آن که موارد را در قالب اسلام و در چهار چوب دین ریخته باشند. یعنی آن احکام مارکسیستی را از لحاظ اجرایی منطبق با موازین اسلامی کرده باشند. (ص ۴۹۵)

کتاب شناخت را حنیف نژاد و احمد رضایی برای آیه اله خامنه ای می برند ایشان به آقای سبحانی که او حنیف نژاد را به او معرفی کرده می گوید مشکل دارند ... او می پذیرد و می گوید می خواهم این انحراف را اصلاح کنم. (ص ۴۹۶)

مارکسیست شدن برخی ناباورانه بود، حسن آلاذ پوش (کشته در ۱۴ شهریور ۵۵) و محبوبه متحدین (کشته در ۱۸ بهمن ۵۵ دروازه شمیران) از خانواده متدین تهرانی بوده و با دکتر شریعتی ارتباط داشتند و

هر دو مارکسیست شدند. پیش از کشته شدن آنها آلود پوش به دوستش محمد علی نجفی (کارگردان فیلم سربداران) گفته بود شما در شریعتی مانده اید (و به تعبیری در اسلام) او گفته بود که شریعتی مانعی بر سر راه آنان بوده . نجفی می گوید آلود پوش مصداق واقعی خسر الدنیا و الاخره بوده با توجه به خلوصش. چند ماه پیش از کشته شدن، آلود پوش به میر حسین موسوی می گوید دچار تردید شده است .

بی اطلاعی شریعتی از مارکسیست شدن آلود پوش و...

پس از کشته شدن آنان شریعتی از ارتداد آنان بی اطلاع بود و قصه حسن و محبوبه را که طرحی برای نجات ایران توسط روشنفکر مسلمان (نه روحانی و مرجع تقلید) بود در قالب این زوج انقلابی مطرح کرد . از معلمی سخن گفت که بر خلاف ملای ده از درک و شعور بالایی برخوردار بود . این معلم (کسی جز خود شریعتی نبود) علی و زینب را در قالب حسن و محبوبه تصویر می کرد که می توانستند اسلام انقلابی علی و حسین را محقق سازند . (ص ۵۰۲)

پس از انقلاب، مارکسیست شدن محبوبه روشن شد . و مدارسی که روزهای نخست انقلاب بنام وی نامگذاری شده بود به سرعت تغییر نام داد. سازمان که برای مدتی از نام حسین و محبوبه بهره برداری سیاسی می کرد با اعتراض سخت سازمان پیکار روبرو و نتوانست انکار کند و با جمع آوری تصاویر محبوبه که وسیع چاپ کرده بود ، عقب نشینی کرده . بعد از کشته شدن حسن آلود پوش محبوبه با تقی شهرام ازدواج می کند (سال ۵۵) و بهمن ۵۵ در درگیری با ساواک کشته می شود .

سازمان بعد از انقلاب وقتی متوجه شد که محبوبه به متحدین و صدیقه رضایی مارکسیست شده بودند تصاویر آنها را جمع کرد تا مردم متوجه نشوند . (ص ۵۰۴)

بعد از سال ۵۴ عده ای از سازمان تحت عنوان سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا جزوه ای تحت عنوان «گامی فراتر در افشای منافقین» منتشر کرده و ماهیت منافقانه تقی شهرام و دوستان وی را شرح داده و این نخستین باری بود که کلمه منافقین به شماری از اعضای سازمان داده شد .

بنی صدر در سال ۵۵ یا ۵۶ « منافقین از دیدگاه ما » را نوشت . وی مطالب مندرج در نشریه مجاهد شماره ۵۰ و نیز به آنچه که به عنوان بیانیه تغییر مواضع کودتاگران آمده پرداخته است . (ص ۵۰۷)

بنی صدر یک سخنرانی با عنوان « نقدی بر بر چسب های نا چسب به جهت طبقاتی اسلام » داشت که چاپ شد و به وفور چاپ شد . بعدها که به منافقین پیوست بنی صدر بیانیه ای درباره ائتلاف خود با رجوی نوشت و گفت که پس از خواندن نوشته های مجاهدین درک تازه ای از اعتقادات مجاهدین یافته و در نظرات گذشته اش نسبت به آنها تجدید نظر کرده است (ص ۵۰۸)

مجاهدین بعد از انقلاب نوشتند که کودتاگران اپورتونیست چپ نما بوده اند که حسابشان با چپ اصیل جداست (ص ۵۰۹)

شهرام با مبارزه مسلحانه مخالف بود. او با کشاندن بحث های فلسفی و ابهامات، سازمان را دچار تشتت فکری و ایدئولوژیک کرد (ص ۵۱۰)

تقی شهرام در دادگاه، مسعود رجوی و گروهش را به نفاق متهم کرد که در واقع کمونیست هستند ولی ادعای اسلام دارند (۵۱۰)

در سال ۵۷ تقی شهرام وادار به استعفا می شود.

کاظم ذوالانوار: درسازمان در اصل، مرجعیت و روحانیت را قبول ندارند، به رابطه مقلد و مقلد اعتقادی ندارند و مذهب را مانع مبارزه می دانند. (ص ۵۱۴)

مهدی عراقی: جنبش مسلمانان مبارز اعتقادی به امامت و رهبری روح اله خمینی نداشته بلکه معتقد است که مسایل ایدئولوژیک را خودش باید حل نماید نه خمینی. طریقی که آنها انتخاب کرده اند تمام و کمال راه مجاهدین در سال ۱۳۵۰ می باشد. (ص ۵۱۵)

عراقی، عسگر اولادی و لاجوردی سخت با مجاهدین در زندان درگیر بودند. (ص ۵۱۵)

موسی خیابانی خطاب به یکی از روحانیون: ما احتیاج به شما روحانیون نداریم و شما بودید که دنباله رو ما بودید و الان هم شما هستید که به دنبال ما باید حرکت کنید. (ص ۵۱۶)

وقتی فتوای تحریم شرکت در سفره کمونیست ها صادر شد مجاهدین در زندان می گفتند که این فتوای رسولی (شکنجه گر) است که از حلقوم منتظری - طالقانی بیرون می آید. (ص ۵۱۶)

اصحاب فتوا که طرفدار فتوا بودند شامل افرادی مانند: کچویی، بادامچیان، عسگر اولادی، عراقی، لاجوردی، حیدری و... می شدند (ص ۵۱۶)

*پیام موسی خیابانی به طالقانی

سال ۵۶ موسی خیابانی طی پیامی خطاب به طالقانی (زندان قصر به اوین): آقای طالقانی! شما که همیشه خود را مجاهد می نامیدی و افتخارت شاگردی و پیروی از حنیف نژاد بوده (!) چرا وقتی که علیه مجاهدین فتوا دادند عمامه ات را بر زمین نزدی؟

*رجوی فتوای نجاست کمونیست ها را ضد اخلاقی می داند

رجوی: ما چون این فتوا را ضد انسانی، ضد خلقی و ضد جنبش می دانیم با آن مخالفت و مبارزه می کنیم، همان طور که با رژیم مبارزه میکنیم. (ص ۵۱۶)

مهندس غرضی با تقی شهرام بود، وقتی جدا شد تصمیم به ترورش گرفتند از طریق افغانستان به پاکستان رفت و از آنجا حج و در دمشق به محمد منتظری پیوست. (ص ۵۱۹)

علی جنتی کتاب «الشیوعیه المحلیه و الحركات التحریریه الوطنیه العربیه» محمود ابو خلیل را ترجمه کرد تا ضربات مارکسیستها به جنبش های آزادی بخش را نشان دهد و این بعد از ارتداد سازمان بود. (ص

۵۱۹). سرگرد علی محبی برای سازمان از پادگان رضاییه سلاح هایی را دزدید. خیلی مذهبی بود. بهرام آرام به او شیخ لقب داده بود وقتی فهمید سازمان دینی نیست در حمام خود کشی کرد. (ص ۵۲۰)

حرکت مخالفت با مجاهدین از ناحیه روحانیونی مانند ربانی شیرازی و شهید غلامحسین حقانی بود موسی خیابانی خطاب به حقانی پیغام می دهد: آقای غلامحسین حقانی! شما آدم منافقی هستی و تاریخ اسلام از امثال تو زیاد به خود دیده است. (ص ۵۲۰)

محمد سلامتی در زندان با دوستانش سفره شان را از مجاهدین جدا می کنند و بعد از بر ملا شدن ارتداد، جدایی، شدت پیدا می کند

انقلاب امام، مارکسیسم را از سکه اندخت .

سرانجام جریان ارتداد

سازمان پیکار

گروه کودتا که در آستانه انقلاب اسلامی نام مجاهدین خلق را عوض کرد و در آذر ماه سال ۵۷ «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» را عنوان کرد که تندترین سازمان چپ و خشن ترین آنان پس از انقلاب در مقابل انقلاب بود. تقی شهرام که به صورت منفرد کار می کرد در سال ۵۸ توسط خیاطی که در سال ۵۳ مدتی شهرام در مغازه خیاطی او می خوابیده و از احمد احمد شنیده بود وی در قتل همسرش دست داشته دستگیر و به کمیته تحویل داده شد. وی سپس به جرم کشتن واقفی و شمار دیگری از مجاهدین اعدام شد. (ص ۵۲۱)

قاضی دادگاه شهرام عبدالمجید معادیخواه بود. شهرام خواسته بود که دادگاه وی توسط سازمان مجاهدین خلق تشکیل شود. (ص ۵۲۲)

وی در ۵/۲/۵۹ اعدام شد.

*نهضت مجاهدین خلق

این نهضت بعد از اختلاف میثمی با گروه رجوی راه اندازی شد. (ص ۵۲۲)

آقای طالقانی در زندان خطاب به آقای گرامی: ما این همه زحمت کشیدیم و این جوان ها را تربیت کردیم ، حالا تغییر موضع داده اند. این قضیه ما را نا امید و مأیوس کرد. (ص ۵۲۳)

تأثیر منفی مارکسیست شدن سازمان در ناامید کردن نیروهای مذهبی امری جدی بود.

*برخی تفسیرهای مادی مجاهدین

آنان قیامت را روز قیام نهایی توده ها در جریان یک دوره تاریخی (مارکسیستی) می دانستند. مستضعف را همان پرولتاریا و کارگر ترجمه می کردند. در حالی که در قرآن چنین معنایی ندارد گاهی استضعاف معنوی است. (تغییر جهت های تحلیل مبانی) (بادامچیان ص ۵۰۶)

سیری در

جریان ها و سازمان های

مذهبی و سیاسی ایران

سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷

فصل پنجم

فهرست فصل پنجم

۱۹	شایعه علیه مطهری و آیت اله خامنه ای	۱	حسینیه ارشاد و دکتر شریعتی
۲۱	۲- سکوت امام درباره شریعتی	۲	مسئولیت های استاد مطهری در ارشاد
۲۳	گلایه امام از شریعتی	۳	نحوه ارتباط استاد مطهری و مینا چی
۲۴	نقد حامد الگار	۳	دعوت از آیت اله خامنه ای
۲۵	واقع بینی امام	۴	شریعتی و ساواک
۲۶	نظریه امامت شریعتی	۵	۱- حسینیه ارشاد بر سر دوراهی
۲۷	روحانیون جوان و شریعتی	۹	تز اسلام منهای روحانیت
۲۷	۳- شریعتی و مارکسیسم	۹	دکتر شریعتی و روحانیت
۲۹	شریعتی و نقد مارکسیسم	۱۰	پاسخ شریعتی به آیت اله مکارم
۳۰	سخنرانی چهار ساعت و نیمه	۱۱	حسن و محبوبه
۳۱	۴- چند نکته دیگر در اندیشه های دکتر	۱۲	شریعتی و شهید بهشتی
۳۱	شریعتی و نظریه دو نوع اسلام	۱۳	نظر اطرافیان شریعتی نسبت به وی
۳۱	تشیع علوی و صفوی	۱۳	بازرگان و شریعتی
۳۲	اسلام شناسی غیر رسمی	۱۳	نامه مشترک بازرگان- مطهری درباره شریعتی
۳۴	۵- حسینیه ارشاد و ساواک	۱۴	فرصت طلبی ساواک
۳۴	انتشار اعلامیه مخالفین شریعتی در ساواک	۱۴	شریعتی و مطهری در حج
۳۴	موضع آیات عظام درباره شریعتی	۱۵	قرار مناظره دکتر و آیت اله مصباح
۳۵	آخرین سخنران ارشاد	۱۶	نامه شهید مطهری به امام درباره دکتر
۳۵	نگاه دوره ای ساواک	۱۶	نظر آیت اله خامنه ای
۳۶	شریعتی و استبداد	۱۷	حنیف نژاد و شریعتی
۳۶	شریعتی و دموکراسی	۱۸	مجاهدین خلق و شریعتی
۳۷	نقش رهبری	۱۸	فتنارهای روحانیون
۳۷	امامت و عدم دیکتاتوری	۱۹	مظلومیت بهشتی

فصل پنجم

حسینیه ارشاد و دکتر شریعتی

یکی دیگر از جریان های مهم فکری دهه پیش از انقلاب جریانی است که دکتر شریعتی پایه گذار آن بوده است.

شاخص فکری شریعتی در دهه ۳۰ مربوط به خداپرستان سوسیالیست است که در آن دوره ترجمه کتاب "ابوذر غفاری" و مقاله "اسلام مکتب واسطه است" می باشد. در واقع بخش نخست زندگی دکتر که نقش مهمی هم در شکل گیری اندیشه های او دارد، تا پیش از سال ۴۷ بروز خارجی چندانی ندارد بلکه از این سال به بعد است که دکتر ابتدا در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد و سپس در تهران (در حسینیه ارشاد) شناخته می شود و اندیشه های خود را مطرح می کند. (ص ۵۲۸)

شریعتی موفق به گرفتن دکترای دانشگاهی از دانشگاه پاریس گردید. به گفته ی جلال متینی (معاون و سپس رئیس دانشکده ی ادبیات دانشگاه مشهد) شریعتی در فرانسه از کلاس های متفرقه "گورویچ" یا "ماسینیون" استفاده می کرده و با کسانی مانند "فرانتس فانون" آشنایی داشته است.

وی پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۳ تقاضای استخدام در دانشکده ادبیات را کرد و به عنوان استادیار رشته تاریخ دانشکده ادبیات پذیرفته شد.

او به تدریس دروس مختلف از جمله تاریخ اسلام، تاریخ تمدن و درس تاریخ ادیان پرداخت و به سرعت میان دانشجویان محبوبیت یافت. تا سال ۱۳۵۰ در آنجا تدریس کرد. تا آن که در جریان جشن های دوهزار و پانصد ساله ابتدا به صورت موقت و سپس به صورت دائمی از تدریس منع شد. از آن پس وی از سوی دانشگاه مشهد در وزارت علوم مأمور به خدمت و مشغول به کارهای تحقیقی شد. وی چه در اینجا و چه در زمانی که در زندان بود حقوقش با موافقت ساواک پرداخت شد.

شریعتی طی سالهای ۴۷ تا ۵۱ در حسینیه ارشاد، شریعتی شد و جریان فکری - دینی ویژه خود را تعریف کرد. (ص ۵۲۹)

حسینیه ارشاد در سال ۱۳۴۶ ش توسط تنی چند از افرادی که به نشر اندیشه های دینی در قالب های نو علاقه داشتند و به نوعی متأثر از جریان "انجمن های اسلامی" بودند تأسیس شد. محمد همایون (منبع مالی)، ناصر میناچی (مدیریت) و شهید مطهری (سخنران) نخستین افرادی بودند که حسینیه را بنیاد گذاشتند.

هیأت امناء عبارتند از: دکتر علی آبادی، محمد همایون و دکتر میناچی.

به دنبال شروع برنامه ها، عده زیادی از روحانیون و روشنفکران مذهبی آن هم به دعوت استاد مطهری و سپس استاد شریعتی به حسینیه دعوت می شدند.

*مسئولیت های استاد مطهری در ارشاد

اختیارات تبلیغی، تحقیقاتی به ویژه انتخاب سخنرانان به استاد مطهری واگذار شده بود. شریعتی یکی از سخنرانان موفق حسینیه شد.

شهید مطهری از ابتدای سال ۴۸ تا پایان سال ۴۹ جمعاً ۶۷ جلسه سخنرانی در حسینیه داشته است. در همین دوره بالاترین رقم سخنرانی پس از آقای مطهری، ۳۶ جلسه محمد تقی شریعتی، ۲۴ جلسه دکتر شریعتی، ۱۹ جلسه صدر بلاغی، ۱۵ جلسه هاشمی رفسنجانی و بقیه سخنرانان نیز مواردی کمتر از ۱۲ سخنرانی داشتند که از آن جمله آقای مکارم بود که ۶ جلسه سخنرانی داشت.

از سال ۴۷ دکتر شریعتی به دعوت استاد مطهری به حسینیه آمد و راه وصل شدن به حسینیه، نگارش مقاله ای بلند تحت عنوان "محمد از هجرت تا وفات" برای کتاب "محمد خاتم پیامبران (ص)" بود که طرح استاد مطهری برای بزرگداشت آغاز پانزدهمین قرن هجرت بود.

*نحوه ارتباط استاد مطهری با میناچی

روابط استاد مطهری با میناچی از سال ۴۹ تیره بوده است. با رفتن استاد مطهری از حسینیه در پایان سال ۴۹، با حمایت میناچی و همایون از شریعتی، حسینیه به طور در بست در اختیار دکتر شریعتی قرار گرفت، گرچه آقای صدر بلاغی، محمد تقی شریعتی و سید مرتضی شبستری با داشتن ۵۰ و ۳۴ و ۴۰ برنامه (به ترتیب) پس از دکتر قرار داشتند زیرا وی از اوایل ۵۰ تا ۱۹ آبان ۵۱ که حسینیه تعطیل شد، بالغ بر ۷۰ سخنرانی در حسینیه ایراد کرد. سخنرانان این دوره به جز موارد انگشت شمار (شامل ۲ جلسه آقای هاشمی رفسنجانی، ۲ جلسه آیت اله خامنه ای، ۲ جلسه آقای خزعلی) بیشتر، افراد غیر روحانی بودند که از آن جمله می توان به زریاب خوبی با ۱۱ جلسه، کاظم سامی با ۱۲ جلسه و عده ای دیگر (مانند محمد اسماعیل رضوانی) را یاد کرد. این نشان می داد که جریانی که بر حسینیه غالب شد به نوعی درصدد حذف روحانیت از حسینیه است.

*دعوت از آیت اله خامنه ای

مقام معظم رهبری، آیت اله خامنه ای: در این دوره مرحوم شریعتی (دکتر) در مذاکره با من طرح جامعی برای حسینیه فراهم کرده بود و ارائه کرد. من آن را مؤکول به مشورت با آقایان باهنر و هاشمی کردم و یک یا دو جلسه هم در منزل باهنر گرد آمدیم. اگرچه در بعضی جزئیات میان ما و او اختلاف نظر بود، لکن اصل وجود چنین طرحی را مثبت می شمردیم. یک طرح اساسی این بود که من به تهران بیایم و حتی امامت مسجد حسینیه را که هنوز ناتمام بود، بر عهده بگیرم. این را من قبول نکردم و این یکی از علل موفق نشدن آن طرح بود. برای آقای مطهری هم در این طرح در حد عضویت هیأت علمی نقش در نظر گرفته شده بود. (ص ۵۳۲)

استاد مطهری از سال ۱۳۵۰ پایگاه خود را به مسجد الجواد (ع) منتقل کرد که اواخر آبان آن سال، مسجد الجواد نیز تعطیل شد.

*شریعتی و ساواک

ساواک حسینیه را به دلیل فشار روحانیون سنتی تعطیل کرد (نه به دلایل سیاسی). شریعتی تا مهر ۵۲ آزاد بود ولی در این زمان دستگیر شد و ۱۸ ماه در زندان بود.

در مورد مسائل مطرح شده میان رژیم و شریعتی دو دیدگاه است:

الف: دیدگاه اول مثل حمید روحانی که در کتاب نهضت امام خمینی کوشیده است شریعتی را عامل رژیم معرفی کند. مجاهدین خلق هم همان زمان دکتر را متهم به همکاری با رژیم می کردند.

اما چنین عقیده ای از شواهد کافی برخوردار نیست ضمن اینکه بخشی از موج ایجاد شده بر ضد رژیم بدون تردید ناشی از افکار دکتر بود. از طرفی رژیم از رفتن دکتر به خارج، بی اطلاع بود. فارسی می گوید: شریعتی چون شناسنامه اش مزینانی بود رژیم متوجه گذرنامه اش نشد. دکتر در کلاه گذاری بر سر رژیم ید طولانی داشت. جلال الدین فارسی درباره این نظریه که دکتر عامل رژیم بوده است می نویسد: نادرست! خیلی کم هوش تر از دکتر هم مسأیل و مواضع حقیقی خود را به رژیم نمی گویند. اما چون دانش و تفکر ژرف و احاطه ی به فرهنگ ها و سیاستهای تاریخی ندارند نمی توانند خود را به رنگ آن فرهنگ و سیاستی که دشمن دارد درآورند و نقش بازی کنند و گرنه آنان هم چنین می کردند و مدتها دشمن را می فریفتند. به اتفاق آقای ...، شهریور و مهر سال ۴۹ در نجف بودم. یک برگ چک بانک رافدین عراق را بر می دارند و مبلغی بر آن می نویسند و به آدرس حجره همین شخص پست می کنند، تا مرحوم آقای روحانی را (از مدرسین بزرگ حوزه نجف بودند و از اطرافیان آقای خویی (ره)) متهم به گرفتن وجه از رژیم شاه کنند و چون اشتباه فاحشی در نوشتن آن چک مرتکب شده بودند تحت فشار فضلا و علمای نجف قرار گرفتند و از نجف به سوریه و لبنان گریختند. آنان اصرار می کردند که آن چک را نشان دهید تا ببینیم چرا مبلغ را به جای دینار به ریال نوشته اند! شاگردان امام راحل (ره) آن وقت یکایک نزد من آمده، ماجرا را گفتند. آن دو نفر هم وقتی از عراق به لبنان باز گشتم، یکایک نزد من آمدند. من با متهم کننده دکتر ماجراها دارم که صحیح

نیست بنویسم. (ص ۵۳۵)

آیت اله خامنه ای نوشته اند:

"به نظر من و با شناختی که از دکتر داشتم، وی تلاش کرد تا از وجود نقاط مشترک خود با دستگاه مانند ضدیت با مارکسیسم و انتقاد از روحانیت استفاده کند و ساواک را درباره خود به طمع بیندازد و در واقع آنها را فریب دهد و موفق شد، شاکله او با نوکری ساواک سازگار نبود. حداکثر این بود که وی اهل خطر کردن در مبارزه با دستگاه نبود و مایل بود در حاشیه ی عرصه ی مبارزه قرار داشته باشد...در سال ۵۴ که من از زندان آمدم و همه به دیدن من آمدند او به منزل من نیامد و برای دیدار من، منزل جوانی از دوستان مشترکمان (فرحبخش) را معین کرد و چند ساعت با هم بودیم(فرحبخش بعد از انقلاب به مجاهدین پیوست و سپس از آنان جدا و الان مقیم مشهد است)(ص ۵۳۶)

ب: دیدگاه دوم به شهادت برخی از نامه های متبادله، بازجویی ها و شرح حال هایی که دکتر برای خود و بیان دیدگاه هایش تهیه و به ساواک داده است به نوعی وحدت نظر در برخورد با مسائل اجتماعی، روحانیت، مارکسیسم و سرگرم کردن جوانان به برخی از مسائل و مبارزه با سنتهای اصیل تحت عنوان خرافه زدایی و غیر آن رسیده بودند.

برخی نگاهشان این است که ساواک به نوعی فریب خورد و تصورش در این که می تواند از حسینیه در مقابل روحانیت استفاده کند و در نهایت به نفع رژیم باشد خطا بود.

آنچه شریعتی مطرح می کرد به کار رژیم نمی آمد و خواسته یا ناخواسته آثار دکتر برای رژیم دشواری جدی درست کرد. اما این ربطی به جنبه های منفی فکر شریعتی در مبارزه با روحانیت و...ندارد.

۱- حسینیه ارشاد بر سر دو راهی

در اواخر سال ۴۸ و نیمه نخست سال ۴۹ به تدریج انتقادهایی علیه حسینیه در مراکز و محافل مختلف مذهبی آغاز شد. آقای مطهری که به نوعی مسئولیت علمی حسینیه را بر عهده داشت تحت فشار قرار گرفت. مطهری برای حل این موضوع جلسه ای تشکیل داد و تشکیل هیأت علمی را مطرح کرد و نام کسانی را که باید نظارت علمی به مطالب مطرح شده، داشته باشند به شرح ذیل اعلام کرد:

ابوالفضل موسوی زنجانی، بهشتی، شیخ حسن وحیدی، ناصر مکارم، خزعلی، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی، آقا رضی شیرازی، آقا رضا صدر، آقا باقر خوانساری، لطف الله صافی و علامه جعفری. (ص ۵۳۸)

جلسه بعدی روز ۳۱ شهریور تشکیل شد. در آن جلسه آقایان بهشتی، باهنر، شریعتمداری، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، امیر پور، مهدیان، کتیرایی، کاظم یزدی و اعضای هیأت مدیره و مشاوران حسینییه ارشاد، انتقادهایی که از بیرون مطرح شده بود را اظهار کردند. آقای مطهری به خصوص از نوشته شریعتی "از هجرت تا وفات" و این که فکر می کرده که همان یادآوری در مقدمه کافی بوده ابراز نگرانی کرده و گفت که اشتباهی شده و من به آن اعتراف می کنم. این مطلب درباره نماز خواندن ابوبکر به جای پیامبر (ص) بود که در چاپ دوم در پاورقی زده شد و این نکته را هم آقای مطهری در این جلسه بازگو کرد. میناچی می گوید در این باره اعلامیه های تندی هم از سوی برخی روحانیون تهران نوشته شد و هدف هم کوبیدن مطهری بود نه شریعتی. (ص ۵۳۸)

در جلسه پنجم مهر ۴۹، شهید مطهری اظهار داشت: حسینییه ارشاد در نظر داشته درباره مسائلی تفکر و تدبیر نماید که دیگران توجهی ننموده اند، بیشتر آنها مربوط به مسائل اجتماعی است نه مربوط به احکام و راه و روش. بنابراین اگر نظریه های حسینییه جنبه اجتهادی داشته باشد نباید دیگران معترض باشند مگر اینکه حسینییه استدلالی داشته (شاید نداشته) باشد. در عین حال، حسینییه بایستی ضمن انجام کلیه امور، با مراجع، حسن تفاهم داشته باشد و نباید حساب خود را از مراجع جدا نماید. مراجع قطعاً با حسن نیت ترین طبقات روحانی هستند. آنان اگر نظریاتی دارند می بایستی بیان فرمایند تا با مطابقت با نظریه های بهتر، مورد اقدام و اجرا قرار گیرد. اساساً مسائلی که در حسینییه مطرح می شود باید از جمله مسائلی باشد که در محافل دیگر جلب توجه کند و بایستی اجتهاد و استقلال داشت. (ص ۵۳۸)

آخرین جلسه که با حضور آقایان بهشتی، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، شریعتمداری، کاظم یزدی و امیر پور تشکیل شد، آقای مطهری گفت: منظور این است که در خارج این طور تلقی نگردد که اینجا دستگاهی است که برای معارضه با مراجع به وجود آمده است. به همین سبب بود که من کتاب حجاب را به

نام خود و در خارج از حسینیه منتشر کردم که اگر انتقادی به عمل آمد به شخص من بر گردد نه یک مؤسسه مورد هجوم قرار گیرد.

توافقی که در این جلسه صورت گرفت این بود که: در اجرای اهداف حسینیه ارشاد مقرر گردید که این مؤسسه با پیروی از بینش اسلامی گروهی از علما و صاحب نظران اسلامی که تقوا و اجتهاد و آشنایی آنان به اوضاع و احوال جهان محرز باشد، با استقلال کامل به فعالیتهای تبلیغی و تحقیقی اسلامی بپردازند. در این هنگام آقای مطهری به دنبال راه حلی برای حذف دکتر شریعتی از حسینیه ارشاد بود و به این توافق کلی رضایت نداد، اصرار ایشان در قید کردن کلمه حذف افراد متجاهربه فسق از فهرست سخنرانان حسینیه بود و به همین دلیل آن توافق را امضا نکرد.

تلقى آقای همایون این بوده که این شرایط همه ناظر به شریعتی است و لذا به طنز میگوید خوب است یک شرط دیگر هم اضافه شود و آن این که سخنرانان حسینیه کچل نباشند که اشاره اش به شریعتی بود. (ص ۵۳۹)

شهید مطهری به تدریج از بابت سخنرانی های دکتر نگران شده و این نگرانی همزمان از سوی بسیاری از معترضان معتدل و غیر معتدل خارج از حسینیه هم وجود داشته و فشارها روی آقای مطهری متمرکز شده است. ایشان به دنبال حذف شریعتی و آقایان همایون و میناچی که متوجه قصد شهید مطهری می شوند، به عکس، تلاش میکنند تا آقای مطهری را از حسینیه حذف کنند و این کار انجام هم شد. میناچی پافشاری داشت که باید دکتر را خارج از مجموعه ضوابط دانست تا کارها پیش برود یعنی به هر حال او سخنرانی خواهد کرد.

در اسفند ۴۹ آخرین توافق آن بود که حسینیه بر اساس برنامه ریزی که در جلسات شهریور ۴۹ طراحی شده بود در دو بخش تبلیغی و تحقیقاتی به کارش ادامه دهد. در بخش نخست مسئولیت کار با استاد مطهری باشد و در بخش دوم برای ترتیب کار کلاسهای درس، در زمینه تاریخ ادیان و اسلام شناسی، دکتر مسئولیت داشته باشد. نخستین برنامه تبلیغی در ۱۷ و ۱۸ اسفند که تاسوعا و عاشورا بود برنامه ریزی شده بود که آقای مطهری، هاشمی نژاد، هاشمی رفسنجانی و خزعلی سخنرانی کنند.

در ابتدای جلسه به اشتباه و بر خلاف برنامه ریزی صورت گرفته یک اعلامیه بلند بالا در برنامه کلاس ها خوانده شد که همین سبب بر آشفته شدن استاد مطهری شد. ایشان و مرحوم بهشتی که نشسته بودند از جای بر خاسته و رفتند و این پایان همکاری استاد مطهری با حسینیه بود. کاری که میناچی را سخت خشنود کرد و توانست رهبری کامل حسینیه را در انحصار خود قرار دهد. برخی از افراد، واسطه شدند تا این مشکل را حل کنند، یکی از راه ها این بود که دکتر را وادار کنند که دست از برخوردهای تند با روحانیت بردارد. به همین منظور در محفلی که در منزل حاج احمد صادق (پدر ناصر صادق) برگزار شد و آقایان بهشتی، باهنر، هاشمی، خزعلی و عده ای دیگر حاضر بودند، از دکتر خواستند تا تنها به نقطه نظرات علمی خود بپردازد اما دکتر به بیان مطالب دیگری درباره نسل جدید و علاقه آنان به اسلام و برنامه های حسینیه پرداخت و به بحث پرداخته نشد.

با بی نتیجه ماندن تلاشها، آقای مطهری، دامنه انتقادهای خود را از شریعتی جدی تر کرد. به نظر میرسید که آقای مطهری اساس انحراف حسینیه را دور شدن از مرجعیت و روحانیت و رواج نوعی اجتهاد بازاری در ارشاد می دانست و تلقی ایشان در مجموع آن بود که شریعتی مردم را به روحانیت بی اعتماد کرده است. (ص ۵۴۱)

آقای مطهری: این بنده از بیست سال پیش که استقلال فکری پیدا کرده ام نسبت به روحانیت یک طرفدار جدی منتقد بوده و هستم. طرفدار و مدافع جدی این اساسم. یگانه افتخار خودم را انسلاک در این سلک میدانم، شریف ترین افراد را در این طبقه پیدا کرده ام، روحانیت را وارث نسبی فرهنگ هزار و چهارصد ساله اسلامی می دانم و خودم خوشه چین از این خرمن معتقد هستم که این مکتب باید بماند و هیچ چیز دیگری هم جای آن را نمی گیرد. من با هر گونه جبهه بندی در برابر اساس روحانیت مخالفم و تز اسلام منهای روحانیت را استعماری می دانم. (ص ۵۴۲)

*تز اسلام منهای روحانیت

دکتر روی تز اسلام منهای روحانیت پافشاری می کرد. در حالی که نهضت روحانیت همزمان با زندانی بودن شمار زیادی از آنان از یک سو، امری قابل درک برای دکتر بود، اما از سوی دیگر فشار برخی روحانیون مخالف، روی حسینیه ارشاد بسیار شدید شده بود و تحلیل دکتر میناچی و دیگران این بود که همه روحانیون دست به دست هم داده اند تا حسینیه را از بین ببرند. طبعاً همین فشارها باعث تعطیلی ارشاد شد. سخن دکتر در مجموعه آثار شماره یکم با عنوان "با مخاطب های آشنا" این است: " اکنون خوشبختانه همانطور که دکتر مصدق تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز اسلام منهای آخوند در جامعه تحقق یافته است و این موفقیت موجب شده است که هم اسلام از چهارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینشی متحجر ... آزاد شده است و... (با مخاطب های آشنا ص ۸)

*دکتر شریعتی و روحانیت

شگفت آنکه درست در همین سال، دکتر در جای دیگر چنان دفاعی از روحانی می کند (مجموعه آثار ۳۶، ص ۹) که انسان در قضاوت می ماند.

درباره موضع دکتر نسبت به روحانیت حقیقت آن است که قضاوت ها و اظهار نظر های دکتر به قدری متناقض به نظر می رسد که جمع کردن آنها، دشوار به نظر می رسد. در این میان گاه خود دکتر شریعتی قاعده ای به دست می دهد و می کوشد تا این تناقض را بر طرف کند. برای مثال اختلاف خود با روحانیون را اختلاف پدری و پسری می داند که در برابر دشمن خارجی با یکدیگر متحد هستند. عبارت دکتر چنین است :

(عده ای) می کوشند تا با انواع حيله ها ، ما را به عنوان عده ای که با روحانیت مخالفند جلوه بدهند ... این را همین جا بگویم که کسی چون من و امثال من که این حرفها را می زند و این جور عقاید دارد و اینچنین فکر می کند ، ممکن است انتقاداتی به شیوه ی تبلیغ مذهبی یا شیوه ی تحلیل بعضی از مسائل اعتقادی

داشته باشد، ممکن است با روحانی یا روحانیت، در بعضی از مسائل اختلاف سلیقه داشته باشد ... او به شدت به من می تازد و من به شدت به او حمله می کنم اما اختلاف من و او، اختلاف پسر و پدری است در داخل خانواده (درس های اسلام شناسی ارشاد ص ۱۲۳) (ص ۵۴۳)

دکتر در اجتهاد و نظریه ی دائمی انقلاب شبیه همین مطالب را بیان می کند و خاطره ای هم در دفاع از روحانیت از سال ۱۳۳۸ خود در اروپا می آورد .

*پاسخ شریعتی به آیت اله ناصر مکارم شیرازی

شریعتی در نامه اش به آیت اله ناصر مکارم شیرازی (پس از نقدی که بر اسلام شناسی در شماره ی نخست سال سیزدهم مکتب اسلام چاپ شد) می نویسد :

اگر غرض یا مرض بتواند خود را در جامه ی مقدس روحانی پنهان کند و از آن پایگاه (که پاسداری از آن نه تنها بر همه ی معتقدان به مذهب ، بلکه بر همه ی روشنفکران آگاه و مسئولی که در برابر هجوم فرهنگ استعماری می ایستد ، به عنوان تنها پایگاهی که هم از نظر طبقاتی بر متن توده ی مردم استوار است و هم از نظر فرهنگی هنوز استعمار فرهنگی نتوانسته است آن را تسخیر کند ، یک تعهد اجتماعی و وظیفه ی فکری است.)

به جانب ما بدترین اتهامها و دروغ پردازی های تحریک آمیز را پرتاب کند و حتی شرف و عشق ما و اساسی ترین مقدسات ما را نیز آماج گیرد ، ما به حرمت روحانیت و برای جلوگیری از سوء استفاده ی دشمن از این اختلافات در برابر آن مقابله نخواهیم کرد و حتی به تبرئه ی خود نخواهیم پرداخت ، چه، حرمت جامعه ی روحانی را بر حرمت خویش مقدم می داریم ... و ثانیاً مردم به حوزه ی علمی اعتقاد دارند و من و امثال من نیز چنانکه گفته ام و تکرار کرده ام همچنان چشم امید و انتظارمان به این کانون است تا برای اسلام و برای مردم مسلمان در این ناهنجاری ها و نابسامانی ها کاری بکنند و دستی از آستین آن بیرون آید (هفته نامه ص ۲۷ و ۳۴)

گفتنی است در زمانی که فشارها علیه حسینیه فراوان بود و از مشهد هم فتوایی علیه آن صادر شده بود ، به گفته ی میناچی ، آقای مکارم نامه ی بسیار بسیار ارزنده ای نوشت و تشویق کرد به این که راه شما راه خوبی است به کار خود ادامه دهید . (ص ۵۴۳)

شریعتی در کتابچه ی عقیده هم می نویسد : ... همیشه قویترین ، مؤمنانه ترین و متعصبانه ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقی از جامعه ی علمی درست و اصیل اسلامی کرده ام و در اینجا حتی به خود شما گفته ام که دفاع ، نگهبانی و جانب داری از این جامعه نه تنها وظیفه ی هر مسلمان مؤمن است، بلکه از آن جا که آخرین و تنها سنگری است که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب ایستادگی می کند، وظیفه ی هر روشنفکر مسئول است ولو معتقد به مذهب هم نباشد .

(عقیه ص ۳۵) (ص ۵۴۴)

شریعتی در سال ۵۱ که حملات روحانیون تهران به حسینیه اوج گرفته بود، باز ابراز کرد که بنای آن ندارد که با روحانیت مقابله کند چرا که حرمت جامعه ی روحانی را به حرمت خویش مقدم می داریم ؛ زیرا پاسداری از آن ، نه تنها برای همه ی معتقدان به مذهب ، بلکه برای همه ی روشنفکران آگاه و مسئولی که در برابر هجوم فرهنگ استعماری می ایستند ، به عنوان پایگاهی که هم از نظر طبقاتی بر متن توده ی مردم استوار است و در ارتباط ، و هم از نظر فرهنگی هنوز استعمار فرهنگی نتوانسته است آن را تسخیر کند یک تعهد و وظیفه ی اجتماعی است . (مجموعه آثار . ۳۴ . ث ۱۶۷)

*حسن و محبوبه

آخرین قضاوت های دکتر در کتابچه ی "حسن و محبوبه" و نیز آن چه در "با مخاطب های آشنا" و غیر آن آمده نشانگر باور او به تز "اسلام منهای آخوند" "ناامیدی از روحانیت" و "جایگزین کردن روشنفکر مذهبی به جای روحانی" است . در جایی می گوید : "و با مرگ روحانیت رسمی ما، خوشبختانه، اسلام نخواهد مرد" و این همان جمله ای بود که گروه فرقان در اطلاعیه ی خود در ترور روحانیون در سال ۵۸ به نقل از کتابچه ی تخصص نقل می کردند . (ص ۵۴۴)

*شریعتی و شهید بهشتی

مطهری طی یک دوره نگرانی از مدیران ارشد و فشارهایی که روحانیون به خاطر سخنرانی های تند دکتر به وی وارد می کردند ، حسینیه را ترک کرد و در این زمینه حتی توصیه شهید بهشتی را نپذیرفت . خود آقای بهشتی می گوید که گاهی کار ایشان (مطهری) با من به اینجا می رسید که می گفت توانست به شریعتی [آسان گیری می کنی ؛ چرا در معیار های مکتبی سخت گیر نیستی (دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن ص ۳۰)

بهشتی : موضع من در برابر دکتر شریعتی و کارهای او موضع بهره برداری صحیح است نه لگد کوب کردن ، نه لجن مال کردن و نه ستایش کردن و بالا بردن بلکه حسن استفاده از سرمایه ای در خدمت هدفی (همان ص ۶۴)

بهشتی : ما جز آثار دکتر شریعتی چیزی برای عرضه کردن به مردم نداریم . مطهری با این حال روابط خود را با دکتر شریعتی حفظ کرده ، در عین انتقاد از وی در محافل خصوصی و یا آن چه که در یادداشت های خود در این باره می نوشت ، ارتباطش را به طور کامل با او قطع نکرد (استاد مطهری در آخرین جلسه ی سخنرانی دکتر که قرار بود در ۵۱/۸/۲۶ در ارشاد برگزار شود و بدلیل بسته شدن آن توسط دولت ، منجر به تظاهرات گردید حاضر بوده ، و حتی به همراه محمد همایون دستگیر و دو روز بعد آزاد گردید .)
وی گفته بود مدت هاست به حسینیه رفت و آمدی ندارد و برای استماع سخنرانی شریعتی به آنجا آمده بود (استاد شهید به روایت اسناد ص ۲۰۹)

عمده ی انتقاد وی به جز موارد فکری ، نقشی بود که شریعتی در بد نام کردن روحانیت میان نسل جدید داشت .

شهید مطهری در جلسه ای می گوید :

صرف نظر از افکار نادرست وی و غرور و اشتباهاتش ضربه ی جبران ناپذیری به هماهنگی روحانیت و طبقات تحصیل کرده زد و آن ها را علیه روحانیت برانگیخت . (ص ۵۴۶)

*نظر اطرافیان شریعتی نسبت به وی:

برخی مریدان شریعتی سخت به نکوهش مطهری می پرداختند. فرقانی ها تهدید کردند. همسر دکتر پیمان در چهلم شریعتی بدون مقدمه شروع به بدگویی از مطهری می کند، با اینکه استاد مطهری در آن جلسه شرکت کرده بود.

*بازرگان و شریعتی

بازرگان می گفت اینقدر شریعتی را بزرگش نکنید تا دیگر نتوانید نقد کنید. (ص ۵۴۷)
آیت اله خامنه ای: نظرات مرحوم شهید مطهری درباره ی شریعتی (چه در آغاز آشنائیشان که تا دو سه سال از وی به نحو شگفت آوری ستایش می کرد و چه در سال های بعد که از او به نحو شگفت آوری مذمت می فرمود) غالباً مبالغه آمیز... بود. در همین مطالبی که ایشان به امام مرقوم داشته، نشانه های بزرگمایی آشکار است. برخی دیگر از دوستان ما از جمله مرحوم شهید بهشتی نیز همین نظر را درباره ی اظهارات شهید مطهری داشتند. (ص ۵۴۷)

پس از ماجرای برخوردی که آقای مطهری با شریعتی داشت شهید بهشتی میانه ی چندانی با ایشان نداشت به همین دلیل در جلساتی که میان روحانیون تهران در حوالی انقلاب برای تصمیم گیری ها تشکیل شد از آقای مطهری دعوت به عمل نیامد. (خاطرات آیت اله طاهری خرم آبادی ص ۱۳۹)

*نامه مشترک بازرگان - مطهری درباره شریعتی

فضای انقلابی تهران در سال ۵۶ به شدت جانبدار دکتر شریعتی و ضد آقای مطهری بود. استاد مطهری در آذر ۱۳۵۶ اطلاعیه ی مشترکی با بازرگان داد که ضمن آن درعین پذیرفتن انتقادات عمده، از ایمان و تشیع دکتر دفاع شده بود (استاد مطهری و روشنفکران ص ۶۳) (ص ۵۴۸)
نامه ای که بازرگان و مطهری منتشر کردند با توجه به برخی از اشکالاتی که از شریعتی گرفته بودند به مذاق طرفداران داغ دکتر خوش نیامد و بازرگان را تحت فشار قرار دادند. بازرگان اطلاعیه ای صادر کرده، با زیرکی، مطالب قبلی خود را تایید کرده و حتی به اشاره پذیرفته بود که محتوای نامه را دیده است. وی در

آن جا از برداشت نادرستی که از آن اطلاعیه شده ، اظهار تأسف کرده و توضیحاتی در این باره داده است . وی با لطافت از عاشقان شریعتی یاد می کند که وی را تحت فشار گذاشته اند با این عبارت : " افرادی از این دسته (شیفتگان دکتر) علاوه بر آن که توجه به شهادت های تطهیر و تجلیل ما ننموده اند ... توقع داشته اند که در چهره نگاری محبوب معشوقان کوچکترین خط ناموزون نبینند ... "

*فرصت طلبی ساواک

برای ساواک ایجاد اختلاف میان انقلابیون مهم بود . به همین دلیل نصیری دستور داده بود که نامه ی مشترک را تکثیر کنند . این حرکت مؤید موضع امام خمینی بود که به هر دلیل از طرح بحث شریعتی جلوگیری کرده و آن را فرعی تلقی می کرد .

دانشجویان مسلمان کالیفرنیا ضمن نامه ای به مهندس بازرگان سخت تاخته و به استاد مطهری نوشتند : نسل جوان مسلمان امثال آقای مطهری را که مسائل مردم برایشان مسأله نیست و از جیب ملت ارتزاق می کنند و کشته شدن هزاران و بی خانمان شدن میلیونها مردم مسلمان و تحریف اسلام راستین و دسیسه ی گشتن دین در دست جلادان زمان برایشان بی تفاوت است کاری ندارند .

(استاد شهید به روایت اسناد ص ۳۰۴ و ۳۰۱) (ص ۵۴۹)

بخشی از اعتراضات شهید مطهری به صورت غیر رسمی ، به عدم رعایت برخی از ظواهر شرع توسط دکتر بود.

*شریعتی و مطهری در حج

محمد مهدی جعفری در این باره می نویسد :

"حقیقتش را بخواهید دکتر شریعتی در زندگی شخصی و برخوردهایش آدم فوق العاده بی نظمی بود . در کارش خبری از نظم نبود، همین بی نظمی در نماز و عبادت او تأثیر گذاشته بود" و همین باعث رنجش آقای مطهری شده بود . وی می افزاید : "مرحوم مطهری که با شریعتی به حج رفته بود و از نزدیک مدتی با

او زندگی کرده بود ، این بی نظمی او را پای بی مبالاتی و عدم التزامات عملی او نوشته است." (شریعتی
آنگونه که من شناختم ص ۸۱ و ۸۰) (ص ۵۵۰)

در عوض آقای میناچی خاطره ای از حالت عارفانه ی شریعتی در طواف نقل می کنند که بسیار عالی بوده و
آقای مطهری که شاهد آن حالت بوده ، وی را دنبال کرده تا به پشت مقام آمد : در آنجا دست به شانه ی
دکتر می گذارد و می گوید : آیا چیزی داری به ما بدهی؟ دکتر می گوید : اینجا جای گرفتن است نه دادن .
(مجله ی ارشاد ، ش ۱۵ ، ص ۷۶)

در سال ۵۷ روحانیون مبارز مصمم شدند منشوری برای مبارزه ی با شاه تنظیم کنند . متنی را استاد
مطهری نوشت و ضمن آن خواست تا در جریان مبارزه صفوف کسانی که به روحانیت معتقدند با دیگران که
بحث دین منهای روحانیت را مطرح می کنند از یکدیگر جدا شوند .

شماری از روحانیون، مخالف نظر مطهری بودند . مطهری اصرار می ورزید داوری این به امام خمینی (ره)
سپرده شد .

آقای طاهری خرم آبادی مأموریت یافت تا دیدگاه طرفین را به امام برساند ... امام در جواب نامه، درباره ی
منشور مبارزه نوشتند که هدف انقلاب از بین بردن رژیم پهلوی است و نه چیز دیگر.

اما در مورد اختلاف آقای مطهری با دیگران، امام نوشته بودند که حق با آقای مطهری است به دلیل اینکه
افرادی که می گویند دین منهای روحانیت ، در واقع ، نه دین را می خواهند نه روحانیت را و با اسلام
مخالفند ولی به این تعبیرات متوسل می شوند (خاطرات آیت اله طاهری خرم آبادی ، ج ۲ ، ص ۱۹۲)

***قرار مناظره ی بین دکتر و آیت اله مصباح**

آیت اله مصباح از منتقدان دکتر در سه چهار سال قبل از انقلاب بود که به همین دلیل به توصیه ی مدیریت
مدرسه ی حقانی ، مدرسه را ترک کرد . قرار بود مناظره ای بین دکتر و آقای مصباح برگزار گردد که
شریعتی در آن جلسه شرکت نکرده بود. (ص ۵۵۱)

*نامه ی شهید مطهری به امام در مورد دکتر

شهید مطهری در سال ۵۶ نامه ای به امام نوشت و دیدگاه های خود را در مورد شریعتی و تأثیر منفی اندیشه های وی میان متدینین مطرح کرد و نوشت که برخورد وی با روحانیت سبب شده است که جوانان امروز به اهل علم ، به چشم بدتری از افسران امنیتی نگاه می کنند . استاد در نامه اش بخشی از نوشته های شریعتی در کیهان را که مربوط به مارکسیسم است را تأیید می کند ولی آنچه مربوط به ملیت ایرانی است را محکوم می کند و شریعتی را متهم می کند که در سفر اخیرش به خارج، گویی مأموریتی داشته است و اگر خداوند در کمین او نبود معلوم نبود او در مأموریت خارجش چه بر سر اسلام و روحانیت می آورد .

*نظر آیت اله خامنه ای

آیت اله خامنه ای می نویسد: در سال ۵۵ آقای ابراهیمی از طلاب مبارز، که بین نجف و پاکستان و اروپا در رفت و آمد بود به نحوی به ایران آمد و با لباس مبدل پیش من آمد و پیغامی از سوی مبارزین اسلامی ساکن در اروپا آورد که در وضعیت کنونی اختناق، ماندن کسانی از قبیل من و شریعتی در ایران ضایع کردن فرصت است . خوب است ما دو نفر به خارج برویم و ترجیحاً به اروپا تا بتوانیم فایده ی بیشتری برای نهضت داشته باشیم . من به طور جزم این نظر را رد کردم . خواست وسیله ی ملاقات او را با شریعتی فراهم کنم . تلفن زدم به شریعتی و گفتم کسی نزد او خواهد آمد که مطمئن است . او رفت ... و پس از چندی دکتر سر از اروپا در آورد . اگر پیشنهاد ابراهیمی در رفتن دکتر به اروپا تأثیر داشته باشد، پس این گمان که وی در سفر به اروپا مأموریت داشته (آنچه که مرحوم مطهری ادعا می کند) بسیار ضعیف می شود .

آقای ابراهیمی می گوید اصل طرح از محمد منتظری بود که دکتر را از طریق پاکستان به خارج ببریم که یک وقتی در فرودگاه مانعش نشوند .

در خاطرات احمد علی بابایی هم مطالبی درباره ی آمدن شخصی با نام مستعار از طرف شیخ محمد منتظری

برای بردن دکتر شریعتی به خارج از کشور آن هم از طریق افغانستان نقل شده است . (ص ۵۵۳)

(طرحی از یک زندگی ، ج ۲ ، ص ۳۲۴)

سیاست شریعتی آگاهی بخشی به توده ی مردم بود و به همان دلیل اعتقادی به جنگ مسلحانه نداشت و در این زمینه حسینیه، مورد انتقاد مجاهدین خلق قرار گرفت. آنان استراتژی مبارزه ی مسلحانه را در برابر رژیم انتخاب کرده بودند و حتی رفتن به حسینیه را تحریم کردند.

شهید شیخ محمد منتظری اشاره دارد که نمایندگان سازمان مجاهدین در عراق با خواندن کتاب های شریعتی در رادیو عراق که ایرانی ها نیز در آن برنامه داشتند، مخالفت کردند و گفتند تضمینی وجود ندارد که به چه مسیری خواهد رفت (پیام انقلاب ، ش ۱۲ ، ۷ مرداد ۱۳۵۹ ، اسلام و منافقین ص ۵۷) سازمان مجاهدین می گفت: حسینیه ی مرکزی در شمال شهر است که برای بورژواها ساخته شده و صحبت های دکتر شریعتی لالایی است . محمد مهدی جعفری می گوید: من خودم این حرف ها را از شهیدان ناصر صادق و سعید محسن شنیدم . البته از اوایل دهه ی پنجاه نظر مجاهدین نسبت به دکتر به کلی عوض شد . و میثمی از طرف مجاهدین در سال ۵۲ برای شریعتی پیام می برد که درباره ی تاریخ شیعه کار بکند چون در این زمینه خلاء وجود دارد. (ص ۵۵۴)

*حنیف نژاد و شریعتی

وقتی که عبدالعلی بازرگان در منطقه ی دربند در سال ۵۰ با حنیف نژاد در کوه برخورد می کند و درباره ی برنامه های ارشاد با او سخن می گوید ، حنیف سخت بی اعتنایی می کند و بر بی فایده ، بلکه نابهنگام بودن فعالیت های فرهنگی در شرایطی که نظام پلیسی، سرکوب خونین را به نهایت رسانده تأکید می کند و معتقد بوده که این تلاش ها، جوانان را ، که باید به راه مسلحانه به عنوان تنها راه باقی مانده سوق داده شوند، به فعالیت های ذهنی مشغول می کند و از مسئولیت های حساس تر باز می دارد . وی (بازرگان) می گوید که بعدها خوشدل می گفت آن قضاوت ما خطا بوده و ما عمده نیروهایمان را از تربیت شدگان شریعتی گرفتیم. (ص ۵۵۴ و ۵۵۵)

*مجاهدین خلق و شریعتی

یک بار هم احمد رضایی در برابر در بزرگ حسینی، شریعتی و حسینی را به خاطر سرگرم کردن جوانان به حرف و سخن و بازداشتن آنان از به کارگیری اسلحه متهم به همکاری با ساواک کرد. با این حال حسینی یکی از پاتوق های مجاهدین بوده و حتی برخی از نیروهای خود را از کسانی که به آنجا می آمدند جذب کردند. (ص ۵۵۴)

بعد از انقلاب مجاهدین برای بهره برداری از محبوبیت شریعتی به تأیید او پرداختند. در ۲۶ اردیبهشت ۵۸ که در دانشگاه تهران آیت اله طالقانی، پدر دکتر شریعتی و یکی از اعضای مجاهدین خلق و .. سخنرانی کردند، فردی که از طرف مجاهدین سخنرانی کرد یکسره به تأیید اندیشه ها و روش های سیاسی دکتر پرداخت.

در بین ساواک هم این تحلیل بود که حسینی را باید تایید کرد که به عنوان ابزاری در مقابل مجاهدین استفاده شود و برخی از ساواک هم مخالف این نظر بودند.

*فشارهای روحانیون

در نهایت، رژیم بر اثر فشارهایی که از ناحیه ی برخی از روحانیون به وی وارد می آمد و حسینی را به وهابی گری متهم می کردند و از سوی هم الهام بخش مخالفین رژیم بود، در آبان ۵۱ تعطیل کرد. بسیاری از مخالفان، روحانیون سنتی در مشهد و تهران بودند که حتی در صورت امکان، بزرگانی همچون مطهری، خامنه ای و بهشتی را متهم می کردند. جالب است که متهم کنندگان که عمدتاً در میان عوام مردم نفوذ داشتند تحمل هیچ نوع مبارزه علیه خرافات و انحرافات فکری را نداشتند و به همین دلیل با شریعتی هم که بخشی از مواضعش در رویارویی با این قبیل افراد بود و در پناه لباس روحانی هم نمی زیست، مخالفت می ورزیدند. این قبیل روحانیون همان کسانی بودند که پس از یک سخنرانی دکتر بهشتی در تهران وی را سنی زده معرفی کردند. (خاطرات آیت اله خرم آبادی ص ۱۱۳)

*مظلومیت بهشتی

این تبلیغات به حدی بود که آقای بهشتی مجبور شد در اصفهان جلسه ای در مدرسه ی احمدیه بگذارد و در حضور علما، مبانی خود را در این زمینه شرح دهد . (خاطرات محمد پیشگاهی فرد)

*شایعه علیه مطهری و آیت اله خامنه ای

در مشهد آیت اله خامنه ای را تحت فشار گذاشته بودند . این افراد ، رديه هايي هم بر افکار شریعتی نوشتند که هیچگونه ارزش علمی نداشت و جز بدنامی برای روحانیت نتیجه ای در بر نداشت .

استاد مطهری با اشاره به این سخن برخی از ولایتی ها که می گفتند فلسطینی ها ناصبی و بدتر از یهود هستند می گوید : سالی که من در مکه بودم به چادر فلسطینی ها رفتم و ملاحظه کردم که این ها شیعه هم دارند ... یهودی های مشرک و بهائی ها هر روز به یک نحو شایعه سازی می کنند تا همه را نسبت به هم بدبین نمایند و گفت در مورد خود این مسجد شایعه ساختند که اذان مسجد الجواد کلمه ی " اشهد ان علیا ولی ا... " گفته نمی شود وسایرین هم کم و بیش از قول هم به یکدیگر گفتند و این شایعه رواج یافت .

(عالم جاودان ص ۳۹۷) (ص ۵۵۵)

روحانیت سنتی تهران و منبری هایی که بسیاری از آن ها مخالف حرکت امام بودند یا دست کم با آن همراهی نداشتند ، با شریعتی هم برخورد آشکاری داشتند . روحانیون انقلابی هم که هواداری می کردند، خوش بینی صریحی به حسینیه نداشتند . شهید فضل اله محلاتی بعد از مطالعه ی کتاب اسلام شناسی می رود حسینیه و با شریعتی سه ساعت در حضور پدرش بحث می کند .

(یاران امام ... قامت استوار ، ج ۲ ، ص ۲۶) (ص ۵۵۶)

سابقه ی مبارزه ی برخی روحانیون سنتی تهران با وهابی گری به زمان مبارزه با کسروی و شریعت سنگلجی می رسد. آنها شریعتی را نسخه ی جدید کسروی می دیدند . شیخ قاسم اسلامی از آن جمله بود . فکر می کردند حسینیه یک مرکز برای ترویج عقاید سنی است ؛ چیزی که آقای مطهری حتی در اوج مخالفتش با شریعتی آن را رد کرد .

حتی خود استاد مطهری و بهشتی به دلیل طرح برخی مسائل وحدت گرایانه متهم به این قبیل مسائل می شدند . یک بار که مرحوم بهشتی درباره ی وحدت شیعه و سنی صحبت کرده بود اعتراض برخی از محافل

روحانی تهران بالا گرفته ، علیه وی سخن گفتند . (خاطرات علی اکبر ناطق نوری ص ۱۰۱)

حتی بعد از انقلاب هم به استناد همان مطالب، کوشیدند تا امام را بر ضد وی و مرحوم مفتاح تحریک کنند .

آقای حائری، حامل پیغامی از برخی روحانیون تهران برای امام بوده است تا بهشتی را به خاطر آن گرایشات

کنار بگذارند . (خاطرات دکتر مهدی حائری ، ص ۱۰۵)

در یکی از جلسات روحانیون انقلابی تهران در دی ماه ۱۳۴۹ در این باره و مسائل حسینییه ی ارشاد گویا

سید مرتضی جزایری که از مخالفان سر سخت حسینییه ی ارشاد بوده است به شهید محلاتی گفته بود که :

سید محمد بهشتی که اخیرا به ایران آمده است ، می خواهد لعن به خلفا را از بین ببرد ، طرفداران خمینی

چرا از حسینییه ی ارشاد طرفداری می کنند . (یاران امام ... قامت استوار ، ج ۲ ص ۶۹)

جزایری کسی بود که در گذشته از دوستان نزدیک بهشتی بود که اکنون در جبهه ولایتی هایی قرار داشت

که تصور می کرد جریان انقلابی و معتقد به وحدت شیعه و سنی ، جریان انحرافی برای از بین بردن تشیع

است . جزایری در زمان ورود بهشتی به ایران در سال ۴۹ به استقبال وی آمد اما بعد از سخنرانی بهشتی در

ارشاد موضع سختی علیه او گرفت . این زمان ، بحث حجاب و کتاب مسأله ی حجاب آقای مطهری هم یکی

دیگر از اسباب اختلاف بین روحانیون سنتی و متجدد شده بود . (آقای بهشتی در اصفهان و مشهد از نظریه

ی حجاب مطهری در برابر منتقدین دفاع می کرد) طیفی از روحانیت در حوالی سال ۵۰ که در سال های

۴۳ و ۴۲ و پس از آن با امام بودند در سال های ۵۰ به بعد از صف مبارزه کنار رفتند .

جبهه ای از روحانیون که برخی انقلابی و برخی غیر انقلابی بودند و حتی به اوقاف وابسته بودند در برابر

شریعتی شکل گرفت . سید احمد روضاتی که در مسجد الرحمن نماز می خواند دو کتابچه که محتوی

مطالب ضد وحدت اسلامی بود منتشر کرد . یکی با عنوان " علی ولی .. ندای شیعه " (چاپ اول ۱۳۳۷ و

چاپ دو ۱۳۵۲) که در قالب اثبات حقانیت شیعه است، اما در پایان آن آمده است : " اما آنچه ناپاکان و بی

دینان و مزدوران اجانب به نام (تشیع علوی و تشیع صفوی) برای شما آورده اند فقط برای سست کردن

زیر بنای اسلام و ایمان و دزدیدن دین و آیین نونهالان و جوانان شماسست تا بتوانند در آینده ی نزدیک آیین پاک شیعه را به وهابی گری تبدیل کنند"

کتاب دیگری از همین روضاتی با عنوان " گفتگوی شیعه و سنی " (سال ۱۳۴۶) که در ص ۲۷ تصریح می کند : " فکر تقریب بین مذاهب اسلامی، از افکار علمای سنی است که برای جلوگیری از تبلیغات مذهب شیعه به وجود آمده است . این کتاب از پایه در رد مسأله ی وحدت اسلامی و فعالیت های آیت اله بروجردی نوشته شده است ."

از یک مسأله هم نباید غافل بود که برخی از درخواست کنندگان وحدت شیعه و سنی افراد منحرفی بودند که از اساس به مبانی امامت اعتقاد نداشتند مثل صادق تقوی یا افراد فاسدی مثل میمندی نژاد که مدیر مجله ی رنگین کمان بود همین ایده ها را ترویج می کرد و طبعاً سبب تحریک علما می شد.

۲- سکوت امام درباره ی شریعتی

سیاست کلی امام درباره ی اختلاف طرح شده در ارتباط با شریعتی بر پایه ی کنار گذاشتن مسائل فرعی و پرداخت به مسأله ی اصلی (مبارزه با رژیم) بود . به همین دلیل امام موضعگیری در برابر شریعتی را روا نمی شمرد .

اما با سیاست مناسب، توانست در سال ۵۶ و ۵۷ از ایجاد دشمنی میان انقلابیون جلوگیری کند . در اطراف امام هم معتقدین به شریعتی بودند مثل دعایی و هم کسانی که از اساس به شریعتی اعتقاد نداشتند امام گونه ای برخورد می کرد که هر دو طایفه را در اطراف نهضت اسلامی نگاه می داشت .

بیت امام بیشتر به شریعتی علاقه مند بودند و این موضع به خاطر نوع آزادی بود که امام به خانواده خود می دادند . در واقع به هیچ روی منعکس کننده ی نگاه امام نبود . (ص ۵۵۸)

امام از طرفی انتقاداتی که از شریعتی و روشنفکران مذهبی همانند وی داشت به شکل های مختلف و بدون آن که به صورت صریح موضع گیری کند مطرح می کرد و از طرفی حاضر نبود انتقاداتی را که از دکتر شده و به نظرشان بی مورد آمده، بپذیرد . امام اشکالاتی را که مرتضی عسکری نسبت به آثار دکتر کرده بود و

طی نامه ای در سال ۱۳۵۲ برای ایشان فرستاده بود نپذیرفته بود و فرموده بود که اشکالات وارد نیست و در عین حال قصد تأیید کلی کسی را ندارند. (زوایای تاریک، ص ۳۱۰)

رژیم تلاش داشت تا میان روحانیون سنتی و بازاریان این مسأله جدی گرفته شود که انقلابیگری به معنای ضدیت با تشیع یا انتقاد از روحانیت و یا بی توجهی به ولایت است. امام با چنان زیرکی از کنار این مسأله گذشت که کمترین تاثیر منفی روی حرکت و رهبری او نداشت.

در جریان درگذشت دکتر، امام نه پیام تسلیت می دهد نه مراسمی برگزار می کند.

در برابر انبوه نامه هایی که برای تسلیت به خاطر درگذشت دکتر بود امام تنها یک متن کلی و مبهمی را خطاب به آقای یزدی در پاسخ به تلگراف های تسلیت که به ایشان رسیده بود، نوشتند.

(صحیفه امام، ج ۳ ص ۲۰۷)

علی جنتی به امام می گوید که ذکر "فقد شریعتی" از طرف شما آثار بدی در بین دانشجویان آمریکا و اروپا گذاشته و امام جواب می دهد که "مگر من مثل این روشنفکر ها هستم که هی بگویم شهادت، شهادت، شهادت شرایطی دارد."

آقای جلال الدین فارسی می گوید امام برای حاج آقا مصطفی هم این شرایط (شهادت) را قایل نبودند و در زمان وزارت ارشاد خاتمی در جلسه ای با حضور آقای رسولی محلاتی، دکتر سروش، حداد عادل و بنده و عده ای دیگر، آقای خاتمی گفتند: رفته بودم خدمت امام، فرمودند: این کتاب های شریعتی ... من از ترس کلام ایشان را قطع کردم و گفتم حضرتعالی می دانید که ما کتاب کسی را چاپ نمی کنیم فقط اجازه ی چاپ می دهیم. فرمودند نه مقصودم این است که کتاب های او را که اشکالی ندارند چاپ کنید و به زبان های دیگر هم بدهید ترجمه کنند و چاپ کنند. بعد هم آقای خاتمی از من (فارسی) خواست کتاب های شریعتی را اصلاح کنم اما عملاً نپذیرفتم. ص ۵۶۰

محمد منتظری هر وقت نجف می رفت جزوات و کتاب های شریعتی را برای امام می برد و امام همه را مطالعه می کرد. یک بار نظر امام را درباره شریعتی می پرسد. امام با تلخی و ناراحتی از شریعتی یاد می کند و از این که شریعتی در کتابهایش از مرحوم مجلسی انتقاد کرده و به روحانیت تاخته است اظهار

ناراحتی می کند . مرحوم محمد منتظری به امام می گوید: "این همان روحانیتی است که شما دلتان از آن خون است و در مبارزه با رژیم با شما همراهی نکردند و حتی بر خلاف مشی مبارزاتی قدم برداشتند . " امام فرمودند : "شریعتی کلیت روحانیت را زیر سؤال برده است." (ص ۵۶۰)

آقای فردوسی پور فهرستی از انتقادات امام را در یک مجلس نسبت به شریعتی می آورد که یکی توهین به علما و بزرگانی مانند علامه مجلسی ، مقدس اردبیلی و خواجه نصیر الدین طوسی . دوم تز اسلام منهای روحانیت و سوم اشتباه در باب ولایت و امامت .

امام متن نامه ی تسلیتی که آقایان طلاب جوان برای شریعتی تهیه کرده بودند را نپذیرفته و فرموده اند : "آنچه در این تسلیت نامه نوشته اید مطلق است، همه نوشته های او را تأیید کرده اید و این دروغ است . اگر پراگمتر باز کنید و برخی را استثناء کنید آبروی وی را برده اید بنابر این چه داعیه دارید این کار را بکنید ؟" امام فرموده بود : "چون مراسم ختم هم به نام من تمام می شود برگزار نکنید . " یکبار امام به خسرو منصوریان فرموده بود : "سلام مرا به شریعتی برسان و بگو خدا به شما توفیق دهد ، اما گلایه ای که از شما دارم این است که گفته بودید آخوندها یکدست برای گرفتن و یک دست برای بوسیدن دراز کرده اند ، اینطور نیست ."

امام در موارد دیگری هم در سخنرانی های خود نسبت به آن چه که شریعتی درباره ی علما و صفویه گفته بود ، انتقاد کرده بودند . (صحیفه ی امام ، ج ۸ ص ۴۳۷)

امام به شریعتی پیام می دهد "که این حرف ها چیست که می زنی به مقدسات مردم ، به مفاتیح، به مرحوم مجلسی توهین می کنید . کسروی هم که قبلاً همین حرف ها را می زد ."

امام در چندین سخنرانی بدون آن که نامی از شریعتی به میان آورد تز اسلام منهای آخوند را به شدت رد کرد (صحیفه ی امام ، ج ۳ ، ص ۳۴۷ و همان ج ۵۰ ص ۲۸۰ ، و همان ج ۷ ص ۳۶۷ و همان ص ۴۱۲)

*گلایه امام از شریعتی

امام با لحنی کاملاً آرام به بیان گلایه ی خود از روشنفکران مذهبی می پردازد :

" من از آن ها گلایه دارم ، برای این که میبینم که در نوشته هایشان ... راجع به فقها ، راجع به فقه ، قدری حرف هایی زده اند که مناسب نبوده است بگویند ، این ها غرض ندارند . من میدانم که غالباً این ها می خواهند برای اسلام خدمت کنند ؛ نه این است که مغرض باشند و از روی سوء نیت این ها حرفی بزنند . این ها اطلاعاتشان کم است . نباید کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی (ره) محقق ثانی (ره) شیخ بهایی (ره) (با این ها) یعنی حکومت روابطی داشتند و می رفتند سراغ این ها ، همراهی شان می کردند ، خیال کنند که این ها مانده بودند برای جاه و عرض کنم عزت ، و احتیاج داشتند به این که شاه سلطان حسین یا شاه عباس عنایتی بکنند به آنها، این حرف ها نبوده در کار ... " (صحیفه ، ج ۳ ص ۲۴۱ تا ۲۳۸)

امام به سید جعفر عباس زادگان می گوید : شریعتی فرد متفکری است ، اما اشتباهاتی دارد . ما به آیت اله مطهری گفته ایم که اشتباهات ایشان را تذکر بدهد (خاطرات رجبعلی طاهری)

دعایی نماینده ولی فقیه در روزنامه اطلاعات می گوید : امام بعد از فوت شریعتی فرموده از سه بابت از فوت شریعتی متأسفم . نخست ایکاش توجه خود را صرفاً به نسل دانشگاهی معطوف نمی کرد . دوم این که چرا عده ای با او درافتادند و نگذاشتند درست کار بکنند و تبلیغ نمایند . سوم آن که زود از دنیا رفت و نتوانست کارش را ادامه دهد . (اطلاعات ، ۲۶ تیر ۱۳۷۶)

دعایی می گوید : حامل نامه ای از آقای مصباح یزدی در نقد شریعتی برای امام بوده اما امام روی خوش نشان نداده و با اشاره به این که این بزرگوار (مصباح) به آدم و عالم بدبین است .

دعایی وقتی برای تشییع جنازه ی شریعتی اجازه می گیرد که برود سوریه، امام می فرماید: شخصاً بروید و از طرف من و گروهی خاص نباشید . (ص ۵۶۳)

*نقد حامد الگار

حامد الگار می گوید: یکی از دوستانم پس از پیروزی انقلاب خدمت امام می رود و امام ابتدا در مورد نقش شریعتی از دوست من می پرسند : به نظر شما بزرگترین عامل انقلاب چیست یا کیست ؟ و بی آن که منتظر پاسخ باشند می فرمایند : مشیت الهی، خداوندگار بود که این راه یا آن راه را پیش پای ما گذاشت و شرایط را برای پیروزی انقلاب فراهم آورد . این دوست من که خودش از جمله کسانی است که با مطالعه ی

آثار شریعتی به اسلام روی آورد ، از امام سؤال کرد : آیا فکر نمی کنید شریعتی در این انقلاب سهم عظیمی داشته ؟ آیت اله خمینی در کمال صراحت و سادگی جواب دادند که "آثار دکتر شریعتی و تعالیم وی مباحث و جدل های بسیاری را در میان علما برانگیخت و در عین حال تأثیر عظیمی بر روشنفکران ایرانی گذارده ، آنان را به سوی اسلام فراخواند ، امام همچنین اظهار داشتند که پیروان دکتر شریعتی می بایست مطالعات خود را فراتر از آن که دکتر شریعتی اظهار داشته و در ترادسیون تشیع مطالعه ی بیشتری به عمل آورند . در عین حال علمای تشیع سنتی می بایست این حقیقت را دریابند که هیچیک از علما کلام آخر را نگفته و حرف های دیگری برای گفتن است بنابراین ضرورت ارزیابی دقیق در مسائلی که دکتر شریعتی مطرح می سازد وجود دارد " (ایران و انقلاب اسلامی ص ۱۳۹) (ص ۵۶۴)

* واقع بینی امام (ره)

امام چندین بار قصه ی دکتر شریعتی را با قتل شمس آبادی و شهید جاوید مقایسه کرده طرح آن را نادرست و اسباب اختلاف عنوان کردند (صحیفه ی امام ، ج ۴ ، ص ۲۳۷ ، ج ۷ ، ص ۴۲) از جمله در موردی فرمودند : مسأله ی دکتر شریعتی را پیش می آوردند ، از آن طرف دامن بزنند به این که این مثلا چطور است . اهل منبر هم بی توجه به مطلب که عمق قضیه چیست ، منبر می رفتند و حرف می زدند : آن طرف هم جوان های داغ بی توجه به واقعیت مطلب از این ور می افتادند . این دو گروه را در مقابل هم قرار می دادند برای این که ذهنشان را از خودشان منصرف کنند . (صحیفه ی امام ، ج ۷ ، ص ۴۱۰)

در جای دیگری می فرمایند : بعد این هم که یک خرده ای کم شد ، شریعتی را پیش کشیدند : هی دامن بزن ! از این ور تکفیر از آن ور تمجید . هر دو طایفه غافل از این که کی دارد سرشان کلاه می گذارد .

(همان ، ج ۸ ، ص ۵۳۴)

گروهی از کارگران در ۲۰ تیر ۵۸ خدمت امام می رسند و از ایشان می خواهند موضع گیری روشن و مناسب درباره ی شخصیت اسلامی مرحوم شریعتی داشته باشند . امام می گوید : من جواب از این نمی دهم . همین مسأله، مسأله ی ایجاد اختلاف است : یعنی این مسأله اسباب این می شود که شما یک دسته بشوید و آن ها یک دسته بشوند ، مشغول یک کار و شما مشغول یک کار دیگر بشوید و آن ها مشغول

اصل قضیه بشوند . اصل قضیه رابینید . این مسأله که آقای دکتر چطورند یا چطوری است این یک وقت دیگری باشد . (صحیفه ی امام ، ج ۹ ، ص ۴۳)

آقای عزیزان در مرداد سال ۵۶ از امام می خواهد که درباره ی کتاب های شریعتی اظهار نظر کند ، امام در پاسخ نوشتند : من صلاح نمی دانم در چیزهایی که موجب اختلاف می شود دخالت کنم .
(همان ف ج ۳ ، ص ۲۰۶) (ص ۵۶۵)

مجاهدین انقلاب اسلامی که دوبار از امام خواستند نظرش را در مورد شریعتی بگویند امام طرح مسائل اختلافی را حرام دانسته و فرمودند من در این امر دخالت نمی کنم و یکبار هم فرمودند : امروز روز بزرگداشت نیست روز پیشرفت است (نیمه ی پنهان ، چریک های پشیمان دفتر شانزدهم)

***نظریه ی امامت شریعتی**

شریعتی به لحاظ اندیشه ای که در باب سیاست و حکومت عرضه کرد ، متأثر از نظریه ی امامت شیعی بود و به هیچ روی به دموکراسی و لیبرالیسم معهود در جامعه ی غربی اعتقاد نداشت . شریعتی را از این زوایه می توان عاملی مؤثر برای ایجاد زمینه ی پذیرش برای نظریه ی رهبری متعهد در ایران دوره ی بعد از انقلاب دانست . نظریه ای که بر اساس تفسیر وی ، چیزی جز دموکراسی ، و قابل تطبیق بر امامت شیعی بود، وی نوشت " وصایت نه نصب ، نه انتخاب ، نه وراثت ، نه کاندیداتوری است ؛ زیرا امامت، زاده هیچکدام از این ملاک های سیاسی نیست . امام بودن علی (ع) مثل بلند بودن قله ی دماوند است ."
(مجموعه ی آثار ش ۲۶ ، ص ۶۳۱) (ص ۵۶۵)

او افزود که " امامت عبارت است از رسالت سنگین رهبری، راندن جامعه و فرد از آنچه است به آنچه باید باشد به هر قیمت ممکن ،اما نه به خواست شخصی امام بلکه بر اساس ایدئولوژی ثابتی که امام بیشتر از هر فردی تابع آن است و در برابرش مسئول و از همینجاست که (امامت) از "دیکتاتوری" جدا می شود و رهبری فکری انقلابی با رهبری فردی استبدادی تضاد می یابد ."

(مجموعه آثار ۲۶ ، ص ۵۰۴) (ص ۵۶۶)

و تاکید کرد که : " امامت یک حق ذاتیست ، ناشی از ماهیت شخصی که منشأ آن خود امام است نه عامل خارجی انتخابات و نه انتصاب ؛ منصوب بشود یا نشود ، منتخب مردم باشد یا نباشد ، امام است . دلیلش نیز آن که (امامت به تعیین نیست ، بلکه آنچه که درباره ی او مطرح است ، مسأله ی تشخیص است)؛ یعنی مردم که منشأ قدرت در دموکراسی هستند ؛ رابطه شان با امام ، رابطه ی مردم با حکومت نیست ، بلکه رابطه شان با امام رابطه ی مردم است با واقعیت ، تعیین کننده نیستند تشخیص دهنده اند." (همان ص ۵۷۸)

اعتقاد به امامت در مفهوم تشیع علوی نفی کننده ی تسلیم انسان معتقد است در برابر هرگونه نظام ضد آن نظام ، و اعتقاد به این است که در زمان غیبت امام معصوم حکومت هایی که شیعه می تواند بپذیرد ، حکومت هایی هستند که به نیابت از امام شیعی ، بر اساس همان ضوابط و همان راه و همان هدف بر مردم حکومت کنند . (مجموعه آثار ۹ ، ص ۲۱۳)

جریانی که متعلق به آیت اله خویی هم بود با شریعتی میانه ای نداشت .

*روحانیون جوان و شریعتی

در میان روحانیون جوان، شریعتی در قم و مشهد مدافعان و علاقمندانی داشت . نمونه ی روشن آن طلاب مدرسه ی حقانی بود که به دودسته تقسیم شده بودند . رئیس مدرسه آیت اله قدوسی از افراطیون دو طرف خواست تا مدرسه را ترک کنند . (ص ۵۶۷)

۳- شریعتی و مارکسیسم

شریعتی با مارکسیسم رابطه ی عشق و نفرت داشت ؛ او از سویی می پذیرفت که بدون شناخت از مارکسیسم نمی توان جامعه و تاریخ جدید را درک کرد اما از سویی دیگر ، به ویژه از آن روی که مارکسیسم بعد معنوی انسان را پایمال می کند از آن انتقاد می کرد .

او مارکسیست را در جهت ضد ستمگری و عدالت خواهی و ... رقیب اسلام می دانست ولی شهید مطهری گفت همانطور که امپریالیست دشمن اسلام است مارکسیسم نیز دشمن است . (ص ۵۶۸)

احسان نراقی در کتاب خشت خام می گوید (با اشاره به شریعتی) : ما هم در این وضع صاحب یک مارکس وطنی شدیم که ازسُس مذهب استفاده کرد و رژیم را بدین معنا سرنگون کرد در عین حال روحانیت رسمی را هم زیر سؤال برد. (ص ۵۶۹)

در واقع دیدگاه های دکتر در زمینه ی فلسفه ی تاریخ به ویژه آنچه درباره ی زیارت وارث و تحلیل زندگی هابیل و قابیل دارد، دیدگاهی مارکسیستی است و از این زاویه مورد انتقاد شدید قرار گرفته است .

استاد مطهری می نویسد :

اشتباه نشود ، جنگ بین هابیل و قابیل ، تمثیلی از جنگ های طبقاتی انسان ها نیست ، این ها مارکس زدگیست. استاد در سال ۵۱ درباره ی نوشته ی شریعتی با عنوان (حسین وارث آدم) می نویسد : آنچه دستگیرم شد از هدف این جزوه که زیر لفافه بیان شده است و به تعبیر نویسنده خواسته است تمام عقده ها و عقیده های خود را در این جزوه بگوید این است این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس مادی - مارکسیستی ؛ نوعی روضه ی مارکسیستی است ... برای امام حسین که تازگی دارد (حماسه ی حسینی ، ج ۳ ، ص ۳۰۷)

استاد، تعریف دکتر شریعتی از ایدئولوژی را نقد کرده و می نویسد: (این تعریف) بازگو کردن نظریه ی کسانی است که (می گویند) وجدان هر کسی ساخته ی وضع طبقاتی است ؛ حتی جهان بینی اش.

حساسیت استاد مطهری روی بینش طبقاتی که بلای فراگیری برای بیشتر مذهبی های متأثر از اندیشه های چپ بود ، آن اندازه زیاد بود که ایشان آقای رفسنجانی را هم به خاطر انتقاد هایی که به کتاب فلسفه ی تاریخ دکتر پیمان کرده بود ، مورد تشویق قرار داده بود . (ص ۵۶۹)

بر اساس دیدگاه شریعتی، گرایش مذهبی افراد نیز برخاسته از نگرش طبقاتی آنهاست . یعنی خاستگاه مذهب نیز خاستگاهی طبقاتی است ؛ منتها برخلاف مارکس که اصولا اعتقادش بر این بود که مذهب ، تنها ساخته و پرداخته ی طبقه ی استثمار گراست، شریعتی معتقد است که مذهب هم مانند سایر اجزاء فرهنگ دو سیستمی است (چیزی که مارکس درباره ی هنر و اخلاق و ادبیات قائل است.)

استاد در بخش جامعه و تاریخ از کتاب "مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی" به این قبیل برداشت های مادی از تاریخ توسط برخی از مسلمانان نو اندیش حمله کرده و برای مثال به برداشت آنان (از جمله فرقانی ها) از واژه ی "ناس" که مقصود از آن توده ی مردم محروم است سخت تاخته . به گفته ی استاد در هیچ فرهنگ لغتی ، ناس به معنای توده ی محروم نیامده است . (ص ۵۷۰)

* شریعتی و نقد مارکسیسم

با این همه یکی از خدمات شریعتی نقادی های مفصل و بکری است که بر ضد مارکسیست داشت . این نقد ها پسند نسل جدیدی بود که در عین علاقه به مباحث فکری جدید و اشتیاق برای نوعی تحول ، بر آن نبود تا از سنت های خود جدا شده و مارکسیست شود. تا پیش از آن، نقدهایی که از مارکسیست می شد ، بیشتر فلسفی بود و آنچه به لحاظ اجتماعی ارائه می گردید ، بسیار سست . اما شریعتی با جدیتی خاص و با ادبیات ویژه ی خود ، مارکسیسم را به صورت یک مکتب مادی در تنگنا قرار داد . این نوع نقد ، با روحیات شریعتی که به نوعی به عرفان خود ساخته هم معتقد بود سازگار بود . از سوی دیگر این سیاست وی سبب میشد تا رژیم نیز که خطر کمونیسم را جدی می دید ، چندان مزاحم وی و حسینیه ی ارشاد نشود . چاپ مقالات نقد مارکسیست در کیهان یکی از عواملی بود که سبب شد تا دکتر از زندان آزاد شود . مبارزات شریعتی بر ضد مارکسیست کمک شایانی به شکست آن جریان در دانشگاه کرد . در واقع با طرح اندیشه ی جدید شریعتی در باب اسلام که عناصر مهم مارکسیسم را در آن جای داده و اسلام انقلابی شبه مارکسیستی مقبولی را برای نسل جدید پدید آورده بود دیگر جایی برای نفوذ مارکسیسم باقی نمی گذاشت . این در حالی بود که دکتر در برخی از محافل خصوصی تأکید کرده بود که می بایست روی خلوص اسلام تکیه کرد و از هیچ نوع اشتراک نظری میان آن و مارکسیسم سخن نگفت . اکنون که در حال انعقاد نطفه ی نوع اسلام اصیل هستیم نباید اجازه دهیم عناصر فکری دیگر این خلوص را از بین ببرد (دیدگاه ها : مصاحبه ی آیت اله خامنه ای ، ص ۸۰)

*سخنرانی چهار ساعت و نیمه

یادم هست در دانشکده ی بازرگانی (در خیابان بخارست که الان شده شهید احمد قصیر) ساعت یک ربع به شش بعد از ظهر دکتر شریعتی صحبتش را شروع کرد، ده و ربع سخنرانی اش تمام شد . وسط صحبتش دو سه بار گفت : هرکس می خواهد برود . من یک حرف هایی دارم باید بزنم . ۴/۵ ساعت دکتر شریعتی صحبت کرد درباره ی اومانیسیم و رابطه اش با پوچ گرایی و نیهیلیسم . واقعا غوغا کرد . در آن زمان در ایران کمتر کسی بود که وارد این بحث ها شود . ثابت کرد که اومانیسیم و نیهیلیسم و کمونیسیم هر سه عاقبت به پوچ گرایی ختم می شود . مارکسیست ها واقعا عاجز شده بودند . جوابی نداشتند به دکتر شریعتی بدهند . به همین دلایل بود که مارکسیست ها و مجاهدین خلق خواندن آثار دکتر شریعتی را برای اعضا و سمپات هایشان ممنوع کرده بودند و حق خواندن کتاب های دکتر شریعتی را نداشتند (۸۸/۱۱/۱۷ روزنامه ی جمهوری اسلامی ، جواد منصوری).

مبارزات فرهنگی عمدتاً به دست روحانیون روشنفکر و خوش فکر بود . مشهورترین اینها شهید مطهری بود، شهید مفتاح بود . اتفاقاً یکی از دلایل شهادت اینها هم همین بود . سردمداران دستگاه های اطلاعاتی دنیا ، برای این که پشتوانه های فکری جمهوری اسلامی را نابود کنند طراحی ترور شهید مطهری و شهید مفتاح را انجام دادند تا انتقام فعالیت های این ها را در دهه های ۴۰ و ۵۰ بگیرند . البته دکتر شریعتی هم خیلی نقش داشت . دکتر شریعتی نقش به سزایی در نقد مارکسیسم داشت . در دهه ی ۵۰ نقش دکتر شریعتی در نقد مارکسیسم بسیار مؤثر بود . فعالیت های دکتر شریعتی در دهه ی ۴۰ منجر به این شد که در دهه ی ۵۰ مارکسیست ها نتوانند پایگاه مردمی در جامعه ی ایران پیدا کنند . این نکته ی خیلی مهمی است . به نظر من هیچکس در ایران مثل دکتر علی شریعتی نتوانست مارکسیسم را افشا کند . البته تلاش های بسیاری برای نقد مارکسیسم انجام شد ، اما هیچیک به گرد پای فعالیت های دکتر شریعتی نمی رسید . به همین دلیل هم ساواک شاه، تلاش های بسیار زیادی برای به انزوا کشیدن ایشان انجام داد . وقتی دید نتیجه نداد، دستگیرش کردند و در آخر هم به مرگ مشکوک درگذشت . (۸۸/۱۱/۱۷ روزنامه ی جمهوری اسلامی ، جواد منصوری)

۴- چند نکته ی دیگر در اندیشه های دکتر

یکی از انتقادات به اندیشه دینی دکتر، نگاه ابزاری وی به دین ، برای ایجاد تحول و تحرک اجتماعی و بالا بردن کارکرد دین است . از نظر دکتر ، دین و مذهبی ارزش دارد که به نوعی در ستیز دائم با مستکبران و ستمگران است ؛ نه دین مدرسی و کلاسیک و تحقیقاتی و سنتی . (ص ۵۷۲)

* شریعتی و نظریه دو نوع اسلام

شریعتی می گوید دو نوع اسلام متفاوت وجود دارد . یکی آرمانی انقلابی برای تحول اجتماعی ، پیشرفت و روشننگری است . دیگری آموزش مدرسی فلاسفه ، متکلمان ، سیاستمداران و فقهاست . اسلام به عنوان آرمانی انقلابی ، به ابوذری به مجاهدین ، و اکنون به روشنفکران تعلق دارد . اسلام به عنوان آموزشی مدرسی ، به بوعلی سینا ، مجتهدین و علمای دین متعلق است . (انتظار، مذهب اعتراض ، ص ۲۱)

به همین دلیل دکتر با دانش های دینی که به صورت انباشته در اختیار عالمان و فیلسوفان است میانه ای ندارد و صرفاً به رفتارهای ابوذری در دین می اندیشد .

احسان نراقی که خود وابسته به دربار بود می گوید شریعتی دین را برای ایجاد یک جریان سیاسی وسیله کرد . بیژن عبدالکریمی می گوید : دکتر معتقد بود که اگر فیلسوفانی مانند سقراط و بوعلی را از عالم بردارند فقط کتابخانه ها و دانشکده ها به فریاد در می آیند . (مجموعه آثار ، ش ۱۳ ص ۵۷۴)

* تشیع علوی و صفوی

در زمینه ی مباحث تاریخی نظریه ی تشیع علوی - صفوی از نقد پذیرترین نظریات شریعتی است . معیارهای دکتر برای این دو تشیع، بیش از آن که متکی به شناخت منابع اصیل شیعه باشد ، بر محور ایدئولوژی مبارزه ، آن هم به لحاظ پیشینه ی تاریخی بر اساس نگرش تشیع زیدی ونیز از نگاه روز، ایدئولوژی های انقلابی - مارکسیستی و ملی معاصر است .

اگر بخواهیم با دیدی مثبت به این قضیه بنگریم ، باید بپذیریم که بخشی از تفاوت های میان تشیع مورد نظر دکتر ، در قالب همان تفاوت دیدگاه اخباری - اصولی که دو جریان را در درون شیعه ترسیم می کند وجود دارد و ابهامی هم در آن نیست . اما نظریه ی دکتر به گونه ای دیگر و در واقع صورت تحریف شده ی آن ، تفاوت اخباری - اصولی است . دستمایه های تجربی دکتر در القاء این نظریه ، شکل ارائه ی مذهب در مشهد آن روز است . به علاوه بغض وی نسبت به بخشی از روحانیت که آنان نیز به نبرد با او برخاسته بودند ، بخشی از پیش زمینه های تفکر دکتر را در این زمینه تشکیل می دهد . این نظریه که هر کسی انقلابیست ، تشیع علوی دارد و سایرین همه محکوم به تشیع صفوی اند ، در ادبیات سایر گروه های منحرف این دوره رسوخ یافت . فرقانی ها بیشترین استفاده را از این نظریه بردند و ترور مطهری و دیگران را تحت این عنوان که مدافع تشیع صفوی اند توجیه کردند . آنان تمامی روحانیت موجود به استثنای طالقانی را نماینده ی رسمی تشیع صفوی می دیدند . در مجموع می توان گفت؛ حرکت دکتر به سمت طرح نوعی اسلام شناسی منهای روحانیت و مرجعیت، حرکتی است که پیش از آن در نهضت آزادی و پس از آن در مجاهدین خلق تجربه شده است . تأسیس نوعی اسلام شناسی نوین تحت عنوان "برداشت های ما" کاری بود که پس از آن گروه های زیادی به آن روی آوردند. فرقان و آرمان مستضعفین تحت تأثیر شریعتی و دیگر جریان های نوگرا که ساز مخالفت با روحانیت و مرجعیت را سر داده بودند ، تنها با استمداد از آنچه که خود از قران و نهج البلاغه می فهمیدند ، بنای اسلام شناسی نوینی را گذاشتند .

* اسلام شناسی غیر رسمی

حرکت دکتر شریعتی و در مجموع ارشاد در سال ۵۱-۵۰ تقویت جریان اسلام شناسی غیر رسمی بود . برخوردهای تند و در برخی موارد استهزاء آمیز دکتر شریعتی با روحانیت به ویژه در کتاب "تشیع علوی و صفوی" کلید واژه ها و تجربه های جدیدی را برای مبارزه با روحانیت میان برخی از گروه های مذهبی نوین که پس از سال پنجاه تأسیس شدند بر جای گذاشت . به رغم همه ی آنچه که گذشت هیچکس نمی تواند تأثیر شریعتی را در انقلاب اسلامی ایران انکار کند . این افزون بر آن است که با طرح اسلام علوی ، زینبی و ابوذری ، از سوی شریعتی نوعی فضای انقلابی در کشور

پدید آمد که در آستانه ی تحولات سال ۵۶ مورد استفاده قرار گرفت . بسیاری از مبارزانی که از سال ۶۰ به بعد بر مسند مناصب حکومتی ایران نشستند، علاقه مند به شریعتی بودند . در عین حال باید جنبه های کوتاه مدت و دراز مدت تأثیر افکار دکتر را در نظر داشت ؛ آثار و افکار او در جریان انقلاب و پدید آمدن آن، به مقدار زیادی مثبت بود . اما این آثار در جدا کردن بخشی از بدنه ی جامعه از روحانیت و موضع گیری در برابر تفسیر رسمی مرجعیت از دین، بعد منفی خود را نشان داد و البته همزمان می توانست به صورت معکوس و نگاه اصلاحی و انتقادی، تأثیرات مثبت هم در بهبود وضعیت روحانیت و جایگاه آن در میان مردم داشته باشد . ایجاد نفاق و شقاق در جامعه ، میان قشر جدید تحصیل کرده با روحانیت، از آثار منفی دیگر حرکت فکری دکتر بود . تجربه ی بدی که رژیم پهلوی برای ۵۰ سال به آن دامن زده بود، این بار به ظاهر با انگیزه ی اصلاح گرایانه دنبال شد .

و باز هم در ذهنیت جامعه به نقش منفی روحانیت تأکید شد . متقابلاً رفتار تند برخی روحانیون در شعله ور ساختن آتش این اختلاف مؤثر افتاد . (خاطرات مهدی عبد خدایی) در حالیکه به راحتی این مسأله قابل کنترل بود . این تنها امام بود که با سیاست اصلی - فرعی کردن قضایا و تأکید به مسائل اساسی دامنه ی اختلافات را در فاصله ی ۵۷ - ۶۰ کاهش داد . و همزمان با تأکید بر نقش مثبت روحانیت در تحولات یک صد ساله ی اخیر، کوشید تا آثار منفی را خنثی کند . این در حالی بود که خود امام نیز در سال های پایانی زندگی خویش و در دورانی که تلاش می کرد پس از تأسیس نظام اسلامی راه را برای آینده روشن کند، انتقادات تندی را نسبت به بخشی از بدنه روحانیت طرح کرد و زمینه را برای اصلاح روحانیت از درون و تحول آن برای ایفای نقشی برتر در جمهوری نوپای اسلامی به مقدار زیاد فراهم ساخت .

تنوع و تکثر نظریه های دکتر درباره ی دین و مباحث پیرامون آن اگرچه دارای نکات آموزنده و سازنده ای است اما ضعفش در این است که سازمان فکری مشخص و قابل استنتاجی ندارد و می توان نظریات گوناگون و حتی متناقض را به دکتر نسبت داد . چنانکه دختر و پسر دکتر شریعتی در سال ۸۱ یکی پدر را ضد سکولاریسم و دیگری سکولار معرفی کرد .

این وضعیت در مبحث سیاست و حکومت به ویژه "نقش امام و امت و مسأله ی دموکراسی" با وضوح بیشتری در آثار دکتر انعکاس یافته است. حمید مافی میگوید: "سوسن شریعتی پدرش را روشنفکری دو لبه می خواند. این یک واقعیت است که برای هر مسأله ای در میان آراء شریعتی می توان دو نگاه یافت. از طرفی به ستایش لیبرالیسم می پردازد و جان بشریت را لیبرالیت می خواند و در جای دیگر لیبرالیسم را اسارت می خواند. گاه او را مدافع روحانیت، گاه او را سکولار می خوانند. تمام این ها صفاتی است که از آثارش در آورده اند.

۵-حسینیه ارشاد و ساواک

* انتشار اعلامیه مخالفین شریعتی در ساواک

فردی به نام آیت اله سید ابراهیم میلانی (منظور میلانی معروف نیست) که روزگاری مُصدقی و هم رزم شریعتی جوان در مشهد بود. شریعتی را محکوم کرد. ساواک اعلامیه های او را علیه آثار شریعتی انتشار می داد. (ص ۵۸۶)

دستگاه پهلوی در سال ۵۱ از دو سو تحت فشار قرار گرفت که یکی شدت یافتن فعالیت های مضر سیاسی در حسینیه ی ارشاد که با توزیع اعلامیه های مجاهدین و نیز نمایشنامه ی ابوذر و سربداران به اوج رسید.

*موضع آیات عظام در مورد شریعتی

دوم فشار روحانیون و علما علیه حسینیه ی ارشاد با گزارش های مکرر و پی در پی که در این باره ساواک گزارش مفصلی تهیه کرده است. در آن گزارش ها تصریح شده است که آیات عظام حاضر به دادن فتوایی بر ضد حسینیه نشدند و همین هم سبب ناراحتی برخی از روحانیون منبری شده است. (ص ۵۸۸)

شریعتی در ۵۱/۸/۱۲ بعد از سخنرانی حسن الامین اشاره به محدودیت هایی می کند که برای حسینیه پیش آمده است و می گوید: خیال می کنند چهار دیواری حسینیه را ببندند دیگر می توانند جلوی فکر

کردن مردم را بگیرند ، ولی نمی دانند وقتی در اینجا بسته شود هر دلی یک حسینیہ می شود . (کف زدن حضار)

*آخرین سخنران ارشاد

در ۵۱/۸/۱۷ نماز عید فطر در حسینیہ خوانده می شود و محمد تقی شریعتی سخنرانی می کند . در ۵۱/۸/۲۲ از ساواک شمیران به حسینیہ اطلاع داده می شود که دیگر حق برگزاری هیچگونه برنامه ای را ندارند و حسینیہ از این پس باید تعطیل شود . مسجد الجواد هم تعطیل و امام جماعت آنجا به نام شیخ مرتضی مطهری را چند روز بازداشت کرده، در تاریخ ۵۱/۸/۲۸ آزاد کرده اند.

*نگاه دوره ای ساواک

ساواک در یک دوره روی شریعتی به لحاظ آنکه هیچگونه برخورد سیاسی ندارد، حساسیت نداشت و شاید برای همین هم منابع ساواک الزامی برای گزارش سخنرانی های او در حسینیہ نداشتند . ولی در نهایت ساواک به این نتیجه رسید که "نامبرده عنصری است ناراحت و دارای افکار و عقاید منحرف که صلاح نیست در حسینیہ ی مزبور و سایر مجامع و محافل مذهبی سخنرانی کند."

علی امینی به شاه می گوید برخورد بدی با شریعتی کردند. شاه می گوید اشتباه بزرگی است. امینی می گوید با پدرش نیز! شاه می گوید عجب! امینی به اسداله علم می گوید: چرا با شریعتی برخورد شده؟ علم پاسخ می دهد: این آخوند من درآوردی است! امینی می گوید: بهتر از این! این آخوند متجدد با آن ضد روشنفکر دارند دعوا می کنند؛ خوب بگذارید هر کاری داره می کنه، بکنه!

(تاریخ شفاهی ایران ص ۳۲)

* شریعتی و استبداد

او به استبداد می تازد و می گوید : " هر جا و در هر ملتی ، هر حزبی و هر جامعه ای که وحدت علمی و وحدت قالب های اعتقادی به وجود آید علامت این است که در آن جامعه استبداد فکری و اعتقادی وجود دارد یا نه ، مرگ گریبانگیر اندیشه و فکر شده است ..."

به اعتقاد شریعتی؛ " ملتی که الگویی و قالبی، فکر می کنند ملت مرده ای هستند زیرا فکر نمی کنند و گرنه افکار همه یک کاسه نمی شود ."

به تعبیر او : "کمترین خدشه به آزادی فکری آدمی و کمترین بی تابی در برابر تحمل تنوع اندیشه ها و ابتکار ها یک فاجعه است .

* شریعتی و دموکراسی

در مورد دموکراسی می گوید :

من دموکراسی را مترقی ترین شکل حکومت می دانم و حتی اسلامی ترین شکل ؛ ولی در جامعه ی قبایلی ، بودن آن را غیر ممکن می دانم و معتقدم که طی یک دوره رهبری متعهد انقلابی باید جامعه ی متمدن دموکراتیک ساخت .

او می گوید دموکراسی اداره است و امام به دنبال هدایت عمومی :

" طرز تفکری که در امت و امامت هست تنها، مسأله ی اداره و حفظ و نگهداری امت مطرح نیست ، بلکه تکامل و پیشرفت انسان و فرد و جامعه مطرح است . پس در اینجا مسأله ی رهبری یا سیاست انسان مطرح است نه سیادت برای انسان، بلکه تربیت و تکامل ، اصلاح نه خدمت، کمال، نه سعادت، شدن نه بودن ... مطرح است "

*نقش رهبری

"امامت یا رهبری است که عامل حیات و حرکت امت است چه، وجود و بقای اوست که وجود و بقای امت را ممکن می شود و موتور حرکت جامعه ی اعتقادی و عامل جهت دهنده ی آن می شود و امام شخصیتی است که در وجود خود الگو شدن و در عمل خود، رهبری امت را تحقق می بخشد "

*امامت و عدم دیکتاتوری

" امام و امت در دام دیکتاتوری گرفتار نخواهد شد چرا که انسان ایده آلی است که بر اساس ایدئولوژی حرکت می کند. "

*شریعتی و غرب

شریعتی در بخش سلبی اجتماعیات، به نقد تجدد می پردازد و می کوشد پایه های ویرانگر تجدد را آفتابی سازد . پاره ای از آراء نقادانه او نسبت به پیامدهای عصر جدید، عبارتند از نقد علم (ساینسیسم) یعنی این انگاره که علم جدید حلال جمیع مشکلات است .

نقد آسمیلاسیون یعنی تلاش تمدن جدید برای تولید انبوه انسان تراز عصر جدید و در خود فرو بردن و حل کردن تمام تفاوت ها و تنوع ها ی فرهنگی در جوامع غیر مدرن به بهانه ی پیشرفت و متجدد شدن . نقد استعمار ، بهره کشی از منابع مادی و انسانی کشورهای عقب مانده به بهانه ی آباد کردن دیار آن ها و بهره مند کردن از مواهب عصر جدید .

نقد از خود بیگانگی (الیناسیون): نقد مکتب های مادی عصر جدید و تأکید بر این نکته است که مکاتب مادی عصر جدید بعد بیکرانه جو و مطلق طلب وجود آدمی را نادیده می گیرد و سعادت درونی برای آدمی به همراه نمی آورد .

نقد سرمایه داری : با گسترش مصرف گرایی و حاکمیت پول و ثروت و گسترش طبقه ی غنی و تعمیق فاصله فقیر و غنی عدالت اجتماعی را هر چه بیشتر زیر سؤال می برد .

نقد فرد گرایی عصر جدید: به اکوئیسیم خود محوری می انجامد . نقد نیهیلیسم که ریشه در نفی امر مطلق دارد و در پی نفی آن آدمی نتوانست جای خدا را بگیرد و انسان که قرار بود جای خدا را بگیرد پوشالی از کار در آمد و در نتیجه جهان برای انسان تهی شد .

*شریعتی و "شناخت" مجاهدین

نظر شریعتی در مورد کتاب شناخت مجاهدین این بود که : "تفاله ی ابتدایی ترین نظرات در مورد دیالکتیک است." (هم میهن ۸۶/۳/۲۹ ، ص ۷)

*منظور از بازگشت به خویشتن

شریعتی : "هنگامی که ما از بازگشت به ریشه های خود سخن می گوئیم ، در واقع از بازگشت به ریشه های فرهنگی خود حرف می زنیم ... ممکن است بعضی از شما به این نتیجه برسید که ما ایرانیان باید به ریشه های نژادی (آریایی) خود بازگردیم . من این نتیجه گیری را به طور قاطع رد می کنم . من با نژاد پرستی ، فاشیسم و بازگشتهای ارتجاعی مخالفم . نکته ی مهمتر آن که تمدن اسلامی همچون قیچی عمل کرده و ما را از گذشته ی پیش از اسلام خود به کلی بریده است ... نتیجه آن که برای ما بازگشت به ریشه هایمان به معنای کشف دوباره ی ایران پیش از اسلام نیست ؛ بلکه به معنای بازگشت به ریشه های اسلامی ماست . (کتاب روشنفکران ایران و غرب ص ۱۷۲)

شریعتی : "روشنفکران اسلامی که به تقلید، از الگوهای غربی توسعه، هواداری می کنند در نیافته اند که تمدن و فرهنگ مانند رادیو و تلویزیون و یخچال نیست که بتوان آن ها را وادار کرد و به برق وصل کرد تا کار کند ."

شریعتی آنان را افرادی از خود بیگانه ، خود باخته و بی ریشه که شخصیت و هویت خویش را از دست داده اند می دانست . جهان وطنی ، انسان مداری و دیگر آرمانهای جهان شمول را دروغ های بزرگی میدید که غرب به منظور نفی شخصیت فرهنگی جامعه های شرقی، رواج داده است .

روشنفکران خود باخته ی جهان سوم، به امپریالیسم فرهنگی و " قوم کشی " خویش، به دست دشمنان غربی خود کمک می کنند .

***شریعتی از "سارتر" همدلانه نقل می کند که :**

سردمداران اروپایی درصدد برآمدند که یک گروه سردمداران بومی را بسازند . آنان نوجوانان مستعدی را برگزیدند ؛ اصول فرهنگ غربی را، چنانکه گویی با آهن تفته بر آنان نقش کرده اند ؛ دهان های آنان را با عبارات خوش ظاهر و کلمات فریبایی که به دندانهایشان می چسبد پر ساختند . پس از توقف کوتاهی در کشور مادر، آنان را شسته و رفته به میهنشان فرستادند . این دروغ های متحرک، دیگر چیزی برای گفتن به برادران خود نداشتند؛ آن ها تنها پژواک می دادند. ما از پاریس، از لندن، از آمستردام، کلمات "پارتنون... برادری!" را ادا می کردیم و جایی در آفریقا و آسیا لب هایی باز میشد: "... تنون ! ... دری !" (همان ص ۱۷۱)

***شریعتی همانند فانون نوشت :**

" بیایید دوستان ، بگذارید اروپا را رها کنیم . بگذارید از این تقلید تهوع آور و میمون وار از اروپا را پشت سر بگذاریم . اروپایی که همواره از انسانیت سخن می گوید . اما هر جا انسان ها را می یابد نابودشان می کند ."

(همان ص ۱۷۴)

***چند خاطره از شریعتی**

مهدی رضایی شریعتی را در گوشه ی خیابان به کناری می کشد و می گوید : "چرا با حرف های پوچ و بی معنای خود جوانان را مشغول می کنی و از مبارزه مسلحانه باز میداری ؟" شریعتی پاسخ می دهد : هدف و تأثیر گذاری سخنانم را روزی خواهی فهمید که فراری باشی و مردم تو را در خانه ی خویش پناه دهد . (نقل از رضا خجسته رحیمی . هم میهن ۸۶/۳/۲۹)

*شریعتی و اهمیت کار فرهنگی

دکتر شریعتی درباره ی لزوم کار فرهنگی سخن می گفت و دلایلی برای تداوم کار فرهنگی ارائه می داد . ناگهان دختری فریاد زد و سکوتی بر جلسه حاکم کرد : "آقای دکتر! در حالی که مهدی رضایی زیر شکنجه های وحشیانه ی رژیم بسر می برد چگونه شما از کار فرهنگی دم می زنید؟" بعد هم درود بر مجاهدین فرستاد . جمعیت حاضر در حسینیه که سالن بالا و پایین را پر کرده بودند ، ناگهان شروع به کف زدن کردند که چند دقیقه طول کشید . دکتر آن روز سکوت کرد ، تنها سیگاری روشن کرد و بعد از چند پک زدن سخنرانی اش را از همان کلمه ای که قطع کرده بود ادامه داد . (هم میهن ۸۶/۳/۲۹)

*پوران شریعت رضوی و ازدواج با دکتر

همسر دکتر شریعتی می گوید: "علی از خانواده ای سنتی و محجبه که حتی خواهرانش اجازه ی دبیرستان رفتن را پیدا نکرده بودند به خواستگاری دختری آمد که پدرش مدرنازیسیون رضا شاه را پذیرفته بود و خود و خواهرها و برادرهایش همه به دانشگاه آمده بودند و حجاب نداشت . شاید دلیلش این بود که من تحمل زندگی سخت سیاسی را دارم . زیرا من خواهر دو شهید یکی در جنگ متفقین و دیگری آذر شریعت رضوی شهید ۱۶ آذر ، بودم . " او در جواب کسی که گفته بود چرا دختران با دامن کوتاه در سخنرانی تو حاضر می شوند ؟ گفت : "مگر من پارچه فروشم ؟ و جدای از آن چرا شما به آن دختر نگاه کردید ؟" (هم میهن ۸۶/۳/۲۹ ص ۹)

*حج شریعتی

مرحوم جعفری به فرزندش گفت تا کتاب "حج" شریعتی را نخواندی حج نرو . دو نوع نگاه اشتباه در مورد دکتر وجود دارد . عده ای او را اسطوره می دانند انگار او معصوم است و هر چه نوشته وحی آسمانی است . برخی هم می گویند او انسان ملحدی است که قصدش خیانت بوده است .

*مجتبی مطهری و شریعتی

"متأسفانه ساواک از بیرون و دست هایی از جمله آقای میناچی نمی خواستند حلقه ی ارتباط دکتر شریعتی و شهید مطهری حفظ شود . از روحانیت خوششان نمی آمد، می خواستند این شکاف وجود داشته باشد . یکی از عواملی که سبب شد شهید مطهری از حسینیه بیرون بیاید همین اتفاق ها و برخوردها بود . شریعتی نفس پاکی داشت به همین دلیل اجازه داد پدرم در نوشته هایش دست ببرد . پدرم می گفت اگر بخواهم شریعتی را نقد کنیم ۱۰ حسن می نویسم و ۱۵ عیب و شما تحمل نمی کنید." (فرزند شهید مطهری ، مجتبی مطهری ، هفته نامه ی پنجره ، ش ۴۹ ، ص ۵۸ تا ۵۶)

*شریعتی و رحیم پور ازغدی :

وی (شریعتی) در پایان کودکی و نوجوانی اش همیشه افسرده و در خود فرو رفته بود بعد ها که بزرگ شدم و با استاد (پدر دکتر) به گفتگو نشستیم، آن گاه که از استاد، مشکلات خانوادگی حضرتش را در روزگار نوجوانی دکتر شنیدم، دریافتم که افسردگی او ناشی از مشکلات خانواده ی محروم بود و نیز از بی توجهی و بی تفاوتی روشنفکرانمیان پر توقع اطراف و ستم هایی که توده ای های حاکم بر وزارت فرهنگ بر حضرتش روا می داشتند . استاد می گفت از سال ۲۰ تا ۲۷ یعنی دوران نوجوانی دکتر، که سخت با توده ای ها درگیر بودم از سفره های بی رونقی که جلوی فرزندان میهن می کردم بسیار شرمنده بودم زیرا توده ای ها به من می گفتند اگر با ما همکاری کنی، تو را رئیس فرهنگ می کنیم و چون نمی کردم آنان مرا از هرگونه مزایای دیگر محروم می ساختند و مجبور بودم به حقوق معلمی اندکم قناعت کنم . متأسفانه در چنین دورانی علی نوجوان، به تغذیه مناسب و هم به پوشش و وسایلی نیاز داشت که بتواند غرور جوانی اش را حفظ کند و مرا اداء دین پدری میسر نبود . با این همه نمی دانم چگونه خدا را سپاسگذار باشم که دکتر با آن همه تبلیغات سوء مارکسیست ها و آن همه محرومیت ، توانست از عقده هایش به شکل مثبتی بهره برداری کند . علی در هنگام مخمصه ها به جای این که در برابر نابرابری ها و فقر، عکس العمل های معمولی داشته باشد ، همیشه چون فیلسوفی در گوشه ای می نشست و مطالعه می کرد و می اندیشید . اتاق من روبروی اتاقی بود که او برای خود برگزیده بود و من

هر شب چراغش را تا نیمه شب روشن و او را مشغول مطالعه می دیدم . با اینکه علی یک چشمش مشکل داشت و پزشک سفارش کرده بود که نباید از چشمانش زیاد کار بکشد . روزی به او گفتم: "علی چرا با این چنین چشمی تا نیمه شب مطالعه می کنی ؟ از امشب باید سه ساعت بعد از غروب بخوابی ، و او که سخت در پی جلب رضایت من بود برای رفع این مشکل چاره ای اندیشید . ساعت ۹ چراغ را خاموش می کرد و پرده ی سیاهی را روی پنجره ی رابطمان می کشید و پس از آن بیرون می آمد و خبری می گرفت که از جایی روشنایی دیده نشود و سپس به مطالعه می نشست و من پس از چندی این حقیقت را کشف کردم ."

دکتر هر عقیده را پلی برای جهش برمی گزید و تا آن جا برای مطالعه و تحصیلاتش ادامه داد که در آغاز جوانی معلم شد و پول ته جیبی داشت و دیگر غمی نداشت و به تحصیلش ادامه می داد تا به دانشگاه رفت و از دانشگاه با رتبه ی ممتازی، جایزه ی اعزاز به خارج و تحصیلات بالا را دریافت کرد .

دکتر از کانونی ها و مریدان پدرش دل خوشی نداشت . کمتر هم به کانون می آمد . دینداری آنان را روبنایی و آدابی بورژوازی می دانست گرچه نه لیبرالیسم اندیش بود و نه کمونیسم اندیش لکن به کمال از دینداران کاسب کار متنفر بود و از همه دوری می جست تا به خارج رفت و عجب این که دیگران، مسلمان به خارج می روند و کافر بر می گردند ولی اولایقید به خارج رفت و مسلمان متعهدی برگشت .

روزی برای حال پرسى به خدمت استاد (پدر دکتر) رسیدم ، فرمودند : "حیدر آقا نمی دانی چه تحولی در روحیه ی علی پیدا شده کسی که حتی حاضر نبود یک صفحه از کتاب های مرا بخواند اینک مرتب از من کتاب می خواهد و مطالب می نویسد که شگفت زده ام کرده و با ولع از من پاسخ سؤالاتی را می خواهد که حیران می مانم ."

حقیقت این است که دکتر علیه روحانیت موضع نگرفت و چنین القابی از ناحیه ی ساواک و منافقین بوده است . بلکه دفاعی که از روحانیت کرده، دیگری نکرده است . او می نویسد هرگز پای خیانت نامه ای امضای آخوندی دیده نشده ... او با روحانیتی بد بود که امام گفت ، رنجی که من از تحجر کشیدم از حکومت طاغوت نچشیدم .

... در هر اختلافی بین شهید مطهری و شریعتی حق با مطهری است و دکتر در این مقام چیزی درمقابل مطهری نبود، با این همه آیا شکل مخالفت های شهید مطهری با شریعتی مورد قبول همه ی متعهدان و متدینان و برگزیدگان انقلاب هم بود؟ زبندگان، حق را به مطهری می دادند ولی شیوه ی مبارزه ی مطهری را نمی پسندیدند. از رهبر معظم انقلاب شنیدم که فرمود: هردوی اینان برای انقلاب لازمند. دکتر برای جذب طبقه ی روشنفکر و مطهری برای حفظ چارچوب دین و اصول انقلاب و در محضر خصوصی بزرگان، مبارزه با آن تندی شهید مطهری را لازم نمی دانستند ...

* کتاب اسلام شناسی، رساله دانشجویی

از دکتر پرسیدم آیا هنوز هم مدافع نوشته های هستی؟ و او پاسخ داد من که تا امروز چیز به درد بخوری ننوشتم که از آن ها راضی باشم یا نباشم. " کویر" که یک رمان و آئینه ی جوانی بود و کتاب "اسلام شناسی" که یک رساله ی دانشجویی است که منتقدان به لطفشان آن همه مرا بزرگ کردند. دیگر کتاب ها که گفتگویی است جدلی، چون من همیشه مشغول جنگ با این و آن بودم یا با ارتجاع، یا با مارکسیست ها و یا با لیبرال ها یا خان ها و خائنان. سپس آهی کشید و گفت: "اگر خدا یاری ام کند در آینده کتاب های خوبی و به خصوص رساله ای در اسلام شناسی می نویسم و چنان خاموش شد که گویا در جهان ما نیست."

* بیشترین کتکها

از آخرین زندانش پرسیدم. گفت: بیشترین کتک هایی که خوردم و بازجویی هایی را که می دادم در این باره بود که آنان می گفتند جنگ تو با حوزه و مطهری جنگ زرگری بوده و تو مسئول شاخه ی دانشگاهی خمینی هستی که خوب می دانستی با چه شیوه هایی می شود دانشجو را رام کرد و اگر عامل خمینی نبودی بیا وزارت فرهنگ را به جای خانم فرخ رو پارسا که بهایی است بپذیر و پاسخ من این بود که من حتی نمی توانم خانه ی خود را اداره کنم چه رسد به وزارتخانه ای. ولی یقین بدانید که اگر قبول می کردم چنان چه با شاه می بستم، نخست وزیر می شدم و اگر با آمریکا در شرایطی که امام آفریده است، به یقین آمریکا رئیس جمهوری ایران را به من می بخشید و شاید مرا مفتی اعظم مسلمانان

می کرد و به همه ی اقمارش دستور می داد که مرا اطاعت کنند و خندید و گفت : ولی در آن صورت علی شریعتی نبودم و دانشگاه ها چندین سال از سیاست متنفر می شدند و در جا می زدند .

از همین رو ساواک پس از ناامیدی از اشتغال او و آزادی اش از زندان او را متعهد کرد که دیگر نه سخنرانی کند و نه نوشتاری بنویسد . شبی دکتر به منزل من آمد نقد کردم که چرا برای علامه مجلسی آن ها را نوشتی ... گفت : خدا کند ساواک هم به نفهمی تو بماند . بابا من به علامه ای که آن همه خدمت به فرهنگ و مکتب شیعه کرده است چکار دارم من به در می گویم تا دیوار بشنود . طرف من آخوندهایی هستند که فرهنگ همیشه عدالت خواه مذهب شیعه را فدای پایداری اساس سلطنت می کنند طرف من آخوندهای درباری امروزند ... مرده شوی همه ی کتابهایم را ببرد . برو هر کجا غلطی دیدی اصلاح کن.

(حیدر رحیم پور ازغدی ، نشریه ی پنجره ، ش ۴۷ ، ص ۶۲ تا ۶۳)

چند نظریه

*مسلمانی صدیق با افکاری نادقیق

شهریار زرشناس: شریعتی مسلمانی صدیق با افکار نا دقیق. شریعتی مردی که غیر مذهبی ها او را نادیده می گرفتند، روحانیون او را سرزنش می کردند و رژیم شاه او را مجازات کرد. گروه نخست او را کم اهمیت می دانست، دومی او را آدمی مزاحم می شمرد و سومی او را مارکسیست اسلامی درد سر آفرینی می دید که می بایست خاموش شود.

لوتر جنبش انقلابی خود را علیه روحانیون مسیحی در قرن شانزدهم با کمک مستقیم شهریاران انجام داد. اما شریعتی هیچگاه نمی خواست برای بر انداختن روحانیون با شاه پیمان اتحاد ببندد. گفتمان ضد روحانی شریعتی، او را از بسیاری از متحدان بالقوه خود بیگانه ساخت. (روشنفکران ایران وغرب، ص ۱۶۴ تا ۱۶۱)

*تحلیل آیت اله خامنه ای از شریعتی:

امثال نصر، نراقی و نادر پور را که هر یک با انگیزه ای شخصی و مادی، دانش و هنر خود را در اختیار رژیم حاکم قرار داده بودند نمی توان در شمار جریان های سیاسی مذهبی آورد این یک جریان نبود یک بنگاه تبلیغی برای رژیم از نوع خاصی بود. بنابراین تخصصاً از موضوع این کتاب خارج است.

همچنان که الحاق کسی مثل شریعتی به آنها به استناد نامه ای که در زندان نوشته شده و به اتکاء یک قدر کلی مشترک، دور از انصاف و دقت نظر است. (ص ۶۷۶)

*سخنرانی آیت الله خامنه ای در مراسم سالگرد شریعتی

سخنرانی آیت اله خامنه ای در مراسم سالگرد دکتر شریعتی در سال ۱۳۵۹

"شریعتی آن کسی بود که نقطه التقاء روشنفکری اسلامی و جریانهای قبل قرار گرفت. لذا حق بزرگی به گردن اندیشه روشن بینانه و روشنفکرانه اسلامی دارد. به قول آقایان، آنتی تز جریان روشنفکری ضد اسلامی دقیقاً شریعتی بود. من پیش از خیلی از کسانی که بعدها با پاره ای از اشتباهات دکتر آشنا شده بودند، به خاطر انس و آشنایی و صمیمیت و رفاقت، نقطه های اشتباه را در اندیشه او مشاهده و لمس می کردم، گاهی هم با هم بحث می کردیم اما می دیدیم که او چه می کند، لمس می کردم که او چه هنر بزرگی دارد به کار می برد، نمای خارجی اسلام در دید طبقات تحصیل کرده و روشنفکر در آن روز یک نمای ضد روشن بینی بود. درست است که در سال ۴۲ و ۴۳ و چند سال بعد از آن به واسطه مقاومت عظیمی که مردم به پشتگرمی و اتکا حوزه علمیه کردند، نظرها نسبت به اسلام تا حدود زیادی واقع بینانه شد. اما این معنایش این نبود که اسلام مبارز است، اسلام مقاوم است، اسلام ضد ظلم است، معنایش این نبود که اسلام، ما را به پرواز بی نهایت به سوی اندیشه های ناگشوده فکری و مقدس و انسانی و شریف سوق می دهد، این کار شریعتی بود، شریعتی توانست نسل جوان را یکجا و در بست به طرف مذهب و ایمان مذهبی بکشانند. این کار را او به طبیعت خود می کرد، تصنعی در این کار نداشت، طبیعتاً اینطوری بود، او خودش یک چنین ایمانی داشت، او خودش یک چنین دید روشنی به اسلام داشت و به همین دلیل بود که آنچه از او می تراوید این فکر و این منش را ترویج می کرد. بعد از بلوغ

شریعتی در عرصه روشنفکری و بر منبر روشنفکری اسلامی، بسیار بودند کسانی که معلمان شریعتی بودند، اما کشف نشده بودند، ولی کشف شدند، شریعتی به خود من بارها می گفت که من مرید مطهری هستم، مطهری را استاد خویش می دانست و ستایشی که او از مطهری می کرد، ستایش یک آشنا به شخصیت عظیم و پیچیده و پرقوام مطهری بود. اما مطهری در سایه و یا در پرتو حسن ظن و اقبالی که جوان روشن بین روشنفکر و نسل تحصیل کرده به اسلام پیدا کرده بود شناخته شد. قبلاً مطهری را همکارها و هم درس ها و شاگردهایش فقط می شناختند. طلوع مطهری در آفاقی شد که آن آفاق را از لحاظ جو کلی، کوششهای شریعتی به وجود آورده بود و یا در آن سهم بسیار بزرگی داشت. البته ارج و ارزش فیلسوف متفکر پر مغزی مثل مطهری در جای خود روشن و واضح است.

دشمن در آن وقت خوب فهمید که به کجا تکیه کند. نقش اختلاف افکنی، در این نقش، دشمن یک جانبه بازی نکرد بلکه دو جانبه بازی کرد. از دو طرف، دو جناح و دو جبهه را به جان هم انداخت. کسانی را به بهانه اشتباهات شریعتی آنچنان بر انگیخته کرد که حاضر شدند بگویند این حتی دین ندارد، سنی بودن پیشکش چون چیز خیلی کمی بود، معتقد به الله و معتقد به نبوت هم نیست. متقابلاً عده ای را وادار می کردند که بیایند به مردم و جوانها بگویند: بفرمائید اسلام یعنی این، مسلمانها یعنی این، روحانیت یعنی این، تبلیغ اسلامی حوزه علمیه یعنی اینکه این اندیشه ها و این آرمانها و این هدفها و این سوز و این گداز را بی دینی می داند، و این بازی، گرفت و به طور فاجعه آمیزی هم گرفت و آن کسانی که در این میانه می ایستادند و به دو طرف هشدار می دادند، به یک طرف می گفتند بابا برای اشتباهات کوچک، برای خطاها و لغزشهای قابل اغماض، اصالتها و ارزشهای بزرگ را فراموش نکنید و به قول خود شریعتی مجازات را به قدر گناه بدهید و نه بیشتر، (او خودش هم می گفت من اشتباهاتی دارم، اما مجازاتی که بعضی از آقایان برای من در نظر می گیرند صد برابر بزرگتر از اشتباه من است، اگر صد برابر بزرگتر نبوده ده برابر بزرگتر بود) و به این طرف بگویند موضع عکس العملی انفعالی پیدا نکنید. آن کسی که به نام حوزه علمیه کتاب می نویسد سر تا سر فحش، به دلیل فحاشی هایش جزء حوزه علمیه نیست. حوزه علمیه جای عالمانه سخن گفتن است و نه عامیانه با تهمت و افتراء و فحش آمیز سخن گفتن. این عده ای که این وسط را گرفته بودند اتفاقاً از دو طرف می خوردند. عده ای به

اینها می گفتند روشنفکرزده و عده ای می گفتند مرتجع و این دلیل آن بود که نقش سازمان امنیت خیلی خوب گرفته بود. و در سوی دیگر انتقاد تبدیل شد به فحاشی، و این اختلاف، به دو حرکت شدید متخاصم تبدیل شد و بعد از آن همه کوشش و تلاشی که توانسته بود روحانیت و جوان را کنار هم قرار بدهد این دو بتدریج با هم قهر می کردند و از هم رو بر می گرداندند. خوشبختانه انقلاب اسلامی ایران اوجش، اشتعال بزرگش، همه این ناصافی ها و قشری ها و ناهنجاری ها را ذوب کرد و از بین برد."

(روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۴، ص ۱۲)

سیری در

جریان ها و سازمان های

مذهبی و سیاسی ایران

سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷

فصل ششم

فهرست فصل ششم

۱۱	۷- دیگر فعالان اسلامی مرتبط با امام...	۱	الف) گروه های مذهبی متصل به روحانیت
۱۱	۸- تشکل های محدود محلی و بی نام	۱	۱- گروه های هفت گانه
۱۲	ارتباط مبارزان با روحانیت	۱	امت واحده
۱۳	مساجد فعال	۲	برداشت های عجیب
۱۵	حل مسئله آخوند برای همیشه	۲	منصورون
۱۶	ب) گروه های مذهبی منفصل از روحانیت	۳	فعالیت های منصورون
۱۶	۱- گروه فرقان	۴	گروه فلقی
۱۶	برداشت های انحرافی از قرآن	۴	گروه فلاح
۱۷	۲۰ جلد تفسیر تا ۲۵ سالگی	۴	گروه موحدین
۱۸	علت نوشتن کتاب توحید	۴	گروه بدر
۱۹	فرقان و روحانیت	۵	گروه صف
۱۹	تفسیر غیب و وحی	۵	شروع اختلاف
۲۰	گاو بنی اسرائیل و نظام سرمایه داری	۵	۲- گروه ابوذر
۲۱	فرقان و دکترا شریعتی	۶	۳- گروه مهدویون
۲۳	جمعیت طرفداران ساده زیستی	۷	اصول مبارزه
۲۳	ترور با استناد به آیات قرآن	۷	۴- گروه مجاهدین اسلام در شیراز
۲۴	فرقان و سوزاندن کتب شریعتی	۸	چرا گروه طاهری جذب سازمان نشدند؟
۲۵	ساده زیستی گودرزی	۸	۵- سازمان فجر اسلام
۲۶	گودرزی بنشینند تا ما بنشینیم	۹	فریب ساواک
۲۶	کندن موهای صورت از پشیمانی	۹	خوابیدن روی زمین
۲۶	یک ساعت گریه	۹	آتش زدن کتابها
۲۶	بن بست علمی گودرزی	۱۰	۶- تشکیلات محمد منتظری در دمشق
۲۷	نقش عسکری در بازگشت فرقانی ها	۱۰	نفوذ در دستگاه برای همکاری با مبارزین
۲۷	شرط عسکری عفو نشدن خودش بود	۱۱	مرتبطین با تشکیلات

۵۵	نراقی	۲۸	آغاز حرکت به شرط شالوده محکم
۵۵	۶- شریعتی و بازگشت به خویش	۲۸	قاتل مطهری و تقاضای قصاص
۵۶	۷- علانق مذهبی در خاندان پهلوی و رواج تشیع شاهانه	۲۸	۲- جریان فکری حبیب اله آشوری
		۳۰	ساده زیستی آشوری
		۳۱	چرا شهید مطهری در قلعهک زندگی می کند؟
		۳۲	۳- گروه آرمان مستضعفین
		۳۲	مردم را باید از روحانیت گرفت نه روحانیت را از مردم
		۳۴	۴- جنبش مسلمانان مبارز
		۳۵	۵- "نه" به روحانیت و مرجعیت
		۳۶	برآیند فکری- دینی شکل ها در عرصه تفسیر دین
		۳۶	نخستین سوپرمن و ابرمرد عالم
		۳۷	نوگرانی دینی
		۳۷	جریان ضد مدرنیسم
		۳۹	سنت فلسفی ایران
		۳۹	۱- هانری کربن
		۴۰	۲- دکتر سید حسین نصر
		۴۱	ماری جوانیسم اسلامی
		۴۳	۳- جلال آل احمد
		۴۴	توصیه به خوردن شراب در زمان مرگ
		۴۶	استیلاء غرب و اعدام نوری
		۴۷	حرف اصلی روشنفکری: حذف روحانیت
		۴۸	۴- احمد فردید
		۵۰	۵- احمد شایگان

گروه ها و جریان های فعال مذهبی_ سیاسی در آستانه انقلاب اسلامی

الف) گروه های مذهبی متصل با روحانیت

بیشتر این گروه ها بعد از سال ۵۲ فعالیت خود را به محور مرجعیت امام آغاز کردند و به خاطر انحراف سازمان مجاهدین خلق روی آموزش عقیدتی تکیه می کردند . (ص ۵۹۶)

۱- گروه های هفت گانه

این گروه ها که از دل انجمن اسلامی، جلسات قرآن ویا بچه های مسجد پدید آمده، پس از انقلاب متحد شده و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل دادند . (ص ۵۹۶)

امت واحده

متشکل از شماری زندانیان سیاسی بوده که برخی از آنان پیش از ارتداد سازمان مجاهدین با آنان همکاری داشته و در جریان نزاع های داخلی در سال ۵۵ شکل گرفتند . هسته ی اولیه آنان به منظور مقابله با مجاهدین و مارکسیست ها بود . بهزاد نبوی چهره ی معروف امت واحده بود . بهزاد با خواندن "شناخت" ، "اقتصاد به زبان ساده" و "راه حسین" را می خواند و به قول خودش با اینکه مطالعات اسلامی اش عمق نداشت در سال ۴۸ جذب سازمان می شود و سمپاتی می کند . سال ۵۱ دستگیر و با مجاهدین ارتباط پیدا می کند و می گوید خوشحال بودم که مجاهدین به اسلام تسلط دارند و خوشحال که امیر المؤمنین (ع) نظرات مارکسیستی را تأیید می کند. بعد که سازمان مارکسیست شد ما بریدیم و مرحوم رجایی و دوزدوزانی هم همین مراحل را طی کرده بودند که همدیگر را پیدا کردیم .

*برداشت های عجیب

محمد سلامتی نیز که پیش از انقلاب فعال بود در زندان به این گروه پیوست. دیدگاه چپ جناح نبوی - سلامتی و هم چنین برداشت های قرآنی دینی شان من فصل از دین شناسی روحانیت بود و لذا پس از پیروزی انقلاب که کتابی با عنوان "مباحث ایدئولوژیک ، اصول اعتقادی اسلام" (از محمد - س) منتشر شد، شگفت انگیز بود . در ص ۸۴ آمده است : "باید دانست که در اسلام قبل از رسیدن به جامعه توحیدی که در آن هیچکس این اجازه را به خود نمی دهد که ادعای مالکیت چیزی را بکند ... سه نوع مالکیت وجود دارد." بنابر این مالکیت خصوصی که الان پذیرفته می شود یک ضرورت است که در نهایت باید از بین برود و همچنین ارث بردن نیز اصالت ندارد زیرا که خداوند تنها وارث آسمان و زمین است ."

(حدید / ۱۰ همان ص)

علت پذیرش مالکیت ضرورت بوده : "این بدان علت بود که هنوز توده های مردم و حتی برخی از خواص ، آن طور که باید، از لحاظ ایمان به مرحله ی کمال نرسیده و هنوز آن فرهنگ و خصوصیت های فردی گذشته در درونشان وجود داشت (روحیات خرده بورژوازی) و از بین نرفته بود و در صورتی که همه چیز را عمومی اعلام می کردند افت تولیدی به وجود می آمد . " (حدید ص ۵۸)

ایشان به استناد (ولله ما فی السموات و الارض) مالکیت خصوصی را مغایر با این آیه می بیند...

جالب است سلامتی، علت پیدایش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را عدم نفوذ تفکر مارکسیسم و سوسیالیسم در طرز تفکر اعضاء آن می داند . (حدید ۵۸) این گروه تا انقلاب در خارج از زندان فعالیت نداشت .

منصرون

از گروه های فعال پیش از انقلاب که بخشی از نیروهایش پس از ارتداد مجاهدین به آنان پیوستند .

صفتی ، کریم رفیعی و علی جهان آرا پیش از انقلاب شهید شدند. افراد این گروه بیشتر جنوبی بودند .

فعالیتشان در سال ۵۵-۵۶ شدت یافت. غلامحسین صفاتی (دانشجوی دانشگاه علم و صنعت) وابسته به مجاهدین بود که پس از ماجرای کودتای ارتداد از آن جدا شد. این گروه از طریق راستی کاشانی ارتباط خود را با مرجعیت حفظ میکردند. می کوشیدند به جای برخی اصطلاحات انقلابی از اصطلاحات قرآنی استفاده کنند. برای واژه ی "جمع بندی" از واژه ی "عبرت" و برای واژه ی "خانه ی تیمی" از واژه ی "حصن" و به جای "انتقاد" از تعبیر قرآنی "تواصی" استفاده می کردند.

برخی چهره های آن، محسن رضایی، محمد باقر ذوالقدر و علی شمخانی بودند. ذوالقدر قبلاً با مجاهدین خلق بوده و معتقد بود که باید از طریق و با راهنمایی روحانیون کار کرد. از آن ها جدا و جزوه ای در مورد اجتهاد و ضرورت تبعیت از فقیه عادل جامع الشرایط نوشت و به منصورون داد و گروه پذیرفت و مورد عمل قرار داد و کارهایشان را قبل از انقلاب با نظر آقای راستی و آیت اله جزایری انجام می دادند. به همین جهت پس از انقلاب به درخواست سازمان در سال ۵۸، امام، آیت اله راستی کاشانی را به عنوان نماینده ی خود به سازمان معرفی کردند. این گروه در سازمان مجاهدین انقلاب به تفکر فقهاتی مشهور بودند.

***فعالیت های منصورون**

کشتن سرگرد عیوقی رئیس گارد دانشگاه جندی شاپور و چندین نفر از مسئولان شهربانی در نقاط مختلف و نیز تلاش در تداوم جریان اعتصاب نفت در جنوب از فعالیت های عمده ی این گروه است. (ص ۶۰۰)

اعضاء گروه پس از سالها اختلاف، سازمان را منحل کردند ولی در سال ۱۳۷۰ تنی چند از اعضای سابق سازمان نبوی، سلامتی، تاج زاده، صادقی و ... یعنی جناح چپ سازمان با افزودن کلمه ی ایران "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران" را تشکیل دادند.

حضور تفکر فقهاتی باعث شد که این سازمان اگر هم اطلاعیه ای در مورد شریعتی داده اشتباهات او را نیز یاد آور شود که مثلاً اینکه بیشتر سخنانش شور ایجاد می کرد تا شعور و بینش عمیق اسلامی. (ص ۶۰۰)

گروه فلق

جمعی از دانشجویان فعال مذهبی در خارج کشور فعال بودند که در آستانه ی انقلاب به ایران بازگشتند .
برخی از آنان مانند حسن واعظی، مصطفی تاج زاده و محمد طیرانی در آنجا با بنی صدر بیشتر آشنایی داشتند و به خاطر همین آشنایی در افتتاحیه ی سازمان در دانشگاه تهران بنی صدر سخنرانی کرد .

گروه فلاح

طرح آن در سال ۴۹- ۵۰ ریخته شد. در سال ۵۳ با گروه مهدویون اصفهان که انشعابی از مجاهدین بوده مرتبط شدند که به دلیل ابهامات ایدئولوژی به جایی نرسید .مرتضی الویری از افراد این گروه به سال ۵۵ خدمت امام رسیده و با گرفتن نظر امام به ایران بر می گردد . سال های ۵۶- ۵۷ این گروه فعالانه در انقلاب اسلامی شرکت داشت . (ص ۶۰۲)

گروه موحدین

از بچه های متدین و مذهبی خوزستان که یکی از چهره هایش شهید علم الهدی، برادرش کاظم و جمعی دیگر بودند . فعالیت بیشتر آنها در سال ۵۶ می باشد و با منصورون هم همکاری داشتند . در سال ۵۶ و ۵۷ با فعالیت هائی مانند حمله به مراکز دولتی و مراکز فحشا ، تکثیر اعلامیه های امام ، فعال کردن تظاهرات مردمی و ترور پل گریم آمریکایی که از مسئولان شرکت نفت بود ، فعالیت می کردند . (ص ۶۰۲)

گروه بدر

هسته های اولیه ی بچه های مذهبی شهر ری از سال ۵۴ متأثر از اعدام چند تن از خاندان رضایی ها به گروه رضایی شهرت داشت که سپس به گروه "توحیدی بدر" تغییر نام داد ، با روحانیت ارتباط نزدیکی داشت .

اساسنامه ی خود را به یکی از روحانیون مبارز (گویا به شهید شاه آبادی) می دهند تا تأیید کند و امام را به عنوان مرجع پذیرفتند .

گروه صف

سال ۵۵ توسط محمد بروجردی، حسین صادقی و سلمان صفوی شکل گرفت . در واقع در روند بازتاب معکوس حرکت ارتداد در سازمان مجاهدین سر بر آورد . در اصفهان آقایان طاهری و پرورش طرف مشورت این گروه بودند . قبل از آن با آقایان مطهری، خامنه ای و بهشتی هم مشورت شده بود .

بحث با مطهری در مورد انحراف مجاهدین و چگونگی جلوگیری از تکرار آن در بین سایر نیرو های متدین بود . انفجار کاباره خوانسالار در تهران از جمله فعالیت های گروه صف است و در سال ۵۶ و ۵۷ فعالیت های سیاسی زیادی داشتند و شرطشان برای عضویت، پذیرش وجود انحراف در سازمان مجاهدین خلق از سوی داوطلب بود .

*شروع اختلاف

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پس از حذف مجاهدین خلق و لیبرال ها از صحنه ی سیاست کشور، بتدریج گرفتار اختلافات داخلی میان جناح چپ و راست شد. بهزاد نبوی، سلامتی و آرمین در یک طرف، محسن رضایی، ذوالقدر، واعظی و عده ای در طرف دیگر. اختلافات آنان بیشتر بر سر تأثیر پذیری جناح چپ از روش های مارکسیستی و توجه آنان به شریعتی بود. اختلاف در سال ۶۵ به اوج رسید و سازمان با اجازه امام به فعالیتش پایان داد . (ص ۶۰۳- فهرستی از اختلافات، صبح امروز ۷۸/۴/۱۶)

۲- گروه ابوذر

متشکل از برخی جوانان مبارز شهرستان نهاوند مرتبط با آقایان: فاکر، موحدی ساوه جی و ربانی شیرازی. فعالیت دینی - سیاسی آنان در سال ۴۹ با تشکیل انجمن ضد بهائیت آغاز شد به تدریج یک مدرسه ی

اسلامی با نام مهدیه در این شهر تأسیس شد و جوانان مسلمان در آن تربیت شدند و گروهی از آنان به قصد مبارزه با فساد به کار های عملی پرداختند.

در پی بدست آوردن سلاح در قم با پاسبانی درگیر شده و او را به قتل رساندند و سلاحش را برداشتند و بعد از آن دستگیر شدند . شماری از آنان در ۳۰ بهمن ۵۲ توسط رژیم اعدام شدند .

در منزل ولی اله سیف (یکی از اعدام شدگان) ساواک چند کتاب از دکتر شریعتی (فاطمه فاطمه است ، اسلام شناسی، امت و امامت، تشیع علوی و صفوی، راه طی شده ی بازرگان، میراث خوار استعمار از دکتر مهدی بهار، استعمار جدید، انقلاب آفریقا فرانتس فانون و چند کتاب دیگر) به دست آورد.

به دنبال این حادثه شمار زیادی از روحانیون قم (۲۵ نفر) به نقاط دور دست کشور تبعید شدند. آنان عبارت بودند: از منتظری، ربانی، حسن صانعی، احمد جنتی، گرامی، صالحی نجف آبادی، خلخالی، خزعلی، آذری قمی، املشی، گیلانی، عبائی، مولانا، فاضل لنکرانی، مومن، محفوظی، محمد صادق کرباسچی، مشکینی، عنایب، محمدیزدی، امید نجف آبادی، معادینخواه و ...

نتیجه ی این تبعید و ماجرای ۱۷ خرداد ۵۴ در قم، همگانی شدن مبارزه بود.

۳- گروه مهدویون

اواخر سال ۵۲ در اصفهان به مسئولیت مهدی امیر شاه کرمی (شهادت خرداد ۵۴) در پی جدایی از سازمان مجاهدین خلق پس از ماجرای ارتداد تشکیل شد. از طریق مسجد ستاری با صمدیه لباف آشنا می شوند . مهدی با برادرش محمد بدلیل تهوری که داشتند جذب سازمان شدند .

هر دو سال ۵۱ دستگیر شدند در زندان با آشنایی با سران سازمان ابهاماتی در مورد افکار سازمان برایشان پیش آمد به خصوص که در زندان زیر نظر برخی از علما از جمله آیت اله انواری شروع به خواندن فلسفه ملاصدرا کرده بودند .

وقتی مهدی از زندان بیرون آمد در فکر تشکل مستقلی بود. با آیت اله شریعتمداری و خوانساری ملاقات کرده بود و خواسته بود تا تکلیف او را در مبارزه روشن کنند اما پاسخ مناسبی نیافته بود.

چند بار به قم رفته بود و تحلیلش این بود که علما در فاز مبارزات نیستند.

از ملاقات با منتظری در نجف راضی بود. در نهایت از طریق یکی از روحانیون اصفهان که با نجف ارتباط داشت با امام مرتبط شده، پرسش های خود را مطرح و جواب می گرفتند. مهدی با اصرار بر جدائی از سازمان، ایجاد تشکلی جدید را مطرح می کند. ساواک اصول مبارزه را از دید آنان اینطور آورده است:

***اصول مبارزه**

مبارزه ی مسلحانه از روستا و گسترش آن به شهرها، معتقد به مکتب اسلام بدون نظریه ی مکاتب دیگر، مخالفت با مارکسیسم، اعتقاد به امام زمان، تهیه ی اسلحه، اعتقاد به روحانیت مبارز. جزوه ای بنام "شناخت" در مقابل "شناخت" مجاهدین نوشتند. که متأثر از فلسفه ی صدرایی بود و بحثی هم درباره ی تقوا داشت که تقوای بیشتر سبب شناخت بیشتر می شود. ورودی های جدید باید این جزوه را مطالعه می کردند.

سازمان مجاهدین برنامه ی ترور مهدی را داشت که قبل از آن توسط ساواک به شهادت رسید. و در مرحله بعد اعضای اصلی به شهادت رسیدند. (ص ۶۰۸)

۴ – گروه مجاهدین اسلام در شیراز

این گروه با هدایت رجبعلی طاهری و سلیم حقیقی، تراب پور، جواد شقاقیان، حاج تقا، حاج فرارویی، عدلو، شاپوریان و در شیراز فعالیت می کردند.

این گروه نقش زیادی در به هم زدن جشن هنر شیراز و مبارزه با رژیم در آن منطقه داشتند.

سال ۵۱ اعضای گروه لو رفته و چهل نفر دستگیر شدند.

*چرا گروه طاهری جذب سازمان ومارکسیست ها نشدند؟

طاهری به سیزده سال زندان محکوم شد. شمار دیگری از افراد ۱۳ ماه حبس گرفتند. در مقابل شکنجه مقاومت جانانه ای داشتند مانند اکبر حدادی و اصغر شاپوریان که به اسطوره تبدیل شده بودند .

وقتی گروهی از مجاهدین خلق را به زندان شیراز بردند، طاهری با شناختی که از آنان داشت به لحاظ فکری میان گروه خود و آنان خط تمایزی قائل بود و در زندان با آنان به بحث می پرداخت. و بواسطه جلسات آموزشی که در زندان شیراز برگزار می شد هیچیک از اعضای گروه جذب مجاهدین و مارکسیست ها نشدند . (ص ۶۱۰)

۵ - سازمان فجر اسلام

فعال در ۵۶ و ۵۷ ، عمده تلاش تکثیر اعلامیه های امام، آقای محسن کنگرلو مسئولیت این کار را داشت و الان در ریاست جمهوری است. او می گوید : از سال ۴۶ هیئت متوسلین به چهارده معصوم را تشکیل داده و روحانیونی مثل آقای شجونی، فومنی، همتی خراسانی و ... در آن سخنرانی می کردند. در سال ۵۲ تشکلی به نام سازمان آزادی بخش اسلام را تشکیل داد که بعد از دو سال به "سازمان فجر اسلام" تغییر نام داد .

کار گروه چاپ و توزیع کتاب ولایت فقیه بود که آن زمان پانزده سال زندان داشت . بعلاوه کار نشر اعلامیه های امام، کنگرلو، سه برادر احمدی آقایان مرتضی، داوود و ایوب، شهید ضیاء بشر حق و بهمن محمود پور بود که روزهای قبل از ۲۲ بهمن شهید شدند، شهید وهاب (درگیری در جریان نیروی هوایی)، شهید بیگ زاده، شهید ناصر ترکان، داوود کریمی، امیر کریمی (از بچه های نازی آباد)، سید احمد هوایی، رضا دربندی، مهدوی، تبریزی، کربلایی، احمد لرزاده، اکبر صالحی، محمد کاسه ساز و... با شهید شاه آبادی هم بسیار نزدیک بودیم . اندرزگو روزی که قرار بود به ما کمک کند به شهادت رسید .

*فریب ساواک

سازمان فجر در کارهای عمده سیاسی با شهید بهشتی مشورت می کرد برای اینکه کارهای مسلحانه با فجر اسلام مربوط نشود گروه صف را درست کردیم که محمد بروجردی با عده ای دیگر در آن فعالیت می کردند که ساواک را منحرف کنیم که به کار فجر اسلام پی نبرد .

هادی بیک زاده، عبدالله جعفر زاده، محمد شقاقی، حسن داود مند و سلمان صنوبری که از بچه های اصفهان بودند به مرحوم بروجردی وصل شدند .

*خوابیدن روی زمین

کارهای انتشارات صف را ما انجام می دادیم . در ورامین حتی یک کارخانه ی نارنجک سازی داشتیم نارنجک های ضامن دار و مدرن می ساختیم که صف از آن ها استفاده می کرد . تقریباً هیچ زمان هم لو نرفتیم گاه هر اعلامیه را ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار عدد منتشر و ظرف دو سه روز در تمام ایران توزیع می شد . به مجاهدین و فدائیان بدبین بودیم آن ها همکاری خواستند اما ما معتقد بودیم در حیطة ی شرعی کار کنیم . نباید منحرف بشویم چون شنیده بودیم منتظری و طالقانی با مجاهدین در زندان اختلاف پیدا کرده اند، لذا بیشتر مراقبت داشتیم . بچه های مذهبی زیاد شده بودند اما مذهبی بودنشان شرعی نبود بچه هایی بودند که مرید اکبر گودرزی شده بودند. وقتی بچه ها جمع می شدند که صبح به کوه بروند روی تشک می خوابیدند ولی گودرزی روی زمین می خوابید و غذای ساده تری می خورد .

*آتش زدن کتابها

یک بار یک کارتن کتاب حکومت اسلامی به صورت غیر مستقیم برای گروه گودرزی فرستادیم حمید نیکنام که خبر نداشت گفت : یک کارتن کتاب حکومت اسلامی به دست ما رسید آن را آتش زدیم ! اینها خیلی ضد آخوند بودند. همین نیکنام در ترور مطهری شرکت داشت و اعدام شد، اینها بیشتر بچه های غرب تهران و ما جنوبی بودیم . (ص ۶۱۳)

۶- تشکیلات محمد منتظری در دمشق

یک تشکل نامنظم اما فعال متعلق به محمد منتظری بود. محمد در سال ۴۴ دستگیر، ده روز زندان و بعد آزاد شد. او اعلامیه ها را از تهران به قم می آورد و توزیع می کرد. سال ۴۵ بار دیگر دستگیر و به ۳ سال زندان محکوم شد. سال ۴۷ آزاد و جدی تر و البته پنهانی تر به مبارزه ادامه داد. در منزل مطهری با علی غیوری مخفی می شد. در سال ۱۳۵۰ از ایران گریخت. ابتدا به زاهدان رفته با کمک آیت اله کفعمی و هدایت محمد علی هادی که پیش از آن در پاکستان بود به آن کشور رفت.

*نفوذ در دستگاه برای همکاری با مبارزین

کفعمی نفوذ زیادی در زاهدان و در تمام دستگاه های اداری آن ناحیه داشت و بسیار محترم بود و مدرسه ای داشت که محل استراحت افرادی که به زاهدان می آمدند بود. او شخصا به بسیاری از افراد کمک کرده بتوانند از ایران خارج شوند حتی کمک مالی نیز می کرد. منتظری سپس محل فعالیتش را در سوریه و لبنان قرار داد.

او جمعی از مبارزین را گرد خود جمع آوری کرد. گروهش طلاب جوان بودند و اعلامیه و گاه اسلحه به داخل ایران منتقل و به مبارزان که برای فراگیری دوره های نظامی به سوریه می آمدند، کمک می کردند. به خصوص نیروهایی که از سازمان به دلیل ارتداد جدا شدند. محمد در این اندیشه بود که باید نهضت امام پیروز شود باورش این بود که نهضت را نمی توان در یک گروه خلاصه کرد. محمد اهل مطالعه و برای امام گزارش تهیه می کرد.

محمد منتظری با نام ابوحامد و اسامی دیگر در راس قرار داشت با کمک افرادی مثل دکتر هادی در پاکستان، سراج الدین موسوی و شیخ حسن ابراهیمی (که جانشین هادی در پاکستان شد) و همچنین برادران هادی و تقی مدرس به سر و سامان دادن کارها می پرداخت.

*مرتبطین با تشکیلات

علی جنتی، علیرضا آلاذ پوش، احمد موحدی، سعید تقدیسیان، محسن شجاعی، صداقت نژاد، حسن متقی، سلمان صفوی، طارمی، محمد بروجردی، مهندس غرضی، دکتر هادی، سراج الدین موسوی، علی یونسی، مرضیه حدید چی دباغ، حبیب اللهی، مهدی باکری، واقفی، محمود شریفیان، علی سپهسالاری، شریف خانی و همسرش زهرا پیشگاهی فرد. برخی از اینان برای گذراندن دوره می آمدند و برخی مانند علی جنتی در تشکیلات فعال بودند. (ص ۶۱۶ و ص ۶۱۷)

۷- دیگر فعالان اسلامی مرتبط با امام در خارج از کشور

در نجف محور فعالیت امام بود. اما دسته ای از روحانیون جوان از جمله دعایی، محتشمی، سید حمید زیارتی (روحانی) نیز فعالیت داشتند از جمله کار های انتشاراتی که ثمره ی آن در اروپا و ایران توزیع می شد. انتشارات ۱۵ خرداد (دوازده محرم) با انتشار کتاب هایی مانند مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، حکومت اسلامی امام، آوای انقلاب، کتاب نهضت امام و زندگینامه ی امام و ... توسط همین انتشارات به چاپ رسید. در خارج کارهای انتشاراتی دیگری هم بود که توسط بنی صدر صورت می گرفت که از آن جمله کتاب "خمینی و جنبش" دست کم در دو دفتر حاوی بیانیه ها و اطلاعیه های امام بود. خود بنی صدر با عنوان "اصول پایه و ضابطه های حکومت اسلامی" در سال ۱۹۷۵، چهار سال پیش از انقلاب منتشر کرد.

(ص ۶۱۸)

۸- تشکل های محدود محلی و بی نام

تشکلهایی هم در تهران و شهر ها بود با فعالیت چشمگیر که با استفاده از روحانیونی که موقت یا دائم در شهرشان بودند با رژیم مبارزه می کردند. برخی هم در هیچ تشکلی نبودند و به مبارزین کمک می کردند.

برخی نیز زیر عناوین موسسات آموزشی و خیریه مثل مؤسسه (مدرسه) رفاه (تاسیس ۱۳۴۶) فعالیت داشتند. این مؤسسه شامل دبستان و دبیرستان توسط عده ای از فرهنگیان و بازاریان متدین از جمله :

رجایی، باهنر، هاشمی، بهشتی، حسین اخوان، محمد درویشی، جواد رفیق دوست، حبیب اله شفیق، مهدی غیوران، ابولفضل توکلی و حاج حسین مهدیان تأسیس شد.

نمونه ی دیگر این قبیل فعالیت های فرهنگی - آموزشی مدارس متعلق به جامعه ی تعلیمات اسلامی یا مدارس بود که مرحوم عابد زاده با عناوین مهدیه، عسکریه، نقویه، حسینیه، حسنیه و ... در مشهد تأسیس کرد و تلاش زیادی برای پرورش نیروهای مذهبی به کار برده است. (ص ۶۲۰)

پایگاه بسیاری از افراد فرهیخته اما منفرد برای ارائه ی سخنرانی در فاصله ی سال ۴۸ تا ۵۷ در تهران، مساجد معتبر این شهر و از جمله مسجد هدایت بود که آقای طالقانی، باهنر، رفسنجانی، امامی کاشانی، مطهری و بسیاری دیگر سخنرانی می کردند. (ص ۶۲۰)

گزارش ساواک : هاشمی رفسنجانی روی منبر اعلام می کند کسی که درس قبل را حفظ کرده آن را بازگو و انتقاد کند ...

در آن جلسه هاشمی درضدیت با کمونیست ها صحبت کرده بود و اعتراض مرحوم رجایی این بود که ما در مسأله ی خداوند با آن ها اختلاف داریم و کمونیست حقیقی عقیده ای است منهای خداوند.

شهید رجایی می گوید : شبی در مسجد هدایت آقای هاشمی درباره ی موحدین و مشرکین صحبت می کرد و در اینجا از کمونیست ها به شدت انتقاد کرد. هفته ی بعد من به عنوان سؤال گفتم که ما با آن ها در مسأله ی اعتقاد به خدا اختلاف داریم نامبرده نظر من را رد کرد و من نیز که تا آن موقع تحت تأثیر کتاب "پس از کمونیسم حکومت حق و عدالت" تألیف عبدالحسین کافی بوده و آن طور فکر می کردم نظرم تغییر کرد. (ص ۶۲۰)

*ارتباط مبارزان با روحانیت

اگر قبلا گروه ها، جوانان را برای مبارزه ارضاء می کردند، پس از کودتای ۲۸ مرداد این مساجد بودند که با استفاده از فرهنگ تشیع و عاشورا محل مبارزه با رژیم شدند. ساواک به این مسأله توجه و مرتب گزارش

می داد . مبارزان با ارتباط با روحانیون، رهبری آنان را می پذیرفتند . مسجد ابوالفتح از کانون های اصلی مبارزه با رژیم در حوادث خرداد ۴۲ بود .

مساجد فعال

در اواخر دهه ی ۴۰ و ۵۰ مساجد دیگری هم فعال شدند، مثل مسجد جامع نارمک که سخنرانان زیادی را دعوت می کرد . آقای سید علی خامنه ای سال ۵۱ در آنجا سخنرانی کرده، و نیز شریعتی سخنرانی پس از شهادت را در همین مسجد و در همین سال ایراد کرد . فخر الدین حجازی و خزعلی نیز از سخنرانان این مسجد بودند . (ص ۶۲۱)

مسجد جاوید محل استقرار مفتاح یکی از محفل های مذهبی مطرح برای انقلابیون بود که پس از تعطیلی آن شهید مفتاح به مسجد قبا رفت طوری که این مسجد در رمضان یکی از فعال ترین مساجد تهران به لحاظ سیاست شد . (ص ۶۲۱) مسجد جلیلی با محوریت آقای مهدوی کنی که سخنرانی های سیاسی زیادی داشت، کانون توحید با مسئولیت آقای موسوی اردبیلی از دیگر مراکز فعال بشمار می رفت . محفل های خانگی از جمله مجلسی که چهارشنبه ها در منزل شهید بهشتی تشکیل می شد .

مسجد حاج سید عزیز اله که در بازار قرار داشت از مساجد مهم شهر تلقی می شد .

مسجد الجواد از سال ۵۰ پس از استنکاف مطهری از ارشاد به صورت یکی از مراکز اصلی سخنرانی های دینی - سیاسی درآمد و افرادی مثل خزعلی، نوری، باهنر، مفتاح، محمد تقی فلسفی، علی دوانی، امامی کاشانی، سخنرانی می کردند . (ص ۶۲۳)

مسجد امین الدوله یکی از مقرهای مؤتلفه بود . مسجد موسی بن جعفر هم پایگاه اصلی شهید سعیدی و از مراکز توزیع اعلامیه های امام بود .

انجمن کاوش های علمی و دینی در دماوند که افرادی مانند مرتضی الویری، حسین شریعتمداری، علی اصغر نوروزی، محمود صفری و روح اله میرزایی در تأسیس آن نقش داشتند .

این محفل که مانند آن در دیگر نقاط هم بود با برگزاری جلسات مذهبی به مناسبت های مختلف مانند ایام میلاد ائمه و سوگواری، با جذب جوانان و ترویج افکار و رساله ی امام حلقاتی را پدید آوردند که در سازماندهی انقلاب مذهبی سال ۵۷ بسیار مؤثر واقع شد و نیرو های آن در نهادهای انقلاب مشغول خدمت شدند .

برخی روحانیون به صورت فردی از سال ۴۳ تا ۵۷ شهر به شهر منبر می رفتند و به مردم آگاهی می دادند . از میان این روحانیون افرادی مثل آیه الله یزدی است و از غیر روحانیون افرادی مثل شهید رجایی که از نزدیک با حنیف نژاد رفاقت داشت و بدون آنکه عضو سازمان باشد از طریق احمد رضایی و برادرش رضا امکاناتی را در اختیار آنان قرار می داد. به دلیل همین ارتباط با شخصیت ها سخت ترین دوران را در زندان گذراند . پاتوق این افراد که با نهضت آزادی همکاری می کردند برخی از مدارس تهران از جمله دبیرستان کمال (که توسط یداله سحابی ۱۳۳۰ تاسیس شده) بود که برای مثال کسانی چون شهید باهنر، رجایی، فارسی، بهشتی و عده ای دیگر در آنجا جمع می شده و به جز کارهای درسی به فعالیت های فرهنگی - مذهبی می پرداختند .

جلسه ماهانه معلمین توسط شهید رجایی تأسیس شد، که در سال ۵۰ حدود ده سال بود فعالیت می کرد . بسیاری از معلمان همفکر رجایی در آن شرکت و از مجاهدین حمایت تسلیحاتی می کردند (پیش از ارتداد)

نتیجه

بررسی فعالیت های این افراد می تواند به روشن کردن زمینه های انقلاب اسلامی و فعالیت های انجام شده کمک کند . اساساً انقلاب اسلامی در ابتدای این حرکت های فرهنگی - دینی به وجود آمد، نه در ادامه گروه های متشکل و سازمان یافته اعم از گروه های چپی یا مذهبی و شبه مذهبی، این نشانگر عمق نفوذ این افراد و تأثیر فعالیت آنان در زمینه سازی برای یک انقلاب اسلامی است .

در کنار فعالیت سیاسی- فرهنگی با تلاش در یک فضای آرام و فرهنگی امکان آن وجود داشت تا آثاری پر تاثیر مانند آثار مطهری و در محدوده ای کمتر آثار بهشتی، محمد تقی جعفری، گلزاده غفوری و باهنر چه در مرحله متون آموزشی مدارس و چه در سطح فرهنگ عمومی- دینی تولید شود و بر دامنه نفوذ مذهب در جوانان بیفزاید. بی تردید حسینیه ارشاد که به کار فرهنگی- دینی می اندیشید و بر اساس همین سیاست بنیاد گذاری شده بود در توسعه نگرش مذهبی- سیاسی نقش فعالی داشت و قابل ستایش. جز آنکه برخی از سیاست های فرهنگی غلط، حضور چهره های فرهیخته ای که می توانند سلامت و خلوص اندیشه های دینی را بیشتر تضمین کنند بسته شد و در کنار احساس های شور دینی در گستره ای قابل توجه زمینه برخی از انحرافات را که به نوعی دیگر مجاهدین هم گرفتارش بودند به وجود آورد. بخش عمده ای از این انحرافات با تلاش امام و در عرصه انقلاب اصلاح شد. اما آثار سوء آن تربیت فکری حتی هنوز هم سلامت محیط دینی جامعه ما را تهدید می کند. (ص ۶۲۶)

* حل مسئله آخوند برای همیشه

رژیم از سال ۵۰ به بعد برخورد با مبارزین تشدید کرد. اعدام، زندان و...

اسداله علم در سال ۵۳ نوشت: مسأله آخوند برای همیشه در ایران تمام شد! (یادداشت های علم، ج ۴، ص ۱۲۴)

از جریان های دیگری که در این زمینه قابل تعقیب است:

جریان پیدایش قرض الحسنه هاست علاوه بر اینکه مبارزه با نظام ربوی بود، منبع مهمی برای تغذیه گروه های انقلابی نیز بود. مثلاً حجه الاسلام نصرت اله انصاری که مسئولیت بانک تعاون اسلامی قم را داشت به خاطر کمک به مجاهدین زندان افتاد و در اردیبهشت ۵۵ زیر شکنجه به شهادت رسید. وی را وحید افراخته لو داده بوده. (ص ۶۲۶ - ۸۷/۵/۲)

ب) گروه های مذهبی منفصل از روحانیت

دسته دوم گروه های افراطی مانند فرقان، آرمان مستضعفان و حرکت های فکری فردی مانند آشوری نویسنده توحید، ویژگی عمده اینان فاصله گیری از منابع اصیل دینی در دین شناسی و روی آوردن به تفسیرهای سمبلیک و اجتماعی از مقوله های دینی است.

۱- گروه فرقان

رهبر گروه اکبر گودرزی نه تنها منفصل از روحانیت بلکه مخالف صریح جریان روحانیت بوده است. فرقانی ها از وی به عنوان چوپان زاده آزاده یاد می کردند (پدرش چوپان بود) سالهای ۵۱ و ۵۲ مدتی در حوزه علمیه خوانسار تحصیل می کند. سپس یک سال در قم مانده و سپس به تهران می آید و مدتی در مدرسه چهل ستون (که مرحوم سعید او را از چهلستون اخراج می کند) و سپس در مدرسه حاج شیخ عبدالحسین بیتوته کرده که به سال ۵۶ آنجا را ترک کرده و از لباس طلبگی هم خارج شده. (دروس جدید را تا کلاس ۱۱ خوانده است)

*برداشت های انحرافی از قرآن

گودرزی در سال های ۵۶ کلاس تفسیر در مناطق مختلف تهران (نازی آباد، سلسبیل، قلهدک، جوادیه و خزانه) بر پا و از این طریق جذب نیرو می کرد و مساجدی که گودرزی جلسات قرآن به پا می کرد عبارتند از: مسجد الهادی (شوش)، فاطمیه (اتابک)، شیخ هادی و خمسه (قلهدک).

گودرزی فرقان را در همین جلسات تأسیس و رهبری کرد. از سال ۵۶ به صدور اعلامیه و بیانیه پرداخت و وارد حوزه سیاست و مبارزه نیز شد. در جریان انقلاب از پادگان های فتح شده اسلحه به دست آورده و از همان زمان وارد فاز نظامی شد و به جنگ با نظام اسلامی روی آورد. او در سال های ۵۵ تا ۵۷ شماری از جوانان انقلاب را بر اساس آموزه های نشأت گرفته از قرآن و با برداشت های خود به شدت بر ضد روحانیت و آنچه را آخوندیسم می گفت تربیت کرد.

گودرزی همزمان با انتشار جزوات تفسیری خود در ترورهای سال ۵۸ در گیر و به طور مستقیم در ترور شهید قرنی شرکت داشت. در ۱۸ دی ۵۸ دستگیر و در ۳ خرداد ۵۹ تیرباران شد. سعید مرآت، عباس عسکری، علیرضا شاه بابا بیات و حسن اقرلو هم تیر باران شدند. علی حاتمی هم در زندان خود کشتی کرد.

محمد متحدی در ارومیه و تبریز بود که عامل اصلی ترور شهید قاضی طباطبایی بود. عباس عسگری عضو فعال دیگری بود که کمال یاسینی و سعید مرآت زیر نظر بودند. حسن اقرلو عضو فعال دیگر که عبدالرضا رضوان، امیر فعله نوتاش و... زیر نظرش فعالیت می کردند.

*بیست جلد تفسیر تا بیست و پنج سالگی

او متولد ۳۵ بود که در سن ۲۵ سالگی اش حدود ۲۰ جلد تفسیر قرآن نوشت. برای صحیفه سجاده شرحی دو جلدی، کتابی نیز در شرح دعای عرفه و جزوه ای دیگر در شرح خطبه امر به معروف امام حسین دارد. و نیز کتاب پر حجمی تحت عنوان توحید و ابعاد گوناگون آن نوشته. فرقانی ها از وی به عنوان ششمین شهید ایدئولوژیک یاد می کنند. (با احتساب شریعتی به عنوان پنجمین فرد) (ص ۶۲۹)

فرقان در آغاز به عنوان گروه کهنی ها شهرت داشت و بعد ها به نام فرقان شناخته شد. ساواک از فعالیت آن ها اطلاع داشته ولی به دلیل درگیری های سال ۵۶ گزارش چندانی ندارد.

عسکری نفر دوم فرقان به حساب می آید که عده زیادی را هم جذب کرده بود. علی حاتمی و حسن نوری معلم بودند و نوری از ترور کنندگان مفتاح بود. گودرزی به دنبال پایگاهی در مسجد قبا بود که با مخالفت مفتاح روبه رو شد (ص ۶۲۹)

مطالب گودرزی سخت بی پایه، مغلوط و در عین حال قالب برداشت های سمبولیک و انقلابی بود.

در سال ۶۰ بقایای فرقان نشریه ای منتشر و گفتند که در سال ۵۰ اکبر گودرزی در جهت راهیابی آزادانه به قرآن و متون اصلی تلاش خود را آغاز کرده است. به نوشته همین نشریه آقای مطهری در جلسات هفتگی

خود به نقد کتاب توحید و ابعاد گوناگون آن (که به اسم صادق داوودی چاپ شده) و تفسیر وی پرداخته است .

*علت نوشتن کتاب توحید

گفتنی است فرقانی ها کتاب توحید را از آن روی نوشته که معتقد بودند ضعف عمده تشکل ها و سازمان های انقلابی از مشروطه تا زمان آنها عدم وجود نوعی آگاهی مکتبی بوده است .

در بخشی از کتاب آمده : خلاصه ترین تعریف توحید نمود خارجی جنگ سراسری و دائمی موجودات برای حل تضادها و راه یافتن به تکامل برتر و بالاتر است . " قیامت " با تعبیر " روز تحقق استعدادها " تعریف می شود و در نتیجه گیری می نویسد : " پس، از دید کلی و طبیعی می توانیم قیامت را در مرحله تحقق ساعت یا فعلیت سعی عمومی موجودات به حساب آورد و از دید اجتماعی و در رابطه با پیکار خونین انقلابگران توحیدی آن را نهایی ترین و دامنه دارترین و فراگیرترین و سازنده ترین انقلاب توحیدی و مرجع همه انقلابات تاریخی به حساب آوریم . (ص ۶۳۰)

بعد از وفات شریعتی و اعلامیه مشترک بازرگان- مطهری فرقان آن ها را متهم به خیانت کرد و متهم به عوام فریبی و خیانت پیشه گی کرد . (ص ۶۳۰)

فرقان به مناسبت قیام قم و تبریز اعلامیه می دهد و می گوید: این جریان حرکتی است در جهت " زنده کردن دوباره روحانیت حاکم " و اینکه دخالت بی رویه روحانیت را باید " فاجعه ای عظیم " دانست .

خطاب به شریعتی : روحانیت تجدید حیات یافته و انقلاب هنوز هم از متهم کردن تو به انواع تهمت های سفارشی دست باز نداشته و هنوز هم ملایان بزرگ و فقهای عظیم الشان و مفسرین عالی قدر و وعاظ شهیر و فضلالی فضول به کفر و وهابی بودند فتوا می دهند و مطالعه آثار را تجویز نمی فرمایند ... بار دیگر سنگر مدافع اسلام شدند.....

(ملاحظه: چرا مخالفان شریعتی را ترور نکردند مثل آقای مصباح و چرا دوستان شریعتی مثل مفتاح و آیت اله خامنه ای را ترور کردند؟...)

نخستین شماره نشریه فرقان در سال ۵۶ بود که به به نام فرقان منتشر شد . بعد از پیروزی انقلاب نشریه دانش آموزی منتشر شد .

***فرقان و روحانیت**

فرقان روحانیت را از اساس باطل می دانست . فرقان به خاطر قربانی شدن ارزش های راستین تشیع سرخ علوی با روحانیت به مبارزه پرداخت . و نیز برای آزاد کردن اسلام علی از اسارت آخوندیسم .

بر اساس آیه ائمه الکفر اول تصمیم به قتل قرنی گرفت و سپس مرحوم مطهری ، زیرا مطهری به فکر به قدرت رسیدن دیکتاتوری آخوندیسم و آماده سازی تشکیلاتی آن بود و از مدت ها قبل ، و این مباحث حتی قبل از خرداد ۴۲ از طرف او طرح شده بود . در شرح دعای صحیفه سجادیه تمامی مضامین در ارتباط با انقلاب و ضد انقلاب تحلیل و تفسیر شده است . (ص ۶۳۳)

***تفسیر غیب و وحی**

در کتاب اصول تفکر قرانی فرقان آمده است : درباره غیب و صلاه : به طور کلی همه اصول تئوریک حزب توحیدی در مرحله غیب انقلاب در کلمه "صلاه" جمع شده اند . (ص ۶۳۳)

درباره وحی : وحی در تعریف کلی آن همان شناخت پدیده نسبت به راه تکامل خویش بر حسب ظرفیت وجودی و مدار تکاملیش یا به قول امام آن انفجار درون و درد تکامل خواهی می باشد .

مالکیت : به طور کلی باید گفت که مالکیت یک پدیده استعماری است چه در رابطه با استعمار قدیم و چه در رابطه با استعمار جدید .

شاید کتاب "اصول قرآن" صریح ترین اثر در باز نمودن آثار بی پایه فرقان باشد. مطهری شدیداً از آنان و تفکراتشان احساس خطر می کرد و ایمان به غیبت را از تفاسیر آنان مثال می زد.

محمد مهدی جعفری همراه با دکتر پیمان با اکبر گودرزی ملاقات کرده و گفته با مطالعه تفسیر شما به این نتیجه رسیدم که این تفاسیر انقلابی و امروزی است ولی مضمون آن با روح قرآن مطابق نیست. مثلاً در داستان یوسف گرگ به معنای ضد انقلاب گرفته شده که حضرت یعقوب یوسف را برای به دام انداختن ضد انقلاب به سوی آن ها فرستاده است. یا محراب به معنای سنگر و امام را رهبر انقلابی بر می گرفتند.

* گاو بنی اسرائیل و نظام سرمایه داری

روحانی مفسر دیگری در تهران در مسجد جوزستان تفسیر میگفت، با همین مذاق انقلابی در سال ۵۴ و پس از آن گاو بنی اسرائیل را کنایه از نظام سرمایه داری می گرفت. حسن عزیزی از اعضای فرقان نیز در بازجویی گفته بود که در این جلسات تفسیر شرکت می کرده است.

از قضا فرقانی ها هم در تفسیر مربوطه در سوره بقره عین تفسیر را ارائه کردند و میگفتند راه چاره چیست؟ ذبح کردن آن گاو! آری باید واسطه های بازاری سرمایه داران صاحبان شرکت ها و کارخانه ها از بین بروند. در نشریه دانش آموزان فرقان در مورد روح آمده که قل الروح من امر ربی: بگو روح (تراکم حیات رسالت یافته) از فرمان پروردگار می باشد.

در جزوه ای که زمان انقلاب چاپ شده (از ابوالقاسم کمال) و به مجاهدین و مبارزین تقدیم شده دجال همان امپریالیزم دانسته شده و نام جزوه "دجال = امپریالیزم" است. (ص ۶۳۴)

استاد مطهری سخت برآشفته و در مقدمه کتاب علل گرایش به مادیگری تحت عنوان ماتریالیسم در ایران سخت به آرای تفسیری و تعبیری که آنان در ترجمه آیات و مفاهیم قرآن آورده اند حمله کرد. می فرماید: "خلاصه همه قرآن را طبقاتی تفسیر کرده اند". (ص ۶۳۴)

*فرقان و دکتر شریعتی

جعفری : فرقان گاهی از اندیشه های شریعتی طرفداری می کرد اما این طور نبود که همه طرفداران دکتر شریعتی در سلک آنان باشند . (ص ۶۳۵،مراجعه به شریعتی آنگونه که من شناختم، ص ۸۸ و ۹۳. کیهان ۷۹/۱۰/۴ از دکتر مطهری)

اگر گفته شود فرقان برکشیده از تشیع علوی و صفوی دکتر شریعتی است نباید سخنی چندان بیراهه باشد . عباس عسکری نفر دوم فرقان زمانی که هنوز روی موضع خود است : " از صفویه به بعد روحانیت همواره در کنار رژیم فاسد حاکم بر گرده مردم سوار بوده و به تحمیق آن ها پرداخته است و اکثریت روحانیت...در مقابل ظلم و فساد و بدعت های رژیم سکوت کرده اند." وقتی از او سؤال می شود که "آیا از زمان صفویه تا کنون حرکت مردمی اسلامی را می شناسد که روحانیت در آن نقش تعیین کننده نداشته باشد . " می نویسد : " تا زمان سید جمال من حرکتی را نمی شناسم و معتقدم که اگر بود حتما بارز می شد و همانطور که مرحوم شریعتی که مطالعه کافی هم در تاریخ داشته می گوید شیعه چون فکر کرد که رژیم حاکم هم اسلامی است (تشیع صفوی) در کنار آن قرار گرفت " . (ص ۶۳۵)

نیز تحلیل های دکتر درباره مسائل طبقاتی و جایگاه روحانیت و تز "مذهب علیه مذهب" دقیقاً در کتابچه "تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران در رابطه با تکوین و تدوین ایدئولوژی اسلامی ، تداوم انقلاب توحیدی" فرقانی ها نفوذ کرده است . در این جزوه تمامی استنادها به آثار دکتر شریعتی از جمله بحث او درباره تخصص و نیز بیگانگی از خویشان و با مخاطب های آشناست . (ص ۶۳۵)

فرقانی ها خود را در امتداد تلاش های دکتر در تحلیل تشیع علوی و صفوی دانسته و می نویسند :

در نهایت مرحوم دکتر شریعتی آخرین تلاشش را برای جدایی تسنن اموی از تسنن محمدی و تشیع علوی از تشیع صفوی انجام داد و جامعه ما را تا مرز تدوین ایدئولوژی خلق های اسیر پیش برد . مگر نه این است که اسلام ایدئولوژی مستضعفین می باشد؟ (ص ۶۳۶)

معنای این حرف یعنی تشیع صفوی قادر به انجام چنین رسالتی نیست و ما ئیم که...

در سالنامه یکم فرقان با اشاره به تاریخ خونین تشیع از "شهید اول گرفته تا شهید ثانی و ثالث (مرحوم برغانی)، حتی شهید رابع یعنی شریف (مجید شریف واقفی) و بالاخره از حنیف گرفته تا احمد و رضا و مهدی و ناصر صادق و سعید محسن و سعیدی ها و غفاری ها" یاد شده (مگر سعیدی و غفاری شاگرد امام نبودند؟ چه تفاوتی با مطهری داشتند؟) سپس "اکنون به شهید پنجم ایدئولوژیک بر می خوریم او که شهیدان ایدئولوژیک دیگر را با توجه به شرایط خاص تاریخی و موضع گیری های اهریمنی ارتجاع حاکم و روحانیت وابسته و سر سپرده از یک طرف تحت الشعاع قرار داده است و..." "راستی او کیست؟ و این کدامیک ستاره ای است که دگر بار در آسمان تاریک و ظلمانی زندگی جانوری خلق ما هم طلوع کرد و زود غروب نمود؟... او کسی جز دکتر شریعتی نبود." (ص ۶۳۶)

گفتمان حاکم بر نوشته های فرقان تطابق جدی با نوشته های شریعتی ندارد.

۱- به دلیل اینکه فرقان سعی می کند تا از قرآن دستاویزی برای نگره های انقلابی خود عرضه کند.

۲- پیچ در پیچ بودن برداشت های شگفت انگیز فرقانی ها از آیات بدون تردید پسند شریعتی هم نمی توانست باشد. (ص ۶۳۶)

حسن عزیزی از رهبران فرقانی ها در بازجویی: "خط فکری همگی کسانی که نام بردم تقریباً تمایلاتی بین دکتر شریعتی و مجاهدین خلق بود." (ص ۶۳۶)

محمود کشانی: راننده اتومبیلی که افراد آن مفتاح را ترور کردند در وصیت نامه می نویسد: "کتابها ی شریعتی را بخوانید."

کمال یاسینی عامل ترور مفتاح: بیشتر از همه روی شریعتی (نه اینکه علاقه داشتیم بلکه ایمان و اعتقاد داشتیم) تاکید می کردم.

گودرزی: فرقان کوشش داشت که افکار و اندیشه های شریعتی را هم ترویج کند. (ص ۶۳۷)

به هر روی طی یک دوره طولانی این افراد با افکاری ضد روحانیت آشنا شدند و مهم ترین درگیری ذهنی آنان مبارزه با پدیده ای بود که از آن به عنوان "آخوندیسم" یاد می کردند . در این باره البته رفتار برخی از روحانیون که زندگی مرفهی داشتند تأثیر بسیار منفی در اذهان شماری از جوانان مذهبی آن دوره که گرایش به ساده زیستی بسیار افراطی در آن ها وجود داشت پدید آورده بود .

*جمعیت طرفداران ساده زیستی

در این زمان ساده زیستی در میان جوانان مسلمان چندان بالا گرفته بود که در خرداد سال ۵۶ شخصی به نام مهندس عباس تاج دست به تشکیل جمعیتی با نام جمعیت طرفداران ساده زیستی زد . هدف از تشکیل این جمعیت ، کم کردن تشریفات زندگی و بدین وسیله از اشکالات جوانانی که تمایل به مارکسیسم پیدا می کنند ، کاستن است و از آقای مفتاح بعنوان سخنران دعوت کرده بودند. حاضران در این مجلس از جمله بازرگان، بابایی، مهدیان، حاجی طرخانی و عده ای دیگر از ثروتمندان بودند که همین مورد طعنه ساواک هم قرار گرفت . (ص ۶۳۷)

*ترور با استناد به آیات قرآن

فرقان معتقد به حذف فیزیکی روحانیون بود. بعد از قری، مطهری بعد مفتاح و برخی دیگر مثل شهید عراقی و قاضی طباطبایی را در سال ۵۸ به شهادت رساندند . مرحوم ربانی شیرازی و هاشمی رفسنجانی و آیت اله آقا رضی شیرازی نیز مورد سوء قصد قرار گرفتند که از ترور جان سالم به در بردند . (ص ۶۳۷)

در ترور ربانی شیرازی در اطلاعیه آوردند: "...به فرمان خداوند مبنی بر کشتن ائمه ی کفر و مشرکین بوده است ." در ترور هاشمی در اطلاعیه ای به سه آیه فقاتلوا ائمة الكفر، فقاتلوا اولیاء الشیطان و قاتلوا المشرکین استناد کردند . (ص ۶۳۷)

*فرقان و سوزاندن کتب شریعتی

حاجی طرخانی از هیئت امناء مسجد قبا هم به دست فرقانی ها ترور شد (او به گودرزی کمک مالی می کرد اما وقتی مطهری را کشتند از کمک به او سرباز زد و حتی گودرزی را تهدید کرد که کمیته را خبر خواهد کرد. یک ساعت بعد فرقانی ها او را جلوی خانه اش ترور کردند). همینطور حسین مهدیان از فعالان مسلمان که پس از تعطیلی حسینیه ارشاد و بعد از آزادی دکتر شریعتی بیشتر جلسات دکتر شریعتی در خانه او برگزار می شد توسط فرقانی های مدعی پیروی از شریعتی ترور شد که جان سالم به در برد. (سه تیر خورد اما سالم ماند، همراه شهید عراقی بود). (ص ۶۳۸)

گروه فرقان با رخنه برخی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی لو رفته و همگی به دام افتادند. (خاطرات مرتضی الویری)

بقایای فرقانی ها تا اوایل سال ۶۰ عمیقاً به انتشار برخی جزوات می پرداختند و حتی از ترورهای مجاهدین خلق نیز به نوعی سوء استفاده می کردند و آن ها را با اندیشه های خود پیوند می دادند. مثل ترور آقای خامنه ای که فرقانی ها جزوه ای در این ارتباط منتشر کردند. (ص ۶۳۸)

گودرزی در ابتدا با آرای دکتر شریعتی مخالف بود و کتابهای وی را میسوزاند ولی با گذر زمان دچار تحول شد و با تشکیل گروه فرقان، گروه خود را حامی و یگانه مفسر اندیشه های شریعتی قلمداد کرد. این گروه از آموزه های مارکسیستی در جهت توجیه آموزه های اسلامی بهره می گرفت. از دیگر سو استاد مطهری که برخی آرای استادش (علامه طباطبایی) را نیز نقد کرده بود به نقد سرسختانه آراء شریعتی هم روی آورد. مطهری رویکرد گروه فرقان در تفسیر های دینی را رد کرد و با صراحت بیان کرد که عده ای می خواهند از دکتر شریعتی بت بسازند. استاد مطهری در کوران انقلاب و دقیقاً در آذر ماه سال ۱۳۵۷ رئیس شورای انقلاب شد و چند روز بعد از انتشار پیش نویس قانون اساسی جدید کشور و مطبوعات در شب ۱۱ اردیبهشت سال ۵۸ ترور شد. این ترور به گروه فرقان نسبت داده شد. این گروه سخت شیفته آرای دکتر شریعتی بود و اعتقاد داشت روحانیت نباید در سیاست دخالت کنند و گرنه با سلاح و روش خشونت آمیز

باید به مقابله با آنان پرداخت . امروزه حاصل ده ها سخنرانی و مقاله استاد مطهری در قالب کتاب در دسترس خوانندگان و پژوهشگران قرار دارد . در جلسه ۲۳ آبان ماه ۱۳۵۸ شورای عالی انقلاب فرهنگی اساس نامه بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مرتضی مطهری به تصویب رسید و این بنیاد موظف شده است در جهت شناخت و معرفی جامع شخصیت و تبیین تفکر استاد شهید مرتضی مطهری برنامه ریزی و اقدام کند (یوسف ناصری، مطهری عالم متشرع و نو اندیش. اعتماد ملی ۸۷/۰۲/۱۲ ص ۱۰)

*ساده زیستی گودرزی

مرتضی الویری با رخنه در گروهشان آنان را لو داد و گفت :گودرزی زندگی زاهدانه ای داشت. او را در حالی دستگیر کردند که در خانه اش روی گلیم پاره و مندرسی زندگی می کرد، با وجودی که حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان پول در خانه اش بود و آن را برای کار گروهی نگه داشته بود . گروهی که برای مخارجشان دست به سرقت از بانک ها هم زدند، داعیه داران شاگردی شریعتی بودند و اسلام منهای روحانیت را از او به ارث برده و راه افراط پیمودند .

وحید گودرزی نام گروه فرقان را که در آغاز به کهفی ها موسوم بود ، از سوره ی "تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا" گرفت و با افکار افراطی، مطهری ، خامنه ای ، هاشمی، مفتاح ، محمد عراقی تا تیمسار قرنی را ترور کرد .

در سال ۵۴ بعد از تفسیر یک روحانی که گاو بنی اسرائیل را کنایه از نظام سرمایه داری گرفت فرقان گفت راه چاره چیست؟ ... ذبح کردن آن گاو آری باید واسطه های بازاری ، سرمایه داری ، صاحبان شرکت ها و کارخانه ها از بین بروند. پس از اطلاعیه مشترک بازرگان و مطهری ، گودرزی با صدور اطلاعیه ای مخالفان شریعتی را تهدید کرد . فرقان بهمن ۵۷ به تجهیزات نظامی مجهز شد آن هم از پادگانهای فتح شده از سوی مردم . فرقان روحانیت را از اساس باطل می دانست و رفراندوم جمهوری اسلامی را توطئه ی استعمار و استثمار قلمداد کرد .

*گودرزی بنشیند تا ما بنشینیم!

با استناد به قاتلو ائمه الکفر نخست قرنی و سپس مطهری را ترور کرد. روزی متهمی را برای بازجویی و چند سوال و جواب نزد گودرزی آوردند. به او گفتند: بنشین گفت نمی نشینم. گفتند: چرا؟ گفت رهبر و امامم گودرزی بنشیند تا بنشینم!

پس از کشته شدن گودرزی پیروانش از او به عنوان ششمین شهید ایدئولوژیک یاد می کنند. (شهروند ۲/۸، ۸۷/، ص ۶۰)

*کندن موهای صورت از پشیمانی

معادیخواه و ناطق نوری خیلی برای گروه فرقان در زندان وقت می گذاشتند. حسن اقرلو خیلی زود تواب شد و در بحث با گودرزی او را سر جای خود نشانند. بصیری آنقدر از اقدام خود پشیمان بود که یک روز متوجه شد همه ی موهای صورتش را کنده است (جمال اصفهانی و یکی از مسئولان پرونده فرقان) در لیست فرقان ولایتی، معادیخواه، ناطق، موسوی تبریزی، محمد هاشمی هم بودند.

*یکساعت گریه

کمال یاسینی یک روز به سلول عباس عسکری آمد (کمال چند نفر را ترور کرده بود) پرسید عباس ما واقعا اشتباه کردیم؟ عباس گفت متاسفانه اشتباه کردیم. کمال یاسینی دست به گردن عباس انداخت و نزدیک به یک ساعت این دو گریه کردند باورشان نمی شد. آن ها به اعدام فکر نمی کردند. نکته مهم برای آن ها اشتباهشان بود (به نقل از معادیخواه)

*بن بست علمی گودرزی

یک روز به عباس عسکری گفتم شما در نوشته هایتان از فردی در تاریخ نام بردید و ذکر کردید که این فرد منافق، سرمایه دار و یهودی است و طبق گفته ی شما نامش کعب ابن عبیر است و می گوئید تمام تفاسیر

شیعه از این منافق یهودی گرفته شده . پرسیدم این فرد وجود داشته است؟ گفت : بله، گفتم : یک رفرنس بده که نامش در کدام کتاب و مطلبی آمده است . گفت: زیاد است . گفتم : بگو. گفت : اکبر می داند . اکبر گودرزی را آوردیم . گفتم : رفرنس بده کجا نام این فرد آمده ؟ گفت : مجمع البیان ! کتاب را آوردیم نگاه کردیم دیدیم عبیر بن کعب است نه کعب بن عبیر .قبول نکرد که اشتباه است . اسم کتاب های دیگر را آورد که فکر می کرد پیدا نمی شود . ما از مدرسه ی سپهسالار کتاب ها را پیدا کردیم و آوردیم اسمی را پیدا نکردند . عباس عسکری باورش نمی شد فردی که خودش را رهبر می داند اینقدر بی اطلاع باشد .

*نقش عسکری در بازگشت فرقانی ها

ما سه شخصیت در تاریخ اسلام داریم اول کعب الاحبار یهودی که مسلمان شده دوم عبد اله ابن عبیر منافقی است که روایتی از او نقل نشده . سوم هم عبیر ابن کعب ، این نه سرمایه دار است نه منافق نه هیچ کدام از ویژگی های آن ها را داشت . گودرزی ویژگی های کعب الاحبار و عبد اله ابن عبیر را در هم ادغام کرده بود و روی فرد سومی که مورد احترام تمام شیعه است سوار کرده است . برای عباس عسکری عجیب بود . عباس عسکری روی بقیه نفوذ داشت و تمام کسانی که برگشتند تحت تاثیر عباس برگشتند .

*شرط عسکری عفو نشدن خودش بود

عباس دوش شرط داشت :

- ۱- اینکه اگر در گفتگو گیر کردم باید آن را با اکبر در میان بگذارم و سؤال کنم .
- ۲- در خواست داشت که مشمول عفو نشود.به این دلیل که می گفت همه ی این ها که دست به ترور زدند به خاطر من آمدند و چون مستقیم در ترور نقش داشتند مشمول عفو نمی شوند . اگر من عفو شوم بعد از این بچه ها زندگی برایم از مرگ بدتر است . (تعداد اعدامی های فرقان کمتر از کسانی است که فرقان ترور کرد) با عباس خیلی گفتگو کردیم . گاهی بعد از نماز مغرب و عشاء تا اذان صبح .

*آغاز حرکت به شرط شالوده محکم

آنان فکر می کردند روحانیون (یعنی دشمنان شریعتی) اکنون محصولی را درو می کنند که شریعتی بذر آن را کاشته . آنها شریعتی را پیامبر انقلاب می دانستند ولی با او ارتباط نداشتند . وقتی بعدها متوجه موضوعات شدند خیلی تکان خوردند . عباس عسکری این ها را در وصیت نامه ی خودش گفت که وقتی قرار است یک حرکت آغاز شود شالوده باید محکم باشد . چون راه راه باریکیست . او در وصیت نامه اش نوشت : جوانان ! وقتی می خواهید در راه خدا حرکت کنید به امید اینکه در آن شلنگ تخته بیندازید نباشید. راه باریکیست و باید آن را بشناسید . (معادخواه همان ص ۶۲ و ۶۳)

*قاتل مطهری و تقاضای قصاص

عطریانفر از اعضای مجاهدین انقلاب کنگره های متعددی با فرقان در بند ۲۰۹ اوین داشته ... اومی گوید : ... گودرزی از همان ابتدا بدون هیچ فشاری حتی در مسیری که او را به جهت مجروحیت به بیمارستان می بردند اطلاعات را در اختیار بچه ها گذاشته بود. پس از مداوا در رویارویی با نیروهای بازداشتی در یک جمله می گفت که حرفتان را بزنید آن ها نیز تسلیم می شدند . نمی دانستند که او هیچ سختی را تحمل نکرده . قاتل شهید مطهری به نقطه ای از انفعال رسیده بود که تقاضای قصاص داشت . ضجه می زد و می خواست که زودتر به قصاص عملش برسد و معتقد بود که این تنها راه پاک شدن اوست . گودرزی فرد خودخواه و عقده ای بود که می خواست با رفتارهای انقلابی کمبودهای خود را جبران کند و خودش را نشان دهد . با قاتل شهید مفتاح صحبت می کردم . پرسیدم : چرا ؟ این اقدام را با این ریسک بالا انجام دادید ؟ گفت : پیش بینی می کردیم که ۹۵٪ دستگیر می شویم . آن ها به راه خود اعتقاد داشتند . (همان)

۲. جریان فکری حبیب اله آشوری

کتاب توحید آشوری نیز ادامه ی همین گرایش افراطی در سیاسی کردن دین است . وی روحانی و سالها در مشهد و تهران به فعالیت های تبلیغاتی و دینی اشتغال داشت . (ص ۶۳۸)

عمید زنجانی : آشوری انصافا (در مسجد لرزاده) منبرهای گیرایی داشت منتها همه ی مسائل را تحلیل مادی و انقلابی می کرد . اصلا چیزی به نام عبودیت، عبادت و معنویت به جا نمی گذاشت .

آشوری از دانشکده ی الهیات لیسانس گرفته و با سید هادی خامنه ای و شهید کامیاب و شماری دیگر پای درس آیه اله خامنه ای حاضر می شد . (مباحث اعتقادی ، توحید و نهج البلاغه)

وی بتدریج خودش کلاسداری می کرد و به تدریس توحید ، نهج البلاغه و اقتصاد می پرداخت .

یکبار در دهه ی فاطمیه شرح مفصلی از خطبه ی حضرت فاطمه ارائه داد و حتی کتاب توحیدش شرحی بر درس های آیه اله خامنه ای بود .

آقای خامنه ای در پاسخ به این سؤال که کتاب توحید آشوری به قم رسیده و مشکلات بوجود آورده . می پرسد چه مشکلی ؟ می گویند: برخی گفته اند ایشان با این کتاب کمونیست شده . آقای خامنه ای میگوید: نه خیر کمونیست نشده ، ایشان مردی زحمت کش ، فاضل و متدین است . اگر به همین صورت که زحمت می کشد، دقت کند و تأمل کند و زحمت بکشد در آینده اسلام شناس بزرگی خواهد شد . آیه الله خامنه ای دوباره تأکید کردند: گوش بده، نمی گویم الان هست، اگر اینجوری بشود در آینده خواهد شد. ایشان می فرمایند: اما کتاب آشوری، من در بیمارستان مریض بودم نسخه ی اول کتابش را آورد ببینم . وقتی که تیتريهای کتاب را دیدم مشاهده کردم که همان تیتريهایی است که من در بحث های اعتقادی ام برای این ها یعنی آشوری، کامیاب و اخوی سید هادی و دوستانشان داشتم، در متن دقت نکردم .

نامه ای برای چاپ آن به حمید اسلامی (فرزند مرحوم حاج شیخ عباسعلی) نوشتم بعد که چاپ شد دیدم مطالبی افزوده که در بحث های من نبوده . ترجمه ی برخی آیات همچنین مطالبی در مورد معاد آورده بود که مورد تأیید من نبود .

وقتی سرو صدای کتاب بلند شد حمید نوشته ی آقای خامنه ای را روی مغازه اش زد که وی تأیید کرده.

آقای خامنه ای می گوید بارها با آشوری صحبت کردم درباره ی اشتباهات و انحرافش به او توضیح دادم و بحث کردم که متأسفانه غالباً بی نتیجه بود .

*ساده زیستی آشوری

آشوری ساده زیست بود . لباس مندرسی می پوشید و به منزل آقای محمد تقی شریعتی زیاد رفت و آمد می کرد. آن هم بیشتر با دوچرخه . کتاب توحید توسط انتشارات غدیر در سال ۱۳۵۵ منتشر شد مخالفت هایی در مشهد و قم با آن صورت گرفت . خزعلی سخت مخالف کتاب بود . همین باعث شد که در سال ۶۰ آیه اله خزعلی وی را به سیزده مورد ارتداد محکوم کند . (ص ۶۴۰)

آقای مصباح نیز با آن برخورد کرد . آشوری در سال ۱۳۶۰ اعدام شد . وی سازمان اسلامی شورا (ساش) را ایجاد کرد با اعضای محدود که به جایی نرسید . (ص ۶۴۰)

عبدالرضا حجازی درنامه مفصلی که در آبان ماه در اعتراض به نهضت اسلامی به امام خمینی نوشته از جمله به توحید آشوری اشاره کرده و می نویسد کتاب توحید آشوری نتیجه ی این فاجعه است . آشوری تربیت شده آقای سید علی خامنه ای ایده الله تعالی است که خود را از صحابه ی حضرتعالی می داند. (ص ۶۴۰)

آیه اله خامنه ای : آشوری ابتدا طلبه ی سربراه و مستقیم بود . از سال ۴۶ با من مرتبط شد . در درس تفسیر و کلاس تمرین نویسندگی که داشتم شرکت می کرد . فراتر از این ها با من رفت و آمد داشت در بسیاری از محافل که با طلاب و دانشجویان داشتم شرکت می کرد . از حدود سال های ۵۱ تحت تأثیر تفکر مجاهدین واقع شد . یکی دوبار گفت گره هایی در ذهن خود دارد و خواست با او بنشینم و آن گره ها را باز کنم .

در همین اوقات شرحی بر جزوه ی توحید را نوشت . گره های ذهن او همان بود که در کتاب آمد. با او صحبت کردم . در موارد متعددی نسبت به اشکالات قانع شد ولی بار دیگر در جلسات بعدی آن ها را تکرار می کرد . مهم ترین مانع از اینکه حرف غلط خود را پس بگیرد فضای آن روز در محیط مبارزاتی بود . حرف

های افراطی و تند به مذاق ها خوش می آمد و مستمعین را به گرد گویندگان چنین حرف هایی جمع می کرد . او این نقطه ضعف را داشت که از تحسین و تمجید به خصوص از سوی جوانان و مبارزین به وجد می آمد و همین نمی گذاشت که او درست بفهمد یا درست عمل کند . دوستان خوب و اصیل ما ناراحت بودند. یکی از مبارزین مؤمن در خانه ی خود جلسه ای تشکیل داد و از او و من و دکتر شریعتی دعوت کرد تا شاید بشود او را از ادامه ی این کج روی ها منصرف کرد و آن روز شریعتی و من ساعت ها با او حرف زدیم و شریعتی بیش از من، و متأسفانه اثر نداشت. من در آن روز انگیزه های ضد مارکسیستی شریعتی را بیش از همیشه حس کردم . (ص ۶۴۰)

*چرا شهید مطهری در قلپک زندگی می کند؟

استاد مطهری از انتشار کتاب توحید سخت ناراحت و نگران بود . ایشان شرح دیدار خود را با آشوری برای دوانی نقل کرده . از جمله این که آشوری اصرار داشته که آقای مطهری باید در جنوب شهر و شوش زندگی کند نه در قلپک! (ص ۶۴۱)

خود آشوری زندگی بسیار ساده و بی پیرایشی داشته و حتی برای صرفه جویی قبایش را هم قدری کوتاه می گرفته است .

آشوری تأویل مادی از مفاهیم کلیدی اسلام مانند معاد ، توحید و ... داشت .

او تمام مبارزین با رژیم حتی مجاهدین مارکسیست را تأیید می کند و معتقد است گناه مارکسیست شدن مجاهدین به گردن روحانیت است و اینان چون کشته می شوند و خون می دهند باید تأیید شوند .

در جلسه ی مبارزین بازار، شیبانی به سخنان آشوری اعتراض می کند که این ها مارکسیستی است و با آشوری صحبت می کند که از مارکسیست ها حمایت نکند و او را متقاعد می کند .

نکته : این قبیل نگرش به توحید در اصل منشأ یک تفکر اقتصادی - اجتماعی در تحلیل اسلام بود . اقتصاد ، فقر و سرمایه مهمترین مفاهیم در اذهان این قبیل افراد بودند .

۳- گروه آرمان مستضعفین

با توجه به آرم این گروه در تابستان ۱۳۵۵ ش بنیاد گذاشته شد. آرمان مستضعفین نام نشریه ی آنان است و نام اصلی گروه "سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران" بوده و بیشتر سال های ۵۸ و ۵۹ به فعالیت فکری پرداخته است. (ص ۶۴۱)

*مردم را باید از روحانیت گرفت نه روحانیت را از مردم

از رهبران اصلی این گروه فردی به نام محمد باقر(حسین) برزویی از (فسای شیراز) بود که از پیش از انقلاب در فعالیت های فرهنگی شرکت داشت و پس از شیفتگی نسبت به شریعتی و تا حدی تأثیر از فرقانی ها خود با همکاری جمعی دیگر فعالیت مستقلش را آغاز کرد. در جریان روی آوردن مجاهدین به جنگ مسلحانه در این سازمان نیز انشعابی رخ داد. بسیاری در بهمن ۶۰ دستگیر و برخی نیز به خارج رفتند.

این گروه در عین حال که در کلیت اندیشه و متد، مواضع فکری فرقان را داشت (یکی از نوشته های آرمانی ها با نام "دشمنان بشر" که در سه جلد چاپ شده بود پیش از چاپ در اختیار گودرزی قرار گرفت. وی بر آن حاشیه زده که با همان حواشی چاپ شده) ولی همانند فرقانی ها به برخورد فیزیکی با روحانیت معتقد نبود. تأکید می کرد با روش شریعتی باید با روحانیت برخورد کرد یعنی مردم را باید از آنان گرفت نه آنان را از مردم (فرقان به جز آن چه در قصه ی تشیع علوی و صفوی و ماجرای روحانیت تحت تأثیر دکتر بودند در بقیه ی موارد بی دلیل ادعای پیروی از شریعتی را داشتند چرا که نه افکارشان و نه روش سیاسی آنان تناسبی با افکار شریعتی نداشت ولی گروه آرمان ارتباط نزدیکتری با افکار شریعتی داشت) برای آرمان تفکر دینی روحانیت به هیچ وجه مورد قبول نبود همانند فرقانی ها. زیرا به نظر اینان در اسلام دگماتیسم حوزه به هیچ روی صلاحیت و شایستگی آن را ندارد که به عنوان علم مبارزه وارد صحنه ی اجتماع شود و توده ها را به دنبال خود کشیده و خط مشی ها و ایده های انسانی - اجتماعی برای آنان تبیین نماید.

اسلام دگماتیسم عامل سکون، جمود و انحطاط فکری و فرهنگی توده هاست. همین نویسنده با استثناء کردن امام خمینی و طالقانی می نویسد: اسلام حوزه ای توانایی آن را ندارد که خمینی بسازد بلکه تنها ساختن خویی ها و شریعت مداری ها از عهده ی آن بر می آید و طالقانی سنگری است که مستضعفین از آن بر امپریالیسم - ارتجاع شوریدند. (ص ۶۴۳-۶۴۲)

آرمان طی ۲ سال جزوات عقیدتی و سیاسی بسیاری منتشر کرد. مثل "وحی" جلد اول، "هجرت بستری که از بعثت، عاشورا" آفرید، "خلق کرد ایران" (۲ جلد)، "پیام مستضعفین"، مجموعه مقالات که همه ی آن ها در نشریه ی آرمان چاپ شده بود. "لیله القدر مرحله ی ارزش آفرین تقدیر ساز" و شماری جزوه ی دیگر. بیشتر این ها قبل از آن که مطلب علمی باشد عبارت پرداززی بود. در عین حال کوشش می شد تا از برخی از اشتباهات گروه های دیگر پرهیز شود. مثل انتقاد سخت از علم زدگی حاکم بر اندیشه های سازمان مجاهدین. اما خود این هم اساس استوار و تعریف شده ای نداشت. زیاده نویسی از یک سو و ادعای اصلاح گری در همه ی زمینه های دینی، مذهبی و سیاسی و تاریخی (اعم از صدر اسلام تا دوره ی معاصر) از سویی دیگر، دامنه ی کار آنان را به قدری توسعه داده بود که عملاً امکان اظهار نظر تخصصی در آن وجود نداشت.

علاقه ی آنان به تفکر شریعتی در جزواتی مانند "گامی فرا پیش در راه بارور ساختن متد هندسی او" و جزوات "چه نیازی به حرکت شریعتی" کاملاً آشکار است. حرکتشان با فرقان مساوی نبود. در سال های اخیر در کانادا گروهی تحت عنوان "سوسیالیست های پیرو خط شریعتی" از بقایای آرمان ها تشکیل شده که هدف خود را سیاسی و به طور خاص سرنگونی جمهوری اسلامی قرار داده.

۴- جنبش مسلمانان مبارز

اندکی پیش از انقلاب شکل گرفت. به رهبری حبیب اله پیمان در ادامه جریان چپ اسلامی سوسیالیست های خدا پرست که در آغاز دهه ۳۰ با عنوان حزب مردم ایران فعالیت کرده و پیمان همان سالها نسبت به آن علاقه مند شد. (ص ۶۴۳)

بعد از انشعاب خداپرستان سوسیالیست از حزب ایران، حزب مردم ایران به فعالیت خود در قالب نهضت مقاومت ملی ادامه داد. این حزب در جریان رخدادهای سالهای ۴۰ به بعد نیز فعال بود و طی این سال ها پیمان که نیروی جوان این حزب بود سخت در آن تلاش می کرد. از جمله کارهای قلمی وی، نگارش کتابی تحت عنوان "سوسیالیسم مردم ایران" در شهریور ماه ۴۱ بود. این کتاب برای پر کردن خلاء "راهنمای مبارزه" نوشته شد. (شرح اوضاع ایران و چگونگی مسیر آینده) در صفحه نخست کتاب آمده بود: "به نام خدا، سوسیالیسم مظهر حق طلبی و عدالت خواهی انسانهاست" برای "همه شؤون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ما باید متحول شود و تنها سوسیالیسم است که قادر به چنین تحولی ثمر بخش است." "پشتوانه سوسیالیسم مبانی اخلاقی و انسانی است." در این دیدگاه طرز فکر خداپرستی به این جهت که روح ارزش های اخلاقی و انسانی است می تواند مفید باشد. همانطوری که در بسیاری از سوسیالیسم های اروپایی مبانی اخلاقی و دیدگاه غیر ماتریالیستی پذیرفته شده است. این کلی ترین بهره ای است که در این نوع سوسیالیسم از دین می توان بر گرفت. یعنی تنها خداپرستی و برخی از آیات کلی قران که اشاره به قسط دارد کافی است. این کتاب در مراحل آغازین مبارزات روحانیت بر ضد رژیم پهلوی نوشته شده بدون کوچکترین اشاره ای به آن مبارزات به گونه ای خاص در برابر آن موضع گرفته می نویسد: اینک هرگاه صحبت از ناروا و نامشروع بودن این مالکیت بشود فریاد و شریعتا و اسلامای این دشمنان واقعی دین بلند می شود...اسلام هر مالی را که جز کوشش فردی به دست آمده باشد نامشروع می داند...الزرع للزارع و هیچ کسی حق ندارد دور زمین حصار بکشد و گروهی را به کار وادارد و حاصل کار اینان را تصاحب کند. سه گروه تحول پدید آورنده عبارتند از روشنفکران (زحمت کشان فکری) کارگران و دهقانان.

این درست زمانی است که روحانیت قیام کرده و به تدریج در حال به دست گیری رهبری مبارزات مردم بر ضد رژیم پهلوی است. (ص ۶۴۵)

آیت اله خامنه ای: پیمان از حدود سال ۴۲ گرایش مذهبی روشن تری داشت. جلسه جهان بینی که باکوشش من، احمدزاده و شیبانی در تهران شکل گرفت جمع آوری و تلفیق نوشته های آن جلسه به عهده چهار نفر از اعضای آن گذاشته شد. (من، هاشمی، باهنر و پیمان) پس از چندی اول من بعد هاشمی و

پیمان دستگیر شدیم و سرنوشت فیش های فراوانی هم که نوشته بودیم نا مشخص گشت. مدتی بعد کتابی از پیمان که در زندان نوشته بود درباره مسأله تحولات تاریخی منتشر شد. آقای هاشمی کتاب را خوانده بود و قاطعانه ادعا می کرد که مطالب آن از همان فیش ها که کار دسته جمعی بود برداشته شده است. البته گرایش های اقتصادی و تاریخی او به مارکسیسم به نوعی همچنان باقی بود. (ص ۶۴۵)

بر اساس تحلیلی که خود این جنبش داده بامطالعه عمیق اسلام این نتیجه حاصل شد که در اسلام آنچه را که مفاهیمی از انقلاب و حل تضادهای اقتصادی جامعه مطرح است که دیگر نیازی به سوسیالیسم به عنوان راه حل نهایی وجود ندارد.

* "نه" به روحانیت و مرجعیت

در سال ۴۰ جنبش آزادی بخش مردم ایران (جاما) شکل گرفت. رهبری آن را دکتر کاظم سامی در اختیار داشت که به همراه چند نفر از جمله پیمان آن را اداره می کرد. سرانجام در واقع گروه منشعب از حزب مردم ایران بودند که همچنان تا انقلاب ۵۷ و پس از آن به اسلام، سوسیالیسم و شورا به عنوان اصولی اساسی اعتقاد داشتند. گرچه افراط سابق وجود نداشت و اظهار می شد که اقتصاد اسلامی نزدیک به سوسیالیسم است نه آن که با آن منطبق باشد. این تشکل در سال ۴۶ با نفوذ عناصر ساواک ضربه خورد. بعدها فعالیت آن تعطیل تا آن که در سال ۵۶ بار دیگر فعالیت خود را از سر گرفت. جنبش مسلمانان مبارز، خود را ادامه این راه می داند و به لحاظ خانوادگی متعلق به گروه ملی مذهبی های چپ بود که میانه راه مجاهدین و نهضت آزادی قرار داشت و می کوشید تا نگرش دینی خود را در چهارچوب آنچه از تجربه تفکر چپ در دنیا پدید آمده و هماهنگ با آنچه خود از متون دینی گزینش می کرد شکل دهد این جریان تفسیر رسمی از دین را که روحانیت و مرجعیت ارائه می داد نمی پذیرفت. (ص ۶۴۶)

نهضت آزادی این جنبش را انشعابی نامشروع از خود می داند که زیر پوشش حمایت از آیت اله خمینی اتهامات ناجوانمردانه به بازرگان می زند بعد ها معلوم شد که این کارها توسط پیمان بدون هماهنگی و اطلاع سایر افراد هسته انجام شده است. (ص ۶۴۶)

این سازمان پس از پیروزی انقلاب نشریه امت را منتشر می کرد . پیش از انقلاب پیمان کتابی تحت عنوان "فلسفه تاریخ"، کتاب با عنوان " حیات و مرگ تمدن ها " و سه جلد کتاب درباره تاریخ زندگی رسول خدا در سال ۵۷ منتشر کرد ، به رغم تفاوت زیاد تفکر پیمان با اندیشه مارکس زده ی مجاهدین، اما به هر روی در دایره روشنفکری دینی ، گرایشی نو بود که به عنوان یک هدف ، تخریب سنت ها و ایجاد نگرش نوین برای دنیای جدید، به عنوان یک استراتژی مورد توجه او بود .

برآیند فکری – دینی شکل ها در عرصه تفسیر دین

درآمیختگی تفسیر دین با آموزه های جدید از دیر زمان در ایران رواج یافته این مسئله اختصاص به ایران نداشت بلکه در مصر و هند و بسیاری از سرزمین های اسلامی دیگر گاه عمیقتر و بعضاً وسیع تر از ایران در حال رخ دادن بود . (ص ۶۴۷)

***نخستین سوپر من و ابر مرد عالم**

آنچه در ایران پدید آمد البته ویژگی های بومی خاص خود را داشت و همزمان متأثر از نوشته های منتشر در بیرون بود . آثاری که در مصر و...پدید آمده که آنها هم مؤلفه های تاریخی- فکری ویژه خود را دارد .

لبیب الریاشی در ۱۹۳۴ یک کتاب منتشر کرد با عنوان "السوبر مان العالمی الاول" (نخستین سوپر من و نخستین ابر مرد عالم) به عکس، میشل عفلق، خلاصه روح عرب را در وجود پیامبر می بیند...چندین نفر از دانشمندان روز ما سخت کوشیده اند تا خصلت سوسیالیستی حقیقی تعالیم اسلام را ثابت کنند و جمال عبدالناصر در ۱۹۴۶ پیغمبر را "پیشوای سوسیالیزم"نامیده . ده سال پیش از او فتاحی رضوان از وزیران کابینه ناصر پیامبر را به صفت "بزرگترین انقلابی" "الثائر الاعظم"ستایش گفت. در همین زمان عبدالرحمان الشراقوی خود را به نام "محمد رسول الحریره" را منتشر ساخت که سراپا چپی بود و ضمن آن با کمال وقاحت پیامبر را نوعی (مارکس قبل از مارکس) معرفی می کند .

در هند ف.ف.ک درانی در سال ۱۹۳۱ م پیغمبر را مؤسس عصر نو، بزرگترین رهبری به نمایش درآورد که رهایی از امپریالیسم و نابودی برده داری را اعلام کرده است...

حتی محمد حمید اله...مقاله ای را به موضوع محمد(ص) از نگاه لنین اختصاص داده که در آن سخنان تأیید آمیزی از این رهبر روسیه نقل کرده است. (ص ۶۴۸)

*نوگرایی دینی

در ایران به رغم آن که نوگرایی دینی توسط روشنفکران غربگرای متمایل به لیبرالیسم آغاز شد اما در چند دهه اخیر پیش از انقلاب تمایلات چپ در مقایسه با تمایلات راست نیرومندتر بود. لذا تفسیرهای دینی، بسیار چپ روانه بود و تصویری که از پیامبر و علی ارائه میشد متناسب با همین تمایلات بود.

مروری به افکار طرح شده در سال های ۵۸ تا ۶۰ به خوبی نشان می دهد که تفکر چپ تا چه اندازه بر افکار اسلامی سایه انداخته و آن ها را از میدان بدر کرده است.

جریان های ضد مدرنیسم

پرسش مهم اینکه رژیم پهلوی کدامین ایدئولوژی را مبنای حاکمیت خویش بر ایران قرار داده بود:

اسلام؟ ناسیونالیسم؟ غربگرایی مفتوح و باز؟ یا چیز دیگر؟

شاید مهمترین ویژگی بیرونی برای ایدئولوژی حاکم بر نظام پهلوی نوعی تشنگی و آشفتگی و سردرگمی باشد که البته برای تفکر ایران در یکصد سال گذشته امری عادی است.

ایدئولوژی آن دوره نوعی محصول التقاطی است که در بستر نامطمئن پدید آمد و به همین دلیل نه تنها چهارچوب مشخص فکری نداشت بلکه به لحاظ آرمانی هم گرفتار نابسامانی بود.

این التقاط به طور اساسی میان چند تفکر متفاوت دور می زد که به ویژه می توان سه رشته فکری را در آن یافت.

۱- نوعی ناسیونالیسم که خود ترکیبی از افکار ملی‌گرای جدید همراه با احیای باستان‌گرایی (به طور مشخص عصر هخامنشی و گهگاه ساسانی با همه‌ی تعارضات فکری موجود میان آن افکار و ارزشهای برآمده از آنها) بود.

۲- اسلام: آن هم از نوع تشیع اعم از صورت سنتی آن یا تلفیق شده با ارزشهای پادشاهی که طبعاً سابقه هم داشت.

۳- سکولاریسم و تفکر مدرن با همان خصلت‌هایی که در ایران بعد از مشروطه پدید آمده بود بنیاد سوم پهلوی را تشکیل می‌داد. نه به عنوان یک تفکر بلکه بیشتر وجود و حضور مظاهر پیروزی و تمدن غرب و ارزشهای حاکم بر آن.

محصول این آشفتگی معلوم بود. حکومت پهلوی در هوا بود. به قول جلال ذره‌گردی معلق در فضا یا همچون خاشاکی به روی آب... پس چطور به رهبری قوم رسید؟ می‌گوییم: به جبر ماشین و به تقدیر سیاستی که چاره‌ای جز متابعت از سیاست‌های بزرگ ندارد. (در غرب زدگی ص ۶۵۰)

در این سوی، مخالفان نظام پهلوی (در هر سه زمینه) رو در رو با این ایدئولوژی تلفیقی و ارکان آن بودند و برای هر یک دلایل خاصی مطرح می‌کردند.

در دهه ۲۰ و ۳۰ و سپس ۴۰ و ۵۰ که آثارش ظاهر شد دسته‌ای فیلسوف دانشگاهی پدید آمد که به تدریج رشته‌ای از نقادی‌های فلسفی نسبت به غرب را از خود غرب به ایران آوردند و در اینجا با اندیشه‌های موجود در سنت فلسفی ایران با یکدیگر درآمیختند. این افراد توانستند یک موج فکری-فلسفی جدیدی ایجاد کنند که با روند کلی مخالف با غرب که در ایران بر اثر شکست برنامه‌های نوسازی و عرف‌گری پهلوی‌ها پدید آمده بود هماهنگ شد که به بیان گوشه‌ای از شرح حال و افکار برجسته‌ترین افراد وابسته به این نحله می‌پردازیم.

بخش نخست کسانی که از اساس تفکر غربی را در برابر اشراق و عرفان و فلسفه شرق نمی‌پسندید و نقاد بنیادین آن بودند دوم کسانی که تنها با فکلیسم و غرب زدگی مخالفت داشتند و در اساس اقتباس از غرب

یا به تعبیر شادمان "تسخیر تمدن غرب" تردیدی نداشتند و بیشتر از خودباختگی متنفر بود و محصول شبه روشنفکری بودند .

*سنت فلسفی ایران

سنت فلسفی ایران یک سنت اصیل است که قدمت آن با تاریخ دوره اسلام و حتی پیش از آن برابری می کند سنتی است مقاوم که هستی شناسی و جهان شناسی ویژه ای برای خود دارد. وجود فلسفه به معنای وجود تفکر است و با بودن تفکر راه نقادی مفتوح و با نقادی وجود یک اساس و پایه مفروض است .

این سنت فلسفی یکی از عناصر اصلی مقاومت ایران در برابر غرب بوده در عین حال می توان گفت همین تفکر راه داد و ستد فکری را نیز هموار کرده است و از این راه زمینه تأثیرپذیری را هم در ما پدید آورده است .

۱- هانری کربن

برخی از ریشه های اروپایی این اندیشه یعنی اعتنای به تفکر عرفان - فلسفی اسلام و ایران که مجدداً در ایران انعکاس یافت افکار هانری کربن (۱۹۰۳-۱۹۷۸) بود که زمانی تحت تأثیر فلسفه هایدگری و بسا منتقل کننده آن به ایران بود . کربن با پژوهش در افکار شیعی و ایجاد ارتباط میان لایه فلسفی آن با اندیشه های ایران باستان می کوشید تا رگه ای از اندیشه عرفان فلسفی در ایران ترسیم کند که به نظر وی باطن تشیع به ویژه از نظر اسماعیلی و شیخی آن بود . (ص ۶۵۳)

انتشار آثار کربن در ایران تأثیر بسزایی روی "حسین نصر" ، "فردید" ، "شایگان" و افراد دیگری داشت که وابسته به این نحله فکری بودند .

یکی از اقدامات کربن بنیانگذاری انستیتوی ایران شناسی فرانسه بود که در سال ۱۳۴۷ در تهران تأسیس شد و شماری از کارهای کربن را در زمینه اسلام ایران انتشار داد (۲۲ اثر در طول ۲۵ سال) که خود حرکتی مهم در تاریخ فلسفه در ایران معاصر بود .

شایگان، کربن را پل ارتباطی تفکر سهروردی با هایدگر می داند. او با علامه طباطبایی نیز حشر و نشر پیدا کرد و از میان متفکران ایران سال ها با استاد سید جمال الدین آشتیانی نیز همکاری کرد.

برخی از افراد قبل از آن تحت تأثیر رنه گنون بودند که او هم در همین وادی می اندیشید و بعد ها هم به اسلام گروید. از گنون دو اثر به فارسی درآمده یکی با عنوان بحران دنیای متجدد (۱۳۴۹)، با مقدمه حسین نصر) و دیگری سیطره کمیت و علائم آخرالزمان که بعد از انقلاب ترجمه و منتشر شد. (نشر دانشگاهی ۶۱) کربن در سال ۱۹۷۹ مرد و به شایگان گفته بود: این تشیعی که ما میشناختیم این حرف ها، انقلاب و زد و خورد و تظاهرات نداشت. معلوم می شود کربن تشیع را از وجه شیخی و تأویلی آن می شناخت و لذا با واقعیت سیاسی انقلاب آشنا نشد.

۲- دکتر سید حسین نصر

تولد ۱۳۱۲ پدرش دکتر ولی اله نصر پزشک فرزند نصرالطباى کاشانی از رجال سیاسی دوره بعد از مشروطه و نماینده مجلس اول و سهمی در تولید نظام آموزشی مدرن داشت. مادرش "ضیا اشرف کیانوری" نواده شیخ فضل اله نوری. حسین نصر از نوجوانی در آمریکا تحصیل کرده ابتدا فیزیک خوانده و وقتی فهمید رسالت فیزیک پی بردن به سرشت طبیعت و هستی نیست به فلسفه علم نزدیک شد با آثار "رنه گنون" و شماری دیگر از سنت گرایان غرب که ضد تجدد بودند مانند کومارا سوامی و... فریتیوف شوان آشنا و هسته مرکزی فکر نصر علیه تجدد غرب شکل گرفت. تحصیلات عالی در هاروارد برای دکترای دپارتمان تاریخ علم رفت. سال ۱۳۳۷ به ایران آمد پایان دکترایش مقدمه ای بر آموزه های کیهان شناسی در اسلام بود که همزمان کتاب علم و تمدن اسلام را نگاشت. نصر به دلیل شاگردیش در نزد روحانیون برجسته ای مانند ابوالحسن رفیعی قزوینی، سید کاظم عصار و نیز علامه طباطبایی، اندیشه هایش باز هم بر اساس همان مبانی پیشین تقویت گردید. رفاقت با کربن طولانی و تأثیر پذیری از او زیاد بود. کربن گفته بود من به آلمان می رفتم تا هایدگر را ببینم اما از وقتی فلسفه ی ملاصدرا و سهروردی و این ها را شناختم دیگر فلسفه هایدگر از چشمم افتاد چرا که در فلسفه هایدگر وجود با مرگ پایان می پذیرد. جلسات نصر با کربن و علامه

طباطبایی بود و با پیگیری نصر، علامه "شیعه در اسلام" را نوشت . بیست سال ارتباط با علامه باعث آشنائیش با مطهری شد . (ص ۶۵۵)

نصر در ۲۵ سالگی در سال ۱۳۳۷ به سمت دانشیار در دانشگاه ادبیات تهران مشغول به کار شد. از ۳۷ تا ۴۷ ریاست کتابخانه این دانشکده و سپس ریاست این دانشکده را از سال ۴۷ در اختیار گرفت، او استاد فلسفه اسلامی و متخصص در تاریخ علوم طبیعی و اسلامی بود . سخنرانی های مذهبی در جمع دانشجویان داشت. در سی سالگی به مقام استادی کامل رسید و به سرعت مدارج علمی را طی کرد چیزی که تا آن زمان بی سابقه بود. اندکی بعد در سال ۱۳۵۱ به ریاست دانشگاه آریامهر (شریف) رسید و این به خاطر ارتباط نزدیکتر با دستگاه که عمدتاً از طریق همسرش و رفاقت وی با فرح صورت می گرفت . رژیم خواست از وی به عنوان تئورسین هم استفاده ببرد همانطور که در سطح نازلتری از نراقی می برد .

*ماری جوانیسم اسلامی

نصر مورد اعتماد دربار و برای مأموریت های علمی و همکاری با دانشگاه اورشلیم نیز با تأیید ساواک از طرف دانشگاه تهران معرفی شده بود . او در بسیاری از مجامع علمی دنیا عضویت داشت . زمانی هم فرمانی مبنی بر اعطای لقب سفیری شاهنشاه را دریافت . زمانی با حسینیه ارشاد همکاری داشت وقتی شنید شریعتی امام حسین را با چه گوارا مقایسه می کند دیگر به حسینیه نیامد. نصراز قول علامه میگوید که علامه از او خواست که شریعتی را تشویق کند مدتی از سیاست دست بردارد و نزد وی برود و فلسفه بخواند . ابراهیم یزدی هم از قول نصر گفته که او شریعتی را یک مارکسیست ملعون دانست !

از آن طرف شریعتی دکتر نصر را نماینده و مروج چیزی می دانست که آن را به طنز "ماری جوانیسم اسلامی" می نامید! (ص ۶۵۷)

نصر با تکیه بر دانش و بینش خود و نیز تلاش های فرهنگی- دانشگاهی اش دست به ایجاد نحله ای فلسفی- دینی در ایران زد که آثار خاص خود را به لحاظ فرهنگی به جا گذاشت. وی به دلیل توجه خاصش به احیای فرهنگ ایران اسلامی درست زمانی که رژیم هم به نوعی احیای میراث ملی روی آورده و ایران

گردی را مبنای کارش قرار داده بود مورد توجه دستگاه روشنفکری فرح قرار گرفت . تا در نهایت رئیس دفتر فرح شد . و به قول مینو صمیمی، نصر حیثیت علمی خود را به باد داد . کار فرح هم شاید ظاهر سازی بود . نصر می گوید من به طرف ملکه نرفتم او دعوت کرد زیرا از نظر فکری به او نزدیک بودم و هر دو هدف مشترکی داشتیم که کوشش برای نگاهداشت فرهنگ سنتی ایران بود . در سال ۱۹۷۸ به دنبال تنش هایی که پیش آمد بسیاری از علما گفتند شما شخص نزدیک به دربار هستید که می توانید همچون پلی بین دو طرف عمل کنید با توجه به وضعیت کشور و دیدگاه ها، پذیرفتم! احساس کردم می توانم کمک کنم که آیت اله خمینی با شاه مصالحه و نوعی حکومت سلطنتی اسلامی به پا گردد که در آن علما در امور مملکتی اظهار نظر کنند اما ساختار کشور دچار تحول نشود .

در سال ۵۲ با گفتگوی با فرح انجمن شاهنشاهی فلسفه را بنیادگذار د .

نصر عاشق سنت های دینی و شرقی به معنای امور قدسی و الهی است و از تجدد بیزار است .

تفاوت نصر با بسیاری از هایدگری ها در آن است که نشان می دهد عمیقاً به تفکر توحیدی و به خصوص اسلام وفادار است و چنان نیست که به ادیان شرقی به عنوان ادیان شرقی یا عرفانی علاقه مند باشد یا صرفاً در نفی غرب از افکارهای دیگری بهره جوید . او می گوید جامعه به سمت دین بر می گردد . نصر برای معرفی ملاصدرا به غرب تلاش کرده . (ص ۶۲۲)

۳- جلال آل احمد

بیشتر با غربزدگی اش شناخته می شود . عمق تأثیر آن در دهه ۴۰ و ۵۰ بر مسیر فکری ایران است . او چندان به مباحث افرادی مانند نصر یا شایگان درباره ماهیت فلسفی غرب ارتباطی نداشت . وی همانند شریعتی نقدهایش بیش از هر چیز به جنبه های سلطه طلبی غرب ، ارزشهای ظاهری آن و ابعاد صوری ، هنری و اقتصادی فاجعه غربزدگی و فرنگی مآبی بود . اصطلاح قدیمی فرنگی مآبی بود و غربزدگی ترجمان آن است . (ص ۶۶۲)

در "تاریخ دخانیه" شیخ حسن کربلایی (۱۵ سال قبل مشروطه) از این اصطلاح استفاده کرده. این اصطلاح را بعد ها به صورت فلسفی دکتر فردید (دیدگاه وی بنگرید در "دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان" ص ۳۶۴ و ۶۵) و پیش از وی فخرالدین شادمان در "تسخیر تمدن فرنگی" (تهران ۱۳۲۶ که جلال در غربزدگی ص ۷۸-۷۹-۱۴۷ تأثیرش را از او هم نشان می دهد و اصطلاح فکلی را به عنوان محصول شبه روشنفکری دوره اخیر به طور عمده بکار می برد و ویژگی هایی که از آن یاد می کند برابر با همان غرب زده است. از دو قشر فکلی های غرب زده ای که هیچ از غرب نمی دانند و با همه سنت ها در می افتند در حالی که از آن ها هم بی خبرند. قشر دیگر متدینین روشنفکرزده (روحانی و غیر روحانی) که چند اصطلاح فرنگی یاد گرفته و با بحث های شگفت زده خود می آمیزند، بکار برده اند.

و بعد از شادمان، جلال با عرضه آن در عرصه ادبیات عامه و بسط آن به مصادیق اجتماعی و ارزشی آن این مفهوم را گسترش داد.

پدید آمدن کتاب غرب زدگی جلال (ص ۴۰-۴۱) هم نشانه به بار نشستن این تفکر در جهت مخالفت با نظام حاکم بر ایران است و هم آستن بودن ایران را برای زایشی جنبشی که رویکرد سنت گرایی و ضد مدرنیسم دارد نشان می دهد.

جلال در این کتاب با اشاره به اینکه پای در سنت دارد و سنت های اسلامی گذاشته خود را پیش رو، به نفی غرب زدگی به عنوان یک بیماری می پردازد.

درست یا نادرست بدون نظریه جلال در ماهیت غرب زدگی نیست مهم آنکه مبارزه با غرب به عنوان یک اصل درآمده. حال چه نفوذ چشمگیر داشته باشد یا اقلیتی پیروش باشند.

خانواده ی جلال روحانی اصیل در دوران رضاخان پس از مارکسیست ها بقایای این خانواده را به سوی خود کشاندند. اینان هم زمانی توده ای بودند هم اصلاح طلب در دین. این اصلاح گری با ترجمه ی کتاب "التزیه لاعمال الشبیه" آیت اله سید محسن امین در نقد برخی از اشکال عزاداری همراه بود که تحت عنوان عزاداری های نامشروع در سال ۱۳۲۲ چاپ شد. در آن زمان این ماجرا ی عزاداری ها به خصوص

خود زنی و قمه زنی در گرفته بود . کار جلال در ترجمه ی کتاب مرحوم امین چندان مورد توجه واقع نشد . خودش می گوید : کسانی از بازاری های متدین آن را خریدند و دور ریختند .

*توصیه به خوردن شراب در زمان مرگ

جلال پس از تجربه ی "توده" مسیر فکری اش را عوض کرد . مدتی همراه با خلیل ملکی در حزب زحمت کشان "نیروی سوم" بودند ولی در سال ۳۱ نیروی سوم مستقل شد . در اردیبهشت ۳۲ پیش از کودتا سیاست را کنار گذاشت (خلیل ملکی مراد جلال بود خلیل انشعابی از توده بود اما علایق سوسیالیستیش را حفظ کرده بود و کتب ترجمه می کرد.) طالقانی گفته بود : وی نه دین دارد و نه سیاستمدار است خودخواه هم هست . روزی در حضور جلال ، خلیل را ماتریالیست خواند . جلال گفت : گرچه با عقاید و عرف های ملکی میانه ای ندارد اما شخصیتش را دوست دارد . بهتر است در حضورش درباره ی ملکی چنین مطالبی گفته نشود . خلیل توصیه کرده بود که دوستانش در مرگش برای شادی روحش میگزاری کنند . طالقانی گفته بود باید این را به جلال گفت تا بفهمد دوستش چه جانوری بوده . خلیل شهرت به دفاع از اسرائیل داشت سفارت اسرائیل کمک هایی به جامعه ی سوسیالیست ها می کرده .

یکبار آقای طالقانی به خلیل ملکی که به دیدنش آمده بود بی مقدمه گفت : چرا از اسرائیل دفاع می کند . او به عنوان یک کشور پیشرفته از آن دفاع کرد که مجدداً طالقانی جنایات اسرائیل را یاد آور شد . خلیل گفت : که آنجا رفته و پیشرفت ها را دیده . جلال هم که آنجا بوده گفته ما هم رفتیم و دیدیم اینطور نبود . خلیل می گوید پس آنچه ما دیدیم چه بود ؟ جلال می گوید : خر رنگ کنی !

پس از آن در بست به کارهای فرهنگی روی آورد . داستان نون و القلم را در همان حال و هوا و با توجه به تجربه ی شکست حزب توده نوشت و حتی از روحانیون که در آخرین لحظات جانب سلطنت را گرفته بودند انتقاد کرد . او از تجدد (انقلاب مارکسیستی) برید و به سنت اصلاح شده برگشت .

این سنت گرایی لزوماً چسبیدن به روحانیت با فرهنگ خاص حاکم بر آن در آن زمان نبود که به نظر وی از دوره صفوی به این طرف هم گرفتار خرافات شده و هم تا اندازه ای وابسته به حکومت (حرف هایی که بعد

ها شریعتی هم زد) او از میر داماد و مجلسی به خاطر رفتن به دربار گلایه کرد و از اینکه " امکان شهادت را رها کردیم " و صرفاً به بزرگداشت شهیدان مشغول شدیم سخت گلایه می کند . (غرب زدگی ص ۶۶۵)

به نظر جلال روحانیت می توانست از ابزار جدید استفاده کند و به نبرد با فرنگی مآبی بپردازد. علیرغم انتقادات، روحانیت را آخرین سنگری می داند که می توان از آنجا در برابر غرب زدگی ایستادگی کرد.

(ص ۶۶۵)

یک روی سکه، بحث بازگشت به سنت ها در مواجهه با غرب گرایی بود . نوع دیگر بریدن از غرب سرمایه داری در تجربه ی توده ای آن بود . به نوعی سوسیالیسم غیر مارکسیستی و غیر حزبی .

یک نمونه بریدن گروهی از روشنفکران کمونیست از حزب توده و تأسیس راه میانه ای میان سوسیالیسم مارکسیستی از یک طرف و سرمایه داری از طرف دیگر بود .

جلال هم از این کانال عبور کرد و به جریان بازگشت به سنت رسید . این افراد که به نیروی سوم شناخته شدند به پیروی از خلیل ملکی، انور خامه ای و جلال آل احمد و شماری دیگر کوشیدند تا اندیشه های تولید شده در محور " جهان سوم " را در فارسی ارائه کنند . برخی از این افکار حتی از نویسندگان غربی مانند سارتر بود. نوشته های فرانتس فانون ، امه سزر ، آلبر ممی و شماری دیگر جزء این دسته از آثار به شمار می آمد . (ص ۶۶۶)

جریانی که از مدرنیزاسیون افراطی و بی محتوای شاه فاصله گرفته و به سنت پناه آورده نمی توانست بدون رویکرد به روحانیت و دین کارش را ادامه دهد . جلال نماینده ی این نحله بود . او بازگشت خود را با نقد غرب آغاز کرد . غرب زدگی را نوشت و مذهب اصیل را در راه حل بیماری غرب زدگی عنوان کرد . انتشار کتاب سرفصل جدید ی در سیر کلی مبارزه بود که بر ضد تجدد و مظهر آن یعنی رژیم پهلوی صورت گرفت. تلقی ساواک از کتاب غرب زدگی شوراندن مردم علیه وضع موجود بود . (ص ۶۶۶)

* استیلای غرب و اعدام نوری

۱۵ خرداد ۴۲ جلال را به خود جذب کرد . یک توده ای منتقد جلال گفت : جلال با نوشتن غرب زدگی آب به آسیاب روحانیت ریخت . (ص ۶۶۷)

در این زمینه هیچ چیز گویاتر از این سخن جلال نیست که بالا رفتن سر شیخ فضل اله نوری را بردار نشانه ی استیلای غرب زدگی تصویر کرده است (غرب زدگی) . این درست در زمانی که تند ترین اتهامات از سوی روشن فکران به شیخ زده می شد و دفاع از وی شهامت خاصی را می طلبید مطرح شد. باقر مؤمنی کمونیست با نقد نظر جلال در مورد شیخ فضل اله بازگشت به خویش را بازگشت به خیش وصف کرد و گفت شصت بلکه دویست سال ما را به عقب بر می گرداند .

حاج سید جوادی که از اوایل دهه ی پنجاه به تفکر دینی نزدیک شده بود در کتاب "حکایت همچنان باقی است" از نظریه ی جلال در دفاع از شیخ، دفاع سخت کرد .

جلال دگرگون شد . سال ۴۳ به حج رفت و خسی در میقات نوشت . سال ۴۷ که به منزل بیدار در اردبیل می رود و نماز می خواند می گوید آقای بیدار ریا نیست از وقتی که به حج رفتم و برگشتم نماز می خوانم .

اواخر سال ۴۳ به امام نامه نوشت و اخبار مربوط به جمع آوری کتاب غرب زدگی توسط ساواک را به ایشان داد و افزود که در کار نگارش کتاب خدمت و خیانت روشنفکران است که به روابط روحانیت و روشنفکران خواهد پرداخت .

جلال در ۴۸/۶/۱۸ در اسالم گیلان درگذشت . درحالی که ساواک نهایت مراقبت از وی را داشت. (ص ۶۶۷) طالقانی به جنازه اش نماز خواند و در ابن بابویه دفن شد.

*حرف اصلی روشنفکری: حذف روحانیت

در کتاب خدمت و خیانت روشنفکران از مشروطه به عنوان شروع تجدد در ایران انتقاد کرد و بیش از همه بدلیل آنکه حرف اصلی روشنفکری حذف روحانیت از صحنه بود ، نوشت : با یک نگاه سریع به نهضت

روشنفکری مملکت در صد سال اخیر می توان دید که مهم ترین دسته ی روشن فکری از میرزا آقاخان کرمانی گرفته تا کسروی و از بهایی گری گرفته تا حرف و سخن اصلی حزب توده قسمت عمده ی متنها در مخالفت با روحانیت است . (ص ۶۶۸)

وی بر ضرورت اتحاد روشنفکران و روحانیت تأکید و پیروزی را نتیجه آن می دانست . (همان ص ۵۲)

سال ۱۳۴۲ که مسأله ی فلسطین اوج گرفت و رژیم هم در کنار اسرائیل بود در ضمن مقاله ای به سیاست دولت حمله کرد. ساواک او را احضار ولی او سخت در مواضعش ایستادگی کرد . جلال قبلا وقتی از سفر چهارماهه از اروپا که به دعوت یونسکو رفته بود برگشت ۱۸ روز به اسرائیل رفت و میهمان آنها بود نسبت به برنامه ی اقتصادی آنها و سوسیالیزم ویژه آنها با نظر مساعد نگریست و خواستار به رسمیت شناخته شدن اسرائیل هم شد اما به مرور زمان نظرش برگشت و این به موازات شدت گیری احساسات مذهبی اش بود که مقاله ی " چاقو کشان حرفه ای خاور میانه " را نوشت . (ص ۶۶۹)

با توجه به نفوذ وی در جریان روشنفکری می توانست مسیر آن را به چالش جدی برای درک ملایم تر از دین و دینداری وادار نماید براهنی می گوید : ... بیشترین تأثیر را به روی تحصیل کرده های ما گذاشت ... نه من و نه هیچ نویسنده ی دیگر نمی توانیم اثر تلنگری را که غرب زدگی جلال به ذهنیت ما زده نادیده بگیریم . (تاریخ مذكر ص ۱۲- ص ۶۶۹)

پرویز پویان نیز می گوید هیچ ادیبی به اندازه ی جلال مورد استقبال روشنفکران واقع نشد . (از ۲۸ مرداد ۳۲ به این طرف)

۴- احمد فردید

احمد فردید (۱۳۷۳-۱۲۸۹) (جلال غرب زدگی را از او گرفت) مدتی شاگردی سید کاظم عصار و شریعت سنگلجی و تنکابنی بود. در دانشگاه تهران فلسفه خواند . مدتی شیفته ی صادق هدایت بود. جلسات فراوانی با وی داشت . در نهایت از وی برید و به فلسفه ی اسلامی و اشراقی بازگشت. و مقاله ای بر ضد هدایت با

عنوان " سقوط هدایت در چالهرز ادبیات فرانسه " نوشت. فردید روی جلال تأثیر گذاشت اندیشه ضد غربی فردید بیشتر فلسفی بود در حالی که مفهوم غرب زدگی نزد جلال آل احمد بیشتر جنبه ی فرهنگی و اجتماعی داشت . جلال (با این حال) تصریح دارد که در مفهوم غرب زدگی وام دار فردید است . فردید کم می نوشت و بیشتر در جلسات و گفتگو روی افراد و افکار خاصی تأثیر می گذاشت . شاید به همین دلیل به وی لقب فیلسوف سایه یا فیلسوف شاهی را دادند و این به دلیل تربیت شاگردانی بود که افکار وی را در عرصه های مختلف بسط دادند . این افراد علیه مدرنیسم موضع گرفتند. آنهایی که ریشه در تربیت مذهبی داشتند به انقلاب که مدافع سنت گرایی بود پیوستند مثل دکتر رضا داوری (برای مرور اجمالی به جریان فکری فردید به کتاب روشنفکران ایران و غرب مراجعه شود)(ص ۶۷۰)

در مقابل، افرادی مثل داریوش آشوری که عمری پای مکتب او بودند بعدها به دلیل تقارن اندیشه های فردید و برخی وجوه انقلاب اسلامی می دیدند به لجن مال کردن وی روی آوردند . آشوری جریان معنوی فردید و سید حسین نصر و ... را چیزی می دانست که هم به درد رژیم شاه می خورد هم جمهوری اسلامی . وی در نقد به فردید اظهار کرد که فردید تا پیش از انقلاب گرایش مذهبی نداشت و پس از آن بود که روی این مدار قرار گرفت .

آشوری که خود زمانی تحت تأثیر غرب زدگی جلال بود پس از ترک ایران و ۲۰ سال اقامت در اروپا با فراموشی اصالت بومی خود به بی بی سی گفت : فهم من از مسائل خیلی فرق کرده . مفهوم غرب زدگی که در دوران پیش از انقلاب رایج بود ... سالیانی طول کشید تا من بتوانم خود را از رسوب های آن پاک کنم. (ص ۶۷۲)

مرحوم آقای مددپور که درسهای فردید را تحت عنوان دیدار فرهنگی به چاپ رسانده و از شاگردان وی بوده به این باور است که در حقیقت مؤسسات پژوهشی ای مانند " انجمن حکمت و فلسفه ی ایران " (انجمن شاهنشاهی فلسفه) و یا مرکز ایران مطالعه ی فرهنگی در سایه ی تفکر آماده گر و معنوی استاد به تخریب نظام سیاسی و فرهنگی استبداد کمک کردند .

وی با اشاره به فردید و آل احمد و نصر و شایگان تاکید می کند که این افراد راه ویرانی نظام سلطنت را به نحوی در قلم رو روشنفکری که مدتها با توجیه نظام مدرن ضرورت آن را مستقیم و غیر مستقیم توجیه کرده بود فراهم و مهیا کردند . (ص ۶۷۲)

فردید پس از انقلاب گم شده ی خود را یافت و سخت از انقلاب حمایت کرد . شاگردان فراوان از جمله شهید آوینی دکتر محمد رجیبی ، دکتر مدد پور و ... را تربیت کرد. کتاب دیدار فرهی و فتوحات آخر الزمان مجموعه درسهاییست که آقای مدد پور فراهم آورده است .

مواضع فردید در ارتباط با انقلاب و ضد انقلاب آمده و در زمانی هم با سروش درگیر شد (مشابه درگیری داوری و سروش) که در شاگردان آنها نیز نزاع تداوم پیدا کرده .

بخشی از مسائل پس از انقلاب به این نزاع فکری انتساب دارد و کسانی چون نراقی در عین انتساب به نحله فکری ضد غرب برای خوش آمد بازار دوم خرداد در کتاب " خشت خام " هر چه فحش توانست نثار فردید و شاگردانش کرد . حملات شایگان هم به فردید ریشه در همین آبشخور دارد چنین است وضعیت دکتر سروش که از بن مایه با اندیشه های فردید و نصر و نگرش راز گرایانه در دین مخالف است چندان که به شریعت هم بی باور و دین برایش فقط یک اخلاق است . (ص ۶۷۳)

علاقه مندان به گرایش های غربی منتقد وی هستند . فردید با دامنه ی نفوذ اندک تأثیری در کلیت اندیشه ی اسلامی حاکم بر انقلاب نداشته بلکه پس از انقلاب به این موج عظیم پیوسته است .

۵- شایگان

در برابر فرهنگی که به مهاجم ترین وجه هستی ما را تهدید می کند حق سکوت نداریم . روشنفکران آسیایی برای حفظ هویت فرهنگی خویش باید نخست با " خاطره ی ازلی خود خلوت کنند و با بازیابی پیغام مستور در آن خاطره به مقابله با تفکر غربی برخیزند . " اسلام و به ویژه مذهب شیعه سرچشمه ی اساسی خاطره ی ازلی مشترک ایرانیان است .

برای شایگان درست مثل آل احمد، شریعتی، نراقی و عنایت، ایران اسلامی و اسلام ایرانی (به مدت چهارده قرن) چنان با یکدیگر آمیخته شده بود که دیگر تشخیص آن دو از هم امکان نداشت. (روشنفکران ایران و غرب ص ۲۲۶ و ۲۲۷)

... ناسیونالیست های جدید کشور ما که منکر اسلام و این جنبه از تاریخ هستند و به سبب انزجار از هر آنچه اسلامی است دست به سوی تاریخ باستان دراز می کنند و به نوعی "اسطوره زدگی" دچار می شوند.

به این نکته توجه ندارند که انکار اسلام انکار چهارده قرن تمدن و تفکر ایران است. (همان ص ۲۲۷)

اگر مذهب شیعه دارای معنوی اصلی ایران است پس به ناچار روحانیون آگاه ترین نگهبانان آن هستند از این رو، امروز طبقه ای که کم و بیش حافظ امانت پیش ماست و هنوز علیرغم ضعف بنیه ی گنجینه های تفکر سنتی را زنده نگه می دارد، حوزه های علمی اسلامی قم و مشهد است.

داریوش شایگان پس از انقلاب ۵۷ در بسیاری از موعظه های نظری پیشین خویش بازاندیشی کرد او پذیرفت که کتاب آسیا در برابر غرب او دچار گرایش حسرتبار به تمدن هایی سنتی بوده که در حال از میان رفتن بوده است. (همان ص ۲۲۸)

شایگان که قبلاً معتقد بود: ... سیر تفکر غرب در جهت بطلان تدریجی جمله معتقداتی بود که میراث معنوی تمدن های آسیایی را تشکیل می دهند ... جوهره ی فلسفه و تمدن های شرقی با همتای غربی آن یکسره متفاوت است فلسفه ی غرب بر اساس تفکر عقل جاودانه و فلسفه ی شرق بر پایه ی ایمان و مکاشفه استوار است. تفکر آسیایی سرشت و فرجامی بکلی متفاوت داشته و سرشت آن عارفانه و غایت آن رستگاری است.

جانشین ساختن عقل از سوی فلاسفه ی غرب به جای مکاشفه باعث شد که تمامی ارزشهای متافیزیکی را نفی کنند و نتیجه ی آن به چهار صورت خود را نشان داده: انحطاط فرهنگ، غروب خدایان، مرگ اساطیر و سقوط معنویت. او به پیروی از هایدگر باور داشت که نیهیلیسم نتیجه ی منطقی فناوری جدید است.

غرب زدگی یعنی جهل نسبت به غرب . بیگانگی از خویشتن اصیل و غرب زدگی دوروی یک سکه اند نمی توان گفت ما فن آوری را می پذیریم و از عواقب نابود کننده آن می پرهیزیم . راه حل بازگشت به معنویت فرهنگی است . شرف تنها مخزن باقی مانده ی انسانیت است .

بعد از انقلاب می گوید :

تکانه های عمیقی که انقلاب ایران چه در زمینه ی اندیشه و ارزش هایی که برای ما گرامی بودند و چه در عادت های روزانه مان ایجاد کرد باید مایه ی آن شود تا مناسبات میان تمدن های گوناگون را مورد بازاندیشی قرار داد و این البته نه به آن معناست که این تمدن ها را چنان بنگریم که گویی دو جهان مختلف اند که از دید جغرافیایی در برابرهم قرار دارند و از دید فرهنگی نیز قطب های مخالف هم را نیز می سازند باید آنها را دو کهکشان بنامیم که ستارگانش همواره در هم فرو می روند و به این ترتیب مفهوم هایی ترکیبی و نامعین پدید می آوردند که در نگاه پژوهشگر تیزبین نشاندهنده ی ناسازگاری ایده هایی هستند که در اساس هر کدام آن ها وجود دارند . (همان ص ۲۲۸)

شایگان همچنین راه خود را از فردید و نصر که غرب و تجدد را یکسره نفی می کردند جدا ساخت . او از انعطاف پذیری فرهنگ ها نه غرب را در حال زوال می بیند و نه فتوا به طرد آن می دهد : امروز مشکلات غرب تنها به غرب مربوط نیست به سیاره بدل شده اند . مشکلات ما نیز هستند . شایگان تمدن ایران و تمدن های آسیایی دیگر را در چند قرن اخیر چنین می بیند که از تاریخ مرخصی گرفته اند و اینک دچار نوعی روان پارگی (اسکیزوفرنی) فرهنگی شده اند .

مشکل جهان اسلام در نیاگونگی (آتاویسم) دست و پا گیر آن ، در عکس العمل های دفاعی آن در گرفتگی های فکری آن و بیش از همه در این ادعای واهی نهفته است که برای تمامی مسائل جهان پاسخ های حاضر و آماده دارد . ما باید مقداری فروتنی ، مقداری درک مبنی بودن ارزشها را یاد بگیریم . (همان ص ۲۲۹) همان گونه که یک آینه ی شکسته واقعیت را پاره پاره می کند و دریافت درست را ناممکن می سازد ، جهان بینی های ناجور روشنفکران ایرانی و آسیایی مهمترین مانع پیروی از تنگنای کنونی است .

وظیفه ی اصلی روشنفکران این است که نوعی خود آگاهی به دست آورند و شناسایی بنیادهای واقعی تفکر غربی را آغاز کنند .

شایگان که ستایش خویش را از جنبه ی معنوی انقلاب ایران بیان کند . ده سال بعد به یک انتقاد نظری از خود پرداخت و پذیرفت که به علت سر و کار داشتن با جمع اندکی از روحانیون (علامه طباطبائی، مطهری ، سید جلال الدین آشتیانی، سید ابولحسن رفیعی قزوینی و الهی قمشه ای) تصویری آرمانی از اسلام و روحانیون در ذهن داشته .

او به دنبال این بود : از راه یک متافیزیک غیر تاریخی، جوهر یا ذات، (که همان جهان بینی اسطوره پرداز شرقی است) را با عالم عقلانی و ژرف اندیش غرب پیوند زند . (همان ص ۲۳۱)

او هانری کربن را مردی که دلداده ی تفکر عرفانی بود نمونه ی متفکری می داند که توانست با زدن پلی میان سهروردی قرن دوازدهم میلادی با هایدگر قرن ۲۰ غرب این سفر را انجام دهد .

آیا حقیقت این نیست که دیگر هیچ نوع خویشتنی یا خود شناسی ناب شرق امکان ندارد زیرا روند پویا و مداوم حوادث تاریخی ، برخوردهای فرهنگی و وام گیری های فکری ، شناسایی خویشتن خویش را دگرگون کرده است و خواهد کرد ؟ (همان ص ۲۳۱)

داریوش شایگان (۱۳۱۳ تولد) پدری آذری مادر گرجی تحصیل در مدرسه ی سن لوئی در تهران ۱۵ سالگی به انگلستان رفت تحصیلات دبیرستانی در کالج بادینگهام پس از دیپلم به ژنو رفت ۱۳۳۳ رشته ی پزشکی اما زود تغییر رشته داد و به تحصیل فلسفه و علوم سیاسی پرداخت .

یادگیری زبان سانسکریت. پس از شش سال در سال ۴۱ وارد ایران شده و در دانشگاه تهران به تدریس سانسکریت پرداخت. در ۱۳۴۴ دوباره بازگشت و به سوربن رفت در آنجا با راهنمایی کربن به مطالعه ی خود درباره ی آیین هندو و تصوف ادامه داد . تحصیل در سوربن از جمله گرفتن درجه ی فوق لیسانس و دکترا

در مطالعات هندی و فلسفه تطبیق بود. که با نوشتن رساله ای به نام روابط آیین هندو و صوفیگری به روایت مجمع البصرین اثر دارالشکوه به نتیجه رسید.

پس از بازگشت به ایران سید حسین نصر او را به دانشگاه تهران کشاند تا در آنجا دانشیاری، اسطوره شناسی، عنصر شناسی و فلسفه ی تطبیق را نخست در گروه فلسفه و سپس در گروه زبان شناسی عمومی و زبان های باستانی به عهده گیرد. وابستگی به دانشگاه تهران از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۹ تداوم یافت. پس از انقلاب از مقام خود دست کشید. به فرانسه رفت و در آن جا مدتی بنگاه پژوهش های اسماعیلی را سرپرستی کرد. سپس به ایران بازگشت. او به زبان های فرانسه و انگلیسی و آلمان آشناست.

او " مرکز ایران مطالعه ی فرهنگ ما" را بنیان گذاری و توانست دانشوران چون رضا علوی، داریوش آشوری، میر شمس الدین ادیب سلطانی، رضا داوری، شاهرخ مسکوب و شماری دیگر را گرد آورد. هدف آشنا ساختن ایرانیان با تمدن های شرقی (چین، ژاپن، هند، مصر)

با علائق به تفکرات سنتی - هندی بود که کتاب آسیا در برابر غرب را نوشت. او سالها شاگرد هانری کربن بود. با مراداتی که با علامه طباطبائی و استاد آشتیانی با اندیشه های فلسفی ایران آشنا شد. کتابی به نام هانری کربن نوشت.

کتاب "آسیا در برابر غرب" را در سال ۱۳۶۵ نوشت که مبانی فکری اندیشه ی سنت گرایی شرق را در برابر غرب در قالبی نو که می توانست پسند بسیاری از روشنفکران منتقد غرب باشد ارائه کرد. وی سرگردانی اقوام شرقی میان دو فرهنگ متفاوت سنتی و مدرن را در کتاب "بتهای ذهنی و خاطره ی ازلی" (تهران ۱۳۵۵) شرح کرده است.

مرکز ایران مطالعه ی فرهنگ ها توسط شایگان و در امتداد همان جریان فکری - فلسفی تأسیس گردید. شایگان تا انقلاب اسلامی ایران همان باورهای نصر و کربن را داشت و با نقد بنیادین تفکر غرب راه حل را معنویت و عرفان و مکاشفه ی شرقی می دانست.

اما پس از انقلاب و با تاکید بر تجربه های آن، از محکوم کردن یکپارچه تجدد غرب دست کشید و تمدن های مختلف را چون مجموعه ای ستاره دانست که در درون یک کهکشان قرار داشته و در هم فرو می روند و زایش های جدید پدید می آورند .

شایگان به رغم ستایش مقطعی از انقلاب ایران به تدریج از این نکته سخن گفت که به دلیل ارتباط با محافل محدود روحانی مانند علامه طباطبائی ، مطهری ، رفیعی و آشتیانی ، تصویری آرمانی از روحانیت داشته است . (روشنفکران ایران و غرب)

شایگان تاکید دارد که اندیشه ای که آنچه خود داشت را ترویج می کرد رنگ سیاهی به خود گرفت و به یک انقلاب دینی در ایران منجر شد (بنگرید به دو کتاب وی انقلاب مذهبی چیست و افسون زدگی جدید تهران ۱۳۸۰)

*نراقی

از دیگر تئوریستین های حرکت ضد غرب تحت تأثیر همان جریان جهانی بازگشت به خویش و شکل گیری خاص هایدگری آن در داخل آن هم در حلقه ی دکتر فردید، یکی هم احسان نراقی بود که با تألیف کتاب هایی مانند " طمع خام " و " آنچه خود داشت " و " غربت غرب " به این گرایش کمک رساند . وی به رغم آنکه سخت متأثر از برخی از ابعاد فکری دکتر فردید بود اما هم به لحاظ تفاوت در جهات فکری دیگر و هم با تکبر و عجبی که داشت کوشید خود را محور نگرش ضد تجدد و غربگرایی با تفسیر خاص خود نشان دهد و محور فعالیت فلسفی انجمن شاهنشاهی فلسفه بود که گرایش احیای سنت فلسفه اسلام را در ایران دنبال می کرد و در این زمینه آثار و متون کهن فلسفی را نشر می داد. به دلیل حضور دکتر نصر در دانشگاه صنعتی شریف در این دانشگاه نیز شماری از اساتید و دانشجویان به این جریان پیوستند و در عرصه ی مباحث اجتماعی مؤسسه ی تحقیقات علوم اجتماعی که نراقی آن را پایه گذاری کرده بود روی دیگر همین سکه بود . تلاش رژیم پهلوی برای توجیه مجدد به سنت ها بر اساس همین نگرش گرچه بی پایه و بنیاد بود در قالب طرح های مختلفی دنبال می شد شکل منحط ملی این جریان در قالب جشن های ۲۵۰۰ ساله و

شکل مذهبی آن در قالب ایجاد انجمن یاد شده و نیز طرح تأسیس دانشگاه بزرگ اسلامی در مشهد بود کاری که از عوامل فکری آن یکی هم سید حسین نصر بود (زمانی که ایران در تب و تاب انقلاب می سوخت سید حسین نصر تازه به ریاست دفتر فرح رسیده بود) (ص ۶۷۴)

۶- شریعتی و بازگشت به خویش

شریعتی نیز با طرح نظریه ی بازگشت به خویش به نوعی در امتداد این جریان نیز قرار داشت. شریعتی در طرح نظریه ی بازگشت به خویش با اشاره به این که این نظریه ای نیست که مذهبی ها مطرح کرده باشند. به امه سزر، فرانتس فانون، کاتب یاسین و جلال آل احمد به عنوان طراحان این نظریه در رهبری جنبش ضد استعماری اشاره کرده است. در پایه علمی این سخن را بر مبنای نظریه هاییدگر راجع به من یا اگزیستانس قرار می دهد نه من "مجازی" بلکه "من" ی که تاریخ و فرهنگ و سنت های چند صد ساله را در خود جای دارد. وی از توجه غربی ها که یک آفریقایی و ایرانی را مقایسه کرده یکی را بی فرهنگ می دانند و دیگری را فرهنگ ساز به حرکتی در غرب اشاره می کند که در صدد زنده کردن گذشته ماست و به روشنفکر شیفته غرب انتقاد می کند که از فرهنگ خودی بی خبراست و این قبیل بازگشت را ارتجاع می داند.

می دانیم آن خویشتن فرهنگی ما خویشتنی است که دانشگاه های هزار سال اخیر ما، ادبیات هزار سال اخیر ما، علم هزار سال اخیر ما، افتخارات و تمدن و نبوغ و استعداد های گوناگون نظامی، ریاضی، علمی، نجومی، ادبی و عرفانی ما در این هزار سال یا هزار و صد سال اخیر به صورت یک فرهنگ بزرگ در جهان جلوه کرده است....

در جای دیگر و آثار دیگر روی هویت و فرهنگ ایران، ممزوج کردن تشیع با آن و حتی دفاع از سیاست فرهنگی دولت در این زمینه (شاید از روی مصلحت) تأکید می کند در نامه چهل صفحه ای خود به ساواک : این نشان دهنده این امر مهم است که شخص شیخ اعلیحضرت کاملاً به مسأله تبلیغ صحیح و احیای روح ایرانییت و جلوگیری از هرگونه آلودگی فکری و مرامی توجه خاصی دارند. (ص ۶۷۵)

آیت اله خامنه ای : امثال نصر، نراقی و نادر پور را که هر یک با انگیزه مشخص و مادی دانش و هنر خود را در اختیار رژیم حاکم قرار داده بودند نمی توان در شمار جریان های سیاسی مذهبی آورد این یک جریان نبود یک بنگاه تبلیغاتی برای رژیم از نوع خاصی بود..همچنان که الحاق کسی مثل شریعتی به آنها به استناد نامه ای که در زندان نوشته و به اتکا یک قدر کلی مشترک دور از انصاف و دقت نظر است . (ص ۶۷۶)

۷-علائق مذهبی در خاندان پهلوی و رواج تشیع شاهانه

چهار علت علایق هر چند صوری و ارثی رژیم پهلوی نسبت به مسایل مذهبی :

۱- به طور نسبی خاندان پهلوی به نوعی مذهب گرایی سنتی خو گرفته بودند (گرچه منهای تدین واقعی)

۲- سیاست مکر و فریب از ارکان سیاست های فرهنگی - مذهبی این رژیم به حساب می آمد تا ملت مذهبی را جذب کند .

۳- دین عامل مهمی در برابر تبلیغات کمونیستی و نیز فوائد زیادی برای رژیم که عامل کاپیتالیسم بود داشت، لذا بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ و خطر حزب توده رژیم دستور اجرای اجباری اقامه جماعت را در مدارس دولتی داد .

۴- آن سنت گرایی نوع خاصی از مذهب و بیشتر در شکل شاهنشاهی مد نظر بود.شاه سایه خدا مفهوم واحد ایران و شیعه، شهربانو مادر " نه " امام، پادشاهی تالی پیامبری، تلاش کرده تا تفاهمی میان مفاهیم سیاسی از یک سو و مفاهیم سیاسی اسلام شیعی ایران پدید آورد .
(ص ۶۷۶)

تأسیس سپاه دین در سال ۵۰ یکی از مهمترین مظاهر این سیاست مذهبی بود :

"نظر به اینکه بزرگداشت شعائر اسلام و ترویج احکام دین و حفظ معنویت جامعه پیوسته مورد توجه خاص ما بوده است و معتقدیم که جامعه ایران باید در زمینه های مادی و معنوی هماهنگ پیشرفت کند.به موجب این فرمان مقرر می داریم سپاه دین از مشمولان خدمت وظیفه، موردی که در رشته های دینی و علوم و

معارف اسلامی تحصیل کرده اند تشکیل شود و به اجرای وظایف خود بپردازند مسئولیت اجرای این فرمان و اداره سپاه دین به عهده سازمان اوقاف خواهد بود . (ص ۶۷۸)

امام خمینی : این اظهار اسلامیت که صدام و امثالش می کنند مثل آن اظهار اسلامیت است که محمد رضا می کرد من احتمال می دهم که محمد رضا در باطن ذاتش مسلمان باشد . لکن مسلمان بدتر از کافر لکن نسبت به صدام این احتمال را نمی دهم که بر حسب ذاتش به اسلام گرایش داشته باشد .

(صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۲۷۸)